بسم الله الرحمن الرحیم

نقد خودکامگی

یادداشت‌های سیاسی (۸۸-۱۳۸۳)

خاطرات و اشعار

احمد قابل

شناسنامه کتاب

نام کتاب: نقد خودکامگی

یادداشت‌های سیاسی(۸۸-۱۳۸۳)، خاطرات و اشعار

مجموعه آثار ۴

نویسنده: احمد قابل

ناشر: شریعت عقلانی

تاریخ انتشار: آذر ۱۳۹۱

محل انتشار: فضای مجازی

تعداد صفحات: ۴۵۴

www.ghabel.net

تقدیم به:

برادر همفکر و همراه

هادی قابل

فهرست

مقدمه ۱۱

بخش اول: نقد خودکامگی ۲۷

دفاع از حیثیت امیر مؤمنان ۲۹

نامه سرگشاده به رئیس جمهور [خاتمی]................................ ۳۳

نامه به رهبری ۴۵

مسألهی فلسطین و اتفاقات جدید ۶۷

دانشجویان ستارهدار ۸۷

[اعتراض به بازداشت غیر قانونی برادرم هادی قابل] ۹۱

[چرا لباس روحانیت را کنار گذاشتم؟]................................. ۹۵

[اعتراض به بازداشت عمادالدین باقی] ۹۷

به بهانهی اجرای حکم ظالمانهی دادگاهویژه دربارهی برادرم هادی قابل .. ۱۰۱

بخش دوم: شکایت از ظلم ۱۲۳

شکایت به کمیسیون حقوق بشر اسلامی ۱۲۵

شکایت به رئیس قوهی قضائیه ۱۳۵

ممنوع‌الخروج.. ۱۳۹

عدم صدور گذرنامه ۱۴۴

بخش سوم: انتخابات در جمهوری اسلامی ۱۵۱

انتخابات (!؟) ریاست جمهوری ۱۵۳

ریاست جمهوری ۱۵۸

در مورد انتخابات همیشه غیرآزاد و ناعادلانهی ریاست جمهوری ایران ... ۱۶۴

انتقاد از خود.. ۱۷۶

در مورد خبرگان ۱۸۳

سخنی با احزاب و گروه‌ها و مردم اصلاح‌طلب ۱۸۶
حمایت از نامزدی عبدالله نوری ۱۸۹
بخش چهارم: خاطرات ۱۹۹
خاطرات سفر حج ۲۰۱
بخش پنجم: یادداشت‌های کوتاه ۲۲۳
طنز جامعه‌ی اسلامی ایران ۲۲۵
یاسر عرفات ۲۲۷
بیماری روانی ۲۲۹
تمرین دموکراسی ۲۳۱
[ضرورت مدارای دینی] ۲۳۳
اعتراضات قومی ۲۳۶
[تهدید مخالفان] ۲۳۸
خانه‌ی عنکبوت ۲۴۰
[تبریک عید سال ۱۳۸۵] ۲۴۲
[سرکوب تجمع غیرسیاسی زنان در میدات هفت تیر تهران] ۲۴۵
حمایت از جنایت!؟ ۲۴۸
[درگذشت استاد آیت‌الله میرزا جواد تبریزی] ۲۵۱
[مناظره با پسر آقای مصباح یزدی] ۲۵۲
[تبریک عید سال ۱۳۸۶] ۲۵۴
کبر و غرور ۲۵۶
[تبریک مبعث] ۲۵۶
درباره‌ی لغو سخنرانی ۲۵۷
[مرگ مشکوک دانشجوی کردستانی] ۲۶۰

دربارەی شبه انتخابات ۲۳ اسفند ۸۶ .... ۲۶۲
چند نکته ۲۶۴
دیدار با استاد ۲۶۶
پیام هادی قابل از زندان ۲۶۷
انتخابات ریاست جمهوری افغانستان ۲۷۳
تولد پیامبر خدا عیسای مسیح (ع) ۲۷۴
تسلیت فاجعەی غزه ۲۷۶
سفر به نجف آباد، میبد و یزد ۲۷۸
بخش ششم: مصاحبه، مناظره و سخنرانی ۲۸۱
گفت و گو با خبرنامەی انجمن دفاع از حقوق زندانیان ۲۸۳
ملت ایران آزادند، اما به قید وثیقه ۲۸۶
هیچ فقیهی برخورد با چکمەی زنان را تأیید نمی‌کند ۲۹۵
اصول ارزش‌های انقلاب ۲۹۹
حکومت فرهنگ منحطی به نام دین ۳۰۵
بخش هفتم: بیانیه‌های جمعی ۳۱۳
اعتراض به سرکوب تجمع زنان ۳۱۵
محکومیت مرگ مشکوک اکبر محمدی در زندان ۳۲۱
[محکومیت توقیف روزنامه شرق] ۳۲۵
[اعتراض به سرکوب دانشجویان] ۳۲۹
فراخوان جدید صلح‌خواهی ملت ایران ۳۳۵
[در سوگ احمد فراهانی بورقانی] ۳۴۲
بخش هشتم: اشعار ۳۴۵
یک: رباعیات و دو بیتی‌ها ۳۴۷

دو:. غزلیات (بیرون از زندان) ۳۵۰
سه: غزلیات زندان... ۳۷۴
چهار: قطعات ۴۴۹
مجموعه آثار احمد قابل ۴۵۴

مقدمه

بسم الله الرحمن الرحیم

«من به عنوان یک شهروند ایرانی، رهبری و باند حاکم بر کشور را به «براندازی سخت نظام جمهوری اسلامی از طریق ظلم‌های آشکار به مخالفان سیاست‌های باند حاکم، اقدامات فراوان و گسترده علیه امنیت ملی، اهانت به ملت و خصوصاً فرهیختگان ملت، نشر مکرر و گسترده‌ی اکاذیب به قصد تشویش اذهان عمومی، و نقض شدید حرمت روحانیت از طرق پیش‌گفته» متهم می‌کنم و روزی را انتظار می‌کشم که در جمهوری اسلامی، امکان رسیدگی عادلانه به این اتهامات از طریق دادگاهی علنی و با حضور هیأت منصفه و قاضی یا قضاتی بی‌طرف وجود داشته باشد.

اگر این امکان در جمهوری اسلامی فراهم نشود، باید مطمئن بود که طرح براندازان سخت (رهبری و باند حاکم بر کشور به عمل درخواهد آمد و باید در نظامی دیگر پاسخگوی اتهامات و جرائم خویش باشند».

(به بهانه‌ی اجرای حکم ظالمانه‌ی دادگاه ویژه، نوشتار نهم کتاب)

عبارت فوق چکیده‌ی کتاب «نقد خودکامگی» است. اگر احمد قابل به‌جز سه مکتوب از این مجموعه یعنی «نامه به رهبری»، «به بهانه‌ی اجرای حکم ظالمانه‌ی دادگاه ویژه درباره‌ی برادرم هادی قابل» و «چرا لباس روحانیت را کنار گذاشتم؟» و نیز هفت مکتوب منتشر شده در کتاب «وصیت به ملت ایران» که در مقدمه‌ی آن معرفی شده است –یعنی دفاعیات وی در دادگاه و گزارش وی از جریان دادرسی غیرعادلانه– هیچ اثر دیگری باقی نمی‌گذاشت، همین ده اثر برای تأثیرگذاری عمیق وی کافی بود. این ده مکتوب یقیناً باقیات صالحات سیاسی

وی است. هرچند قابل بُعد دیگری هم دارد و آن بُعد فقهی و علمی وی است که داستان دیگری دارد.

یادداشت‌های سیاسی مرحوم آیت‌الله شیخ احمد قابل (۹۱-۱۳۳۶) در سه دفتر فراهم آمده است: دفتر اول: نقد فرهنگ خشونت، (۷۹-۱۳۷۵)، دفتر دوم: نقد خودکامگی (۸۸-۱۳۸۳)، دفتر سوم: وصیت به ملت ایران (۹۱-۱۳۸۸). دفتر نخست در زمان حیات وی در سال ۱۳۸۱ منتشر شد. دو دفتر دیگر در نخستین روزهای وفات وی منتشر می‌شود. نقد خودکامگی مجموعه‌ی مهم‌ترین آثار وی است که در وبلاگ «از نگاه من» از ابتدای تأسیس این وبلاگ در شهریور ۱۳۸۳ تا ۲۲ خرداد ۱۳۸۸ منتشر شده است. مطالب مذکور در هشت بخش تنظیم شده است.

بخش اول با عنوان نقد خودکامگی –مهم‌ترین بخش این کتاب– حاوی نُه یادداشت بلند، نامه‌ی سرگشاده به مقام رهبری و ریاست جمهوری و اعتراض به بازداشت منتقدان سیاسی است. کتاب، با یادداشت دفاع از حیثیت امیرمؤمنان(ع) آغاز می‌شود. نامه‌ی انتقادی سرگشاده به رئیس‌جمهور خاتمی دومین نوشتار کتاب است. نامه‌ی سرگشاده به مقام رهبری در تاریخ ۱۰ خرداد ۱۳۸۴ مهم‌ترین نوشتار این کتاب بلکه مهم‌ترین نوشته‌ی سیاسی قابل در طول زندگی‌اش سومین نوشتار این کتاب است. دیدگاه‌های قابل درباره مسأله‌ی فلسطین در نوشتار چهارم قابل مطالعه است. نوشتار مهم «چرا لباس روحانیت را کنار گذاشتم؟» هفتمین نوشتار این مجموعه است. نوشتار نهم «به بهانه‌ی اجرای حکم ظالمانه‌ی دادگاه ویژه درباره‌ی برادرم هادی قابل» در حقیقت بخش دوم نامه به رهبری است و به لحاظ اهمیت دومین نوشتار این مجموعه بلکه یکی از پنج مکتوب سیاسی درجه اول نویسنده محسوب می‌شود.

بخش دوم شکایت از ستمی است که بعد از انتشار نامه‌ی سرگشاده به رهبری بر نویسنده رفته است. قابل طی چهار نامه و بیانیه – از جمله نامه به رئیس قوه‌ی قضائیه و شکایت‌نامه به کمیسیون حقوق بشر اسلامی- جزئیات فشارهای غیرقانونی بر خود و خانواده‌اش را تشریح کرده است. این بخش اسناد تاریخی از تجاوزهای مقامات جمهوری اسلامی به حقوق شهروندی ملت ایران است.

بخش سوم دیدگاه‌های نویسنده درباره انتخابات در جمهوری اسلامی بالأخص انتخابات ریاست جمهوری است. قابل در هفت یادداشت بلند در قامت یک فعال سیاسی درباره مهم‌ترین مسأله‌ی سیاسی کشور اظهار نظر کرده است.

بخش چهارم خاطرات حج نویسنده در سال‌های ۷۸-۱۳۷۷ است که در سال ۱۳۸۵ در شش قسمت به رشته تحریر درآمده است.

بخش پنجم یادداشت‌های کوتاه نویسنده است که به صورت روز نویس منتشر شده است. قابل در این ۲۶ یادداشت کوتاه درباره مهم‌ترین مسائل روزمره سیاسی ایران و جهان قلم زده است، یاد برخی تازه درگذشتگان را گرامی داشته، عید نوروز و نیز برخی اعیاد مذهبی از قبیل مبعث و تولد عیسی مسیح(ع) را تبریک گفته، یا پیام برادرش هادی قابل از زندان را ابلاغ کرده است.

بخش ششم حاوی چهار مصاحبه، گزارش یک سخنرانی و مناظره‌ی وی است.

متن شش بیانیه جمعی در بخش هفتم آمده است. مهم‌ترینش فراخوان جدید صلح خواهی ملت ایران.

بالأخره بخش هشتم به اشعار وی اختصاص دارد. این بخش شامل چهار قسمت است: یک. رباعیات و دوبیتی‌ها، دو. غزلیات (بیرون از زندان)، سه. غزلیات زندان، چهار. قطعات. خوشبختانه قابل خود، اشعارش را گردآوری و چندین بار با دقت ویرایش کرده و عنوان «عشق شاد و شیرین: سروده‌های خلوت» را برای آن برگزیده است. این مجموعه شامل هفتاد و هشت قطعه شعر است. وی در

وبلاگ «از نگاه من» پانزده قطعه شعر از سروده‌های خود را منتشر کرده بود. از این پانزده قطعه، یک مورد در مجموعه عشق شاد و شیرین نبود. با افزودن این رباعی (شماره ۹) عدد سروده‌های بدست آمده وی به ۷۹ رسید. ۶۴ شعر این بخش برای نخستین‌بار در این کتاب منتشر می‌شود. تقسیم چهارگانه، از خود شاعر است. اما اشعار هر قسمت به ترتیب زمان سرودن مرتب شده‌اند. تمام اشعار تاریخ دارند. تخلص قابل «اسیر» است.

نخستین شعر به انتخاب خود وی حمد خداوند است به تاریخ آبان ۱۳۸۵ در فریمان. هشت رباعی و دوبیتی از سال‌های ۱۳۶۵، ۱۳۶۶ و ۱۳۸۳ در مشهد و اهواز (جبهه). هفده غزل در بخش دوم آمده است که بین سال‌های ۱۳۶۴ تا ۱۳۷۰ در قم و مشهد سروده شده‌اند. سه غزل نخست در جبهه و پس از مسمومیت شیمیایی شاعر به رشته‌ی نظم درآمده‌اند. غزل شماره ۲۲ با بیتی از غزل آیت‌الله خمینی در تیر ۱۳۶۸ خاتمه یافته است.

اما مهم‌ترین اشعار قابل ۴۸ غزل وی در سلول انفرادی بند ۲۴۰ زندان اوین تهران است که از تاریخ ۲ اسفند ۱۳۸۰ تا ۱۲ اردیبهشت ۱۳۸۱ به نظم درآمده‌اند. وی شش سروده‌ی خود در زندان اوین در اسفند ۸۰ و فروردین ۸۱ را ذیل عنوان قطعات درج کرده است. تأمل در این غزلیات و قطعات دوران زندان برای شناخت شخصیت وی ضروری است.

عنوان نقد خودکامگی برگرفته از نامه‌ی تاریخی وی به رهبر جمهوری اسلامی (نوشتار۳) است. عناوین در کروشه [] از نویسنده نیست و توسط ویراستار اضافه شده است. ترتیب مطالب هر بخش ترتیب زمان نگارش است. ویراستار هنوز به یادداشت‌های سیاسی وی مربوط به سال‌های ۱۳۷۹ تا ۱۳۸۳دست نیافته است.

اکنون سه نوشتار اصلی این کتاب را مرور می‌کنیم. مهم‌ترین نکات نامه به رهبری (نوشتار سوم) به شرح زیر است:

۱

قابل در نامه به رهبری واقعه‌ی زیر را به‌یاد وی می‌آورد:
«نقش شما در این‌میان، چه در هنگامی که به مراجعان خود از پاسداران انقلاب در خراسان توصیه می‌کردید که: خان ستمگری از اهالی بجنورد را بدون ارجاع به دادگاه انقلاب و گرفتاری در پیچ و خم آن، اعدام کنند و از شرش راحت شوند» و چه در هنگامه‌ی «محاکمه و اعدام دوست و همراه و همفکر سابق شما، مرحوم شیخ حبیب‌الله آشوری، به اتهام ارتداد» که سکوت کردید و شاهد جان باختن فردی شدید که به جرم انتشار کتاب «توحید» و اصرار و شهادت آقایان؛ شیخ ابوالقاسم خزعلی (عضو سابق شورای نگهبان) و شیخ محمدتقی مصباح یزدی ، مبنی بر کفرآمیز بودن مطالب و مرتد بودن نویسنده‌ی آن کتاب، اعدام شد.

وجدان شما بهتر از هرکسی گواهی می‌دهد که در جلسات متعدد و تلاش‌های مکرر و ناموفق دوستان مشهدی و خراسانی برای آشتی دادن شما با مرحوم آشوری (پیش از پیروزی انقلاب)، سخن اصلی شما این بود که «مطالب کتاب توحید، از من است که این آقا به نام خودش چاپ کرده است». شگفت‌انگیز نیست که از دو نفر با یک دیدگاه، یکی اعدام شود و دیگری تکریم؟!! یکی شایسته‌ی «گور» باشد و دیگری شایسته‌ی «رهبری نظام اسلامی». البته از ده‌ها نفری که از چند و چون این ماجرا باخبرند، هنوز تعداد بسیاری زنده‌اند و هنوز وجدان بیدارشان این حقیقت را گواهی می‌دهد.

کاش این شهادت را در دادگاه مرحوم آشوری و نزد دوستان خود (آقایان خزعلی و مصباح) نیز می‌دادید تا یک روحانی زاهد و فقیر و معتقد به خدا و

رسول (ولی مخالف شما) مظلومانه کشته نمی‌شد و همسر و فرزندانش بی‌سرپرست و یتیم نمی‌شدند.

البته کم نیستند کسانی که سخنان پرشور شما در مسجد امام حسن(ع) را در مشهد و قبل از انقلاب را به یاد دارند که پس از قرائت آیه‌ی؛ «و نرید أن نمن علی‌الذین استضعفوا فی‌الأرض، و **نجعلهم** أئمة و **نجعلهم الوارثین**» با صدای بلند، فرمودید: «ماتریالیسم تاریخی، آقا، ماتریالیسم تاریخی!!!»

جناب آقای خامنه‌ای، این رویکردهای نظری متفاوت با آنچه اکنون به آن رسیده‌اید، حق شماست. ولی آیا اگر از اعدام مرحوم آشوری جلوگیری می‌کردید (با فرض اینکه تصورات او خطا بوده باشد) آیا امکان منطقی تغییر رأی و رسیدن به حقیقت برای او وجود نداشت؟! چرا باید شما این فرصت را داشته باشید ولی دیگری از این فرصت محروم بماند؟ آیا از نظر شما، مرحوم آشوری مستحق اعدام بود؟!!

۲

وی آن‌گاه تخلفات مقام رهبری از موازین شرع و قانون اساسی از جمله حصر مراجع منتقد به‌ویژه استاد آیت‌الله منتظری، قتل‌های زنجیره‌ای، توقیف مطبوعات، ستم‌های قوه قضائیه، ترورهای مخالفان سیاسی و اعتقادی در داخل و خارج از کشور، نظارت استصوابی در انتخابات مجلس و خبرگان، تضییقات ایجاد شده برای رئیس جمهور اصلاح‌طلب؛ خاتمی، وقایع کوی دانشگاه، زندانی کردن روزنامه‌نگاران و فعالان سیاسی منتقد و... را برشمرده، سیاست خارجی جمهوری اسلامی را در زمان زمامداری وی برخلاف منافع ملی ایران و منشأ ضررهای جبران ناپذیری به ملت ایران ارزیابی می‌کند.

وی در انتها چهار پیشنهاد مشخص به مقام رهبری می‌کند:

الف) اعلام عفو عمومی در مورد تمامی سوابق سیاسی و امنیتی ایرانیان داخل و خارج و آزادی تمامی زندانیان سیاسی و مطبوعاتی و اینترنتی و تضمین امنیت آنان که در خارج از کشور هستند برای بازگشت به ایران.

ب) جدا کردن اعتبار و موجودیت نظام از اعتبار افرادی چون اعضای شورای نگهبان و مسؤولان متخلّف یا ناتوان قوه‌ی قضائیه و برخی اعضای مجمع تشخیص مصلحت نظام در اسرع وقت و اختصاص عادلانه‌ی عضویت شورای نگهبان به گرایش‌های مختلف علمی و سیاسی (به نحوی که گرایش‌های مختلف فقه سنتی و پویا و نیروهای علمی و حقوق‌دانان برجسته‌ی نزدیک به اصلاح‌طلبان و محافظه‌کاران که خود از آن‌ها به «دو بال نظام» تعبیر کردید لااقل با عدد مساوی در آن حضور داشته باشند) و سپردن قوه‌ی قضائیه به افرادی غیر وابسته به گرایش‌های سیاسی یا با اشتهار به اعتدال در گفتار و کردار، می‌تواند بخشی از اعتماد از دست رفته‌ی مردم به حاکمیت را بازگرداند. بدیهی است که تداوم رویکرد پیشنهادی و تلاش علمی و عادلانه‌ی افراد جدید، می‌تواند اعتماد عمومی را برگرداند.

پ) اعلام کتبی تضمین اجرای برنامه های رئیس‌جمهور منتخب. البته، باید نامزدهای ریاست جمهوری نیز برنامه‌های خود را به صورت شفاف و عملی ارائه کنند. آنان باید مجاز باشند که حتی نسبت به تغییرات در قانون اساسی، طرح مشخص خود را به مردم ارائه دهند و در صورت انتخاب به ریاست جمهوری، تعهد کتبی رهبری مبتنی بر پذیرش آن طرح بوده و در گزینش شورای بازنگری قانون اساسی، اکثریت افراد آن شورا از حقوق‌دانان باسابقه‌ی کشور و موافق با نظر ریاست جمهوری انتخاب شوند.

ت) گرچه مسأله‌ی رد صلاحیت‌ها با همان روش غیرمنطقی و غیرقانونی گذشته سپری شد ولی برای تأمین بخشی از اعتبار از دست رفته، با دعوت رسمی از

نهادهای بین‌المللی، نظارت ناظرانی از سازمان ملل و سازمان کنفرانس اسلامی بر انتخابات پذیرفته شود.

۳

وی در مکتوب دیگری که به مناسبت دستگیری برادر بزرگترش حجت‌الإسلام والمسلمین شیخ هادی قابل (نوشتار نهم) در فروردین ۱۳۸۷نوشته است، پس از اشاره به سوابق مبارزاتی وی متذکر شده است:

از آغاز پیروزی انقلاب، گروهی از روحانیان با اندیشه‌ی تسلط حکومت بر حوزه‌های علمیه، تلاش مضاعفی را به‌کار گرفتند تا مانع هرگونه اظهار نظر مخالف از این مراکز علمی شوند. با تشکیل وزارت اطلاعات، این مهم به بخش خاصی در آن وزارتخانه واگذار شد و آنان نیز با استفاده از اطلاعات محرمانه و انجام شنودها یا استفاده از خبرچینان خود، کلیه‌ی فعالیت‌های مراجع تقلید و اساتید بزرگ حوزه را زیر نظر گرفتند و برای مخالفان سیاست‌ها پرونده‌سازی کردند و علیه برخی از آنان به اقدامات عملی پرداختند. عده‌ای را محصور کردند و یا مانع تدریس آنان شدند و یا با تهدید به افشاگری نسبت به مسائل محرمانه و شخصی، آنان را وادار به سکوت کردند. ایجاد مزاحمت‌های شدید برای طلابی که در درس برخی علماء شرکت می‌کردند و ایجاد تضییقات در مورد خدمات اداری از طریق مدیریت حوزه، از جمله‌ی اقداماتی بود که برای به سلطه کشیدن حوزه‌های علمیه، در دستور کار قرار گرفت و با تشکیل دادگاه ویژه‌ی روحانیت و مجازاتی با عنوان «خلع لباس» عملاً زمام اختیار روحانیت را به دست گرفتند و با رحلت مراجع بزرگ تقلید، میدان را از رقیب خالی دیدند و با استفاده از بودجه‌ی عمومی کشور و حمایت‌های بی‌دریغ مادی و تبلیغی از وابستگان خود، عملاً حوزه‌ای وابسته به قدرت و حکومت را بنیاد نهادند و استقلال هزار ساله‌ی روحانیت شیعه را از بین بردند.

نام مراجع تقلید و مجتهدانی چون؛ آیت‌الله سید کاظم شریعتمداری، آیت‌الله سید حسن قمی، آیت‌الله شبیر خاقانی، آیت‌الله سید صادق روحانی، آیت‌الله سید محمد شیرازی، آیت‌الله سید محمد روحانی، آیت‌الله سید محمد جواد غروی، آیت‌الله حسینعلی منتظری، آیت‌الله نعمت‌الله صالحی نجف‌آبادی، آیت‌الله احمد آذری قمی و... در این لیست، از معروفیت بیشتری برخوردار است. این افراد، با اندیشه‌ها و رویکردهای متفاوت (و گاه نامقبول)، هر یک با یک یا چند سیاست حکومت مخالف بودند و با انواع مزاحمت‌ها مواجه شدند. از حصر خانگی ۱۷ ساله تا دستگیری افراد خانواده و اتهام به شرکت در کودتا یا اغتشاشات محلی و...

امروزه، دستگاه حکومتی جز به روحانیت طرفدار حکومت، اعتنایی نمی‌کند و اعتبار اصلی را تنها برای اقلیتی وابسته به حکومت یا «آخوندهای درباری» می‌خواهد و حتی از «اکثریت خاموش روحانیت» دلگیر است. گرچه این اکثریت خاموش، با بسیاری از سکوت‌ها و خاموشی‌ها ، به رفتار ناصحیح حاکمان یاری رسانده است ولی در برخی موارد همچون لقمه‌ای گلوگیر، در حلقوم حکومتیان مانده و نفس آنان را به شماره انداخته است.

اما اعتبار روحانیت به استقلال آن از قدرت و حکومت بوده و هست. هرچه حوزه‌های علمیه را وابسته‌تر به قدرت سازند، این نهاد را بی‌اعتبارتر کرده‌اند و هرچه بر استقلال حوزه‌ها از حکومت افزوده گردد، اعتبار و حیثیت آن محفوظ‌تر و افزون‌تر خواهد شد.

هجوم بی‌امان و اصرار حکومتیان در تحقق «تسلط بر حوزه‌ها» را تنها با حربه‌ی تبلیغاتی؛ «تفکیک دوباره‌ی "روحانیت مستقل" از "روحانیت درباری"» می‌توان از کار انداخت. باید دوباره در فرهنگ عمومی کشور این سخن تازه شود که

«روحانیت درباری، تنها مطیع خدایگان قدرت است و مردم را به اطاعت از حکومتیان می‌خواند، نه به اطاعت از خدا و شریعت».

بگذار روحانیت مستقل را از لباس مشترک با روحانیت درباری، خلع کنند و او را وادار به پوشش عموم مردم سازند (که ناخواسته به امری استحبابی اقدام کرده‌اند) و به او اجازه‌ی چاپ و نشر بسیاری از اندیشه‌هایش را ندهند، این امور قابل تحمل خواهد بود اگر در فرهنگ عمومی این تفکیک لازم، صورت پذیرد و ننگ تبعیت مطلق از قدرت، بر پیشانی کسانی بماند (آخوندهای درباری) که حقایق عقلی و شرعی را در راه منافع دنیای کوچک و کوتاه خود، قربانی می‌کنند.

حال که با مخالفت بسیاری از روحانیان و عالمان برجسته، ادعای «حکومت دینی» رنگ باخته و وِزر و وبال رفتارهای نامعقول و نامشروع برخی حکومتیان، به نام دین خدا ثبت نمی‌شود، می‌توان نفسی به راحتی کشید و اطمینان یافت که؛ «تلاش‌های گروه اندک روحانیان مستقل از قدرت، مؤثر و نتیجه بخش بوده است».

۴

قابل کلیه‌ی اتهامات متوجه خود و برادرش را احصا کرده و یک به یک آن اتهامات را متوجه مقامات جمهوری اسلامی می‌کند:

الف) اقدام علیه امنیت ملی... ما نه تنها اقدامی علیه امنیت ملی نکرده‌ایم که حقیقتاً «برای تأمین امنیت ملی و امنیت فردی حاکمان مورد انتقاد» اقدامات منطقی و قانونی را به‌کار گرفته‌ایم.

تمامی شواهد و قرائن و دلایل عقلی و نقلی بر این امر گواهی می‌دهند که «این حاکمان فعلی‌اند که با ظلم و ستم به شهروندان و نقض عهد و پیمان، تیشه به ریشه‌ی نظام می‌زنند و اقدام به براندازی سخت کرده و می‌کنند» نه آنانی که در شرایط «تهدیدهای جانی، شغلی، ناموسی و محرومیت‌های فراوان و طولانی

مدت از آزادی‌ها و حقوق شهروندی نسبت به خود و بستگان خود» امنیت فردی خود (و حتی خانواده و بستگان خود) را به خطر انداخته و برای پیشگیری از تهدید امنیت ملی، از بذل جان نیز دریغ نکرده‌اند.

من در سخنرانی حسینیه‌ی ارشاد، پس از آزادی از زندان اوین، صریحاً خطاب به حاکمان مدعی اسلام و قانون گفتم که؛ «شما به ما بدهکارید و ما طلب‌کار، بی‌خود قیافه‌ی طلب‌کار را به خود نگیرید و ما را بدهکار نشمارید» و امروز نیز بر همین باورم.

این حاکمانند که بر خلاف قانون اساسی و قوانین شریعت، نسبت به مخالفان خویش رفتار می‌کنند و برخلاف روش منطقی و معقول، خود «مدعی» می‌شوند و خود به «قضاوت» در مورد ادعای خویش می‌نشینند. نه قبح این عمل را می‌فهمند و نه با این همه بدهکاری (بابت سلب حقوق مخالفان) از «طلب‌کار دانستن خود حیاء و شرم می‌کنند».

بیش از ۲۸ سال از تصویب قانون اساسی گذشته است و هنوز نیروهای سیاسی کشور از چند و چون نگاه حاکمیت به فعالیت‌های قانونی خود بی‌خبرند، چرا که نه «جرم سیاسی» تعریف شده است و نه از «هیأت منصفه و دادگاه علنی» خبری است. آیا «ظلم شدید و آشکار ۲۸ ساله به نیروهای سیاسی‌ای که در دادگاه‌های غیر علنی و بدون حضور هیأت منصفه، محاکمه و محکوم شده‌اند» که بر خلاف «تعهد قانونی و شرعی حاکمیت» در قانون اساسی است و هنوز نیز ادامه دارد، اقدام علیه امنیت ملی نیست؟!!! ...

ب) تبلیغ علیه نظام، اگر مقصود آقایان این است که انتقاد از سیاست‌های نامعقول حاکمیت جایز نیست، لطف کنند و «شریعت محمدی(ص) را منسوخ اعلام کنند» چرا که آن شریعت به پیروان خود دستور داده است که «حاکمان را نصیحت کنید، در آشکار و نهان».

آیا نصیحت و خیرخواهی علنی، بدون سخنرانی، مصاحبه، نامه و یا بیانیه ممکن است؟!! خوب است که نامه‌های پنهانی برخی همفکران ما را نیز برنتافتند و هر یک را به نوعی محروم کردند تا معلوم شود که از دید آقایان؛ «اصولاً همه باید خفه شوند و فقط حق دارند که از آنان ستایش کنند».

اگر بهای «وفاداری به پیمان الهی شریعت محمدی(ص) و قرارداد رسمی قانون اساسی» قتل، شکنجه، زندان و محرومیت‌های بی‌شمار است، ما را از پرداخت این بها، باکی نیست. حکومتیان راهی جز توبه و بازگشت از مسیر انحطاط و حاکم ساختن قانون و وفاداری به اخلاق انسانی ندارند و اگر چنین تصمیمی بگیرند، زبان ما کوتاه و حمایت از تصمیمات معقول آنان عمومی خواهد شد.

آقایان در متون شریعت خوانده‌اند که «رفتارهای نیک، مبلغ بهتر و ثمربخش‌تری هستند از گفتارهای نیک». عکس این قضیه نیز صادق است و «رفتارهای ناپسند از گفتارهای ناپسند، زیان‌بارتر است». بنابراین اگر رفتارهای حاکمیت از نوع «رفتار نیک» باشند، مطمئناً از گفتار ناپسند مخالفان صدمه نمی‌بینند، ولی اگر «رفتار ناپسند» از حاکمیت سر بزند، هیچ گفتار پسندیده‌ای نیز نمی‌تواند آن را جبران کند...

بزرگ‌ترین تبلیغ‌ها برعلیه نظام را در رویکردهای استبدادی و غیرقانونی باید جست. آنانی که با دیکتاتوری، مانع از هرگونه انتقادی شده و می‌شوند و یا منتقدان دلسوز را متهم به «وطن‌فروشی و همراهی با بیگانگان» می‌کنند و آنان را به زندان و انواع محرومیت‌ها دچار می‌کنند ، بدترین نمایش استبدادی را در معرض افکار عمومی جهانیان قرار می‌دهند و بزرگترین نوع تبلیغ علیه نظام را انجام می‌دهند.

آنانی که در هر صحنه‌ی انتخاباتی، با رد صلاحیت منتقدان خود، بر خلاف شرع و قانون رفتار می‌کنند و یا بر خلاف قانون اساسی، در مجالس فرمایشی اقدام به

تصویب قوانینی بر خلاف قانون اساسی کرده‌اند و مبتنی بر آن، حقوق شهروندان خود را سلب می‌کنند و از خدا و ملت ایران شرم نمی‌کنند و فرزندان غیور دین و ملت را به «عدم التزام به اسلام» متهم می‌کنند، بزرگ‌ترین تبلیغ علیه نظام و اسلام را سامان داده‌اند...

پ) نشر اکاذیب به قصد تشویش اذهان عمومی. اولاً؛ آیا این رفتار از هر شهروندی صادر شود، جرم است یا مسؤولان از این امر استثناء می‌شوند؟!! آیا نسبت به ادعای کذب آقای خامنه‌ای که قتل فروهر، اسکندری، مختاری و پوینده را کار سازمان‌های جاسوسی بیگانه و اسرائیلی‌ها دانست و آن را در سخنرانی رسمی ابراز کرد و در دادگاه، خلاف آن ثابت شد، مصداق بارز این جرم نبوده و نیست؟!! آیا ادعای ایشان و اتهام کلی نسبت به روزنامه‌ها که آن‌ها را پایگاه دشمن خواند و در دادگاه مطبوعات، بسیاری از آنان تبرئه شدند و یا حداکثر به نشر اکاذیب محکوم شدند و هیچ مدرکی دال بر پایگاه بودن دشمن در دادگاه‌ها ارائه نشد و به اثبات نرسید، مصداق این جرم نیست؟!!

آیا برخی ائمه‌ی جمعه، برخی روزنامه‌نگاران وابسته به حاکمیت، صدا و سیما و... که بسیاری از اتهامات مجعول و ثابت نشده در دادگاه‌های خودشان را تاکنون نسبت به مخالفان مطرح کرده‌اند ، مرتکب این جرم نشده‌اند؟!! و آیا به شکایاتی که از اکثر آنان شده، رسیدگی شده است؟!!!

ت) اهانت به رهبری، اولاً؛ رهبری کشور نسبت به مخالفان سیاست‌های خویش، بیشترین اهانت‌ها را انجام داده است. عناوینی چون «مفلوک، خائن، نوکر دشمن، لاابالی، غوغاگر، منافق، جاهل و نادان، برانداز نظام، جاده صاف‌کن دشمن، حسود، خود باخته، ترسو، مرعوب دشمن، سست عنصر، بازی خورده، سفلگان ملت و...» واژگانی است که در سخنان مکرر و مختلف ایشان نسبت به مخالفان سیاسی استفاده شده است. مصداق یابی‌های مشخص در مورد برخی افراد چون

آیت‌الله منتظری، ملی مذهبی‌ها و اصلاح‌طلبان ، از سوی خود ایشان انجام گرفته است. در سایر موارد نیز با کنایه‌ی ابلغ از تصریح سخن گفته و یا برداشت‌های مشخص و تعیین افراد از سوی دوستان و نمایندگان رسمی خود در نهادهای مختلف (همچون روزنامه‌ی کیهان که زیر نظر نماینده‌ی سلطان اداره می‌شود) را دیده و نفی نکرده است.

وقتی رهبری کشور با این واژگان، مخالفان سیاست‌های خود را می‌نوازد، باید انتظار «مقابله به مثل» (که امری شرعی و قانونی است) را داشته باشد. مگر آن‌که مناسبات قدرت به میان آیند و به خاطر «زور و قدرت» حق ایشان را بر مدعیان ایشان ترجیح دهند...

ث) اهانت به سایر مسؤولان نظام، که مقصودشان در زمان کنونی، رؤسای سه قوه و وزرا و نمایندگان و برخی قضات و نهادهای شبه قضائی است. گرچه در زمان حضور اصلاح‌طلبان در قدرت، اهانت به رئیس جمهور و وزراء و رئیس مجلس و نمایندگان، نه تنها مجاز بود که پاداش هم داشت!! ... ولی در باب اهانت، آقایان گمان کرده‌اند که «تصدی مقامات سیاسی و اجتماعی» هیچ بهایی ندارد و می‌توانند از «غنائم» آن برخوردار باشند ولی هیچ «غرامت» نپردازند. این خواب و خیالی بیش نیست و باید از این غفلت، بیدار شوند.

کسی که نامزد حضور در مناصب اجتماعی و سیاسی می‌شود، در خصوص مقام و موقعیتش می‌توان او را متهم به کم‌کاری کرد تا در برابر آن از خود دفاع کند. می‌توان از او پیش دیگران شکایت برد و در غیاب او نسبت به رفتار و گفتارش اظهار نظر کرد و هیچ‌کدام این امور، از نظر شرعی ممنوع نیست...

این‌ها از اموال عموم مردم از بیت‌المال تغذیه می‌کنند و می‌خواهند نازک‌تر از گل نشنوند. مسؤولی که مال مردم را می‌خورد و به آنان خدمت نمی‌کند، خیانت‌کار است و نباید انتظار ستایش و پاداش داشته باشد.

۵

قابل در نوشتار هفتم با عنوان «چرا لباس روحانیت را کنار گذاشتم؟» در شهریور ۱۳۸۶ اینگونه توضیح داده است:

الف) آن لباس، بسیار دست و پا گیر و زحمت آفرین است. در گرمای تابستان، شلوغی جمعیت، هنگام پیش‌آمدهایی که شتاب در آن لازم است، سفر، رانندگی و ... حقیقتاً مزاحم رفتار طبیعی آدمی می‌شود.

ب) آن لباس، موجب انگشت‌نما شدن در مجامع عمومی است که آثار زیانباری را برای فرد ملبس و جامعه‌ی او در پی داشته و دارد. غرور کاذب اکثر افراد ملبس به لباس روحانیت، منجر به عدم مراعات اخلاق انسانی اسلامی در بسیاری از مراودات اجتماعی آنان شده است و تنها عامل تسهیل کننده‌ی این رفتار ناپسند، تفاوت لباس روحانیان از سایر مردم بوده است.

پ) پیامبر خدا و ائمه‌ی هدی به عدم تمایز لباسی از سایر مؤمنان مشهور بودند، تا جایی که افراد غریبه، در اولین حضور خود در جمع مسلمانان، نمی‌توانستند پیامبر(ص) و یا ائمه(ع) را از دیگران تشخیص دهند، و این نکته در اندیشه‌ی شریعت محمدی(ص) به عنوان «فضیلت» شناخته شده است. اگر «عدم تمایز لباسی» را فضیلت بشماریم، نتیجه‌ی آن «نامطلوب بودن تمایز لباسی» است و این نکته‌ای است که نباید از آن غفلت کرد.

ت) امام صادق(ع) در روایتی معتبره تصریح می‌کند که؛ «بهترین لباس، در هر زمان، لباس عموم مردم آن زمان است» که حکم «استحباب شرعی» را برای لباس غیر روحانیان ثابت می‌کند. اگر «پوشیدن لباس عموم مردم» برای هر مسلمانی «مستحب» باشد، نپوشیدن آن و انتخاب لباس‌های متمایز (که موجب انگشت‌نما شدن در میان جمع می‌شود) مطمئناً «مکروه» خواهد بود.

***

مطالعه عبارات فوق نشان می‌دهد چرا جمهوری اسلامی از احمد قابل می‌ترسید، چرا پس از انتشار نامه به رهبری تحت فشار قرارش داد. سخنان قابل به عنوان اسناد منتقدان جمهوری اسلامی می‌ماند و ولایت جائر را رسوا می‌کند. روش و منش آیت‌الله منتظری و شاگردش احمد قابل اسوه‌ی حق‌جویان و عدالت‌خواهان و آزادگان ایران است. مقدمه را با دو بیت از غزلیات قابل در انفرادی اوین به پایان می‌برم:

شاد و خندان، گشته ایامم به کام   محمل دلدار را حامل شدم
من «اسیر» گِل بُدم اما کنون   ساربانِ کاروانِ دل شدم

شب عید اضحی، ۵ آبان ۱۳۹۱

محسن کدیور

بخش اول:

نقد خودکامگی

دفاع از حیثیت امیر مؤمنان

[جمهوری اسلامی و ادعای حکومت علی(ع)]

عامل دشمن، ستون پنجم، تشنه‌ی قدرت، مرعوب، ساده اندیش، نادان، کوتوله‌ی سیاسی، انقلابی پشیمان، حسود، مطرود مردم، مست دلارهای امریکا، مزدور اجنبی، شایسته‌ی؛ حذف، اعدام، زندان، محرومیت از حقوق اجتماعی و سیاسی و علمی، مهدورالدم، مخالف خدا و پیامبر و معصومین، منافق، مخالف احکام اسلام، ناآشنا با الفبای سیاست، پایمال کننده‌ی خون شهدا، لیبرال دموکرات غرب‌زده، طلحه و زبیر انقلاب و...

صفات یاد شده، عناوینی است که جناح رقیب، مجموعه‌ای از دوستان (که از این پس با ضمیر "ما" مشخص می‌شوند) را به آن معنون کرده و به دیگران می‌شناساند.

ولی ما معتقدیم که ایرانی مسلمانیم و رقیب ما هم ایرانی و مسلمان است.

انتقادات ما بیشتر ناشی از سیاست‌های خاصی است که توسط رقیب اعمال شده و در نتیجه پس از ۲۵ سال، نارضایتی عمومی را به ارمغان آورده است.

امروزه راست سنتی لااقل در حوزه‌ی مسایل اقتصادی، نظام را ربوی‌ترین نظام دنیا (و در جنگ با خدا) معرفی می‌کند و مردم در حوزه‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، علمی و قضایی، احساس عقب‌ماندگی نسبت به جوامع همسان با خود در دهه‌های گذشته، را دارند. بنابراین همگان در نارضایتی مشترکند، گرچه ملاک‌های آنان متفاوت است. ما با هرکسی که برای مخالف خود "مرگ" را طلب می‌کند، از جنبه‌ی نظری و اعتقادی بیگانه‌ایم هرچند به عنوان شهروند

ایرانی ناگزیر از زندگی با او و دفاع از حقوق انسانی او و انتقاد و نصیحت نسبت به رفتارها و باورهای غیرمنطقی او نیز هستیم.
انتقاد ما از رقیب (در شرایط فعلی) بیشتر ناشی از عدم التزام او به قانون اساسی، ارائه‌ی تفاسیر غیر علمی از قانون، بی‌توجهی مفرط به بخش حقوق ملت، ممانعت جدی از اعمال حق حاکمیت توسط ملت با توجیه نظارت استصوابی در انتخاب نمایندگان ملت برای مجلس خبرگان و مجلس شورای اسلامی و ریاست جمهوری، ممانعت از تصویب و تفسیر قوانین عادی در مجلس(اصلاح‌طلب) با بهانه‌های غیر علمی و امثال آن است.
انتقاد اصولی دیگر ما مربوط به تخلف از عهد و پیمان است که شرعاً و قانوناً مجاز نیست و اتفاقاً مربوط به حوزه‌ی اندیشه‌ی دینی است.
در روزهای پیش از پیروزی انقلاب و در تمامی دوران پس از پیروزی، ترجیع‌بند تمامی بیانات شفاهی و کتبی بنیان‌گذار جمهوری اسلامی و سایر مسؤولان اصلی و فرعی کشور، تعریف جمهوری اسلامی بر اساس الگوی «حکومت عدل علی» بود تا جایی که به یکی از شعارهای اصلی مردم در راهپیمایی‌های قبل از پیروزی تبدیل شد و در حقیقت شرطی بود که عقد و قرارداد اجتماعی کشور (قانون اساسی) مبتنی بر آن تحقق یافت.
ادعای حکومت علی (ع) را داشتن وقتی منطبق با واقع است که در تمامی مدت حکومت خویش، هیچ مخالف سیاسی را از هیچ حق سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، علمی و فرهنگی محروم نکرده باشیم.
زیرا او جز با مخالفان مسلحی که برای براندازی، اقدام به برپایی جنگ کرده و حتی به مذاکرات آن حضرت در میدان نبرد برای پرهیز از خونریزی بی‌توجهی کرده و آغازگر هجمه به سپاه علی(ع) بودند، برخورد حذفی نکرد که آن‌هم از نوع دفاعی بود و به حداقل ضرورت اکتفا کرد و فراریان را تعقیب نکرد.
ما با تعطیلی مطبوعات مختلف، زندانی کردن روزنامه‌نگاران، نویسندگان، سیاست‌مداران، دانشگاهیان و روحانیان، محصور کردن منتقدان عالی‌قدر روحانی

در منازل خویش در تمامی دوران پس از انقلاب(حضرات آیات؛ شریعتمداری، قمی، شبیر خاقانی، صادق روحانی و منتظری)که برخی از ایشان حدود ۱۷سال از حقوق اولیه محروم بودند و برخوردی بی‌تفاوت نسبت به ترور سعید حجاریان به گونه‌ای که تروریست آزاد و مصدوم حادثه هم‌چنان مورد انواع اتهام و ترور شخصیت قرار دارد و آنانی که با صراحت او را قبل از حادثه تهدید به ترور کرده بودند بدون هیچ‌گونه تعرضی به ادامه‌ی کار پرداختند، آیا می‌توانیم مدعی پیروی سیاست‌های علوی باشیم؟

به نظر ما دفاع از حیثیت امیر مؤمنان این اجازه را نمی‌دهد که در قبال این ادعای بی‌اساس سکوت کنیم، چرا که این امر به منزله‌ی تهمت زدن به علی‌بن ابیطالب(ع) است.

حضرت امیر، درباره کشیده شدن خلخال از پای زن یهودی، که در پناه دولت اسلامی بود و مورد تعرض دشمن واقع شده بود، فرمود «اگر کسی از این غم بمیرد سزاوار است» ولی ما در قبال خون به ناحق ریخته شده‌ی بسیاری از انسان‌ها توسط خودی‌ها، از قبیل؛ فروهر، اسکندری، مختاری، پوینده، عزت نژاد و خبرنگار کانادایی ایرانی‌الأصل (خانم کاظمی) چه واکنشی را شاهد بودیم. مادر برابر هجوم ناجوانمردانه به خوابگاه‌های دانشگاه‌های تهران، تبریز، علامه، بوعلی همدان و... چه موضعی را شاهد بوده‌ایم.

آیا درآمدن یک وسیله‌ی زینتی از پای یهودیه، دردآورتر است یا درآمدن چشم دانشجوی نمونه‌ی کشور و یا درآمدن جان ابراهیم عزت‌نژاد و بسیاری دیگر؟ آیا برای بسیاری از اعدام‌های صورت گرفته توسط دادگاه‌های انقلاب و بخصوص اعدام‌های سال ۶۷ توجیه خداپسندانه‌ای وجود دارد؟

البته ضعف رقیب در این زمینه، تنها ادعای او در پیروی از سیاست‌های علوی است که واقعیت، آن را باطل می‌کند ولی او را از دایره‌ی اهل ایمان و اسلام (که در گرو اعتقاد به اصول است) خارج نمی‌گرداند. یعنی می‌توان مسلمان بود و از الگوی علی(ع) پیروی نکرد(همان‌گونه که در ایران عمل می‌شود). می‌توان

حکومتی مستبد داشت و رفتاری دیکتاتور مآبانه و از همه‌ی این روش‌ها بهره گرفت، ولی چرا اصرار می‌شود که نام علی(ع)را ملکوک کنیم؟

این ضعف وقتی اهمیت می‌یابد که رعایت آن مبنای قرارداد اجتماعی (قانون اساسی) قرار گرفته باشد.

از این پس حکایت پیمان‌شکنی است که شرعاً و عقلاً ممنوع است و از مهم‌ترین گناهان کبیره به‌شمار می‌آید.

ادعای ما اینست که رقیب، در موارد مقتضی، قانون اساسی و قوانین عادی را زیر پا می‌گذارد و از روش‌هایی که شرع آن‌ها را نهی کرده، بهره می‌گیرد تا به مطلوب خویش نایل گردد.

اگر رقیب به نصایح این نصیحت‌گران و خیرخواهان که راهی جز هم‌زیستی مسالمت‌آمیز را منطقی و معقول و اخلاقی نمی‌دانند، جواب منفی دهد، دیر یا زود، فاصله گرفتن شعارها از شعورها و عملکردها از عقل‌گرایی را هم در طرف ملت و هم در طرف حاکمیت شاهد خواهد بود.

بیایند و برای یک‌بار لااقل به آنانی که (اگر نه همیشه) اکثر زندگی را با اندیشه و عمل، در مسالمت و نقد خیرخواهانه با رقیبان سپری کرده‌اند، اعتماد کرده و دعوتشان را اجابت کنند.

خدای سبحان به پیامبر اسلام(ص) دستور می‌دهد که با مشرکان حربی مبارزه کن، ولی آنگاه که صلح و هم‌زیستی مسالمت‌آمیز را برگزیدند، بپذیر و بر خدا توکل کن. (...و إن جنحوا للسلم فاجنح لها و توکل علی الله...). ما که بدون باور به جنگ و به عنوان مسلمان، دعوت به صلح و مسالمت می‌کنیم، از مشرکان حربی کم ارزش‌تر نیستیم و رقیب نیز از پیامبر خدا ارزشمندتر نیست. بنابراین راه مسالمت با خواسته‌های ملت، خداپسندانه‌ترین راه و بی‌ضررترین و مطمئن‌ترین مسیر است.

۸۲/۴/۳۰ تهران

انتشار ۷ مهر ۱۳۸۳

نامه سرگشاده به رئیس جمهور [خاتمی]

بسم الله الرحمن الرحیم

أدع إلی سبیل ربک بالحکمة والموعظةالحسنة، و جادلهم بالتی هی احسن، إن ربک هو أعلم بمن ضل عن سبیله و هو أعلم بالمهتدین. و إن عاقبتم فعاقبوا بمثل ماعوقبتم به، و لئن صبرتم لهو خیر للصابرین. واصبر و ما صبرک الاباللّه، و لاتحزن علیهم و لاتک فی ضیق مما یمکرون. إن الله مع الذین اتقوا والذین هم محسنون.

(صدق الله العلی العظیم)

ریاست محترم جمهوری، جناب آقای سید محمد خاتمی، سلام بر شما.

امیدوارم مبتنی بر مفاد آیات فوق، سخن این شهروند ایرانی که در حد خود ستم برخی حاکمان ایران را در حق خویش تجربه کرده است، در این نامه با حفظ اخلاق انسانی همراه باشد و از رخصتی که خدای مهربان برای ستم‌دیدگان قرار داده که درشتی سخنشان را استثناء کرده است، تا جایی که ممکن باشد، بهره نگیرد.

مطابق نقل افراد موثق، در پاسخ کسانی که شما را به مخالفت عملی و واکنش‌های شدیدتر در برابر قانون شکنی‌های رهبر، مسؤولان قضائی و اعضای شورای نگهبان توصیه کرده‌اند، فرموده‌اید: «رئیس جمهور نمی‌تواند نقش مخالف نظام را بازی کند».

رفتار شما در مسائلی چون بازداشت، محاکمه و محکومیت‌های غیرقانونی روزنامه‌نگاران و سیاسیون، رفتار غیراخلاقی و غیرقانونی عناصری چون دادستان بیدادگر تهران (چه در زمان تصدی مقام قضاوت و چه اکنون)، پرونده‌ی کوی دانشگاه، حصر آیت‌الله‌العظمی منتظری و موارد مشابه این وقایع، نشان می‌دهد که روش شما پرهیز از پی‌گیری مجدانه و تأثیرگذار، با تصور «لزوم پرهیز از رویارویی با متخلفان» بوده است.

گرچه در مورد پرونده‌ی قتل‌های زنجیره‌ای و زهرا کاظمی، آغازی خوش و تأثیرگذار داشتید (و جزاکم الله خیرا) ولی در ادامه، به‌خاطر خطیر شدن مسأله، اغماض را در دستور کار قرار دادید که سبب آن همین تصور «جلوگیری از تبدیل شدن ریاست جمهوری به مخالف برجسته‌ی نظام» بوده است.

جناب آقای رئیس جمهور؛ از چه زمانی «متخلفان از قانون» به عنوان مصداق دهان پرکن «نظام» معنون شده‌اند که مخالفت عملی «مجری قانون اساسی» با آنان، معنون به عنوان «مخالفت با نظام» گردد!!!

مگر در ارتباط با مراعات قانون اساسی و قوانین ناشی از آن، رهبری (که بالاترین عنوان فردی نظام را دارد) در مقابل قوانین، با سایر افراد مساوی نیست؟. برفرض که در وراء این تخلفات، شخص رهبری قرار داشته باشد، مخالفت عملی با رهبری، در مسائلی که برخلاف قانون از ایشان صادر می‌شود، وظیفه‌ی قانونی و شرعی ریاست جمهوری و هر شهروند ایرانی است، مگر آنکه به تصور غلط «نظام = رهبری» که در تمامی مدت پس از انقلاب، به آن دامن زده شده است، تن داده شود و عملاً در دور باطلی گرفتار شود که در ورای آن، چشم‌اندازی جز تغییر نظام و یا تغییر کل ساختار قانون اساسی، منطقی و معقول جلوه نکند.

بسیاری از این تخلفات، در سال‌هایی اتفاق افتاده است که دو بخش انتخابی نظام (مجلس و دولت) در اختیار اصلاح‌طلبانی بود که برای کمترین احقاق حق ملت با سنگ‌اندازی‌های تمامی اقتدارگرایان مواجه بودند، و عملاً دو بخش از نظام جمهوری اسلامی (مبتنی بر سه قوه مقننه، مجریه و قضائیه) در برابر این «تخلفات هماهنگ» قرار داشتند. چرا از اقداماتی مثل رد صلاحیت‌های گسترده و برگزاری انتخاباتی که خود آن را «غیرقانونی» خواندید ممانعت عملی نکردید؟ اگر «هرگونه مخالفت قولی یا عملی با برخی از اجزاء نظام، به منزله‌ی مخالفت با نظام است» آیا آنانی که در برابر اراده‌ی ملت و دو رکن اساسی و انتخابی نظام صف بسته و راه را بستند، با نظام جمهوری اسلامی مخالفت عملی نکردند؟ آیا گروه‌های قانون شکنی که در قوه‌ی قضائیه و شورای نگهبان جمع شده و رسماً از مجری قانون اساسی «اخطار کتبی تخلف از قانون اساسی» دریافت کردند، مخالف نظام نبوده و نیستند؟ آیا آنانی که با ظلم و ستم خود، تیشه به ریشه‌ی نظام گذاشته‌اند، براندازان حقیقی نظام نیستند؟ آیا طبق فرمایش رسول گرامی اسلام(ص) که فرمود: «الملک یبقی مع الکفر و لایبقی مع الظلم» (با توجه به دانش عربی آقایان متخلف) آنانی که عمداً و کاملاً آگاهانه به این ظلم و ستم‌ها ادامه داده و می‌دهند، اقدام به براندازی و هدم نظام نکرده‌اند؟ البته از رهبری نظام هم باید پرسید که چرا از این تخلفات آشکار و متخلفان سرشناس حمایت بی‌دریغ کرده و می‌کنند و آیا این اقدام ایشان به منزله‌ی تأیید مخالفت با نظام نیست؟

ولی روی سخن در اینجا با رئیس جمهور است. اگر می‌فرمایید که «اصرار رهبری، موجب برگزاری انتخاباتی شد که خود غیرعادلانه و غیرقانونی‌اش خواندید»، می‌پرسم: «مگر از نظر شما، رهبری مملکت حق تخلف از قانون را دارد؟» یا به نظر شما «رئیس جمهور، فقط حق موضع‌گیری علنی در برابر

تخلفات افراد ضعیف را دارد و نسبت به بزرگان و مقامات بالای کشور، وظیفه‌اش اغماض است؟!!!».

چرا از وظیفه‌ی قانونی خویش در برابر تخلفات آشکار رهبری کشور طفره می‌روید؟ مگر از نظر شما ایشان حق داشت که روزنامه‌های اصلاح‌طلب را متهم کند که «پایگاه دشمن» اند؟!! درحالی‌که پس از توقیف موقت چند ساله!! حداکثر عنوان مجرمانه‌ای که در بیدادگاه‌های شبه قضائی خودشان به اثبات رسید، عبارت بود از اتهامات رایج و بی‌اساسی چون «نشر اکاذیب، اهانت به مسؤولان و...» و هیچ خبر تأیید کننده‌ای از حضور دشمن، که روزنامه‌های توقیف شده را پایگاه خود کرده باشد به‌دست نیامد، جز اعترافات «سیامک پور زند» که میزان اعتبار شرعی و قانونی چنین اعترافاتی برای شما و ملت ایران کاملاً معلوم است. (این سخن را در دفتر مرحوم آیت‌الله عبائی خراسانی، به هنگام سخنرانی شب ۱۹ رمضان سال ۱۳۸۰ در مشهد بیان کرده‌ام).

آیا از نظر شما، رهبری کشور حق دارد که تمامی مخالفان سیاست‌هایش را با تحقیرآمیزترین واژگان و در بزرگ‌ترین مجامع مورد توهین و افتراء قرار دهد و یا بر حصر غیرقانونی آیت‌الله منتظری که نسبت به ایشان انتقاداتی مطرح کرده بود، بیش از ۵ سال (علیرغم مخالفت شورای عالی امنیت ملی) اصرار ورزد و هیچ مرکزی برای شکایت و رسیدگی به رفتارهای خلاف قانون ایشان وجود نداشته باشد؟!! (این مطالب را در روز ۱۸ آذر ۱۳۸۱ در جمع دانشجویان دانشگاه اصفهان با همین صراحت گفته‌ام).

آیا رهبر کشور مجاز است که حق قانون‌گذاری را از مجلس شورا، سلب کند و یا حق انتخاب ۲۷۰ نماینده‌ی مجلس را در برابر حق رئیس قوه‌ی قضائیه در

معرفی حقوق‌دانان شورای نگهبان نادیده بگیرد و حق یک نفر را بر حق ۲۷۰ نفر ترجیح دهد؟!!

آیا انتصاب مجدد همین آقایان متخلف از قانون اساسی و سایر قوانین کشور، از سوی رهبر و تأییدهای مکرر آنان و اعلام رضایت از عملکردهای ایشان، نشانه‌ی تأیید این تخلفات و همراهی و همکاری ایشان با این متخلفان نبوده و نیست؟ (من به‌خاطر تصریح بر مسؤولیت رهبری در این تخلفات، در مصاحبه با رادیوهای خارجی در سال ۸۰ بازداشت شدم و شش جلسه در همین‌باره بازجویی شدم و در همه‌ی جلسات، به‌صورت کتبی و شفاهی از این اعتقاد خویش دفاع کردم).

جناب آقای خاتمی؛ انتظار مقابله رئیس جمهور با این تخلفات آشکار (و موارد بسیار بیشتری که شما اطلاع دارید) و دخالت‌های آشکار دفتر رهبری در اکثر امور کشور و امر و نهی مسؤولان و وادار کردن ایشان به ارتکاب رفتارهای غیرقانونی، آیا انتظار «مخالفت با نظام» است یا «انتظار عمل به وظیفه‌ی قانونی و شرعی»؟!!

جناب آقای رئیس جمهور؛ انتظاری که ملت سرخورده از اصلاح درونی نظام از شما دارند با انتظار همین مردم در هنگامه‌ای که امیدوار به اصلاح درونی نظام بودند (سال‌های ۷۶ تا پایان ۸۰) متفاوت است. اگر ملت ایران عملکرد و تجربه-ی شما را ملاک داوری قرار دهند، باید همچون شما به این نتیجه برسند که هیچ امید اصلاحی وجود ندارد مگر آنکه اقتدارگرایان و رهبری کشور تصمیم به تغییر جدی سیاست‌ها بگیرند و از سر لطف، بر ملت خویش منت نهند و برخی از خواسته‌های آنان را برآورند و یا به طور کلی از ایشان مأیوس شده و راه

بی‌تفاوتی در پیش گیرند و یا به کسانی که تغییر قانون اساسی یا تغییر کلی نظام را پیشنهاد می‌دهند، بپیوندند.

آیا در این نسل سرخورده از اصلاحات درونی نظام، قرینه‌ای دال بر امیدواری به تغییر سیاست‌های رهبری نظام و طیف اقتدارگرا مشاهده کرده‌اید که در برخی از اظهارات جدید خود تلویحاً مدعی آن شده‌اید؟

جناب آقای خاتمی؛ شما از خطر جدی اقدامات بیگانگان برعلیه حاکمیت فعلی (که عملاً منجر به زیان‌های مادی و معنوی خانمان‌سوز و ملک و ملت و دیانت بر باد ده می‌گردد و فقر و فلاکت چند نسل کشور را می‌تواند درپی داشته باشد) بیش از دیگران آگاهی دارید.

نمی‌توان به امید و احتمال کنار آمدن و سازش اقتدارگرایان با بیگانگان، هستی ملت (که قطره قطره جمع گردیده و ثمره‌ی خون‌های شهیدان و مبارزان راه آزادی ملت و استقلال مملکت است) را در معرض تاراج اقتدارگرایان بیگانه قرارداد. بیگانه‌ای که مدعی است با ملت ایران دشمنی ندارد و تنها با اقتدارگرایان داخلی که مدعی تاج و تخت اقتدارگرایان خارجی شده‌اند در حال نزاع و جدالند. آنان به دنبال حذف رقیبانی هستند که حقوق ملت خود را پاس نمی‌دارند تا چه رسد به منافع یا حقوق رقیبان خارجی. آنانی که حذف رقیبان داخلی را سال‌های متمادی در دستور کار خود داشته‌اند و متکی بر قدرت خود، هر اقدام غیرقانونی و نامشروعی را جایز می‌شمرده‌اند، امروز در صحنه‌ی سیاست خارجی، با رقیبانی بسیار قدرتمندتر از خود مواجه شده‌اند که از قضا، متکی بر قدرت کم‌نظیر نظامی و اقتصادی خود، هر اقدام نامشروع و غیرقانونی را برای حذف رقیب مجاز می‌شمارند و سال‌های متمادی است که این روش را

در دستور کار خود دارند و تجربه‌ی بسیار بیشتری از اقتدارگرایان داخلی در این امر دارند. (دست بالای دست بسیار است)

بنابراین، اگر برخلاف خواسته و تمایل قلبی دلسوزان ملک و آئین و تمامی علاقه‌مندان استقلال ایران زمین، و مبتنی بر رفتارهای غیرعقلانی اقتدارگرایان داخلی، آنچه در عراق و افغانستان اتفاق افتاد و اقتدارگرایان خارجی را بر سرنوشت آن کشورها (ولو برای مدتی اندک) مسلط کرد، در ایران نیز تکرار شود و تدابیر پیشنهادی وطن‌دوستان دین‌باور برای جلوگیری از تکرار فجایعی مشابه آنچه در عراق امروز اتفاق می‌افتد، با تکبر و خودخواهی مستبدان مورد بی‌توجهی قرار گیرد، سرنوشت اقتدارگرایانی که با گرایش استبدادی در ایران حکومت کرده و می‌کنند و اولین قربانیان سوء تدبیر خویش خواهند بود، چیزی جز مفاد آیه‌ی «ولولا دفع الله الناس بعضهم ببعض، لفسدت الأرض» نخواهد شد و آنان، هیچ‌کس جز خود را نباید ملامت کنند، ولی نسبت به منافع ملت ایران، جنایت و خیانتی به نام «جمهوری اسلامی» به ثبت خواهد رسید که روی همه خیانت‌کاران تاریخ کشور را سفید خواهد کرد.

شما که از این امور آگاهی دارید و خطر احتمالی رویارویی با رهبری را در این چند ساله ملاک قرار داده و به تصور ترجیح منافع ملت، از پدید آمدن تشنج احتمالی پیشگیری کردید، چرا نسبت به خطری که احتمالش از آن به مراتب بیش‌تر و زیانش برای ملت بسیار افزون‌تر و خانمان‌سوزتر و هزینه‌هایش سنگین‌تر و امکان توقف‌اش به مراتب کمتر است، بی‌تفاوتی یا کم تفاوتی پیشه کرده و شاهد و ناظر قرار گرفتن کشور، ملت و دیانت در سراشیبی سقوط شده‌اید و ملتی که شما را وکیل خود قرار داده است را در جریان این تهدیدها و خطرات و موجبات و راه حل‌های آن قرار نمی‌دهید؟!!

جناب آقای خاتمی؛ من به سهم خود، در جلسات علنی و در چند نقطه‌ی حساس ایران، این هشدار را داده‌ام و حتی قبل از آزادی از بازداشت ۱۲۵ روزه در سال ۸۰ و ۸۱، به بازجوی خویش این را گفتم که به مسؤولان کشور بگویید: «حتی اگر رسول خدا(ص) در جایی حاکم بود و میان ماندن او در قدرت و تحمیل هزینه‌ای در حد چند هزار میلیارد دلار به ملت یا ترک قدرت و مانع شدن از این خسارت تلازمی حاصل می‌شد، یقیناً به نفع منافع آن ملت از قدرت کناره می‌گرفت تا خاطره‌ای خوش از خود و دین رحمانی خویش باقی گذارد و قلب آنان را فتح کند». اکنون با توجه به این سابقه (که اگر آن را در زمان حضور در ایران به صورت علنی نگفته بودم، در این زمان که خارج از ایران هستم نیز از علنی گفتن آن دم فرو می‌بستم و فقط به نامه‌ای سربسته بسنده می‌کردم) عرض می‌کنم که؛ نمونه‌ی عملی اقدام رهبران حقیقی شریعت محمدی(ص) را در رفتار امیر مؤمنان علی(ع) می‌توان شاهد بود که برای جلوگیری از ضررهای هنگفت دیانت و ملت اسلام (از قتل انسان‌ها تا خسارت‌های مادی و معنوی دیگر) پس از رسول خدا از حقوق خویش صرف‌نظر کرد و این رویکرد خود را مستند به دستور رسول الله(ص) عنوان کرد.

جناب آقای رئیس جمهور؛ شاید هنوز به این حد از ضرورت نرسیده باشیم و بتوان با اقدامات اعتماد ساز برای امیدواری ملت نسبت به تحقق خواسته‌های قانونیش، با حفظ همین قانون اساسی ولی با قرائت و رویکردی حقیقتاً «مردم‌سالارانه» و با عزم جدی بر جبران خسارت‌های قابل جبران، اعاده‌ی حیثیت آنانی که مورد تعرض متخلفان قرارگرفته‌اند، باز کردن راه حاکمیت حقیقی ملت، بازنگری در قانون اساسی برای بستن راه‌های سوء استفاده (که در این چند ساله به خوبی موارد آن روشن شده است)، انتخابی کردن نهادهای اصلی قدرت، درنظر گرفتن محدودیت زمانی برای تمامی مناصب اصلی و رسمی (از جمله

رهبری)، به انتخاب مستقیم ملت واگذاردن منصب رهبری، تصریح به مسؤولیت پاسخگویی او در برابر مجلس (مجلس شورا یا خبرگانی که بدون اعمال نظر حکومت، به صورتی مردمی و با تمامی تخصص‌های لازم برای نظارت بر رهبری برگزیده شوند)، محدود کردن قدرت او و استفاده از شیوه‌ی صحیح تقسیم قدرت بین مناصب و قوای کشور، امید به اصلاح درونی نظام و دوری از قرائت یکه‌سالاری را در مردم مأیوس، زنده کرد و هم‌زمان با اعتمادسازی‌های صحنه‌ی سیاست خارجی، به اعتمادسازی با ملت خویش در صحنه‌ی سیاست داخلی نیز زمینه‌ی بقای منطقی نظام را فراهم کرد.

آقایانی که همه‌گونه امتیاز را به طرف‌های خارجی داده‌اند و نام آن‌را اعتمادسازی و رفع خطر از کشور و پیشگیری از فتنه‌انگیزی دشمنان گذاشته‌اند، چرا با ملت خویش تفاهم نمی‌کنند و هر مورد عقب‌نشینی در سیاست خارجی را با هجوم به ملت مظلوم و فعالان سیاسی و فرهنگی در داخل کشور جبران می‌کنند؟!!

جناب آقای خاتمی؛ تکرار این روش‌های کور و تجربه شده از طرف بریدگان از ملت، وظیفه‌ای را که در سخن حکیمانه‌ی سعدی شیرازی بیان گردیده، تداعی می‌کند که؛

چو می‌بینی که نابینا و چاه است اگر خاموش بنشینی گناه است

روشی که حضرت‌عالی در پیش گرفته‌اید که «در خلوت روزهای دوشنبه با رهبری، همه‌ی دردهای دل ملت و دلسوزان دین و کشور را با طرف مقابل در میان می‌گذارید و در جلوت از ایشان با برترین صفات و القاب یاد می‌کنید و همه‌ی خطاها را به گردن دیگران انداخته و ایشان را تبرئه می‌کنید» نیز نوعی از خاموشی است که گرچه در خفا هشدار داده‌اید ولی ظاهراً تا این هشدارها علنی نشود و تذکر رسمی و کتبی تخلف از قانون اساسی به ایشان داده نشود تأثیری

نمی‌گذارد. آن چیزی در تاریخ و ذهن و زندگی ملت تأثیر می‌گذارد که آشکارا بیان گردیده باشد. یعنی خاموشی وقتی شکسته می‌شود که در برابر دیدگان ملتِ خویش حاضر شده و تخلفات را برشمرده و متخلفان را با وضوح هرچه تمام‌تر معرفی کرده و آنان را امر به معروف و نهی از منکر کنید.

آیا خود شما گمان نمی‌برید که روش هفت سال و اندی شما مؤثر نبوده و عملاً به وضعیت کنونی منجر شده است؟ آیا یک درصد احتمال نمی‌دهید که این روش صادقین نباشد؟!!

می‌دانم که چه اشک‌ها ریخته و چه خون دل‌ها خورده‌اید و بارها از خدا طلب مرگ کرده‌اید؛ و نمی‌خواهم نمک‌پاش دل ریش شما باشم، ولی بزرگی و نزدیکی خطری که جان ده‌ها هزار انسان بی‌گناه و توان اقتصادی و فرهنگی ملت بزرگ ایران را تهدید می‌کند، وادارم می‌کند که شما را مخاطب قرار داده و نسبت به ادامه وضعیت فعلی هشدار دهم و یادآوری کنم که غفلت از تغییر آن، جبران ناشدنی است. (دیگران مدت مدیدی است که گوش کرشان را به طرف ما کرده‌اند و ما را قابل نمی‌دانند تا سلاممان را جوابی گویند، اگر لایق کارد آجین شدن یا زندان و محرومیت‌های دیگر نشمارند.)

این هشدار، اختصاصی به رئیس جمهور ندارد، چرا که تمامی فعالان سیاسی و تأثیرگذاران صحنه‌ی سیاست کشور نیز در برابر ملت خویش مسؤولند و هر یک سهمی دارند که باید بر عهده گیرند. (البته این باید و نبایدها و تمامی واژگانی از این قبیل در این نامه، از موضعی اخلاقی است وگرنه مرا چه رسد که برای کسی تعیین تکلیف کنم.)

آقای رئیس جمهور؛ می‌بینید که کسی انتظار مخالفت با نظام را از شما ندارد ولی مطمئناً کسی انتظار این را ندارد که شما «رهبر را مساوی با نظام» قرار دهید (تا

چه رسد به تصمیمات غیرقانونی و غیر مشروع مسؤولان قضائی یا اعضای شورای نگهبان و یا برخی نظامیان متخلف از قانون) چرا که مطمئناً چنین برداشتی، غیر علمی و غیرحقوقی است. البته نهاد رهبری جزئی از نظام است؛ و اگر کسی با اصل نهاد رهبری مخالفت عملی داشته باشد، ممکن است در منطق برخی، مخالف نظام شمرده شود ولی مخالفت با مصداق رهبری، این‌گونه نیست. دلیل بر این مدعا این است که؛ اگر مجلس خبرگان حکم بر عزل رهبر بدهد، در هیچ منطق حقوقی، آن را به عنوان مخالفت با نظام، متصف نمی‌کنند. بنابراین، حذف و عزل رهبر، مخالفت با نظام نیست. پس اگر امروزه کسی مدعی شود که؛ «رهبر کشور، از عدالت ساقط شده یا تدابیر او ناصحیح و مضر برای کشور بوده است» و عملاً و قولاً با ایشان در خلوت و جلوت به مناقشه برخاسته و تمکین نکند، رفتار او به‌هیچ‌وجه نباید رفتاری برعلیه نظام تلقی شود و بر مجلس خبرگان است که دلائل وی را برای «رسیدگی به بقاء یا عدم بقاء صلاحیت رهبر» مطالبه کرده و نتیجه‌ی آن را به اطلاع مدعی و سایر ملت ایران برساند.

بنابراین، حتی اگر برخی افراد، انتظار رویارویی با رهبر و عدم تمکین به خواسته‌های غیرقانونی ایشان (در مواردی که از متخلفان دفاع می‌کند یا خود اقدام به تخلف از قانون می‌کند) را از شما داشته باشند، نمی‌توانید بگویید که «آنان انتظار مخالفت با نظام را از شما داشته‌اند».

قبول این مطلب که همه‌ی ما در مواردی از تصورات یا تصمیمات خویش راه خطا پیموده‌ایم، برای مثل شما، دشوار نیست و مهم‌تر از اعتراف به اشتباه، عزم جدی شما در باقیمانده‌ی زمان ریاست جمهوری برای رفع خطر حضور (فوق‌العاده خسارت‌بار) بیگانگان از کشور و ملت ایران است. یقیناً تلاش شما نزد خدای رحمان و ملت بزرگ ایران بدون تأثیر و پاسخ نخواهد بود و رویکرد

مثبت یا منفی شما در این چند ماه باقیمانده، در زندگی فردی و اجتماعی شما نیز تأثیر خواهد داشت و آرامش یا تشویش وجدانی را برای شما به ارمغان خواهد آورد. پس با توکل بر خدا و برای احقاق حقوق معوقه‌ی ملت در تمامی مدت پس از پیروزی انقلاب، کمر همت بربندید و از خطرات کوچک‌تر نهراسید و در معرکه‌ی انتخاب بد و بدتر، خطر و ضرر اندک را انتخاب کنید و به فضل و رحمت خدا و حمایت احتمالی ملت اکتفا کنید. (و من یتوکل علی الله، فهو حسبه)

با آرزوی سعادت دنیا و آخرت، برای شما و ملت ایران، این نامه‌ی سرگشاده را پنج روز پس از تاریخ ارسال برای شما، در رسانه‌هایی که امکان انتشار داشته باشد منتشر می‌کنم و از خدای بزرگ می‌خواهم که آن را در حد خویش، مؤثر قرار دهد.(من آنچه شرط بلاغست، با شما گفتم.)

خدایا چنان کن سر انجام کار   تو خوشنود باشی و ما رستگار

خدا نگهدار

۱۰ آذر ۱۳۸۳

نامه به رهبری

بسم الله الرحمن الرحیم

ادع الی سبیل ربّک بالحکمة و الموعظة الحسنة، و جادلهم بالّتی هی أحسن

جناب آیت‌الله سید علی خامنه‌ای، با سلام و احترام.

چهاردهم خرداد، پایان شانزدهمین سالی است که حکومت ایران با تمامی ساز و کارهای لازم، تحت رهبری و مدیریت مطلقه‌ی شما بوده است. ۲ سال عضویت در شورای انقلاب، مجلس و نمایندگی رهبری در شورای عالی دفاع، ۸ سال ریاست جمهوری و ۱۶ سال رهبری، مسؤولیت تمامی اوضاع کنونی کشور را در مرتبه‌ی اول بر دوش شما و در مرتبه‌ی دوم بر دوش آقای هاشمی رفسنجانی می‌گذارد (۹ سال رئیس مجلس، ۸ سال رئیس جمهور، ۸ سال رئیس مجمع تشخیص مصلحت). مدیریتی که به سبب آن، کشور در آستانه‌ی اتفاقات تعیین کننده و خطیری قرار گرفته که سرنوشت همه را شدیداً تحت تأثیر قرار می‌دهد و ملک و ملت را در دو راهی موجود، یا به سلامت رهنمون می‌شود و یا اندوخته‌ی سالیان دراز رنج و کوشش و سرمایه‌گذاری مادی و معنوی‌شان را به تاراج بیگانگان و تروریست‌هایی از سنخ القاعده می‌دهد.

گزینش ریاست جمهوری در چنین شرایطی، حکم «رفراندومی» را پیدا کرده است که از میان چهار گزینه‌ی؛ «نفی جمهوری اسلامی، تغییر ساختار کلی قدرت در قانون اساسی، قرائت استبدادی از قانون اساسی و حفظ وضع غیر دموکراتیک

موجود، اصلاحات بنیادی و کارساز و محدودیت همه‌ی قدرتمندان در چارچوب قانون اساسی با قرائت و رویکردی علمی و دموکراتیک» یکی بر کرسی واقعیت می‌نشیند. واقعیتی که در شرایطی ناعادلانه، غیـر آزاد و غیر دموکراتیک شکل گرفته و می‌گیرد و پیشاپیش به اعتبار آن صدمه‌ی جبران ناپذیری خورده است.

با همه‌ی این نابسامانی‌ها و رفتارهای ناعادلانه، اگر اکثریت ملت ایران به پای صندوق رأی بروند، یکی از گزینه‌های سوم یا چهارم را برخواهند گزید و اگر از رأی دادن امتناع کنند، یکی از دو گزینه‌ی نخست رأی خواهد آورد. این داوری، برآیند حقیقتی است که در ایران می‌توان به آن رسید، چرا که هم شما و اقتدارگرایان حامی شما سخن از «لزوم و وجوب شرکت» به میان می‌آورید و هم مخالفان شما گزینه‌های «لزوم شرکت و رأی دادن به اصلاحات» یا «لزوم عدم شرکت و تحریم» را تبلیغ کرده و می‌کنند.

وضعیت شکننده و خطرناک موجود، البته ناشی از اختیار و انتخاب شما و یاران و همراهان صادق و غیر صادق شماست که در طول ۲۶ سال تسلط بر قدرت، شکل گرفته و می‌رود که به تصمیمی سرنوشت ساز (که یا به «خیانت» می‌انجامد و یا به «فداکاری و از خود گذشتگی ضروری» اما به یاد ماندنی) منتهی شود.

می‌خواهم برای یادآوری، چند نکته‌ی تاریخی را یادآور شوم که در پدید آمدن این دو راهی خطیر، برجستگی بیشتری از سایر نکات دارد و برخی از آن‌ها کمتر مورد توجه سیاست‌مدارانی قرار گرفته که خطر تذکر به شما را به جان خریده و معمولاً مواردی از اقدامات شما و منصوبان شما که بر خلاف قانون و یا خلاف شرع بوده است را کم و بیش تذکر داده‌اند.

این مواردی که بر می‌شمارم، علاوه بر تذکراتی است که دیگر ناصحان مشفق، از باب «فذکر إن الذکری تنفع المؤمنین» در فرصت‌های مختلف علنی یا مخفی به

شما یادآوری کرده‌اند. شاید خدای سبحان در این بیان، تأثیری مثبت گذارد و در تصمیم صحیح، به شما یاری رساند.

۱- همه‌ی آدمیان در زندگی گذشته‌ی خویش، کم یا بیش، خطاهایی داشته‌اند. چه در اندیشه و چه در عمل. خطای بزرگ روحانیت ما این بود که بدون دانش «مدیریت» مدعی «حکومت» شد و با سرمایه‌ای به نام «فقه» که در جای خود ارزشمند است و به گفته‌ی مرحوم آیت‌الله محمد حسین غروی اصفهانی (معروف به کمپانی)؛ «هیچ ارتباطی به ریاست حکومت و نظام و مدیریت ندارد»، نامزد ریاست و سیاست شده و بر ارکان قدرت مسلط شد و «ولایت مطلقه» را طلب کرد. ولایتی که با قرائت رایج در بین اصحاب قدرت، نه امکان منطقی داشت و نه عملی و علمی بود، ولی در برخی زمینه‌ها، مصداق «آش نخورده و دهان سوخته» شد، هرچند در برخی زمینه‌های منفی، چهره‌ای ناپسند از آن پدیدار شد که در ادامه به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنم.

البته در سال آخر عمر، مرحوم بنیانگذار جمهوری اسلامی نیز به این نکته واقف شد و با صراحت اعلام کرد که در امر حکومت؛ «فقه مصطلح، کفایت نمی‌کند». یعنی در برخی زمینه‌ها، به همان نتیجه‌ای رسید که مرحوم کمپانی به آن رسیده بود.

۲- از آغاز جمهوری اسلامی، حکومت ایران در صحنه‌ی سیاست داخلی، به دام خشونت‌طلبان افتاد و چهره‌ی «اسلام» با غبار خشونت‌های غیر اصولی و اعدام‌های مکرر و تصمیم به حذف و هتک مخالفان سیاسی و اعتقادی (از جبهه‌ی ملی و نهضت آزادی تا مجاهدین خلق و مارکسیست‌ها) همراه شد و به جای «هم‌زیستی و تحمل و مدارا با مخالفان» که توصیه‌ی عقل و شرع بود، قیچی دو دم «مخالفان مسلح خشونت‌طلب، همچون مجاهدین خلق و فدائیان

خلق و احزاب مسلح کرد و عرب و ترکمن و بلوچ از یک سو و دستگاه‌های اطلاعاتی و قضائی به شدت کم‌تجربه و یا بی‌تجربه و جوانان احساساتی و خشن مسلط بر این دستگاه‌ها از سوی دیگر» کشور و نظام حاکم بر آن را به سوی دره‌ای عمیق و هولناک از کینه و انتقام و جنگ‌طلبی و بی‌اعتمادی مطلق، سوق داد.

کشور از سوی دو نیروی مخالفان مسلح انقلاب اسلامی و برخی حامیان مسلط بر قدرت، که وجه مشترک آنان «اسراف در قتل و خون‌ریزی» بود، به وادی خشونت بی‌مهاری کشیده شد که حاصل آن، کشتار هزاران نفر از سرمایه‌های انسانی بود که بسیاری از آنان «جرمی در حد قتل» نداشتند و به ناحق کشته شدند، برخی از سوی مخالفان حکومت و بسیاری از سوی حامیان خشونت‌طلب حکومت.

ملت ایران هرگز از یاد نخواهد برد که در دو طرف قضیه، افرادی قرار داشتند که در تصمیم‌گیری نسبت به سلب «حق حیات» دیگران و گرفتن جان آنان شدیداً اسراف کردند و اساساً هیچ ارزشی برای «انسانیت انسان» قائل نبودند و به راحتی، دستور قتل و خون‌ریزی مخالفان خود را صادر کرده و یا خود اقدام به کشتن آنان می‌کردند. گویی «جانی بالفطره» بودند و از جنایتکاری لذت می‌بردند.

نقش شما در این میان، چه در هنگامی که به مراجعان خود از پاسداران انقلاب در خراسان توصیه می‌کردید که؛ «خان ستمگری از اهالی بجنورد را بدون ارجاع به دادگاه انقلاب و گرفتاری در پیچ و خم آن، اعدام کنند و از شرش راحت شوند» و چه در هنگامه‌ی «محاکمه و اعدام دوست و همراه و همفکر سابق شما، مرحوم شیخ حبیب‌الله آشوری، به اتهام ارتداد» که سکوت کردید و شاهد جان باختن فردی شدید که به جرم انتشار کتاب «توحید» و اصرار و شهادت آقایان؛

شیخ ابوالقاسم خزعلی (عضو سابق شورای نگهبان) و شیخ محمد تقی مصباح یزدی، مبنی بر کفرآمیز بودن مطالب و مرتد بودن نویسنده‌ی آن کتاب، اعدام شد.

وجدان شما بهتر از هرکسی گواهی می‌دهد که در جلسات متعدد و تلاش‌های مکرر و ناموفق دوستان مشهدی و خراسانی برای آشتی دادن شما با مرحوم آشوری (پیش از پیروزی انقلاب)، سخن اصلی شما این بود که «مطالب کتاب توحید، از من است که این آقا به نام خودش چاپ کرده است». شگفت‌انگیز نیست که از دو نفر با یک دیدگاه، یکی اعدام شود و دیگری تکریم؟!! یکی شایسته‌ی «گور» باشد و دیگری شایسته‌ی «رهبری نظام اسلامی».

البته از ده‌ها نفری که از چند و چون این ماجرا باخبرند، هنوز تعداد بسیاری زنده‌اند و هنوز وجدان بیدارشان این حقیقت را گواهی می‌دهد.

کاش این شهادت را در دادگاه مرحوم آشوری و نزد دوستان خود (آقایان خزعلی و مصباح) نیز می‌دادید تا یک روحانی زاهد و فقیر و معتقد به خدا و رسول (ولی مخالف شما) مظلومانه کشته نمی‌شد و همسر و فرزندانش بی‌سرپرست و یتیم نمی‌شدند.

البته کم نیستند کسانی که سخنان پرشور شما در مسجد امام حسن(ع) را در مشهد و قبل از انقلاب را به یاد دارند که پس از قرائت آیه‌ی؛ «و نرید أن نمن علی الذین استضعفوا فی الأرض، و نجعلهم أئمة و نجعلهم الوارثین» با صدای بلند، فرمودید: «ماتریالیسم تاریخی، آقا، ماتریالیسم تاریخی!!!»

جناب آقای خامنه‌ای، این رویکردهای نظری متفاوت با آنچه اکنون به آن رسیده‌اید، حق شماست. ولی آیا اگر از اعدام مرحوم آشوری جلوگیری می‌کردید (با فرض اینکه تصورات او خطا بوده باشد) آیا امکان منطقی تغییر رأی و رسیدن به حقیقت برای او وجود نداشت؟! چرا باید شما این فرصت را داشته باشید ولی

دیگری از این فرصت محروم بماند؟ آیا از نظر شما، مرحوم آشوری مستحق اعدام بود؟!!!

آیا این خون به ناحق ریخته شده و خون صدها بی‌گناه دیگر در اعدام‌های سیاسی و امنیتی دادگاه‌های انقلاب در سال‌های ۶۰ تا ۶۸ ، سرنوشت خطیر امروز را رقم نزده است؟

در فرهنگ دینی ما آمده است که؛ «الحجر الغصب فی الدار رهن علی خرابها = سنگ غصبی در یک بنا، گروی خرابی آن است». و این مضمون از پیامبر خدا(ص) نقل شده است که؛ «الملک یبقی مع الکفر، و لایبقی مع الظلم = حکومت با کفر می‌ماند ولی با ظلم و ستم نمی‌ماند». آیا این رویکردهای مسرفانه نسبت به قتل و اعدام مخالفان، منجر به هیچ ظلمی از جانب حاکمان جمهوری اسلامی نشده است و اگر شده است، چه کسی جز مرتکبان این ظلم‌ها را می‌توان به «براندازی نظام» متهم کرد؟!!

نگویید که در زمان حکومت علی(ع) نیز از این‌گونه اتفاقات می‌افتاد، چرا که علی(ع) به محض اطلاع از ستم کارگزارانش، از مردم عذرخواهی کرده و مجرمان را متناسب با جرمشان کیفر داده و در مواردی نیز از کار برکنارشان کرده است. آیا در این ۲۶ سال نیز این‌گونه عمل شده است؟!!

۳- در دوران رهبری شما (۱۶ سال) ستم دستگاه‌های قضائی و شبه قضائی و اطلاعاتی و امنیتی بیش از گذشته فزونی گرفته است و قانون‌شکنی و قانون‌گریزی در آن‌ها به یک روند، تبدیل شده است. مخالفان سیاست‌های شما، شدیداً سرکوب شده و با محرومیت‌های مختلف از حقوق فردی و اجتماعی مواجه بوده‌اند. به نمونه‌هایی از آن تذکر می‌دهم؛

الف) ترورهای مخالفان سیاسی و اعتقادی در داخل و خارج کشور ادامه یافته است. برای نمونه به قتل برخی کشیش‌ها ، فعالان سنی مذهب، و دگر اندیشانی چون سعیدی سیرجانی اشاره می‌کنم.

ب) برخوردهای نامشروع و غیرقانونی با علما و مراجع مخالف سیاست‌های شما در حوزه‌ها از قبیل آقایان؛ سید حسن قمی، سید صادق روحانی، مرحوم سید محمد روحانی، مرحوم سید محمد شیرازی و... ادامه یافت و این آقایان با حصر دراز مدت یا محرومیت‌های مختلف اجتماعی و سیاسی روبرو بوده‌اند. گرچه در این اواخر، یکی دو نفر از آنان آزادی مختصری پیدا کرده‌اند ولی برخی دیگر تا زمان مرگ، مورد تعرض دستگاه‌های امنیتی و قضائی شما قرار داشتند.

پ) برخوردهای خشن و غیرقانونی و غیر اخلاقی با آیت‌الله منتظری و منسوبان و اماکن مربوط به ایشان از سوی ارگان‌های شبه قضائی و امنیتی رسمی و منسوب به شما و هتک حیثیت ایشان از جانب شخص شما در بیانات و جلسات مختلف و «حصر غیرقانونی پنج سال و اندی ایشان» و بی‌توجهی مکرر شخص شما در این خصوص به راهنمایی‌های دلسوزان و بزرگان.

به‌یاد آورید که در پاسخ برخی پیشنهادات مبنی بر رفع حصر از ایشان، با تأکید گفته بودید: «تا من زنده‌ام، ایشان باید در حصر بماند!!!»

هنوز هم اموال و املاک شخصی ایشان و بستگانشان در قم و مشهد، در تصرف غاصبانه‌ی دادگاه ویژه و سپاه پاسداران است و موقوفاتی که ایشان متولی خاص آن‌هاست در تصرف غاصبانه‌ی دیگران است.

ت) سریال قتل‌های زنجیره ای و اظهارات عجیب شما پس از قتل مرحوم فروهر و اسکندری، بدون آنکه تسلیتی به بازماندگانشان بگویید و شتاب بیش از حد شما در انتساب بی‌دلیل آن اتفاقات فجیع به «استکبار جهانی و اسرائیل» و

محکوم کردن کسانی که انگشت اتهام را به سوی نهادهای حکومتی نشانه می‌گرفتند، اقدامات غیرقانونی فراوانی را درپی داشت که بعدها در فیلم اعترافات خانم سعید امامی در قالب «اصرار بازجویان، همراه با شکنجه برای اعتراف متهمان به ارتباط با اسرائیل» خود را نشان داد، تا اتهامات القاء شده از جانب شما را مستند کنند.

برملا شدن حقیقت آن جنایات، بر اثر اصرار آقای خاتمی؛ و روشن شدن خطای شما در انتساب آن جنایات به بیگانگان و در محکوم کردن مخالفان خود، حتی یک عذرخواهی ساده از جانب شما را در پی نداشت!!.

به‌یاد آورید که «بوش و بلر» در مورد «اطلاعات غلط در مورد جنگ عراق» از ملت خود عذرخواهی کردند ولی شما در تمام دوران زمامداری خویش، از این وسیله‌ی مطلوب خدا و خلق خدا (عذر خواهی از مردم)، بهره نگرفته‌اید.

حتی بنیانگذار جمهوری اسلامی نیز در موارد مختلف، و از جمله در مسأله‌ی پذیرش قطعنامه‌ی آتش بس و عدم توفیق کامل در دفاع ۸ ساله، از ملت ایران عذرخواهی کرد.

رویکرد حکومت به ترور مخالفان سیاسی، ناشی از عادت حاکمان به این روش (ترور) برای حل مشکلات انسانی فراروی حکومت بوده است. وقتی برای پرهیز از حساسیت مجامع بین‌المللی حقوق بشر، دستگاه قضائی به‌جای محاکمه و اجرای حکم از طریق قانونی، به ترور افراد شرور و باج‌گیر در مناطق جنوبی تهران پرداخت و شما در برترین منصب حکومتی، مانع از این پدیده‌ی شوم نشدید، باید امکان تسری این روش به سایر موارد را نیز در نظر می‌آوردید.

سکوت و رضای شما به این اقدامات، تا آنجا پیش رفت که مباشر اصلی قتل‌های زنجیره ای سال ۷۷ (کاظمی) آن را دلیلی بر رضایت شما نسبت به قتل‌های

زنجیره‌ای دانسته بود و به هیأت مشترک شما و رئیس جمهوری گفت؛ «ما در موارد مشابهی به آقای خامنه‌ای گفتیم که از ترور استفاده کرده‌ایم و ایشان لبخند زد و در مورد دیگری سکوت کرد». گرچه شما در برابر گزارش هیأت یاد شده، گفتید: «این‌ها دلیل نمی‌شود»، ولی آیا نسبت به اتهامات دیگران نیز از همین منطق استفاده می‌کنید یا در ایراد اتهام به مخالفان خود، از نظر شما این‌گونه موارد «دلیل می‌شود»؟!!

ث) در مورد متهم شدن روزنامه‌های اصلاح‌طلب از طرف شما به عنوان «پایگاه دشمن» که بدون ارائه‌ی دلیل در سال ۷۹ تحقق یافت و توقیف موقت تعداد کثیری از نشریات، مبتنی بر اظهارنظر شما (که برخی از آن‌ها هنوز هم در توقیف موقت! به‌سر می‌برند)، باید به اطلاع برسانم که جز «اقاریر آقای سیامک پور زند» هیچ دلیل دیگری برای ادعای شما در مجموعه‌ی دستگاه قضائی و اطلاعاتی کشور پیدا نشده است.

آیا رهبری نظام حق دارد که بدون دلیل معتبر و به صرف حدس و گمان، کارکنان نشریات را به انواع اتهامات متهم کرده و سال‌ها از درآمد مشروع خویش محروم کند و در نهایت نیز «دلیلی از نوع اعترافات پور زند، در خلوت بازداشتگاه» را که نه اعتبار شرعی دارد و نه اعتبار قانونی، به عنوان مستند خویش به ملت ایران عرضه کند؟!! (این اعترافات، تداعی می‌کند اعترافات تحت شکنجه‌ی همسر سعید امامی و همکاران او یا اعترافات وبلاگ‌نویسان را که برای قوه‌ی قضائیه‌ی شما نیز قابل قبول نبوده است).

وقتی مقام رهبری که باید استحکام منطق و وقار رفتاری او به دیگران آرامش دهد، و تشویش اذهان را برطرف کند، برعکس رفتار کند و خود بدون سند و مدرک به تهمت زدن بپردازد و اذهان را مشوش کند و آرامش شغل و زندگی

شهروندان را برهم زند، چه اتفاقی جز آنچه امروز در ایران و در ارتباط با جایگاه رهبری افتاده است را می‌توان انتظار داشت.

جناب آقای خامنه‌ای، آیا جری شدن بیگانگان را ناشی از تضعیف جایگاه رهبری (که ناشی از عملکرد شخص شماست) و سایر مسؤولیت‌های قانونی نمی‌دانید؟

ج) در انتخابات مجلس چهارم و پنجم و ریاست جمهوری آقای هاشمی در دو دوره، بی‌توجهی به قانون و رد صلاحیت‌های مکرر و غیرقانونی، چه اثری جز روگردانی بیشتر مردم از انقلاب را در پی داشت. مگر این روند خسارت‌بار را مکرراً نیازموده‌اید که هنوز هم بر تکرار آن ابرام می‌ورزید؟

چ) در انتخاب آقای خاتمی به ریاست جمهوری، ابتدائاً دریافتید که «ملت راهی دگر برگزیده است». کاش این فرصت را مغتنم شمرده و لااقل به آقای خاتمی اعتماد می‌کردید و راه خدمت‌گزاری را برایش باز می‌کردید و به بحران آفرینان هشدار داده و یا آنان را از قدرت برکنار می‌کردید تا این «فرصت طلایی جمهوری اسلامی برای بقاء» را این‌گونه راحت از دست نمی‌دادید.

دوم خرداد ۷۶ تمامی بیگانگان را مات کرد و آنان را وادار به تأمل و تدبیر کرد. تدبیری که اگر می‌خواست به «شکست جمهوری اسلامی» بیانجامد، هیچ روشی جز «بحران آفرینی‌های مکرر و ناکارآمد جلوه دادن اصلاحات درونی نظام» و رساندن مردم به گزینه‌های؛ «۱. تغییر ساختارهای بنیادی نظام از طریق تغییر قانون اساسی ۲. تغییر نظام جمهوری اسلامی از طریق رفراندوم» را در پیش نمی‌گرفت. کاری که شما و همراهان و همفکران‌تان به آن مشغول شدید و حقیقتاً در این کار (مأیوس کردن اکثریت مردم از اصلاح درونی نظام) موفق بوده‌اید.

بستن دست و پای دو دولت آقای خاتمی و بستن دست و پای مجلس ششم با فعال‌تر کردن شورای نگهبان، مجمع تشخیص مصلحت نظام و قوه‌ی قضائیه و ایجاد نهادهای موازی اطلاعاتی که با هدایت و تأیید شما انجام گرفته است، تنها بهره‌ای که رساند این بود که؛ «در این کشور تنها یک نفر حکومت می‌کند و اگر او نخواهد، نه رئیس جمهور و نه دولت و نه مجلس شورا (دو قوه‌ی اصلی و انتخابی نظام) هیچ اقدام مثبتی نمی‌توانند انجام دهند.

شاید در نگاه اول، این پیام سترگ، برای شخص شما شیرین و دوست داشتنی جلوه کند، ولی ملت ایران همیشه مثل حاکمانش نمی‌اندیشد. این پیام حاوی «بی‌خاصیت بودن قوای مقننه و مجریه در نظام جمهوری اسلامی» نیز بوده است. پیامی که شهد پیش‌گفته را در کام صاحبان قدرت به زهری کشنده تبدیل می‌کند و یادآور «جام زهر»ی دیگر می‌شود.

ح) در انتخابات مجلس خبرگان رهبری در سال ۷۷ با تمام وجود به صحنه آمدید و لشکر شکست خورده‌ی جناح راست را سازمان‌دهی کردید تا تمامی مخالفان سیاست‌های شما (جز ۱۰ تا ۱۲) نفر را رد صلاحیت کنند تا نظارت مؤثر بر عملکرد، استیضاح یا عزل رهبری در مجلس خبرگان ناممکن گردد. اظهارنظرهای مکرر و دفاع بی‌پایان شما از اقدامات غیرقانونی شورای نگهبان، از چشم بیدار ملت دور نمانده است.

خ) وقایع ۱۸ تیرماه ۷۸ و لرزه‌ای که بر ارکان قدرت نشاند، می‌توانست به تصحیح برخی روش‌ها بیانجامد ولی اقتدارگرایانی که مورد عنایت شما قرار دارند، با جمع‌آوری نیروهای خاص، راه سرکوب و ارعاب را در پیش گرفتند و شما به آن رضایت دادید. مجرمان وقایع فجیع کوی دانشگاه آزادانه به راه خود رفتند و وکیل دانشجویان مضروب و مجروح، راهی زندان شد. اعتماد مردم به

رهبری که در خصوص جنایات کوی گریه می‌کند و از مجازات مجرمان سخن می‌گوید و آخرالأمر در دستگاه قضائی تحت امر او تنها یک سرباز وظیفه به جرم «دزدیدن ماشین ریش تراشی» محکوم می‌شود، تا چه اندازه سلب می‌شود و تا چه حدی باقی می‌ماند؟ خود به آن پاسخ دهید. از طرفی، دانشجویانی وجود دارند که از آن روز تاکنون در زندان به‌سر می‌برند.

این وقایع در دانشگاه تبریز نیز تکرار شده بود و باز هم افرادی که مورد تعدی و تجاوز قرار گرفته بودند، تحت تعقیب قضائی قرار گرفتند.

د) زندانی کردن عبدالله نوری و سایر روزنامه‌نگاران همچون عمادالدین باقی و اکبر گنجی و بسیاری از فعالان سیاسی ملی و مذهبی و روحانیان مخالف سیاست‌ها (که از دیگر افراد فعلاً گرفتار زندان به آقایان؛ ناصر زر افشان، رضا علیجانی، هدی صابر، تقی رحمانی و عباس عبدی نیز اشاره می‌کنم) روند بی-اعتمادی به نهادهای مورد حمایت شما را به نهاد حامی آنان (نهاد رهبری) تسری داده است.

کمتر کسی است که از مخالفت‌های شما با عفو مشروط آقای عبدالله نوری مطلع نباشد و یا از دفاع بی‌چون و چرای شما از دادگاه ویژه‌ی روحانیت بی‌خبر باشد.

ذ) انتخابات مجلس ششم و وقایع نفس‌گیر پس از آن، تا جایی که سخن از کودتا به میان آمد و کمیته‌ی بحران تشکیل شد و بسیاری از دلسوزان ملک و ملت را از اصلاح نظام از طرق قانونی و مسالمت‌آمیز مأیوس کرد، نیز نمونه‌ای از اتفاقات دوران مدیریت عالی شما بر کشور است. نتیجه‌ی ملموس آن ابطال بی‌دلیل و غیرقانونی ۷۵۰ هزار رأی مردم تهران و نشاندن آقای حداد عادل بر کرسی آقای علیرضا رجایی بود. گویی گرفتن حقوق ماهیانه‌ی دیگری و نشستن

بر جایگاهی که حق دیگری است، نه عنوان «غصب» را دارد و نه «لقمه‌ی حرام» را تداعی می‌کند!!

این‌همه، در مرآی و منظر رهبری نظام انجام گرفت و جز تأیید و تشکر شما از شورای نگهبان و تهدید و تحقیر مخالفان، نتیجه‌ای در بر نداشت.

ر) ترور سعید حجاریان و اقدام نامناسب دستگاه قضائی در نحوه‌ی پی‌گیری این فاجعه و رفتار تحقیرآمیز متهمان یا مجرمان با پدیده‌ی ترور در متن دادگاه، جز سکوت و تأیید رهبری را در پی نداشت.

ز) اقدامات دستگاه قضایی و ضابطان آن در مورد بازداشت و شکنجه‌ی شهرداران مناطق تهران و محاکمه و زندانی کردن آقای کرباسچی، اعتبار این دستگاه تحت امر شما را از بین برد. شما از تعقیب آقای تیمسار نقدی و عوامل آن فاجعه حمایت نکردید و هرگز آنان مجازات نشدند. این در حالی بود که دستگاه قضائی مکرراً (قبل و بعد از این فاجعه) مورد تأیید شما نیز قرار گرفت.

ژ) اقدام فاجعه‌بار دستگاه قضائی در مورد محاکمه و محکوم کردن آقای دکتر آقاجری به اعدام، آن‌هم با جوسازی و اتهام اهانت به مقدسات، حیثیت سیاسی، علمی و حقوقی نظام را به‌کلی مخدوش کرد و دو سال تمام، بسیاری از نهادهای علمی و سیاسی غیردولتی و دولتی بین‌المللی را علیه نظام جمهوری اسلامی به تحرک واداشت و افکار عمومی داخل و خارج، خصوصاً دانشگاهیان را به شدت نسبت به حاکمان ایران بدبین کرد و در تمام این مدت، هیچ اقدام فوری و مؤثری از جانب شما انجام نگرفت.

می‌خواهم بدانم که؛ «اگر سخنان آقای آقاجری اهانت به مقدسات بود (که نبود) آیا اقدام بازجویان همسر سعید امامی که با شکنجه و تهدید، زن مسلمانی را

وادار به اعتراف دروغ در مورد "شنیع‌ترین اهانت به قرآن" می‌کردند، مصداق اهانت به قرآن و مقدسات نبود و نباید به این جرم محاکمه می‌شدند؟!!».

آیا با توجه به اینکه نوار آن شکنجه‌ها به شما داده شد و از متن آن اطلاع یافتید، هیچ اقدامی برای توبیخ یا مجازات این اهانت کنندگان حقیقی و واقعی انجام دادید؟ چرا آن افراد هنوز مورد توجه و عنایت شما و دوستان شما هستند؟!!

س) فاجعه‌ی قتل زهرا کاظمی که نقش مجرمانه‌ی قاضی مرتضوی در آن (که شما در خصوص اقداماتش بر علیه مطبوعات، شدیداً و مکرراً از وی حمایت کرده بودید و با نظر مساعد شما، ارتقاء یافته و دادستان تهران شده است) تا آنجا آشکار است که منسوبین شما به آن اعتراف کرده‌اند، و اقدامات خلاف شرع دستگاه‌های رسمی، پس از آن، نسبت به عدم ارسال جسد به کانادا (برخلاف نظر پسر و مادر مقتوله) و تدارک دیدن اقدامات شدید بین‌المللی در محکومیت ایران از نظر نقض حقوق بشر (که کاملاً صحت دارد) چیزی جز رسوایی و اضمحلال اخلاقی و سیاسی برخی حاکمان ایران را تداعی نمی‌کند. بر فرض که آن بانوی محترم، تخلف کرده یا جرمی مرتکب شده بود، آیا از نظر حکومت شما مستحق قتل بود؟

اگر جناب‌عالی با این اقدامات موافق نبودید، باید با پی‌گیری جدی نسبت به آن واکنش نشان می‌دادید و مجرمان را شدیداً تنبیه می‌کردید. ولی گویا کشتن مظلومانه‌ی یک زن مسلمان ایرانی بی‌پناه در خلوت بازداشتگاه، از نظر شما ارزشی کمتر از تعرض به یک زن یهودی تحت حمایت حکومت اسلامی و سرقت زینت و زیور او دارد که علی(ع) می‌فرماید: «اگر آدمی از غم این واقعه (سرقت) بمیرد، سزاوار است» و شما از دادن یک پیام تسلیت (برای قتل حکومتی) و اظهار تأسف، خودداری کردید!!

اگر تصور عمومی این باشد که؛ «شما از این مجرمان حمایت می‌کنید» نباید کسی جز خود را ملامت کنید. چرا که گفتار و کردار شما، بیان‌گر حمایت از آنان است.

ش) جناب آقای خامنه‌ای، اختصاص بودجه‌های کلان دولتی برای سفرهای جناب‌عالی و همراهان در داخل کشور که تنها در سال ۸۰ ، بالغ بر ۳۷ میلیارد تومان بوده است، تحمیل هزینه‌ای هنگفت به بودجه‌ی عمومی است. جناب‌عالی که در زندگی شخصی، فردی اهل مراعات و زهد نسبی هستید، آیا در خصوص این مبلغ درشت (و سایر مبالغ هنگفتی که مسرفانه در دستگاه رهبری و نهادهای وابسته هزینه می‌شود) هیچ مسؤولیت شرعی و ملی احساس نمی‌کنید؟ آیا بنیانگذار جمهوری اسلامی که به چنین سفرهایی اقدام نمی‌کرد، توفیق کمتری از شما در امر رهبری کشور داشت؟ آیا بهتر نیست که این سفرها به صورت ناشناس و بدون اطلاع قبلی و برای کشف کمبودها و خدمات و درک تصور حقیقی ملت از حاکمیت، تحقق یابد؟

ص) سلب حقوق بسیاری از فرهیختگان ملت در مسأله‌ی رد صلاحیت‌ها از طریق شورای نگهبان منصوب شما و دفاع‌های مکرر و صریح شما از این رفتار غیرقانونی و تعرض به حقوق ملت، علیرغم امضای قرارداد اجتماعی و میثاق ملی «قانون اساسی» از سوی شما در دو یا سه نوبت، برگی سیاه در کارنامه‌ی این دو دهه‌ی حکومت است. دورانی که ۸ سال آن با ریاست جمهوری شما و سیاست‌گذاری سران سه قوه همراه بود و ۱۶ سال آن با رهبری و ولایت مطلقه‌ی شما.

جالب است که خود اعتراف کرده‌اید که پس از این دوره‌ی مدیریت عالی شما بر کشور، مشکل اصلی مردم سه چیز است؛ «فقر و فساد و تبعیض». البته از

اصلاح‌طلبان توقع داشتید که در زمانی اندک و بدون ابزار لازم برای تصمیم‌گیری و اعمال برنامه‌های علمی، این سه آفت رشد یافته را از دامان کشور و زندگی ملت، پاک کنند!!

ض) حساسیت فوق‌العاده‌ی شخص رهبری نسبت به عناوین به‌کار رفته در مطبوعات و بیانات افراد که آیا از عناوینی چون «رهبر معظم» بهره می‌گیرند یا خیر؟ آیا «تیتر اول را به رهبری اختصاص می‌دهند یا خیر؟» و... که پس از چندی به سایر اعضای بیت رهبری نیز سرایت کرده است؛ و تعیین ملاک «موافق و مخالف نظام» در بهره‌گیری یا عدم بهره‌گیری از این عناوین و سپس رویکرد برخورد و حذف مخالفان، امروز نیز ادامه دارد.

پخش مکرر مراسم دست‌بوسی‌ها و مدیحه سرایی‌ها در مورد رهبری، از صدا و سیما را با واکنش منفی آیت‌الله خمینی در مراسم حسینیه‌ی جماران و تعاریف آقای فخرالدین حجازی، مقایسه کنید تا معلوم گردد که کدام روش ناپسند، جمهوری اسلامی را تا این حد در معرض سقوط قرار داده است و مقصران اصلی این معرکه‌ی خسارت‌بار، چه افرادی هستند؟

و... گر بگویم جمله‌ی آمار را – مثنوی هفتاد من کاغذ شود.

۴- در زمینه‌ی سیاست خارجی، تصورات نادرست بزرگان جمهوری اسلامی از توانایی‌های خود و رقیبان اصلی منطقه‌ای و جهانی و برخی اظهارات شتاب‌زده، منجر به بی‌اعتمادی منطقه‌ای و بین‌المللی گردید و تلاش برای سرنگونی نظام در قالب آشوب‌های قومی، درگیری‌های امنیتی، جنگ ۸ ساله‌ی عراق علیه ایران، تحریم‌های بین‌المللی، قطع ارتباط دیپلماتیک با برخی کشورها، اقدامات تلافی‌جویانه‌ی امریکا بعد از اشغال سفارت امریکا در تهران (که برخلاف قوانین پذیرفته شده‌ی بین‌المللی بود) خود را نشان داد.

از طرفی نیز جمهوری اسلامی با تلاش و اقدام برای ترور مخالفان سرشناس خود در خارج از کشور، یاری رساندن به برخی گروه‌های پیکارجوی مسلمان در جوامع مختلف، با عنوان «نهضت‌های آزادی‌بخش» و اتهامات جدی و همراه با برخی قرائن مبنی بر دخالت ایران در بعضی اقدامات تروریستی از قبیل «رستوران میکونوس» و ... و دخالت در اوضاع داخلی افغانستان و لبنان و ارسال سلاح همراه کاروان‌های حج به عربستان سعودی، عملاً چهره‌ای مهاجم از خود به حکومت‌های منطقه و جهانیان نشان می‌داد.

این رویکردها، عملاً به تشنج در روابط بین‌المللی و سیاست خارجی کشور می‌انجامید و خسارت‌های جبران ناپذیر مادی و معنوی را برای کشور در پی داشت.

در رویکرد آقای خاتمی از مقوله‌ای به عنوان «تشنج زدایی از سیاست خارجی» سخن به میان آمد که اقدامات اولیه‌ی عملی ایشان با واکنش مثبت جهانیان و بخصوص حکومت‌های منطقه روبرو شد. نتایج پربار اقتصادی و سیاسی این روش تا آنجا بود که اکنون در مقام نظر، رویکرد اصلاح‌طلبانه‌ی ایشان به اصلی تغییر ناپذیر در سیاست خارجی تبدیل شده است.

۵- اکنون آن بذرهای کاشته شده در سیاست داخلی و خارجی جمهوری اسلامی در طول ۲۵ سال گذشته به بار نشسته است.

رقیبان خارجی، در منطقه‌ی خاورمیانه و در سطح بین‌المللی، پشتوانه‌ی مردمی جمهوری اسلامی را به عنوان مانعی بزرگ برای زیاده‌خواهی‌های خویش، به یاری عملکردهای نادرست حاکمیت، از سر راه خود برداشته‌اند و از تفرقه‌ای که بین ملت و حاکمیت پدید آمده، به نفع سیاست‌های خویش بهره می‌برند.

دیر زمانی است که در مذاکرات رویارو با اروپا، حکومت ایران در موضع ضعف قرار دارد و مجبور به دادن امتیاز شده است و هرروزه عقب‌نشینی می‌کند ولی باز هم شما این حقیقت را به ملت نمی‌گویید و همچنان در تبلیغات داخلی، به تهدید و تحقیر لفظی رقیبان بین‌المللی می‌پردازید تا کسی از شکست سیاست‌های غیر علمی شما در سیاست خارجی باخبر نشود و بتوانید به روش گذشته بر ملت حکومت کنید. این موضع ضعف، خود را در بسیاری موارد و از جمله اختلافات منطقه‌ای در مورد جزایر سه‌گانه در جنوب و سهم ایران از دریای خزر نیز نشان داده است.

در مذاکرات مربوط به نیروگاه اتمی بوشهر نیز، بارها و برخلاف موازین حقوقی، مجبور به تجدید نظر در قرارداد با روسیه شده‌اید.

۶- از همه مهم‌تر این است که، موجودیت حکومت با خطر مواجه شده است. در تمام ۲۵ سال گذشته، ایران تا این حد در موضع ضعف نبوده است که حکومت امریکا با صراحت از «تغییر حکومت در ایران» دم بزند. آیا نقش خود را در پدید آمدن این وضعیت کم‌تر از دیگران می‌دانید؟ آیا در نیمه‌ی دوم سال ۷۶ نیز چنین جسارتی در موضع‌گیری دولتمردان آمریکایی وجود داشت؟

از خود بپرسید که فاصله‌ی بین «پذیرش خطا در مورد رفتارهای گذشته و بخصوص در مورد کودتای ۲۸ مرداد، توسط وزیر خارجه‌ی امریکا در دولت کلینتون، تا تصریح به لزوم تغییر حاکمیت در ایران در دولت بوش را چگونه و با چه سرمایه‌ی عملی طی کرده‌اید؟». چه اتفاقی در این میان افتاده است که این تغییر رفتار را شاهدیم؟

لحن نیروهای سیاسی نیز تندتر شده و برخی از آنان در درون کشور، سخن از ضرورت رفراندوم در مورد نظام به میان آورده‌اند و یا از لزوم تغییر ساختار

قدرت در قانون اساسی سخن می‌گویند و ظاهراً خطر این پیشنهادها را به جان خریده‌اند. البته عدد آنان نیز چندان کم نیست که زندان‌های جمهوری اسلامی توان پذیرایی از ایشان را داشته باشند.

پیشرفت مطالبات سیاسی را می‌توان در تبلیغات نامزدهای ریاست جمهوری نزدیک به خودتان نیز مشاهده کنید. حتی یکی از کاندیداهای راست‌گرای ریاست جمهوری، از ضرورت انطباق ولایت فقیه با تسلط احزاب و لزوم ایجاد فرصت و امکان برای اجرای برنامه‌های حزبی سخن گفته است.

جناب آقای خامنه‌ای، اگر با اصرار غیر اصولی، برخی از یاران شما، تلاقی احتمالی خاتمی و کلینتون در سازمان ملل، که فرصتی طبیعی برای آغاز رفع تنش بین ایران و امریکا بود را با رفتاری تحمیلی و غیر اخلاقی تعویض نمی‌کردند، امروز همان دوستان شما مجبور نبودند که از حضور احتمالی امریکا در مذاکرات هسته‌ای ذوق زده شوند و در مقابل با استنکاف امریکا مواجه شوند، یا در مراسم تشییع و تدفین پاپ، علیرغم تلاش ژاک شیراک برای تلاقی بوش و خاتمی، با بی‌اعتنایی طرف آمریکایی مواجه شوند.

۷- اکنون نیز «کوره راهی برای ماندن جمهوری اسلامی» باقی مانده است که شما را به پیمودن آن دعوت می‌کنم.

من متکی بر منطق:

«گرچه دانی که نشنوند، بگوی - هرچه دانی ز خیرخواهی و پند ...» و بدون نیت توهین و اسائه‌ی ادب، تصور خود و برخی همفکران خود را از روشی معقول برای ماندن جمهوری اسلامی به اطلاع می‌رسانم، گرچه امیدی به توجه شما ندارم. بنا بر این طرح، لازم است که رهبری، اقدامات زیر را شخصاً انجام دهند؛

الف) اعلام عفو عمومی در مورد تمامی سوابق سیاسی و امنیتی ایرانیان داخل و خارج و آزادی تمامی زندانیان سیاسی و مطبوعاتی و اینترنتی و تضمین امنیت آنان که در خارج از کشور هستند برای بازگشت به ایران.

ب) جدا کردن اعتبار و موجودیت نظام از اعتبار افرادی چون اعضای شورای نگهبان و مسؤولان متخلّف یا ناتوان قوه‌ی قضائیه و برخی اعضای مجمع تشخیص مصلحت نظام در اسرع وقت و اختصاص عادلانه‌ی عضویت شورای نگهبان به گرایش‌های مختلف علمی و سیاسی (به نحوی که گرایش‌های مختلف فقه سنتی و پویا و نیروهای علمی و حقوق‌دانان برجسته‌ی نزدیک به اصلاح‌طلبان و محافظه‌کاران که خود از آن‌ها به «دو بال نظام» تعبیر کردید لااقل با عدد مساوی در آن حضور داشته باشند) و سپردن قوه‌ی قضائیه به افرادی غیر وابسته به گرایش‌های سیاسی یا با اشتهار به اعتدال در گفتار و کردار، می‌تواند بخشی از اعتماد از دست رفته‌ی مردم به حاکمیت را بازگرداند. بدیهی است که تداوم رویکرد پیشنهادی و تلاش عملی و عادلانه‌ی افراد جدید، می‌تواند اعتماد عمومی را برگرداند.

پ) اعلام کتبی تضمین اجرای برنامه‌های رئیس جمهور منتخب. البته، باید نامزدهای ریاست جمهوری نیز برنامه‌های خود را به صورت شفاف و عملی ارائه کنند. آنان باید مجاز باشند که حتی نسبت به تغییرات در قانون اساسی، طرح مشخص خود را به مردم ارائه دهند و در صورت انتخاب به ریاست جمهوری، تعهد کتبی رهبری مبتنی بر پذیرش آن طرح بوده و در گزینش شورای بازنگری قانون اساسی، اکثریت افراد آن شورا از حقوق‌دانان با سابقه‌ی کشور و موافق با نظر ریاست جمهوری انتخاب شوند.

ت) گرچه مسأله‌ی رد صلاحیت‌ها با همان روش غیرمنطقی و غیرقانونی گذشته سپری شد ولی برای تأمین بخشی از اعتبار از دست رفته، با دعوت رسمی از نهادهای بین‌المللی، نظارت ناظرانی از سازمان ملل و سازمان کنفرانس اسلامی بر انتخابات پذیرفته شود.

گمان نمی‌کنم که جناب‌عالی، تردیدی در علاقه‌ی مردم ایران به نظام جمهوری اسلامی داشته باشید. اگر در این باور خود که بارها اعلام کرده‌اید، راسخ هستید و در آن هیچ خللی نمی‌بینید، مطمئن باشید که این اقدام پیشنهادی، کشورهای بیگانه را خلع سلاح خواهد کرد و کشور را از خطر تکرار اوضاع عراق و افغانستان و صربستان ایمن می‌گرداند. البته ممکن است به محدودیت اقتدار رهبری در قانون اساسی بیانجامد که در صورت گرایش اکثریت مردم، چاره‌ای جز پذیرش آن نخواهید داشت. در هر صورت، گمان نمی‌کنم که در دیدگاه شما، ماندن نظام جمهوری اسلامی و بقای عزت‌مندانه و محدود به قانونی اصلاح شده برای رهبری، بدتر از سناریوی جایگزین آن، یعنی حذف نظام جمهوری اسلامی و سرنوشتی مشابه میلوشوویچ، ملا عمر و صدام حسین برای رهبری باشد.

روی دیگر این سکه، بی‌اعتنایی به این تنها راه باقی مانده و رفتن به سوی انتخاباتی همچون انتخابات مجلس هفتم است که نهایتاً و پس از عدم حضور حداقل نیمی از صاحبان حق رأی، با عدم پذیرش نتایج آن در داخل و خارج کشور مواجه می‌شوید و راه نفوذ بیگانگان و رفتن به طرف برخورد نظامی با ایران و حذف حاکمیت باز می‌شود که با خون‌ریزی و سلسله‌ای از اقدامات تروریستی پس از سقوط حکومت همراه خواهد بود. گزینه‌ای که هر فرد دوست‌دار ملک و آئین، از انتخاب آن باید پرهیز کند و هستی ملت محروم ایران را به آتش خشم و خشونت بیگانگان و قدرت‌طلبان داخلی نسوزاند.

از خدای بزرگ می‌خواهم که همه‌ی ما را به آنچه صلاح همه‌ی آحاد ملت ایران است، راهنمایی کند و رحمت خویش را بر این کشور و ملت گسترش دهد.

برای شما توفیق جلب رضایت خدا و خلق را آرزو می‌کنم و از شما می‌خواهم که این مطالب را از منظر یک انسان دلسوز ارزیابی کنید، شاید تأثیری مثبت داشته باشد (لعل الله یحدث بعد ذلک أمرا).

احمد قابل، ۱۰ خرداد ۱۳۸۴

مسأله‌ی فلسطین و اتفاقات جدید

به نام خداوند رحمان

هجوم دو طرفه‌ی رژیم اشغالگر فلسطین و حزب‌الله لبنان به یکدیگر و به خاک و خون کشیده شدن انسان‌های بی‌گناه در فلسطین و لبنان، و تعرض وحشیانه‌ی همیشگی و اخیر اشغالگران صهیونیست به مال و جان مردم مسلمان و مظلوم فلسطین، مسأله‌ای است که صرف‌نظر از برخی ملاحظات دیپلماتیک، از منظری عقلانی و شرعی نیز باید مورد بررسی قرار گیرد.

گرچه این موضوع، همچون زخمی بهبود نیافتنی، در پیکره‌ی خاورمیانه خودنمایی می‌کند و توان و تدبیر و طرح‌های عقلای جامعه‌ی بشری را (به منزله‌ی حکیمان و طبیبان مدعی) در درمان آن، به عجز کشانده است، ولی مشکل جامعه‌ی بشری را جز اندیشه و رفتار منطقی و معقول بشر، نمی‌تواند آسان کند.

به میدان کشاندن ادعاهای شرعی (دینی) تنها از آن جهت مورد نظر است که؛ «دوری ادعاهای موجود را از حقیقت، نشان دهد».

به گمان من، سهم برخی از مدعیان شریعت (چه شریعت کلیمی و چه شریعت محمدی) را در بسیاری از جنایات کم‌نظیری که در این خصوص و در شش دهه‌ی گذشته انجام گرفته، نمی‌توان نادیده گرفت.

البته انکار سهم قدرت‌های استعماری در پدید آوردن و ماندگاری این زخم کهن نیز ممکن نیست و در مثل، به «انکار آفتاب، در میانه‌ی روز گرم تابستان خاورمیانه» می‌ماند!!

با توجه به این مقدمه، دو سویه‌ی بحث را پی می‌گیرم.

۱- بررسی اتفاقات جدید منطقه. ۲- بررسی کلی مسأله‌ی فلسطین.

اتفاقات جدید منطقه

الف) تعرض وحشیانه‌ی اشغالگران فلسطین به فلسطینیان و کشتار غیر نظامیان و انهدام زیرساخت‌های اقتصادی منطقه‌ی تحت اختیار دولت فلسطین و آدم‌ربایی-های گسترده‌ی مردم و اعضای حکومت خودگردان، نه منطبق با حقوق بشر است و نه مبتنی بر رعایت احکام شریعت کلیمی.

نقض عهد و پیمان، در تمامی اندیشه‌های الهی و بشری، ناپسند است. محاصره‌ی دولت منتخب ملت فلسطین و تعرض مداوم به منطقه‌ی غزه و کشتار غیر نظامیان و تخریب منازل مسکونی آنان (علیرغم ادعای پایبندی به طرح صلح خاورمیانه و خصوصاً «نقشه‌ی راه»)، چیزی جز نقض عهد و پیمان نیست و حقیقتاً «جنایت علیه بشریت» است.

ب) تعرض حزب‌الله لبنان به نظامیان اسرائیلی و به اسارت گرفتن برخی از آنان، اگر با ادعای پاسخگویی به «جنایات اشغالگران علیه فلسطینیان و آدم‌ربایی‌های گسترده در منطقه‌ی غزه» انجام گرفته است، باید بررسی گردد که؛ «آیا ملت لبنان (که طبیعتاً باید هزینه‌ی بی‌شمار اقدامات حزب‌الله را بپردازند) نمایندگی چنین

اقدامی را به حزب‌الله داده‌اند یا خیر؟». اگر پاسخ مثبت باشد، این اقدام (از منظر ملت لبنان) مشروع خواهد بود، هرچند از منظر «پایبندی به قرارداد آتش بس حزب‌الله با اسرائیل» و یا از منظر «پایبندی لبنان به قوانین بین‌المللی» اقدام به نقض عهد و پیمان محسوب شده و نامشروع خواهد بود.

با توجه به آگاهی و پیش‌بینی مسؤولان حزب‌الله لبنان از خُلق و خوی دولتمردان صهیونیست در تعرض وحشیانه به غیر نظامیان و هدف قرار دادن آنان و تخریب زیرساخت‌های اقتصادی لبنان (که بارها آن را تجربه کرده‌اند) و عدم وجود نظرسنجی، برای اطلاع از رضایت یا عدم رضایت مردم لبنان، در تمامی جنایات صهیونیست‌ها در لبنان و کشتار زنان و کودکان و غیر نظامیان، و خسارت‌های اقتصادی، حزب‌الله لبنان نیز سهام‌دار است.

امیر مؤمنان(ع) در توصیه‌ای أکید به فرزندش امام مجتبی(ع) می‌گوید؛ «هیچ‌گاه به کسی هجوم نکن و کسی را ابتدائاً دعوت به مبارزه نکن... چرا که آغاز کننده و دعوت کننده‌ی به مبارزه، ستمگر است (لاتدعون إلی مبارزه... فإن الداعی باغ).

پ) حزب‌الله لبنان که در دوران اشغال کشورش توسط صهیونیست‌ها، مقاومتی شدید و کاملاً معقول و مشروع از خود نشان داد و افتخار کم‌نظیری در تاریخ ملل عرب و مسلمان، کسب کرد و جامعه‌ی شیعیان را اعتباری فراوان بخشید، نباید در «دام غرور» گرفتار شود. در تاریخ لبنان و جهان، تمامی وقایع مثبت و منفی زندگی افراد و گروه‌ها ثبت می‌شوند و «شایسته نبود و نیست که خدمت شایان حزب‌الله لبنان، به خیانت تبدیل شود».

متأسفانه، اقدام اخیر آنان در تحریک صهیونیست‌ها (با روشی خلاف معاهدات بین‌المللی و خلاف شریعت) و در معرض تاراج قرار دادن جان و اموال شخصی

و ملی ملت لبنان، اقدامی مغرورانه و ضربه‌ای سنگین به آن سابقه‌ی درخشان بود.

ت) صرف‌نظر از مسؤولیت‌های حقوقی افراد و نهادهای دولتی و بین‌المللی در این وقایع خسارت‌بار، از منظر انسانی و اخلاقی، می‌توان سقوط اخلاقی مسؤولان جوامع بشری را مشاهده کرد.

باید از همه‌ی آنان پرسید که؛ «در برابر ربودن دو نظامی اسرائیلی، از سوی یک گروه نظامی، آیا یک ملت بی‌گناه و جان و مال غیر نظامیان باید مورد تعرض قرار گیرد و ثروت ملی لبنانی‌ها باید منهدم گردد، یا صرفاً می‌توان گروه نظامی متعرض را مورد هجوم و محاصره قرار داد؟!!».

کدام منطق عقلانی، اخلاقی و یا الهی، اجازه می‌دهد که برای آزادی دو نظامی ربوده شده، ده‌ها و صدها بی‌گناه را کشت و زندگی یک ملت را مختل و سرمایه‌های عمومی آنان را منهدم کرد؟!!

رفتارهای دوگانه‌ی نهادهایی چون «شورای امنیت سازمان ملل متحد» درباره‌ی «جنایتکاران جنگی در صربستان و فلسطین» و «اعمال زور علیه دولت‌هایی که به قطعنامه‌های شورای امنیت اعتنا نمی‌کنند و استثنا کردن اسرائیل (که بیشترین قطعنامه‌ها را زیر پا گذاشته است) از این قاعده» و «ایجاد مصونیت سیاسی و امنیتی برای رژیم اشغالگر فلسطین، در برابر تمامی اقدامات ضد بشری آن» منجر به سلب اعتماد بخش عظیمی از جوامع بشری، نسبت به کارایی مجامع بین‌المللی شده است.

ث) همه‌ی افرادی که می‌توانند در پایان بخشیدن به این فجایع، نقشی ایفا کنند، مسؤولیت انسانی و شرعی دارند که هرچه زودتر به این «مسابقه‌ی شرارت‌بار» پایان دهند.

هرگونه حمایت از متجاوزان (با هر نام و نشانی که باشند) گناهی آشکار خواهد بود و حمایت از بزرگ‌ترین گناهان (اکبر الکبائر) محسوب می‌گردد، چرا که از نظر شریعت‌های خداوندی، مصداق بارز «اعانت بر گناه و دشمنی = التعاون علی الإثم و العدوان» است.

بررسی کلی مسأله‌ی فلسطین

۱- فلسطین سرزمینی است که نزد پیروان سه شریعت؛ کلیمی، مسیحی و محمدی (علیهم صلوات الله) از احترام و تقدس خاصی برخوردار بوده و هست.

سرزمینی که جایگاه چهار پیامبر اولوالعزم خداوندی؛ «ابراهیم خلیل‌الله، موسی کلیم‌الله، عیسی روح‌الله و محمد حبیب‌الله (علیهم صلوات الله)» بوده و پیامبرانی چون؛ «داوود و سلیمان و...» را سالیان سال، در خود جای داده و بر خویش حاکم دیده است. سرزمینی که معراج محمد بن عبدالله (ص) بوده است.

در این میان، شهر «بیت‌المقدس» یا «اورشلیم» دارای تقدس بیشتری است. وجود عبادتگاهی به نام «مسجد الأقصی» با تاریخی بیش از هفت قرن و معبدی به نام «هیکل سلیمان» با تاریخی بیش از بیست قرن (که احتمالاً روی هم قرار گرفته‌اند و در زمان تسلط مسلمانان، بر خرابه‌های معبد یهودیان، مسجد فعلی ساخته شده است) در این شهر تاریخی، جایگاه ویژه‌ای به آن بخشیده است.

از نظر شریعت محمدی(ص) تردیدی نیست که؛ «مسجدالأقصی، قبله‌گاه اول و آخر یهودیان و قبله‌گاه اول مسلمانان» بوده است. طبیعی است که «قبله» بودن این جایگاه مشترک، سبب تعلق خاطر شدید هر دو گروه، به این مکان و این شهر شده است.

۲- برخلاف دیدگاه قرآن کریم که «تخریب معابد یهودیان و مسیحیان و مسلمانان» را به عنوان «فساد فی‌الأرض» معرفی می‌کند(۱)، مسلمانانی که مثل

سایر افراد بشر، رفتاری مبتنی بر احساسات و عواطف فردی و مبتنی بر تحریف رویکردهای مذهبی داشته و دارند، در طول تاریخ تسلط خود بر سرزمین پیروان سایر شرایع (یهودیان و مسیحیان)، اقدام به تخریب معابد آنان کرده و معابد خویش را به‌جای آن‌ها برپا می‌ساختند.

گرچه این رویکرد، از سوی پیروان سایر شرایع در مورد سرزمین‌های اسلامی نیز به‌کار رفته است، ولی از پیروان شریعت محمدی(ص) انتظاری دیگر می‌رفت. کاش با رویکرد قرآنی، به تمامی معابد خداپرستان، با دیده‌ی احترام می‌نگریستند و از تخریب آن (که متأسفانه به حساب اسلام گذاشته شده) پرهیز می‌کردند.

مسلمانان عصر ما، هنوز از تبعات «مسجد بابری» در هندوستان و «مسجدالأقصی» در فلسطین، رهایی نیافته‌اند و هر روزه، شقاوت‌هایی را باید تحمل کنند که بخشی از آن، ناشی از غفلت و جهالت پیشینیان خویش است.

حتی اگر ثابت شود که «مسجدالأقصی بر ویرانه‌های هیکل سلیمان، بنا شده است»، رویکرد عمومی بشر که در نهادهای علمی و پذیرفته شده‌ی بین‌المللی تجلی می‌یابد، اجازه نمی‌دهد که «مسجدالأقصی خراب شود».

این مسجد عظیم‌القدر، اثری باستانی و شناخته شده در مجامعی چون «یونسکو» و جزء مهمی از فرهنگ بشری و تاریخ جهان است. کسی که به تخریب آن بیاندیشد، در اندیشه‌ی خطرناک «ایجاد فساد در زمین» است و هر فرد یا گروهی در مسیر تخریب آن قرار گیرد، هیچ عنوانی جز «مفسد فی‌الأرض» را به او نمی‌توان داد و طبیعتاً باید از اقدام فساد انگیز او، جلوگیری کرد. طبیعی است که جامعه‌ی بشری در برابر افرادی که سعی در ایجاد فساد و بر هم زدن امنیت بشر را دارند، ساکت نمی‌نشیند و مانع اقدامات نابخردانه‌ی آنان خواهند شد.

۳- اگر بقای مسجدالأقصی در شهر بیت‌المقدس یا اورشلیم، امری پسندیده و منطقی است (که از نظر مجامع علمی و فرهنگی بین‌المللی، مثل «یونسکو» چنین است)، طبیعتاً متولی آن باید مسلمانان باشند.

۴- اگر ثابت شود که معبد «هیکل سلیمان» در همان‌جایی است که اکنون «مسجدالأقصی» در آنجا قرار دارد (که از بحث تغییر قبله در شریعت محمدی، چنین امری ثابت می‌شود)، باید امکان بهره‌گیری عبادی یهودیان نیز در آن مسجد فراهم گردد (خواه با ایجاد بنای خاص و یا با حضور در درون مسجد). طبیعتاً باید متولی مراجعه‌ی یهودیان به این مکان، خود یهودیان باشند.

بنابراین، تولی مشترک یهودیان و مسلمانان بر این مکان و تردد آنان در مکان عبادی مشترک، امری کاملاً معقول و مشروع خواهد بود. پیشنهاد می‌شود که برای هماهنگی بیشتر، شورایی از عالمان مسلمان و یهود، راهکارهایی مشترک در خصوص اداره‌ی مسجد و معبد یاد شده را (به گونه‌ای که اصطکاکی با مقدسات شرعی هرکدام نداشته باشد) پیدا کرده و آن را اعمال کنند.

۵- تردیدی نیست که سرزمین فلسطین، سرزمین موعود حضرت موسی(ع) به بنی اسرائیل و پیروان خویش در آن زمان بوده است. به عبارت دیگر، بیش از دوازده قرن پیش از بعثت خاتم‌الأنبیاء(ص) چنین وعده‌ای به آنان داده شده و چندی پس از او، آنان بر فلسطین مسلط شده‌اند.

بنابراین، سابقه‌ی یهودیان در این سرزمین، بسیار بیشتر از مسلمانان است و از نظر تاریخی، کسی نمی‌تواند این مطلب را انکار کند. از طرف دیگر، تردیدی نیست که بنی اسرائیل در آن زمان، عرب نبوده‌اند و زبان مادری آنان، عبری بوده است. ولی واقعیت دومی که پدید آمده و هیچ‌یک از طرف‌های درگیر در وضعیت کنونی فلسطین در آن نقش نداشته‌اند، تصرف این سرزمین (و بسیاری

از سرزمین‌های آسیایی و افریقایی و اروپایی) توسط مسلمانان قرون گذشته است.

مسلمانان آن زمان، با بهره‌گیری از روش پذیرفته شده و رایج قرون گذشته و اقتضائات آن، (که نیروی مغلوب، یا اعتقاد دینی خود را با نیروی غالب هماهنگ می‌کرد و یا به عنوان «معاهد = قراردادی» در آن مکان باقی می‌ماند و سلطه‌ی نیروی غالب را می‌پذیرفت و یا به سرزمینی خارج از سلطه‌ی نیروی غالب، کوچ می‌کرد) بسیاری از سرزمین‌ها را به تصرف خویش درآوردند.

مردم یهودی سرزمین فلسطین، در زمان تسلط مسلمانان نیز از این قاعده پیروی کرده و برخی از آنان به اسلام گرویده و گروه‌هایی نیز از فلسطین به اروپا و یا برخی کشورهای آسیایی، کوچ کردند و گروهی نیز در فلسطین و با اعتقاد سابق خویش، باقی ماندند.

۶- تا قرن بیستم و پیش از تشکیل سازمان ملل متحد، روش تعیین مرزها و شکل‌گیری ملت‌ها و حقوق آن‌ها و روند لشکرکشی‌ها و کشورگشایی‌ها، با اندک تفاوت‌هایی، همان روش و روند قرون اولیه و وسطایی گذشته‌ی بشر بود. هر کشوری که قدرت نظامی بیشتر و حاکمانی حریص‌تر برای گسترش حوزه‌ی اقتدار خویش داشت، دست به تهاجم می‌زد و سرزمین‌های دیگران را تحت اختیار و قدرت خویش می‌گرفت و باورها و خواست‌های خود را با استفاده‌ی از زور، در آن‌جا اعمال می‌کرد.

دولت بریتانیا نیز یکی از کشورهای استعماری بود که سرزمین‌های تحت سلطه‌ی خویش (و خصوصاً کشورهای منطقه‌ی خاورمیانه) را منطبق با اراده‌ی خویش اداره می‌کرد. البته در اوائل قرن بیستم، حرکت‌های ملی‌گرایانه و استقلال‌طلبانه، در کشورهایی که حکومت‌های مستقل و مستقر را (پیش از پدیده‌ی استعماری

آن زمان) تجربه کرده بودند، مجدداً از سر گرفته شد و عملاً امکان اعمال اراده‌ی آزاد استعمارگران را تا حدودی محدود کرد.

۷- پس از پایان یافتن جنگ جهانی دوم و تشکیل «سازمان ملل متحد» و استقلال‌طلبی بیش از پیش ملت‌ها، روش کاری استعمارگران دچار تحول شد و کشورها و ملت‌های استقلال طلب و تحت سلطه، با تعدادی بیش از پیش، به استقلال رسیدند و استعمارگران را مجبور به خروج از خاک خویش کردند.

در چنین وضعیتی بود که منطقه‌ی فلسطین (که پیش از تسلط استعمار انگلیس، تحت اراده‌ی امپراطوری عثمانی بود) به عنوان حکومتی مستقل از امپراطوری عثمانی و با دو حاکمیت پنهان و آشکار عربی و عبری، یا مسلمان و یهودی پدیدار شد.

ثروت هنگفت یهودیان و خریداری اراضی از فلسطینیان و رایزنی‌های بزرگان یهود با دولت بریتانیا و اتفاقات دردآوری که برای یهودیان اروپا در جنگ دوم جهانی رقم خورده بود، نوعی توافق پنهانی قدرت‌های پیروز جنگ را در مورد بازگرداندن یهودیان به فلسطین، در پی داشت.

مجموعه‌ی عوامل یادشده، سبب اقتدار روز افزون دولت یهودیان و ضعیف شدن حکومت مسلمانان فلسطین شد و از آن پس، با تجاوزهای پی در پی و کشتارهای بی‌رحمانه و نسل‌کشی‌های کم‌نظیر، تمامی خاک فلسطین اندک اندک اشغال شد و بخش‌هایی از خاک کشورهای عربی؛ «اردن، سوریه، لبنان و مصر» نیز به اشغال صهیونیست‌ها درآمد.

۸- گرچه این تسلط خونین، منجر به استقرار دولت غاصب «اسرائیل» شد، ولی قطعنامه‌های شورای امنیت سازمان ملل متحد، نشان می‌داد که تمامی این اقدامات، از منظر جامعه‌ی جهانی کاملاً غیرقانونی و تجاوزگرایانه است.

هیچ دولتی به اندازه‌ی دولت اسرائیل، قطعنامه‌های شورای امنیت سازمان ملل (که جنبه‌ی اجرائی دارد) و قطعنامه‌های مجمع عمومی سازمان ملل را برعلیه خود ندیده است و هیچ‌یک از دولت‌های عضو سازمان ملل، تا این اندازه گستاخ و ناقض قطعنامه‌ها و قراردادهای بین‌المللی نبوده است.

جدا به‌لحاظ کثرت تخلف، هیچ متخلفی به پای دولت غاصب فلسطین (اسرائیل) نمی‌رسد و البته هیچ کشوری با آن‌همه چشم‌پوشی از سوی شورای امنیت سازمان ملل، مواجه نشده است.

این گستاخی، ناشی از حمایت بی‌دریغ قدرت‌های پیروز جنگ و استعمار جدید، از رژیم صهیونیستی و بی‌توجهی مطلق به ظلم و ستمی بود که بر فلسطینیان و سایر اعراب تحت ستم اسرائیل، می‌رفت.

۹- موضوع دیگری که قضیه‌ی فلسطین را همچنان زنده نگه‌داشته است، ماندن اکثریت فلسطینیان تحت ستم، در فلسطین اشغالی است. ماندنی که هر از چندی با مقاومت‌های جانانه‌ی فلسطینیان (و البته با جنایات وحشیانه‌ی طرف اسرائیلی) همراه بوده و کوچ‌کنندگان را نیز به مبارزه‌ی نظامی با رژیم اشغالگر، وادار کرده است.

پدید آمدن «سازمان آزادی‌بخش فلسطین» و گروه‌های مسلح و مبارز تشکیل دهنده‌ی آن، برخی رویکردهای جهانی را به سود و سوی فلسطینیان رقم زد.

افکار عمومی مسلمانان در طول این زمان، هیچ‌گاه تردیدی در «حقانیت موضع فلسطینیان» نداشت. دولت‌های عربی و اسلامی، کم و بیش به حمایت از سازمان آزادی‌بخش فلسطین پرداختند و برخی جنگ‌ها نیز بین کشورهای عربی و اسرائیل، پدید آمد که با حمایت حامیان قدرتمند خارجی اسرائیل، هیچ‌گاه به عقب‌نشینی عمده‌ی اسرائیل از سرزمین‌های اشغالی منجر نگردید.

۱۰- در دو سه دهه‌ی اخیر، طرح‌های مختلفی برای صلح خاورمیانه و درگیری اعراب و اسرائیل و یا در خصوص فلسطین و رژیم صهیونیستی، از سوی قدرت‌های بزرگ دنیا و با موافقت سازمان ملل متحد، مطرح شدند که آخرین آن با عنوان «نقشه‌ی راه» تاکنون راه به صلحی پایدار نبرده است.

گرچه در این طرح اخیر، دولت مستقل فلسطینی را با محدودیت‌های شدید سرزمینی (باریکه‌ی غزه و شاید کمی از سواحل غربی رود اردن) و سیاسی و نظامی، به رسمیت شناخته می‌شود، ولی آغاز آن تنها با استقرار دولتی خودگردان (تحت اراده‌ی کلی رژیم صهیونیستی) و حکومتی مبتنی بر رأی ملت فلسطین موافقت کرده است.

نقایص این طرح (که با مفاد بسیاری از قطعنامه‌های پیشین سازمان ملل متحد تعارض دارد) سبب اختلاف در بین گروه‌های فلسطینی شده است. عدم توجه به بازگشت آوارگان فلسطینی و سهم بسیار کم ۵ درصدی از سرزمین فلسطین و... مانع عمده برای جلب رضایت فلسطینیان بوده و هست.

۱۱- اکنون بین واقعیت‌ها و حقیقت‌ها در مسأله‌ی فلسطین، تعارض و تزاحم آشکاری پدید آمده است. مدعیان فلسطینی و غیر فلسطینی مسأله‌ی فلسطین، هر یک به چیزی می‌اندیشند و مطلوبی را پی می‌گیرند.

برخی کشورها و اکثریت افکار عمومی اعراب، مسأله‌ی فلسطین را به عنوان «مسأله‌ای عربی» تلقی می‌کنند و تصمیم‌گیری درباره‌ی آن را در گرو «موافقت اعراب» ارزیابی می‌کنند.

برخی کشورهای غیر عرب مسلمان و برخی از اعراب، مسأله را به عنوان «مسأله‌ای اسلامی» تلقی کرده و تصمیم‌گیری درباره‌ی آن را، «حق تمامی مسلمانان» می‌دانند.

به همین جهت، برخی غیر فلسطینیان به خود اجازه می‌دادند که مثلاً رویکرد «یاسر عرفات» را با تلقی خود «خیانت» بدانند و او را «خائن» بخوانند.

داوری در مسأله‌ی فلسطین و تلقی واقع‌گرایانه و حقیقت‌جویانه، پس از مرور اجمالی روند یاد شده، تا حدودی ممکن خواهد بود. چیزی که پیش از هر طرح و برنامه‌ای، باید در پی آن بود وگرنه، هر طرح و برنامه‌ای در این خصوص، با شکست مواجه خواهد شد.

سخن آخر

اکنون برخی پیشنهادها و دلائل آن را از نظر می‌گذرانیم؛

الف) قضیه‌ی فلسطین و اشغال آن و ایجاد دولت اسرائیل، نه یک مسأله‌ی اسلامی و نه عربی، بلکه تنها «مسأله‌ای فلسطینی» است و تنها کسانی که حق تصمیم‌گیری درباره‌ی آن را دارند، ملت فلسطین و یا منتخبان حقیقی آن ملتند.

اعراب و مسلمانان، باید با تمام وجود از ملت و منتخبان ملت فلسطین (به عنوان ملتی عرب و مسلمان) حمایت کنند و آنان را برای تحقق خواسته‌های منطقی و معقولشان در مجامع جهانی، یاری کنند.

دلیل این مطلب «حق طبیعی تعیین سرنوشت برای هر ملت» است. ملت‌های مصر، عراق، ایران، مالزی، پاکستان، ازبکستان و... نه حق تعیین سرنوشت ملت فلسطین را دارند و نه واقعیت جامعه‌ی جهانی، چنان دخالتی را می‌پذیرد.

آوارگی، ناامنی، کشتار وحشیانه‌ی عزیزان و بستگان و دوستان، تخریب منازل مسکونی و مزارع، تحمل نگاه‌های سنگین برخی افراد از ملت‌هایی که فلسطینیان آواره در آنجا به‌سر می‌برند و... چیزی است که تنها ملت فلسطین آن را لمس می‌کنند و حامیان مالی آن‌ها از سایر ملل، تنها به حال آنان می‌گریند و کار خاصی برای پایان دادن به این نابسامانی‌ها انجام نمی‌دهند.

بنابراین باید همه‌ی اعراب و مسلمانان از تبلیغات بی‌پشتوانه و بیهوده‌ای که مسأله را عربی یا اسلامی می‌کند، پرهیز کنند و به‌جای آن به حمایت‌های جدّی مادی و معنوی از ملت و دولت فلسطین بپردازند. برای مدلل کردن این مطلب، به دو نکته اشاره می‌کنم؛

۱- طرفداران اسلامی کردن مسأله‌ی فلسطین می‌گویند: «مسلمان بودن اکثریت مردم ساکن فلسطین (لااقل در زمان اشغال = شش دهه‌ی پیش) و وجود قبله‌ی اول مسلمانان در بیت‌المقدس، دو دلیل اصلی برای اسلامی بودن مسأله است».

هرچند مقتضای دقیق و عملی این رویکرد، چندان مشخص نیست که آیا منظور مدعیان «دادن حق تصمیم‌گیری به سازمان کنفرانس اسلامی» است یا باید از مسلمانان سرتاسر جهان، نظر سنجی شود؟

ردّ این ادعا، دشوار نیست، چرا که با اقدامات رژیم صهیونیستی، بسیاری از یهودیان سراسر جهان به فلسطین مهاجرت کرده‌اند و بافت جمعیتی کنونی آن دچار تغییر شده است.

لزوم بازگشت به عقبه‌ی تاریخ (برای اثبات اکثریت عددی مسلمانان ساکن این سرزمین)، تیغ دو دَمی است که یهودیان نیز به آن استناد می‌کنند و می‌گویند: «این سرزمین، قبل از پدید آمدن شریعت اسلامی، تعلق به اکثریت قریب به اتفاق یهودیان ساکن این سرزمین داشته است».

هیچ دلیل علمی‌ای وجود ندارد که بازگشت به عقبه‌ی تاریخ، اگر در حد ۵ یا ۶ دهه باشد را بپذیرد و اگر در حدّ ۷ یا ۸ یا ۱۵ سده باشد، آن را نپذیرد!!

در خصوص «وجود قبله‌ی اول مسلمانان در بیت‌المقدس» باید گفت که؛ «مبتنی بر متون اولیه‌ی شریعت محمدی(ص)، تردیدی نیست که در سال‌های آغازین این شریعت، مسلمانان به سوی قبله‌گاه یهودیان (به صورت مشترک) نماز

می‌گذاردند و پس از چندی، قبله‌ی مسلمانان، اختصاصی شد و به سوی کعبه، نماز گزاردند». بنابراین و طبق اقرار شریعت محمدی(ص)، پیش و پس از بعثت پیامبر اسلام(ص)، قبله‌گاه همیشگی یهودیان، بیت‌المقدس و جایگاه مسجدالأقصی بوده است.

حال باید پرسید که؛ «اگر تعلق خاطر مسلمانان به قبله‌ی اول خود (و نه قبله‌ی دائمی) سبب مالکیت آنان بر سرزمین آن قبله می‌شود، آیا تعلق خاطر یهودیان به قبله‌ی دائمی و اول و آخر خویش، سبب مالکیت آنان بر سرزمین آن قبله نمی‌شود؟!!».

حتی با این منطق ناصحیح، یهودیان می‌توانند مدعی شوند که؛ «پیامبر اسلام، پس از چندی، از مالکیت و تعلق خاطر به مسجدالأقصی (به عنوان قبله) اعراض کرده و کعبه (بیت‌الحرام) را به‌جای آن مالک شده و به آن تعلق خاطر پیدا کرده است».

تردیدی نیست که این استدلال، پیش و بیش از آنکه ادعای مسلمانان را به اثبات رساند، به اثبات ادعای یهودیان می‌پردازد، چرا که اگر «تعلق خاطر چند ساله (کمتر از دو دهه) به عنوان قبله‌ی مسلمانان، سبب اولویت حق مسلمانان بر حق یهودیانی شود که تعلق خاطر چند هزار ساله به همان چیز دارند» عملاً در همه‌ی بخش‌های ادعا (اکثریت نفرات، سابقه‌ی تاریخی و ارزش ایمانی)، حربه‌ای به دست رقیب می‌دهد که تمامی ادعاهای باطل خویش را در مجادله‌ی با مسلمانان، به اثبات رساند!!

حق آن است که هیچ‌یک از این دلائل، حقی برای مسلمانان غیر فلسطینی ایجاد نمی‌کند و واقعیت غصب سرزمین‌های آباء و اجدادی مسلمانان ساکن فلسطین، توسط متجاوزان صهیونیست در قرن بیستم را نمی‌تواند انکار کند.

۲- در مورد بازگشت به تاریخ، هر تاریخی قبل از تشکیل سازمان ملل متحد، سبب اختلاف خواهد بود و عملاً بر مشکلات خواهد افزود. باید بر این نکته پای فشرد که در تاریخ زندگی بشر، اولین بار با تشکیل سازمان ملل متحد بود که مجمع و راهکار مشخصی برای تصمیم‌گیری‌های بین‌المللی گسترده و شامل تمامی ملل، فراهم گشت و مورد استقبال اکثر قریب به اتفاق ملل جهان قرار گرفت.

موجودیت کشورهایی که عضویت سازمان ملل را پذیرفته و منشور ملل متحد را امضاء کرده‌اند، در یک معاهده‌ی قانونی بین‌المللی (که از نظر شرعی نیز معتبر است) پذیرفته شده و از اواسط قرن بیستم، تمامی ملل و دول عضو این سازمان، این موجودیت را به رسمیت شناخته‌اند و هیچ ملت و یا دولتی، از آن پس نمی‌تواند مدعی چیزی شود که از نظر این سازمان (خصوصاً مجمع عمومی آن، که تمامی ملت‌ها را در تصمیم‌گیری‌ها شرکت می‌دهد) تأیید نشده باشد.

اعتراف به موجودیت ملت و کشور فلسطین، در اسناد و قطعنامه‌های متعدد سازمان ملل دیده می‌شود و اقرار به تجاوزگری‌های رژیم غاصب، در جای جای آن اسناد و قطعنامه‌ها، وجود دارد. نه بازگشتی به تاریخ پیش از آن لازم است و نه استدلال‌های سست مدعیان دو طرف، توان حل مشکل تاریخی موجود را داشته و دارد.

همه‌ی ادعاهای طرف‌های درگیر در مسأله‌ی فلسطین، در مجمع عمومی سازمان ملل متحد و شورای امنیت آن (و سایر نهادهای بین‌المللی) رسیدگی شده است و علیرغم وجود برخی داوری‌های غیرعادلانه و جانب‌دارانه، موجودیت فلسطین کاملاً به رسمیت شناخته شده است. باید بر این نکته پای فشرد و واقعیت را با این حقیقت منطبق کرد.

چشم بستن بـر واقعیت‌های نسبتـاً عادلانه‌تر امروز زندگی بشـر (نسبت به واقعیت‌های ناعادلانه‌تر پیشین) و بازگشت به تاریخ پر از تجاوز و وحشیگری برخی حاکمان و پیروان آنان در گذشته‌های دور و نزدیک، هیچ راهی برای حل دعاوی پایان ناپذیر مهاجمان و هجوم زدگان و تأمین زندگی مناسب امروز، پیش پای بشر قرار نمی‌دهد.

آشکار است که اگر بنا شود که رسیدگی به همه‌ی اختلافات بین ملت‌ها، مبتنی بر تاریخ گذشته رقم بخورد، باید شاهد درگیری‌های بی‌شمار و خونباری بین اکثر کشورها با یکدیگر باشیم. مثلاً؛ هندوستان برای بازگرداندن «کوه نور و دریای نور» با ایران درگیر شود (و البته، ایران نیز به خاطر یکی از آن‌ها با انگلیس درگیر شود) و یا ایران با کشورهای آسیای میانه و قفقاز، درگیر شود و در جنوب نیز، با بحرین و عراق و... درگیر شود.

اگر ملت ایران، جدایی بحرین و منطقه‌ی قفقاز را پذیرفته است و اکنون ادعایی درباره‌ی آن‌ها ندارد (چرا که این کشورها نیز به عنوان کشورهایی مستقل، به عضویت سازمان ملل درآمده‌اند)، باید این حق را برای ملت فلسطین نیز به رسمیت بشناسد که در صورت نیاز، آنان نیز مبتنی بر برخی ملاحظات امنیتی و اجتماعی و اقتصادی و سیاسی و با توجه به واقعیت‌های جهان امروز، به تصمیم سازمان ملل متحد، بسنده کنند و در نهایت، تصمیمی مشابه ملت ایران بگیرند.

گرچه شکل تصمیم‌گیری در سازمان ملل متحد، مواجه با برخی انتقادات به‌جا و نقایص عمده‌ای است که هنوز هم حقوق برخی مظلومان را استیفا نکرده و به نفع برخی ظالمان، داوری‌هایی کرده و می‌کند، ولی تردیدی نیست که وجود «سازمان ملل متحد و مکانیزم تصمیم‌گیری در آن، نسبت به روابط بین‌المللی» در مقایسه با دوره‌های تاریخی قبل از تشکیل این سازمان جهانی و فقدان آن،

پیشرفتی قابل توجه در مناسبات بشری، به‌شمار می‌آید و اقرار به همین مطلب، باعث گردیده است که بسیاری از دولت‌های منتقد، همچنان بر عضویت خویش در این سازمان جهانی تأکید ورزند.

ب) تلاش همه‌ی انسان‌های حقیقت‌جو و واقع‌گرا، باید در این طریق به‌کار رود که؛ «پیشنهادهای فلسطینیان و حامیان آنان در مجامع بشری و یا مذاکرات مربوط به موجودیت فلسطین، چندان عقلانی بوده و آنچنان عادلانه و واقع‌گرایانه باشد که هیچ کشور یا سیاست‌مداری، از آن عدول نکرده و فاصله نگیرد و به خود اجازه ندهد که فلسطینیان را به کمتر از پنجاه درصد سرزمین‌های فلسطینی، قانع کند.

ناتوانی حکومت‌ها و افراد مدعی در «وادار کردن مجامع جهانی به رعایت حقوق حقه‌ی فلسطینیان» نباید فشار فزاینده بر فلسطینیان بی‌دفاع و تحمیل نظریات غیرواقعی به ایشان را در پی داشته باشد.

هنر برخی بی‌هنران و زورمداران بی زور صحنه‌ی سیاست، چیزی جز فشار بر فلسطینیان نبوده و نیست. طبیعی است که هیچ فرد عاقل فلسطینی را نمی‌توان یافت که با وجود امکان دستیابی به مزایای بیشتر برای ملت خویش، از رویکردهایی حمایت کند که امکان کمتری را به فلسطینیان می‌دهد. اگر به برخی ادعاهای گزاف مدعیان پر ادعا توجهی نمی‌کنند، تنها از آن باب است که گزاف‌گویی آنان و تهی بودن ادعاها را لمس کرده‌اند.

پ) اگر اکثریت ملت فلسطین یا منتخبان حقیقی آن‌ها به این نقطه رسیده باشند که؛ «موجودیت اسرائیل را در بخشی از سرزمین‌های اشغالی، به رسمیت بشناسند»، باید به این انتخاب آنان احترام گذاشت و بدون بهره‌گیری از

اتهام‌پراکنی، باید قبول کرد که در شرایط اضطراری، پذیرش اموری که عقلاً قبیح است، جایز و گاه عقلاً لازم و شرعاً واجب می‌شود.

هر موضعی که از سوی منتخبان حقیقی ملت فلسطین، اعلام گردد، دیگران باید موضع آنان را تقویت کنند و تا تحقق خواسته‌های آنان، از پای ننشینند.

قبول عضویت سازمان ملل متحد از سوی کشورهای اسلامی و عربی و امضای منشور آن سازمان، خود به منزله‌ی قبول مکانیزم حاکم بر آن نیز هست و طبق همین مکانیزم، موجودیت «اسرائیل» به عنوان یک کشور مستقل (در بخشی از اراضی فلسطین) به رسمیت شناخته شده. بنابراین، علیرغم میل باطنی، باید به این واقعیت تلخ (مثل واقعیت‌های تلخ جدایی منطقه‌ی قفقاز و بحرین از ایران و...)، اعتراف کرد و در پی «تحقق بخشیدن به موجودیت رسمی و واقعی کشور مستقل فلسطین» بود.

ت) برای استقرار صلح پایدار در خاورمیانه، قرار داد صلحی عادلانه بین فلسطینیان و رژیم اشغالگر، در مجمع عمومی سازمان ملل متحد و تحت نظارت شورای امنیت (با توجه به تمامی سوابق، از قطعنامه‌ها و اقدامات پیشین این نهاد بین‌المللی) بررسی شده و تصویب گردد. نیروهای بین‌المللی حافظ صلح، با اختیار و اقتدار کامل نسبت به جلوگیری از تجاوز متجاوز و سرکوب آن، در حد فاصل تعیین شده در قرارداد، مستقر شوند و تمامی مفاد قرارداد، به اجرا گذاشته شود.

طبیعی است که این قرارداد، به منزله‌ی فصل‌الخطاب جامعه‌ی بشری خواهد بود و تمامی کشورهای عربی و اسلامی (با توجه به پذیرش معاهدات مربوط به مکانیسم عمل سازمان ملل متحد) شرعاً و عقلاً ملزم به مراعات نتایج آن خواهند بود.

ث) در دنیای امروز که بسیاری از یهودیان ساکن فلسطین، متولد شده در این سرزمینند و در حقیقت، با عزم و اراده‌ی خویش به این مکان نیامده‌اند و جای دیگری را به عنوان وطن خویش نمی‌شناسند (و بسا که با سیاست‌های غیراخلاقی حاکمان خویش، موافق هم نیستند) و لااقل، اختلاطی غیرقابل تفکیک با متجاوزان پدید آمده است، هرگونه تعرض به جان و مال غیر نظامیان یهودی ساکن در فلسطین، جنایتی مشابه جنایات غاصبان صهیونیست است که از نظر شرعی، حرام مؤکد است.

طبیعی است که صهیونیست‌های جنایتکار، اگر دست به آن اقدامات وحشیانه می‌زنند، به هیچ شریعتی پایبند نیستند و مثل برخی حاکمان کشورهای اسلامی، صرفاً در پی کسب منافع خویشند و از شرایع، استفاده‌ی ابزاری می‌کنند. پس هیچ فرد یا گروه مسلمانی نمی‌تواند به اتکای جنایات آنان، دست به جنایت بزند و یا اقدامات خلاف شرع خود را توجیه کند (و لایجرمنکم شنئان قوم علی الاّ تعدلوا، اعدلوا هو اقرب للتقوی).

البته حساب نظامیان و نیروهای مسلح و امنیتی و حتی سیاسی رژیم اشغالگر، در صورت اقدام به تعرض و نقض معاهدات بین‌المللی، از مردم عادی جدا است و نیروهای مسلمان، حق دفاع از خود را در برابر هر مهاجمی را خواهند داشت.

از خدای رحمان باید خواست که روحیه‌ی صلح و مسالمت‌جویی را در پیروان شرایع کلیمی(ع) و محمدی(ص) چندان برجسته سازد تا زندگی در آرامش و آسایش را از این پس، تجربه کنند و از ظلم و تعدی، بپرهیزند و رویکرد منفی پیشینیان خویش را در پیش نگیرند.

به امید روزی که ملت‌های منطقه‌ی آشوب‌زده‌ی خاورمیانه، شاهد شادمانی و سرور و نشاط باشند و زندگی مناسب را در آغوش گیرند و توان و استعداد

خود را در مسیر دانش و اخلاق و ایمان، به‌کار گیرند و به هم‌نوعان خود در سرتاسر جهان، از این طریق، خدمت کنند.

خدایا چنان کن سر انجام کار   تو خوشنود باشی و ما رستگار

۲۸ / ۴ / ۱۳۸۵ مشهد

پاورقی؛

(۱) در دو آیه از آیات قرآن می‌خوانیم؛ «...و لولا دفع الله الناس بعضهم ببعض، لفسدت-الأرض... سوره‌ی بقره/۲۵۱» و «...و لولا دفع الله الناس بعضهم ببعض، لهُدِّمت صوامع و بِیَع و صلوات و مساجد یُذکر فیها اسم الله کثیرا... سوره‌ی حج/۴۰». بنابراین معلوم می‌گردد که؛ «انهدام معابد یهود و نصاری و مسلمین، از نظر قرآن، مصداق بارز فساد فی‌الأرض است».

دانشجویان ستاره‌دار

به نام خدا

دانشجویان عزیز، سلام بر شما

در مورد ممانعت دولت از ادامه‌ی تحصیل دانشجویان «ستاره دار» چند نکته را به اطلاع می‌رسانم؛

۱ -تحصیل علوم مورد نیاز جامعه، برای کسانی که امکان آن را داشته باشند، امری است که عقلاً لازم و شرعاً واجب است. در روایات معتبره آمده است که؛ «**طلب العلم فریضة** = طلب علم واجب است» (کافی ۱/۳۰) و ترغیب به آموختن دانش تا جایی است که از پیامبر خدا(ص) نقل شده است که؛ «**اطلبوا العلم ولو بالصین** = علم را بیاموزید، ولو در چین» (وسائل الشیعه، انتشارات آل البیت، ۲۷/۲۷ * بحار الأنوار ۱۷۷/۱ * کنز العمال، اثر عالم اهل سنت، متقی هندی ۱۳۸/۱۰–۱۳۹).

الزام به طی فاصله‌ی بین حجاز تا چین (در صورت نیاز)، در آن روزگاران که راه‌ها و امکانات انتقال چندانی وجود نداشت و هزاران خطر و زحمت را پیش پای مسافران می‌گذاشت، نشان‌گر «نامحدود بودن گستره‌ی آموزش» است. از سوی دیگر، علومی که مثلاً در چین آن روز وجود داشت و می‌توانست به کمک مسلمانان آید، قطعاً از نوع علوم اسلامی نبوده است و مربوط به « **علم الأبدان** = علوم فیزیکی و پزشکی و...» می‌شده است، یعنی همان علومی که امروزه در دانشگاه‌های دنیا تدریس می‌شود.

۲- دولت ایران مطابق قوانین و معاهدات داخلی و بین‌المللی، ملزم به رعایت قوانین آموزشی کشور است. این قوانین درباره‌ی همه‌ی ایرانیان، به‌صورتی یکسان و عادلانه باید اجرا شود. هیچ‌گونه تبعیضی در «بهره‌مندی از حق تحصیل علم» که جزء «حقوق اساسی ملت» است و در قانون اساسی، به عنوان «عهد و پیمان ملت ایران با حاکمان» آمده است، نمی‌تواند اعمال شود.

تنها در صورتی که «دادگاه صالحه» مبتنی بر قوانین اساسی و مصوبات مجلس تشکیل شود و فردی را به «محرومیت از حقوق اجتماعی» (و از جمله حق تحصیل در مراکز دولتی) محکوم کند، ممکن است چنین اقدامی، مشروع باشد.

در احکام شریعت و آیات و روایات مربوط به آن، تردیدی نیست که «نقض عهد و پیمان» (که تمامی قوانین داخلی و پیمان‌های خارجی را در بر می‌گیرد) از «گناهان کبیره» است و مرتکب آن از عدالت ساقط خواهد شد.

اصرار بر کبائر، باعث سلب عنوان «اسلام و مسلمانی» می‌شود و اگر دولت جمهوری اسلامی، چنین کند، تردیدی در «غیر اسلامی بودن دولت» باقی نخواهد ماند.

درباره‌ی ارزش «عهد و پیمان» و عدم جواز نقض آن، همین بس که؛ «پیامبر خدا(ص) حق نقض پیمان خود با مشرکان را نداشت». اگر پیامبر خدا(ص) حق نقض عهد و پیمان خود در برابر مشرکان را ندارد، آیا دولت جمهوری اسلامی از پیامبر خدا برتر است؟!! یا مخالفان سیاست‌های حکومت، از مشرکان بدتر و پست‌ترند؟!! و آیا «مجوز عقلی یا شرعی نقض پیمان» به دولت داده می‌شود؟!!

۳- در روایات معتبره آمده است که؛ «سلب یک حق از حقوق مؤمنان، مجازات سنگینی در قیامت دارد و خداوند آن را به عنوان "سلب حق الله" معرفی می‌کند» (الکافی ۲/۳۶۷ * ابْنُ سِنَانٍ عَنْ يُونُسَ بْنِ ظَبْيَانَ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِاللَّهِ ع يَا يُونُسُ

مَنْ حَبَسَ حَقَّ الْمُؤْمِنِ أَقَامَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ یَوْمَ الْقِیَامَةِ خَمْسَ مِائَةِ عَامٍ عَلَی رِجْلَیْهِ حَتَّی یَسِیلَ عَرَقُهُ أَوْ دَمُهُ وَ یُنَادِی مُنَادٍ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ هَذَا الظَّالِمُ الَّذِی حَبَسَ عَنِ اللَّهِ حَقَّهُ قَالَ فَیُوَبَّخُ أَرْبَعِینَ یَوْماً ثُمَّ یُؤْمَرُ بِهِ إِلَی النَّارِ- این روایت را در «المحاسن» برقی ۱۰۰/۱ * بحار الأنوار ۲۹۳/۱۰۱ به نقل از «الخصال» شیخ صدوق نیز می‌توان دید).

در روایتی دیگر با سند معتبر آمده است که؛ «خداوند به پیامبری از پیامبران بنی‌اسرائیل، در حکومت فردی جبار، دستور داد که؛ "نزد این حاکم جبار برو و به او بگو: خدای می‌گوید: من تو را حکومت ندادم که خون آدمیان ریزی و اموال آنان را برای خود گیری، بلکه تو را به‌کار گرفتم تا خواسته‌های مظلومان را برآوری، پس بدان که من از ستم به آنان در نمی‌گذرم، اگر چه کافر باشند"». (الکافی ۲/۳۳۳ ؛ ...عَنْ أَبِی‌عَبْدِاللَّهِ ع قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَوْحَی إِلَی نَبِیٍّ مِنْ أَنْبِیَائِهِ فِی مَمْلَکَةِ جَبَّارٍ مِنَ الْجَبَّارِینَ أَنِ ائْتِ هَذَا الْجَبَّارَ فَقُلْ لَهُ: إِنَّنِی لَمْ أَسْتَعْمِلْکَ عَلَی سَفْکِ الدِّمَاءِ وَ اتِّخَاذِ الْأَمْوَالِ وَ إِنَّمَا اسْتَعْمَلْتُکَ لِتَکُفَّ عَنِّی أَصْوَاتَ الْمَظْلُومِینَ فَإِنِّی لَمْ أَدَعْ ظُلَامَتَهُمْ وَ إِنْ کَانُوا کُفَّارا).

۴- دفاع آگاهان و عالمان از حقوق قانونی و انسانی کسانی که حقوقشان مورد تعرض حاکمیت قرار می‌گیرد، اخلاقاً لازم و از منظر حکم شرعی «نهی از منکر»، مسؤولیتی واجب است.

حاکمان نیز فراموش نکنند که ادعای «تقدس» برای نظام جمهوری اسلامی، با ممانعت از حقوق انسانی مخالفان و پدید آوردن فضای سنگین امنیتی برای دفاع از حقوق مظلومان و بالا بردن هزینه‌های دفاع از حق، شدیداً منافات داشته و در تضاد است.

در روایتی معتبره (صحیحه) از امام صادق(ع) آمده است؛ «**ما قدّست امّة لم تاخذ لضعیفها من قویّها بحقّه غیر متّضع** = هرگز ارزشمند نیست امتی که حق ضعیفش را از قدرتمندش (در حالیکه قدرتمند را به تواضع وادار کرده) فروتنانه نگیرد» (کافی ۵/۵۶ ❋ تهذیب ۶/۱۸۰).

این بیان امام صادق، تأییدی بر سخن ماندگار امام علی بن ابی طالب(ع) است که در عهدنامه‌ی مشهورش به مالک اشتر می‌نویسد؛ «من بارها از پیامبر خدا شنیدم که می‌گفت : هرگز با ارزش نیست امتی که حق ضعیفش از قدرتمندش بدون کرنش، گرفته نشود» (**فانّی سمعت رسول الله یقول فی غیر موطن: لن تقدّس امّة لایؤخذ للضّعیف فیها حقّه من القویّ غیر متعتع** – نهج‌البلاغه، نامه‌ی ۵۳).

در این روایات، سخن از «بی‌ارزش شدن یک امت» در هنگامه‌ی ناتوانی از احقاق حق افراد ضعیف مجموعه‌ی خویش است. «اگر امّتی نسبت به احقاق حقوق ضعیفان خود از قدرتمندان، چندان مسؤولیت نشناسد و نتواند قدرتمندان را به کرنش در برابر حقوق ضعیفان و ادای آن‌ها وادارد، از نظر شریعت محمدی(ص) هرگز مقدس و با ارزش شمرده نمی‌شود». به عبارت دیگر؛ «ارزش واقعی یک امّت، به میزان توان آن امّت در وادار کردن قدرتمندان به پذیرش و کرنش در برابر حقوق ضعیفان، وابسته است».

از خدای رحمان می‌خواهم که مسؤولان کشور را به انصاف و وفای به عهد، وادار کند و آنان را از ظلم و ستم به شهروندان کشور خویش، باز دارد. انه علی کل شیئ قدیر.

شاد و سالم و پیروز باشید.

۱۳۸۵/۱۱/۲۷ فریمان

[اعتراض به بازداشت غیر قانونی برادرم هادی قابل]

به نام خدای رحمان و رحیم

یاأَیّهَا الّذینَ آمَنُوا اِصبرُوا وَ صابرُوا وَ رابطُوا وَ اتَّقُوا اللهَ لَعَلَّکُم تُفلِحُونَ.

در آستانه‌ی ماه مبارک رمضان، که باب رحمت واسعه‌ی الهی بر همگان گشوده می‌شود، ارگان شبه قضائی «دادگاه ویژه‌ی روحانیت» که مستقیماً زیر نظر رهبری کشور قرار دارد، به‌جای بهره‌گیری از رویکرد و «سیاست الهی» انتشار رحمت (که البته قابلیّت می‌خواهد) باب زحمت جدیدی بر خود و خانواده‌ی ما گشود، تا مادر شهید داده و همسر گرامی و فرزندان برادرم و سایر بستگان را در آغاز ماه رحمت، نگران کند و نشان دهد که هیچ بویی از رحمت الهی نبرده است.

صبح روز چهارشنبه ۲۱ شهریور ۱۳۸۶ و بدون طی مراحل قانونی، همچون؛ ارسال احضاریه، با حضور مأموران دادسرای ویژه‌ی روحانیت در منزل برادرم، جناب آقای هادی قابل به همراه برخی وسایل مربوطه (کامپیوتر و...) بازداشت شده است. مأموران یادشده، به خانواده‌ی ایشان هیچ اطلاعی از «علت بازداشت» وی نداده‌اند.

این روند رسیدگی به پرونده‌های تشکیل شده، بر خلاف صریح قانون و مختص «متهمان سیاسی» است که از ماه‌های آغازین اجرای قانون اساسی جمهوری اسلامی تاکنون ادامه یافته است. روندی که بر خلاف قانون اساسی و تعهدات

قانونی مسؤولان نظام، خصوصاً «رهبری کشور» بوده و مستمراً به نقض حقوق شهروندان منجر شده است. رفتاری که در حکم «گواهی آشکار» بر عدم پایبندی به اصول احکام شرعی و قانونی آنان است.

آقای هادی قابل نیز با عضویت در شورای مرکزی حزب مشارکت و اظهارات سیاسی کنترل شده، در چارچوب گرایشات حزبی خویش، چهره‌ای شناخته شده است. علاوه بر آن، ایشان به عنوان تحصیل‌کرده‌ی حوزه‌ی علمیه‌ی قم، کم و بیش اظهاراتی در مسائل دینی و مذهبی داشته است.

بی‌اطلاع گذاشتن بستگان درجه‌ی اول متهمان بازداشت شده از «اتهام منسوبه» با این تحلیل صورت می‌پذیرد که؛ «هیچ‌کس به دفاع از فرد بازداشت شده نپردازد». ترفند پوسیده‌ای که ناشی از افکار پوسیده‌ی دست‌اندرکاران این روند منحط است.

اگر رهبری کشور از حضور قابل و امثال او در وطن، نگران است، رسماً اعلام کند که؛ «مخالفان سیاست‌های ایشان، از کشور خارج شوند» تا شاید نگرانی‌های ایشان برطرف شود. گرچه بسیاری از مخالفان سیاست‌ها (خصوصاً اعضای شورای مرکزی حزب مشارکت)، در این ماه‌های اخیر در پی جلب نظر همفکران خود برای شرکت در انتخاباتی بوده‌اند که نهایتاً مسؤولان کشور به عدد بیشتر شرکت کنندگان آن افتخار می‌کنند. پس این هماهنگی در سیاست‌ها را باید ارج می‌نهادند و عملاً از نگرانی‌ها کم می‌کردند، نه اینکه راه‌های هزاران بار رفته و بی‌نتیجه را مجدداً تجربه کنند.

برای خانواده‌ی ما، بازداشت‌های مکرر و کنش‌ها و واکنش‌های غیرقانونی حاکمان تازگی ندارد و همه به این روند عادت کرده‌ایم . بالأخره این هم نوعی زندگی است که بسیاری از آزادگان و متفکران و سیاسیون این کشور به آن خو

گرفته‌اند و اگر رفتاری جز این را ببینند، تعجب می‌کنند. بالأخره باید پاداش حضور همه جانبه‌ی اعضای خانواده‌ی ما در دفاع ملی ایرانیان در برابر هجوم بیگانگان به کشور و تقدیم دو شهید و... و پاداش عفو شدن وزیر اطلاعات فعلی کشور (و دادستان سابق منصوب رهبری در دادسرای ویژه‌ی روحانیت) از سوی ناموس قذف شده‌ی خانواده‌ی ما، همین عدم تحمل و مداراها باشد تا معلوممان گردد که در تشخیص راه خود، اشتباه نکرده‌ایم.

اما از منظر گوشزد کردن مسؤولیت‌های شرعی و قانونی حاکمان و از باب نصیحت می‌گویم؛ اینکه هر روز و هر شب، فرد یا افرادی را بر خلاف روند پیش‌بینی شده‌ی در قانون، بازداشت کنند و برخلاف حکم شرع و قانون، روزها یا ماه‌های طولانی در بازداشت نگه‌داشته و سپس بر خلاف صریح قانون اساسی محاکمه و محکوم کنند (که در تمامی ۲۸ سال گذشته این روند ادامه داشته) نگرانی رهبری و دستگاه حاکمه‌ی ایشان را تاکنون برطرف نکرده و هرگز برطرف نمی‌کند.

از سوی دیگر، مسؤولیت دینی و اخلاقی همکاران حزبی آقای قابل و آقایانی که آنان را «بزرگان اصلاحات» می‌خوانند، در خصوص رفع نگرانی از خانواده، سایر بستگان و دوستان ایشان، اقتضاء می‌کند که بدون فوت وقت و البته با حفظ عزت و آزادگی خود و آقای قابل، این مشکل را پیش از آن که پیچیده شود، برطرف کنند. چرا که مصلحت حکومت و منافع ملت در این است که به رفتارهای غیرقانونی و نامشروع، پایان داده شود.

کاش امسال را سال «اتحاد ملی» نخوانده بودند و این‌همه با الفاظ، بازی نمی‌کردند و همه چیز و همه کس را از محتوا و ارزش تهی نمی‌ساختند . جرم «به بازی گرفتن فرهنگ ملی و اسلامی» از سوی دستگاه حاکمه، با هیچ جرمی از

سوی شهروندان، قابل قیاس نیست و هیچ فاجعه‌ای برای جامعه، خسارت‌بارتر از این نیست، ولی چه کنیم که «عدل و انصاف» از میانه رخت بر بسته و اکثر افراد بر این فاجعه و فجایعی از این دست، سکوت پیشه کرده‌اند و لب به انتقاد نمی‌گشایند.

خدایا؛ تو شاهد باش. پروردگارا؛ مسؤولان کشور را توفیق ده تا مسیر انحطاط و بیداد را رها کنند و راه بازگشت هرچه سریع‌تر به مسیر عدل و انصاف و جبران خطاهای بی‌شمار گذشته را در پیش گیرند و نسبت به جرم‌های غیرقابل جبران، استغفار کرده و از صاحبان حق، رضایت طلبند.

اَللّهُمَ إنّا نَرغَبُ إلَیکَ فی دَولة کَریمَة تُعِزّ بهَا (الإنسان و) الإسلامَ وَ أهلَهُ وَ تُذِلّ بهَا النِّفاقَ وَ أهلَهُ. إنّکَ عَلی کلِّ شَیئ قَدیر، برَحمَتِکَ یا أرحَمَ الراحِمینَ.

۲۲ شهریور ۱۳۸۶ فریمان

[چرا لباس روحانیت را کنار گذاشتم؟]

به نام خدا

در برخی رسانه‌ها و خصوصاً رادیو زمانه و رادیو فردا دیدم که از عنوان «روحانی خلع لباس شده» برای معرفی من استفاده کرده‌اند. گرچه خلع لباس شدن به حکم دادگاه ویژه‌ی روحانیت، برای متهمان سیاسی روحانی، سند افتخار است، ولی متأسفانه این افتخار نصیب من نشده است. من در تابستان سال ۱۳۷۰ به اختیار خود، لباس روحانیت را کنار گذاشتم. علت آن چند چیز بود؛

الف) آن لباس، بسیار دست و پا گیر و زحمت آفرین است. در گرمای تابستان، شلوغی جمعیت، هنگام پیش‌آمدهایی که شتاب در آن لازم است، سفر، رانندگی و... حقیقتاً مزاحم رفتار طبیعی آدمی می‌شود.

ب) آن لباس، موجب انگشت‌نما شدن در مجامع عمومی است که آثار زیان‌باری را برای فرد ملبس و جامعه‌ی او در پی داشته و دارد. غرور کاذب اکثر افراد ملبس به لباس روحانیت، منجر به عدم مراعات اخلاق انسانی اسلامی در بسیاری از مراودات اجتماعی آنان شده است و تنها عامل تسهیل کننده‌ی این رفتار ناپسند، تفاوت لباس روحانیان از سایر مردم بوده است.

پ) پیامبر خدا و ائمه‌ی هدی به عدم تمایز لباسی از سایر مؤمنان مشهور بودند، تا جایی که افراد غریبه، در اولین حضور خود در جمع مسلمانان، نمی‌توانستند پیامبر(ص) و یا ائمه(ع) را از دیگران تشخیص دهند، و این نکته در اندیشه‌ی شریعت محمدی(ص) به عنوان «فضیلت» شناخته شده است. اگر «عدم تمایز لباسی» را فضیلت بشماریم، نتیجه‌ی آن «نامطلوب بودن تمایز لباسی» است و این نکته‌ای است که نباید از آن غفلت کرد.

ت) امام صادق(ع) در روایتی معتبره تصریح می‌کند که؛ «بهترین لباس، در هر زمان، لباس عموم مردم آن زمان است» که حکم «استحباب شرعی» را برای لباس غیر روحانیان ثابت می‌کند. اگر «پوشیدن لباس عموم مردم» برای هر مسلمانی «مستحب» باشد، نپوشیدن آن و انتخاب لباس‌های متمایز (که موجب انگشت‌نما شدن در میان جمع می‌شود) مطمئناً «مکروه» خواهد بود...

اولین باری که در جمهوری اسلامی سر و کارم به دادگاه افتاد و صاحب پرونده شدم، در تابستان سال ۱۳۷۶ و پس از انتخاب آقای خاتمی به ریاست جمهوری بود که ابتدائاً همراه با دو نفر از دوستان و به جرم انتشار بیانیه‌ی تبریک آیت‌الله منتظری به آقای خاتمی در شهر قائن، به مدت ۴ روز بازداشت شدیم. بار دوم در آبان‌ماه همان سال، همزمان با هجوم ناجوانمردانه به منزل آیت‌الله منتظری و آغاز حصر پنج ساله‌ی ایشان بود که همراه دوست کم‌نظیر و همفکرم «مرحوم محمد حسن ظریف جلالی» شبانه در مشهد بازداشت شدیم. که پس از تحمل ۳۶ روز بازداشت، در بهار سال ۱۳۷۷ به‌صورت غیرقانونی محاکمه و به یک سال حبس تعلیقی به مدت ۵ سال محکوم شدیم.

از آن نوبت تاکنون، بازداشت ۱۲۵ روزه‌ی انفرادی در «اوین» را تجربه کرده‌ام، ولی هیچ‌گاه محاکمه و محکوم به هیچ حکم رسمی قضائی نشده‌ام. گرچه با توقیف گذرنامه و ممنوع‌الخروج شدن، مجبور به ماندن در ایران شده‌ام، ولی انتخاب فریمان به عنوان محل زندگی، انتخاب اختیاری خودم بوده است (و تصور برخی افراد مبنی بر تبعید از سوی دستگاه حاکمه، صحت ندارد).

این توضیحات را از آن جهت نوشتم تا مخاطبان و دست‌اندرکاران رسانه‌ها را از گزارش غیر واقعی بازدارم.

۱۳۸۶/۶/۳۰ فریمان

[اعتراض به بازداشت عمادالدین باقی]

به نام خدا

چندی است که دوست عزیز و صمیمی‌ام جناب آقای عمادالدین باقی نیز بازداشت و روانه‌ی زندان اوین شده است. او فردی صالح و اصلاح‌طلبی پرهیزکار و مؤمن به شریعت محمدی(ص) است که بهره‌ی وافری از شجاعت و انصاف برده است و حقیقتاً «حقوق بشر» را محترم می‌شمارد.

تفکیک بین حقوق طبیعی و قراردادی افراد با حق قانونی جامعه در کیفر بزهکاران، کاری سترگ و خطیر بود که او با تمام وجود به آن اقدام کرد و تهمت ناچسب «دفاع از بزهکاران و افراد شرور» را به جان خرید و در دفاع از حقوق قانونی آنان کوتاه نیامد. برای احقاق حقوق زندانیان عادی، چاره‌ای جز تعامل مثبت با مسؤولان قضائی کشور نداشت و این رویکرد، او را در مظان اتهام برخی دوستان اصلاح‌طلب نیز قرار داد، که گویا به سازش با حاکمیت رسیده و از نقد و مخالفت با سیاست‌های غیرمنطقی حاکمان، خسته شده و کنار کشیده است!!

حاکمیت فعلی نیز چندان باهوش نبوده و نیست تا از این صحنه‌ها به نفع خویش بهره‌برداری کند و با تکرار رفتارهای غیرمنطقی، هرگونه امکان بهره‌برداری مثبت را از خود دریغ کرده و می‌کند. هرچند در این میان باید آقای باقی را بازداشت کنند تا معلوم گردد که از طرف «انجمن دفاع از حقوق زندانیان» هیچ‌گونه «سازش غیرمنطقی و غیر اخلاقی» در کار نبوده و تنها از باب اضطرار، برخی ارتباطات کاری وجود داشته است.

حقیقتاً باید به حال حاکمیتی گریست که بدون مراعات حداقل «اخلاق انسانی و اسلامی» و بدون مراعات «تقوا» چنین نیروهای انسانی کم‌نظیر و علاقه‌مند و دلسوز ملت، کشور و دیانت را به اتهاماتی چون «براندازی» متهم می‌کند.

اگر حقیقتاً می‌خواهند «براندازان نظام جمهوری اسلامی» را شناسایی کنند، باید به آدرسی که پیامبر گرامی اسلام(ص) داده است مراجعه کنند. ایشان این مضمون را (در روایات متعدده‌ای که به ما رسیده) فرموده است که؛ «الملک یبقی مع الکفر و لایبقی مع الظلم = حکومت، با کفر می‌ماند ولی با ظلم نمی‌ماند».

باید در درون حاکمیت به دنبال «ظالمان و ستمگران» بگردند تا «براندازان حقیقی» را پیدا کنند. دستگاه‌هایی چون «دادسراها و دادگاه‌های عمومی و انقلاب و ویژه‌ی روحانیت» و یا «وزارت ارشاد و وزارت اطلاعات و سایر دستگاه‌های اجرایی و انتظامی کشور» و یا «شورای نگهبان و مجلس که در تصویب قوانین یا استنکاف از آن و یا نظارت‌ها و رد صلاحیت‌ها و... حقوق دیگران را نادیده گرفته و می‌گیرند» که از بد حادثه، محروم ساختن افراد از حقوق قانونی و طبیعی را بسیار تجربه کرده‌اند.

بیش از ۲۸ سال از تصویب قانون اساسی گذشته است و هنوز نیروهای سیاسی کشور از چند و چون نگاه حاکمیت به فعالیت‌های قانونی خود بی‌خبرند، چرا که نه «جرم سیاسی» تعریف شده است و نه از «هیأت منصفه و دادگاه علنی» خبری است. آیا «ظلم شدید و آشکار ۲۸ ساله به نیروهای سیاسی‌ای که در دادگاه‌های غیرعلنی و بدون حضور هیأت منصفه، محاکمه و محکوم شده‌اند» که بر خلاف «تعهد قانونی و شرعی حاکمیت» در قانون اساسی است و هنوز نیز ادامه دارد، ستمی آشکار و اقدام به «براندازی سخت» نیست؟!!

بر اساس «گزارش پیامبر خدا»(ص) که صادقانه‌ترین گزارش‌ها است، دستگاه حاکمه‌ی کشور با هر ظلمی که به شهروندی از شهروندان خود می‌کند، اقدام به «بر اندازی حکومت» خود کرده است و «خود کرده را تدبیر چیست؟» آیا جز توبه و بازگشت، راه منطقی و مشروع دیگری مانده است؟ اگر چه گفته‌اند «خود کرده را تدبیر نیست».

مصلح الدین سعدی شیرازی نیز هماهنگ با «گزارش پیامبر خدا» سروده است که؛ «پادشاهی که طرح جور افکند – پای دیوار ملک خویش بِکَند».

خوب است که در رأس حاکمیت جمهوری اسلامی «فقیه» نشسته است و عقلاً و شرعاً نمی‌تواند مدّعی «نا آگاهی» از این گزارش «رسول الله» یا از «ظلم‌های خواسته یا ناخواسته‌ی حاکمیت» باشد. بنابراین به جای «اتهام پراکنی‌های غیر صادقانه و ناروا به فرزندان شجاع و غیور وطن» بهتر است به فکر «عاقبت دنیا و آخرت خود و یاران خود» باشند و از این مسیر بن بست، برگردند.

مگر رئیس منصوب قوه‌ی قضائیه مکرراً نگفته است که؛ «در اسلام، مجازاتی به نام زندان نداریم. زندانی کردن افراد، خلاف اسلام است». مگر روایات صحیحه و گرایش اتفاقی فقهای اسلام بر «عدم جواز بازداشت بیش از ۶ روز در اسلام» تأکید نمی‌کند، که آن هم برای «اتهام به قتل» است؟ پس چرا در نظام مدعی اسلام، بازداشت‌های چند ماهه، خصوصاً در مورد نیروهای سیاسی، اعمال می‌شود؟!!

آیا دعوت از حاکمان برای «عمل به احکام شریعت در این خصوص» و دعوت از آنان برای «وفادار ماندن به عهد و پیمان ملت و حاکمیت در قانون اساسی و قوانین ناشی از آن» جرم است؟!! آیا «امر به معروف و نهی از منکر» در مورد حاکمان، جرم است؟!!

دیر زمانی است که این‌گونه «نصیحت»ها را مصداق؛ «اقدام علیه امنیت ملی، توهین به رهبری و مقامات، نشر اکاذیب، تبلیغ علیه نظام، همراهی با طرح براندازی و...» گرفته‌اند. این رویکرد حاکمیت، بر خلاف رویکرد امام صادق(ع) است که (بر اساس نقل صحیح) می‌فرمود: «احب الناس الیّ من اهدی الیّ عیوبی = دوست داشتنی‌ترین مردم نزد من، کسی است که عیوب مرا به من گوشزده کرده و به من هدیه کند». در منطق امام صادق(ع) انتقاد کننده، محبوب‌ترین فرد است و در دیدگاه حاکمان جمهوری اسلامی، مبغوض‌ترین فرد و شایسته‌ی زندان و محرومیت‌های بی‌شمار.

آری اگر در صحنه‌ی سیاسی و فرهنگی و با رویکرد فعلی حاکمان کشور، امثال؛ عمادالدین باقی، اساتید دانشگاه، دانشجویان، روحانیان، کارگران و زنان مخالف سیاست‌های حاکمان، آزاد باشند و هیچ مزاحمتی برای فعالیت‌های قانونی و مشروع آنان نباشد، باید تعجب کرد. این تعجب، وصف‌الحال زندگی با حاکمانی است که با کمال تأسف «حکومت کردن» را با «براندازی حکومت» اشتباه گرفته‌اند و مستمراً در پی «ایجاد بحران»اند و تصور می‌کنند که کارشان صحیح است و با این کارها، حکومت‌شان استوار و پا برجاتر می‌شود (و یحسبون انهم یحسنون صنعا)!!!

گرچه اندک اندک امیدها از دست می‌رود، ولی بازهم «توصیه‌ی به حق» را فرو نباید گذارد و باید هشدار داد که؛ «فرزندان شجاع و غیور وطن» جایشان «زندان» و حق‌شان «محرومیت» نیست. همین یک نکته را باید فهمید و مراعات کرد.

خدایا چنان کن سر انجام کار تو خوشنود باشی و ما رستگار

۱۳۸۶/۸/۱۸ فریمان

به بهانه‌ی اجرای حکم ظالمانه‌ی دادگاه‌ویژه درباره‌ی برادرم هادی قابل

به نام خدای رحمان و رحیم

در اوج تب در بستر افتاده و می‌سوختم که خبر احضار یا دعوت به گفت و گو و روانه‌ی زندان ساختن برادر را شنیدم. برادری که اکنون پسر ارشد خانواده‌ی پدری است و چشم و چراغ مادری رنج دیده و سایر اعضای خانواده است.

هادی آقا برای من تنها یک برادر نبوده و نیست بلکه علاوه بر آن، دوستی دلسوز و مشوق من در بسیاری از مراحل تحصیل و هم‌درس و هم‌مباحثه‌ی من نیز بوده است. سال‌های مجردی در غربت قم را در کنار او بودم و با دستگیری وی در اعتراضات سیاسی طلاب در ۱۵ خرداد ۱۳۵۴ مدرسه‌ی فیضیه، تنهایی را احساس کردم.

خدای را سپاس می‌گویم که پس از بازگشت او از سربازی در سال ۱۳۵۶ همیشه در کنار هم و همفکر و همراه هم بوده‌ایم و اگر تفاوتی در نقش‌ها و مسؤولیت‌های ما رقم خورده، ناشی از تقسیم کاری طبیعی و مبتنی بر مقتضیات هر یک بوده است.

هادی آقا از جمله‌ی روحانیانی است که قبل از انقلاب، لباس روحانیت به تن کرد و از انقلابیون نواندیشی بود که با تلاش‌های خطیر، کتاب‌های مرحوم دکتر شریعتی را تهیه می‌کرد و برای مطالعه در اختیار طلاب قرار می‌داد.

در روزهای انقلاب، به هنگام هجوم مأموران ساواک و حکومت نظامی قم به مدرسه‌ی خان (که پیشاپیش و از عصر آن روز همه نسبت به هجوم شبانه مطلع بودند) که همه‌ی طلاب مدرسه را ترک کردند، او مدرسه و حجره را ترک نکرد و آن شب تنها چهار نفر با او ماندیم، تا شاهد ماجرا شویم. کم نیستند روحانیانی که هیچ شبی را در حجره نمی‌ماندند و به منزل بستگان خود یا مدارس غیر حساس می‌رفتند و امروز در مناصب قدرت نشسته و خود را «انقلابی و مدافع روحانیت» می‌دانند!!.

در روزگاران جنگ تحمیلی، او علاوه بر مأموریت‌های تبلیغی، در آغازین روزهای نبرد، شش ماه دوران خدمت زمان جنگ خود را داوطلبانه و با اشتیاق سپری کرد و تا پای شهادت پیش رفت، درحالی‌که می‌توانست با پوشش‌های شبه قانونی (که اکثر روحانیان صاحب مناصب کنونی حکومتی از آن در طول زمان جنگ بهره گرفتند) از رفتن به جبهه‌ها خودداری کند.

هادی آقا از سایر دوستان دیروزی‌اش که سر در جبهه‌ی حاکمیت نهاده‌اند و دل به جیفه‌ی دنیا بسته و می‌خواهند آرام زندگی کنند، به خاطر همین مزایا، پیش کلیه‌ی اعضای خانواده‌اش عزت و شرف دارد و اگر دوستان و همفکران نیز او را دوست می‌دارند، به خاطر آزادگی و شرافت اوست. چیزی که دوستان دیروزی از نداشتن آن رنج می‌برند و در مقام مقایسه و پیش وجدان و خدای خود شرمنده‌ی او و امثال اویند.

برای هادی قابل، زندگی در ناز و نعمت، واگذاری منازل مصادره‌ای به ثمن بخس، مناصب بالای قدرت و... فراهم می‌شد اگر بر واقعیت‌های زشت و ستم‌های موجود در برخی مراکز قضایی و شبه قضایی و دستگاه امنیتی و

رفتارهای غیرقانونی و ناعادلانه‌ی شورای نگهبان، چشم می‌پوشید و «آخرت خود را به دنیایش می‌فروخت».

از آغاز پیروزی انقلاب، گروهی از روحانیان با اندیشه‌ی تسلط حکومت بر حوزه‌های علمیه، تلاش مضاعفی را به‌کار گرفتند تا مانع هرگونه اظهار نظر مخالف از این مراکز علمی شوند. با تشکیل وزارت اطلاعات، این مهم به بخش خاصی در آن وزارتخانه واگذار شد و آنان نیز با استفاده از اطلاعات محرمانه و انجام شنودها یا استفاده از خبرچینان خود، کلیه‌ی فعالیت‌های مراجع تقلید و اساتید بزرگ حوزه را زیر نظر گرفتند و برای مخالفان سیاست‌ها پرونده‌سازی کردند و علیه برخی از آنان به اقدامات عملی پرداختند. عده‌ای را محصور کردند و یا مانع تدریس آنان شدند و یا با تهدید به افشاگری نسبت به مسائل محرمانه و شخصی، آنان را وادار به سکوت کردند. ایجاد مزاحمت‌های شدید برای طلابی که در درس برخی علماء شرکت می‌کردند و ایجاد تضییقات در مورد خدمات اداری از طریق مدیریت حوزه، از جمله‌ی اقداماتی بود که برای به سلطه کشیدن حوزه‌های علمیه، در دستور کار قرار گرفت و با تشکیل دادگاه ویژه‌ی روحانیت و مجازاتی با عنوان «خلع لباس» عملاً زمام اختیار روحانیت را به دست گرفتند و با رحلت مراجع بزرگ تقلید، میدان را از رقیب خالی دیدند و با استفاده از بودجه‌ی عمومی کشور و حمایت‌های بی دریغ مادی و تبلیغی از وابستگان خود، عملاً حوزه‌ای وابسته به قدرت و حکومت را بنیاد نهادند و استقلال هزار ساله‌ی روحانیت شیعه را از بین بردند.

نام مراجع تقلید و مجتهدانی چون؛ آیت‌الله سید کاظم شریعتمداری، آیت‌الله سید حسن قمی، آیت‌الله شبیر خاقانی، آیت‌الله سید صادق روحانی، آیت‌الله سید محمد شیرازی، آیت‌الله سید محمد روحانی، آیت‌الله سید محمد جواد غروی،

آیت‌الله حسینعلی منتظری، آیت‌الله نعمت الله صالحی نجف آبادی، آیت‌الله احمد آذری قمی و... در این لیست، از معروفیت بیشتری برخوردار است. این افراد، با اندیشه‌ها و رویکردهای متفاوت (و گاه نامقبول)، هریک با یک یا چند سیاست حکومت مخالف بودند و با انواع مزاحمت‌ها مواجه شدند. از حصر خانگی ۱۷ساله تا دستگیری افراد خانواده و اتهام به شرکت در کودتا یا اغتشاشات محلی و...

امروزه، دستگاه حکومتی جز به روحانیت طرفدار حکومت، اعتنایی نمی‌کند و اعتبار اصلی را تنها برای اقلیتی وابسته به حکومت یا «آخوندهای درباری» می‌خواهد و حتی از «اکثریت خاموش روحانیت» دلگیر است. گرچه این اکثریت خاموش، با بسیاری از سکوت‌ها و خاموشی‌ها ، به رفتار ناصحیح حاکمان یاری رسانده است ولی در برخی موارد همچون لقمه‌ای گلوگیر، در حلقوم حکومتیان مانده و نفس آنان را به شماره انداخته است.

اما اعتبار روحانیت به استقلال آن از قدرت و حکومت بوده و هست. هرچه حوزه‌های علمیه را وابسته‌تر به قدرت سازند، این نهاد را بی‌اعتبارتر کرده‌اند و هرچه بر استقلال حوزه‌ها از حکومت افزوده گردد، اعتبار و حیثیت آن محفوظ‌تر و افزون‌تر خواهد شد.

هجوم بی‌امان و اصرار حکومتیان در تحقق «تسلط بر حوزه‌ها» را تنها با حربه‌ی تبلیغاتی؛ «تفکیک دوباره‌ی "روحانیت مستقل" از "روحانیت درباری"» می‌توان از کار انداخت. باید دوباره در فرهنگ عمومی کشور این سخن تازه شود که «روحانیت درباری، تنها مطیع خدایگان قدرت است و مردم را به اطاعت از حکومتیان می‌خواند، نه به اطاعت از خدا و شریعت».

بگذار روحانیت مستقل را از لباس مشترک با روحانیت درباری، خلع کنند و او را وادار به پوشش عموم مردم سازند (که ناخواسته به امری استحبابی اقدام کرده‌اند) و به او اجازه‌ی چاپ و نشر بسیاری از اندیشه‌هایش را ندهند، این امور قابل تحمل خواهد بود اگر در فرهنگ عمومی این تفکیک لازم، صورت پذیرد و ننگ تبعیت مطلق از قدرت، بر پیشانی کسانی بماند (آخوندهای درباری) که حقایق عقلی و شرعی را در راه منافع دنیای کوچک و کوتاه خود، قربانی می‌کنند.

حال که با مخالفت بسیاری از روحانیان و عالمان برجسته، ادعای «حکومت دینی» رنگ باخته و وِزر و وبال رفتارهای نامعقول و نامشروع برخی حکومتیان، به نام دین خدا ثبت نمی‌شود، می‌توان نفسی به راحتی کشید و اطمینان یافت که؛ «تلاش‌های گروه اندک روحانیان مستقل از قدرت، مؤثر و نتیجه بخش بوده است».

اصولاً از تضییقات حکومت نسبت به مخالفان روحانی و غیر روحانی، می‌توان به میزان تأثیر کلام و رفتار آنان پی برد. اگر این مخالفت‌ها اثری نداشت، قطعاً حکومتیان زحمت و رنج برخورد با مخالفان را به خود نمی‌دادند و سر بی‌درد خود را به درد نمی‌آوردند.

مجموعه‌ی سخنرانی‌ها و مصاحبه‌ها و نامه‌ها و بیانیه‌های سیاسی من و اخوی در گذشته، به زعم حکومتیان، اتهام‌های مشترکی چون؛ «اقدام علیه امنیت ملی، تبلیغ علیه نظام، نشر اکاذیب به قصد تشویش اذهان عمومی، اهانت به رهبری، اهانت به مسؤولان قوای ثلاثه، و نقض حرمت روحانیت» را متوجه ما کرده است. من در بازداشت‌های ۴۰ روزه در مشهد و ۱۲۵ روزه در بند ۲۴۰ اوین و به هنگام بازپرسی‌های تکراری، به این اتهامات پاسخ داده‌ام (که تمامی آن‌ها در خلوت

وزارت اطلاعات و دادگاه ویژه نگه‌داری می‌شود). بگذارید در این نوبت و پس از اجرای حکم برادر و پیش از بازداشت خود، پاسخ‌ها را پیش چشم ملت بیان کنم تا معلوم شود که «مجرم کیست؟!!». اکنون یکایک این اتهامات را بررسی می‌کنم؛

الف) اقدام علیه امنیت ملی: اگر این اتهام را در مواردی چون؛ «رأی دادن به ریاست جمهوری آقای خامنه‌ای، عدم اعتراض نسبت به رد صلاحیت نیروهای ملی و مذهبی در سال‌های قبل از ۱۳۶۸، عدم اعتراض به اشغال سفارت امریکا (که بر خلاف تعهدات بین‌المللی و نقض پیمان‌های جهانی و در نتیجه عملی بر خلاف شرع بود)، عدم اعتراض به تصدی افراد نالایق در برخی پست‌های وزارتی و اداری رده‌ی بالا، عدم اعتراض به بافت یک‌دست و محافظه‌کارانه‌ی شورای نگهبان، عدم اعتراض کتبی به خشونت‌طلبی‌ها و خون‌ریزی‌های نامشروع دستگاه‌های قضائی و شبه قضائی، عدم اعتراض کتبی به انقلاب فرهنگی و محرومیت اساتید از تدریس و امثال این موارد» (که در این موارد، سکوت کرده یا انتقادات ما مکتوب و علنی نبوده است) مطرح می‌کردند، اجمالاً باید به همه یا بخشی از این موارد اعتراف کنیم که یا ناشی از «عدم اطلاع کافی من و برادرم» بوده و یا تلاش درخوری برای اطلاع عموم از انتقاداتمان نکرده‌ایم.

اگر آقایان می‌پذیرند که در موارد یادشده، همراه با اکثریت ملت، ناخواسته «اقدام بر علیه امنیت ملی» کرده‌ایم ، ناگزیر از پذیرش آن خواهیم بود!!.

آری آن روز که به امثال آقایان خامنه‌ای در تصدی بالاترین مقامات جمهوری اسلامی، با رأی خود، یاری رساندیم و به آنان اعتماد کردیم؛ و آنان میدان را به امثال ری‌شهری و فلاحیان و اژه‌ای و سلیمی و امثال آنان سپردند، ندانسته بر علیه امنیت ملی اقدام کرده‌ایم، ولی مطمئناً دادگاه ویژه‌ی روحانیت و حامی

اصلی و فعلی آن در این امور (اگر آن‌ها را جرم بشمارند) از ما مؤثرتر و جرم بیشتری خواهند داشت.

من و اخوی شاید آن روز که به مسؤولان سیاسی کشور اعتماد کردیم و همچون بسیاری از فرزندان وطن، راهی جبهه‌های دفاع از ملت و کشور شدیم و با خاک و خون جبهه‌ها عجین شده و از فرصت‌طلبی‌های پس پرده‌ی قدرت و توسط اقتدارگرایان جناح راست، غفلت کردیم، اقدام بر علیه امنیت ملی کرده باشیم!!.

روزگاری که اکثر قریب به اتفاق آقایان مسلط بر قدرت به همراه آقازادگان خود، در منازل و محافل گرم و نرم خود آرمیده و به چگونگی عزل مخالفان و نصب همراهان خود می‌اندیشیدند و مقدمات آن را فراهم می‌کردند و فرزندان مخلص این مرز و بوم را در میان سرما و گرمای طاقت‌فرسای جبهه‌ها، از سر نادانی و غرور، وادار به انجام برخی عملیات از پیش شکست خورده می‌کردند و ابداً پروایی از کشتار بی‌رحمانه‌ی عزیزان ملت، توسط دشمن متجاوز نمی‌کردند، شاید به درستی انجام وظیفه نکرده باشیم و با سکوت در برابر این نابرابری‌ها و آن سوء استفاده‌ها، اقدام علیه امنیت ملی کرده باشیم.

اما امروز (و بر اساس سخنرانی‌های مختصر و انتقادات شفاهی، از سال ۱۳۶۰ تا ۱۳۶۴ و انتقادات علنی در برخی سخنرانی‌های مفصل از ۱۳۶۴ تاکنون) که از رفتارها و سیاست‌های غیرمنطقی، علناً و به صورت کتبی و شفاهی تبری جسته‌ایم و آن‌ها را مورد انتقاد قرار داده‌ایم ، نه تنها اقدامی علیه امنیت ملی نکرده‌ایم که حقیقتاً «برای تأمین امنیت ملی و امنیت فردی حاکمان مورد انتقاد » اقدامات منطقی و قانونی را به‌کار گرفته‌ایم.

تمامی شواهد و قرائن و دلایل عقلی و نقلی بر این امر گواهی می‌دهند که «این حاکمان فعلی‌اند که با ظلم و ستم به شهروندان و نقض عهد و پیمان، تیشه به

ریشه‌ی نظام می‌زنند و اقدام به براندازی سخت کرده و می‌کنند» نه آنانی که در شرایط «تهدیدهای جانی، شغلی، ناموسی و محرومیت‌های فراوان و طولانی مدت از آزادی‌ها و حقوق شهروندی نسبت به خود و بستگان خود» امنیت فردی خود (و حتی خانواده و بستگان خود) را به خطر انداخته و برای پیش‌گیری از تهدید امنیت ملی، از بذل جان نیز دریغ نکرده‌اند.

من در سخنرانی حسینیه‌ی ارشاد، پس از آزادی از زندان اوین، صریحاً خطاب به حاکمان مدعی اسلام و قانون گفتم که؛ «شما به ما بدهکارید و ما طلبکار، بی‌خود قیافه‌ی طلب‌کار را به خود نگیرید و ما را بدهکار نشمارید» و امروز نیز بر همین باورم.

این حاکمانند که بر خلاف قانون اساسی و قوانین شریعت، نسبت به مخالفان خویش رفتار می‌کنند و برخلاف روش منطقی و معقول، خود «مدعی» می‌شوند و خود به «قضاوت» در مورد ادعای خویش می‌نشینند. نه قبح این عمل را می‌فهمند و نه با این همه بدهکاری (بابت سلب حقوق مخالفان) از «طلب‌کار دانستن خود حیاء و شرم می‌کنند».

بیش از ۲۸ سال از تصویب قانون اساسی گذشته است و هنوز نیروهای سیاسی کشور از چند و چون نگاه حاکمیت به فعالیت‌های قانونی خود بی‌خبرند، چرا که نه «جرم سیاسی» تعریف شده است و نه از «هیأت منصفه و دادگاه علنی» خبری است. آیا «ظلم شدید و آشکار ۲۸ ساله به نیروهای سیاسی‌ای که در دادگاه‌های غیرعلنی و بدون حضور هیأت منصفه، محاکمه و محکوم شده‌اند» که بر خلاف «تعهد قانونی و شرعی حاکمیت» در قانون اساسی است و هنوز نیز ادامه دارد، اقدام علیه امنیت ملی نیست؟!!

ب) تبلیغ علیه نظام: اگر مقصود آقایان این است که انتقاد از سیاست‌های نامعقول حاکمیت جایز نیست، لطف کنند و «شریعت محمدی(ص) را منسوخ اعلام کنند» چرا که آن شریعت به پیروان خود دستور داده است که «حاکمان را نصیحت کنید، در آشکار و نهان».

آیا نصیحت و خیرخواهی علنی، بدون سخنرانی، مصاحبه، نامه و یا بیانیه ممکن است؟!! خوب است که نامه‌های پنهانی برخی همفکران ما را نیز برنتافتند و هریک را به نوعی محروم کردند تا معلوم شود که از دید آقایان؛ «اصولاً همه باید خفه شوند و فقط حق دارند که از آنان ستایش کنند».

اگر بهای «وفاداری به پیمان الهی شریعت محمدی(ص) و قرارداد رسمی قانون اساسی» قتل، شکنجه، زندان و محرومیت‌های بی‌شمار است، ما را از پرداخت این بها، باکی نیست. حکومتیان راهی جز توبه و بازگشت از مسیر انحطاط و حاکم ساختن قانون و وفاداری به اخلاق انسانی ندارند و اگر چنین تصمیمی بگیرند، زبان ما کوتاه و حمایت از تصمیمات معقول آنان عمومی خواهد شد.

آقایان در متون شریعت خوانده‌اند که «رفتارهای نیک، مبلّغ بهتر و ثمربخش‌تری هستند از گفتارهای نیک». عکس این قضیه نیز صادق است و «رفتارهای ناپسند از گفتارهای ناپسند، زیان‌بارتر است». بنابراین اگر رفتارهای حاکمیت از نوع «رفتار نیک» باشد، مطمئناً از گفتار ناپسند مخالفان صدمه نمی‌بینند، ولی اگر «رفتار ناپسند» از حاکمیت سر بزند، هیچ گفتار پسندیده‌ای نیز نمی‌تواند آن را جبران کند.

هر منتقد منصفی به این نکته واقف است که؛ «اگر کوچک‌ترین مطلب سستی در بیان او باشد، همان مطلب، تمامی تلاش او را از بین می‌برد». بنابراین، به کسانی که با شور و شوق تمام به این نظام، دل بستند و برای حفاظت از آن، جان فدا

کردند و خون دل خوردند و در تمامی مراحل خطر، برای دفاع از آن حضور داشتند، نمی‌توان «انگ تبلیغ علیه نظام» را زد. مگر اینکه مقصود آقایان از «نظام» یک فرد یا گروه خاص باشد که در این صورت، باید ثابت کنند که برداشت آنان، حقوقی و علمی است و پس از اثبات آن در مجامع علمی و حقوقی و اثبات «تبلیغ علیه فرد یا گروه مورد نظر»، چنین اتهامی را متوجه افراد کنند.

تنها فردی که تاکنون (از سوی برخی افراد ناآگاه) مرادف نظام دانسته شده، مقام «رهبری کشور» است. پیش از این و در نامه‌ام به آقای خاتمی (هشتمین رئیس جمهور) توضیح داده‌ام که این برداشتی ناآگاهانه است، چرا که اگر صحیح بود، با ارتحال رهبری (آن‌گونه که در مورد آیت‌الله خمینی اتفاق افتاد) باید گفته شود «نظام رفت یا نظام مُرد». در حالی که حامیان رهبری فعلی را اعتقاد بر این است که؛ «شور و نشاط نظام، با رهبری آقای خامنه‌ای بیش از پیش شده است»!!.

پس نمی‌توان «نظام» را «نام مستعار رهبری» دانست. وقتی بالاترین مقام نظام (که نهایتاً جایگاه او بخشی از نظام است) مرادف با عنوان «نظام» نباشد (که اگر مرادف گرفته شود، لازم می‌آید که قسم شیئ، قسیم شیئ فرض شود و این به لحاظ منطقی غلط است) دیگر افراد و مقامات جای خود دارند.

آری اگر کسی مدعی باشد که؛ «ما نه قانون اساسی می‌خواهیم و نه پارلمان و نه قوای مجریه و قضائیه و نه اسلام» و به طور کلی بر علیه وجود نظم و انتظام در مملکت، تبلیغ کند (که علی القاعده هیچ عاقلی به این کار اقدام نمی‌کند) می‌توان او را به تبلیغ علیه نظام، متهم کرد.

آقایان هرگونه انتقاد از سیاست‌های دستگاه‌های اجرایی یا قضائی یا تقنینی را به منزله‌ی تبلیغ علیه آن نهادها می‌دانند و فرق انتقاد از سیاست‌ها با اصل وجود نهادها را نمی‌دانند و یا خود را به تجاهل می‌زنند.

حتی اگر از حضور و تصدی کسی در این نهادها انتقاد شود، مفهومی جز برتر شمردن آن نهاد از توان فرد متصدی، نخواهد داشت و این به مفهوم حمایت از آن نهاد در برابر تصدی افراد نالایق است، که مسؤولیتی عقلانی و شرعی برای همگان است.

در هر صورت، تبلیغ اساسی علیه نظام را متصدیانی سازماندهی می‌کنند که با حضور نامشروع خود در نهادها، جای افراد لایق را اشغال کرده و با عملکرد ناپسند خود، همگان را نسبت به نهادهای یاد شده و کلیت نظام خاص، بدبین می‌کنند، نه افرادی که با پذیرش همه گونه محرومیت و تهدید و خطر، زبان به انتقاد می‌گشایند و راه را از چاه، جدا ساخته و نشان می‌دهند.

آیا دعوت از حاکمان برای «عمل به احکام شریعت» و دعوت از آنان برای «وفادار ماندن به عهد و پیمان ملت و حاکمیت در قانون اساسی و قوانین ناشی از آن» جرم است؟!! آیا «امر به معروف و نهی از منکر» در مورد حاکمان، جرم است؟!!

رویکرد حاکمیت، در متوجه کردن چنین اتهامی به افراد منتقد و دلسوز ملت و کشور و آئین، بر خلاف رویکرد امام صادق(ع) است که (بر اساس نقل صحیح) می‌فرمود: «احب الناس الیّ من اهدی الیّ عیوبی = دوست داشتنی‌ترین مردم نزد من، کسی است که عیوب مرا به من گوشزد کرده و به من هدیه کند». در منطق امام صادق(ع) انتقاد کننده، محبوب‌ترین فرد است و در دیدگاه حاکمان جمهوری اسلامی، مبغوض‌ترین فرد و شایسته‌ی زندان و محرومیت‌های بی‌شمار!!

بزرگ‌ترین تبلیغ‌ها برعلیه نظام را در رویکردهای استبدادی و غیرقانونی باید جست. آنانی که با دیکتاتوری، مانع از هرگونه انتقادی شده و می‌شوند و یا

منتقدان دلسوز را متهم به «وطن‌فروشی و همراهی با بیگانگان» می‌کنند و آنان را به زندان و انواع محرومیت‌ها دچار می‌کنند، بدترین نمایش استبدادی را در معرض افکار عمومی جهانیان قرار می‌دهند و بزرگ‌ترین نوع تبلیغ علیه نظام را انجام می‌دهند.

آنانی که در هر صحنه‌ی انتخاباتی، با رد صلاحیت منتقدان خود، بر خلاف شرع و قانون رفتار می‌کنند و یا بر خلاف قانون اساسی، در مجالس فرمایشی اقدام به تصویب قوانینی بر خلاف قانون اساسی کرده‌اند و مبتنی بر آن، حقوق شهروندان خود را سلب می‌کنند و از خدا و ملت ایران شرم نمی‌کنند و فرزندان غیور دین و ملت را به «عدم التزام به اسلام» متهم می‌کنند، بزرگ‌ترین تبلیغ علیه نظام و اسلام را سامان داده‌اند.

رفتارهای خلاف شرع آقایان، عرق شرم را بر پیشانی هر متدین با غیرتی می‌نشاند. در جایی که از سرقت زینت یک زن یهودی توسط متجاوزان به مرزهای حاکمیت اسلامی، امام علی‌بن ابی‌طالب(ع) ناله می‌کند و مردن از چنین غمی را سزاوار ، مدعیان دروغین جانشینی علی(ع) از قتل و غارت امنیت مسلمانان شهروند حاکمیتی که مدعی اسلام است (در جریان قتل‌های زنجیره‌ای و کشته شدن زهرا بنی‌یعقوب و ابراهیم لطف‌اللهی و... در بازداشتگاه‌های حاکمیت)، نه تنها خم به ابرو نمی‌آورند که پرداختن به این مسائل را هوچی‌گری می‌خوانند!!!

در جایی که امیر مؤمنان علی(ع) مردم شهر «انبار» را از «مشایعت خود» نهی می‌کند و این روش را مضرّ به حال حاکم و مردم می‌داند، آقایان از کشاندن و معطل کردن گروه‌هایی از مردم با امکانات دولتی (مثل سفر اخیر رهبری به یزد که طبق خبر خبرگزاری مهر، ۵۰۰ دستگاه اتوبوس، ۵ دستگاه قطار و... برای

انتقال مستقبلین از رهبری اختصاص یافته بود) و هزینه کردن از بیت‌المال، اظهار شادمانی و رضایت کرده و دائماً از حضور مردم تشکر می‌کنند و این رویکرد را به نفع نظام و ملت، ارزیابی کرده و اطلاعیه‌ی تشکر از مستقبلین را صادر می‌کنند!!!.

پ) نشر اکاذیب به قصد تشویش اذهان عمومی: اولاً؛ آیا این رفتار از هر شهروندی صادر شود، جرم است یا مسؤولان از این امر استثناء می‌شوند؟!! آیا نسبت به ادعای کذب آقای خامنه‌ای که قتل فروهر، اسکندری، مختاری و پوینده را کار سازمان‌های جاسوسی بیگانه و اسرائیلی‌ها دانست و آن را در سخنرانی رسمی ابراز کرد و در دادگاه، خلاف آن ثابت شد، مصداق بارز این جرم نبوده و نیست؟!! آیا ادعای ایشان و اتهام کلی نسبت به روزنامه‌ها که آن‌ها را پایگاه دشمن خواند و در دادگاه مطبوعات، بسیاری از آنان تبرئه شدند و یا حداکثر به نشر اکاذیب محکوم شدند و هیچ مدرکی دال بر پایگاه بودن دشمن در دادگاه‌ها ارائه نشد و به اثبات نرسید، مصداق این جرم نیست؟!!

آیا برخی ائمه‌ی جمعه، برخی روزنامه‌نگاران وابسته به حاکمیت، صدا و سیما و... که بسیاری از اتهامات مجعول و ثابت نشده در دادگاه‌های خودشان را تاکنون نسبت به مخالفان مطرح کرده‌اند، مرتکب این جرم نشده‌اند؟!! و آیا به شکایاتی که از اکثر آنان شده، رسیدگی شده است؟!!

تبعیض در اجرای احکام نه شرعاً جایز است و نه در متن قانون اساسی مجوزی برای آن صادر شده است. در اصل یکصد و هفتم آمده است که؛ «رهبر در برابر قوانین با سایر افراد مساوی است» و مطمئناً این متن را برای خنده و یا دکور، در قانون اساسی نیاورده‌اند. گمان می‌کنم کسی شک نداشته باشد که؛ «هیچ مرجعی در جمهوری اسلامی کنونی برای شکایت از رهبری نیست که امید به رسیدگی

عادلانه و مساوی را به شاکی ایشان بدهد». نبودن یا عدم احتمال بودن، ناشی از رویکرد ناعادلانه و نامشروع و غیرقانونی نهادهای حکومتی است که رسماً اعلام کرده و می‌کنند که؛ «فرمایشات رهبری، فوق قانون است و باید اجراء شود»!!

اگر دادگاه صلاحیت‌داری منطبق با قانون اساسی و با حضور هیأت منصفه‌ای که نمایان‌گر حقیقی وجدان عمومی جامعه باشد، به صورت علنی تشکیل شود، کافی است که فراخوان عمومی برای شکایت از رهبری کشور و سایر مقامات رسمی را بدهد تا معلوم گردد که چه افراد و گروه‌های بی‌گناهی با تبلیغات سوء و اتهامات دروغ، از هستی ساقط شده و جان و مال و آبروی آنان به تاراج رفته است.

مطمئناً در دادگاه ویژه‌ی روحانیت و با سردمداری سلیمی و سیطره‌ی اژه‌ای و بازماندگان باند سعید امامی، تمامی مطالبی که اکنون می‌نگارم نیز به عنوان مدرک و مصداق «نشر اکاذیب» و «تبلیغ علیه نظام و...» استفاده خواهد شد ولی مرا باکی نیست که با برداشت‌های نامشروع و غیرقانونی آنان از نوشته‌ها و گفته‌ها، برای امثال من «آب از سر گذشته است»...

ثانیاً؛ اگر برخی از مردم با این حقایق، ذهنشان «مشوش» شود، ناشی از غفلت یا تجاهل دراز مدتی است که آنان را دچار غفلت ساخته است و «غافل» را باید هشدار داد. مهم این است که از روی علم و آگاهی، این مطالب را «حقیقی و واقعی» می‌دانم و هرگز آن را کذب و دروغ نمی‌دانم و «نشر حقایق و واقعیات» نه تنها مستوجب هیچ کیفری نیست که شایسته‌ی تقدیر و توجه است و در وضعیتی چون اوضاع امروز کشور ما، لازم و واجب است.

ت) اهانت به رهبری: اولاً؛ رهبری کشور نسبت به مخالفان سیاست‌های خویش، بیشترین اهانت‌ها را انجام داده است. عناوینی چون «مفلوک، خائن، نوکر دشمن،

لاابالی، غوغاگر، منافق، جاهل و نادان، برانداز نظام، جاده صاف‌کن دشمن، حسود، خود باخته، ترسو، مرعوب دشمن، سست عنصر، بازی خورده، سفلگان ملت و...» واژگانی است که در سخنان مکرر و مختلف ایشان نسبت به مخالفان سیاسی استفاده شده است. مصداق یابی‌های مشخص در مورد برخی افراد چون آیت‌الله منتظری، ملی مذهبی‌ها و اصلاح‌طلبان، از سوی خود ایشان انجام گرفته است. در سایر موارد نیز با کنایه‌ی ابلغ از تصریح سخن گفته و یا برداشت‌های مشخص و تعیین افراد از سوی دوستان و نمایندگان رسمی خود در نهادهای مختلف (همچون روزنامه‌ی کیهان که زیر نظر نماینده‌ی سلطان اداره می‌شود) را دیده و نفی نکرده است.

وقتی رهبری کشور با این واژگان، مخالفان سیاست‌های خود را می‌نوازد، باید انتظار «مقابله به مثل» (که امری شرعی و قانونی است) را داشته باشد. مگر آنکه مناسبات قدرت به میان آیند و به خاطر «زور و قدرت» حق ایشان را بر مدعیان ایشان ترجیح دهند.

استمساک به قوانین عادی در این زمینه که عنوان «اهانت به رهبری» در قانون پیش‌بینی شده است ولی «اهانت رهبری به دیگران» پیش‌بینی نشده است، هیچ مجوز قانونی یا شرعی برای عدم رسیدگی به جرائم ایشان را صادر نمی‌کند.

تا وقتی نقص قانونی مانع از استیفای حق مدعیان ایشان باشد (و مسؤولان آن را رفع نکنند) حق مقابله به مثل برای کسانی که از سوی ایشان مورد توهین و هتک قرار گرفته‌اند، شرعاً و قانوناً وجود خواهد داشت. تبعیض در کمیت یا کیفیت مجازات هریک از دو طرف نیز، وجه شرعی و قانونی ندارد.

ثانیاً؛ اگر مستند آقایان و ملاک داوری، شنودهای غیرقانونی یا خبرچینی برخی مخبران و جاسوسان دروغگو از نشست‌های خصوصی مخالفان باشد، قانوناً

عنوان جرم را نخواهند داشت و نمی‌توان برای صدور حکم به آن‌ها استناد کرد. در سایر موارد، هیچ منتقد عاقلی در جلسات علنی، زبان به واژگان رکیک و اهانت به مخالف خود نمی‌گشاید، چرا که هر واژه‌ای، ابتدائاً شخصیت گوینده را تفسیر می‌کند و سپس به دیگری توجه می‌دهد.

معقول و منطقی نیست که کسی خود را اهل دانش و نظر و اهل منطق و خرد بداند و در سخنرانی یا مصاحبه‌ی خود بر خلاف این ادعاها، توسن کلام را به دست احساسات دهد و به دیگری اهانت کند.

بیان حقایق تلخ اما داستان دیگری دارد. اینکه روش و منش رهبری را با عناوینی چون «استبداد یا دیکتاتوری» بخوانند، گرچه تلخ و گزنده است، ولی مصداق توهین نیست، چرا که تبیین علمی رفتار انجام شده است. مگر هیچ ظالمی قبول می‌کند که کار او مصداق ظلم و ستم است؟!! ولی عدم قبول او عنوان رفتارش را تغییر نمی‌دهد.

اینکه آقای خامنه‌ای اصرار دارد که هیچ رأی و نظر دیگری جز رأی ایشان مثلاً در مسأله‌ی انرژی هسته‌ای نباید مطرح شود، چه عنوانی غیر از «استبداد به رأی» یا «دیکتاتوری» دارد. اینکه همه باید خفه شوند تا هرگاه ایشان لازم دانست، خودش دستور برقراری رابطه با امریکا را صادر کند، عنوانی جز «استبداد به رأی» و معنی و مفهومی جز «ناگزیر ساختن افراد به انتخاب رأی او» ندارد و دیکتاتوری نیز جز «دیکته کردن نظر خود به دیگران» مفهومی ندارد. اگر این مطلب توهین‌آمیز است، ناشی از نفس عمل و رفتار است که همچون «ظلم و ستم» است و طبیعتاً ایشان و طرفداران‌شان نمی‌پذیرند که ایشان مستبد و دیکتاتور هستند!!

بهتر است که نهادهای شبه قضائی تحت امر ایشان، به جای اصرار بر عدم استفاده از عناوین شناخته شده و علمی، به ایشان هشدار دهند تا از این روش ناپسند پرهیز کنند و اساساً رفتار ایشان، مصداق استبداد و دیکتاتوری قرار نگیرد، نه آنکه گزارشگران صادق را متهم به «توهین به رهبری» کنند!!

طریقه‌ی اظهارنظر ایشان (حتی در مراسمی که کارگزاران نظام حضور دارند و علی‌القاعده باید با حضور بسیجیان فلان محله‌ی فلان منطقه‌ی کشور، تفاوت داشته و به طرح مشکلات کاری و حل آن‌ها اقدام شود و نه سخنرانی‌های تکراری) به گونه‌ای است که حقیقتاً همه را تحقیر می‌کند و گویی هیچ‌کس در هیچ امری نمی‌تواند بهتر از ایشان بفهمد یا بیاندیشد.

این‌همه تحقیر را اگر اعضای دادگاه ویژه یا مسؤولان اطلاعات و یا سایر مسؤولان کشور می‌پذیرند و حقیقتاً خود را نزد ایشان، حقیر می‌دانند، نمی‌توانند از دیگران انتظار داشته باشند که همان تصور و تلقی را از رهبری داشته باشند. بسا اساتید و دانشمندانی که در دانش مشترکشان با آقای خامنه‌ای، حقیقتاً بهتر و بیشتر از ایشان می‌دانند و می‌فهمند و این حقیقتی است که نمی‌توان آن را انکار کرد.

البته آقای خامنه‌ای مدیریتی قابل تحسین و کم‌نظیر دارند و افسوس که آن را در مسیر قانونی و منطقی به‌کار نگرفته‌اند و کار نظام و رهبری کشور را به جایی رسانده‌اند که هرروز افراد ریشه‌دار در انقلاب، از ایشان دورتر شده‌اند. اخیراً نیز بین ایشان و نزدیک‌ترین دوستان ایشان (همچون آقایان؛ هاشمی رفسنجانی، ناطق نوری، واعظ طبسی و حسن روحانی) نیز فاصله افتاده است و افراد و گروه‌های جناح راستی «پرخاشگر به هاشمی» (همچون؛ مصباح یزدی،

احمدی‌نژاد، منصور ارضی و مداحان هم جهت با وی و...) تحت حمایت‌های خاص و کامل رهبری یا اطرافیان رهبری قرار گرفته‌اند.

ایشان اگر آن مدیریت قوی را رویاروی اصلاح‌طلبان به‌کار نمی‌گرفت و با پشتوانه‌ی رأی کم‌نظیر آقای خاتمی و نمایندگان مجلس ششم، به کمک پروژه‌ی اصلاح‌طلبی می‌آمد و خود در مدیریت آن سهیم می‌شد و از روش‌های گذشته برمی‌گشت، امروز کشور و نظام را در لبه‌ی «پرتگاه سقوط در آتش جنگی نابرابر و خانمان‌سوز و هستی بر باد ده» قرار نمی‌داد و غارتگران بین‌المللی را به اشتها نمی‌آورد تا با میدان داری صهیونیست‌های وحشی و سردمداری جنگ‌طلبان کم‌خرد کاخ سفید، عزم تاراج سرمایه‌ی ملی ایرانیان کنند.

ث) اهانت به سایر مسؤولان نظام: که مقصودشان در زمان کنونی، رؤسای سه قوه و وزرا و نمایندگان و برخی قضات و نهادهای شبه قضائی است. گرچه در زمان حضور اصلاح‌طلبان در قدرت، اهانت به رئیس جمهور و وزراء و رئیس مجلس و نمایندگان، نه تنها مجاز بود که پاداش هم داشت!!

حتی در بازداشتگاه دادگاه ویژه در زندان اوین، بازجویی که سوگلی جناب اژه‌ای بود، رسماً و بی‌پروا می‌گفت: «رئیس جمهور، غلط اضافی کرده» و در همان حال مرا متهم می‌کرد و باز می‌پرسید که به رئیس قوه‌ی قضائیه اهانت کرده‌ای!!

ولی در باب اهانت، آقایان گمان کرده‌اند که تصدی مقامات سیاسی و اجتماعی» هیچ بهایی ندارد و می‌توانند از «غنائم» آن برخوردار باشند ولی هیچ «غرامت» نپردازند. این خواب و خیالی بیش نیست و باید از این غفلت، بیدار شوند.

کسی که نامزد حضور در مناصب اجتماعی و سیاسی می‌شود، در خصوص مقام و موقعیت‌اش می‌توان او را متهم به کم‌کاری کرد تا در برابر آن از خود دفاع کند.

می‌توان از او پیش دیگران شکایت برد و در غیاب او نسبت به رفتار و گفتارش اظهار نظر کرد و هیچ‌کدام این امور، از نظر شرعی ممنوع نیست.

اگر فردی می‌خواهد که کسی در غیاب او از رفتار و گفتار وی سخنی نگوید، باید لطف کند و در خانه بنشیند و مدعی هیچ‌گونه کار اجتماعی نشود. تصدی مقامات و مناصب اجتماعی، همچون داوطلبی برای حضور در صحنه‌ی دفاع و نبرد است که اقتضای آن، رد و بدل شدن تیرها و در معرض هجوم انواع سلاح‌ها قرار گرفتن است. اگر کسی به دنبال بالش ناز و بستری از پر قو است، آدرس را عوضی آمده است اگر آن را در صحنه‌ی سیاست و کارزار اجتماعی می‌طلبد.

این‌ها از اموال عموم مردم از بیت‌المال تغذیه می‌کنند و می‌خواهند نازک‌تر از گل نشنوند. مسؤولی که مال مردم را می‌خورد و به آنان خدمت نمی‌کند، خیانتکار است و نباید انتظار ستایش و پاداش داشته باشد.

حرف مشخص من و امثال من آن است که؛ «چرا مثلاً نهادهای قضائی بر خلاف تعهدات قانونی خود، در ۲۳و سی دقیقه‌ی شب ۱۰ دی ۱۳۸۰ (بدون طی مراحل قانونی؛ ارسال احضاریه؛ و در صورت عدم حضور، اخطاریه و سپس مراجعه‌ی روزانه برای بازداشت) برای بازداشت مراجعه کردند؟!! و یا در قضیه‌ی اخوی، بدون احضاریه و با تمسک به دروغ، ایشان را بازداشت و یا روانه‌ی زندان کردند؟!!». چرا رفتار قوه‌ی قضائیه‌ی کشور منجر به صدور «اخطار کتبی رئیس جمهور و مجری قانون اساسی، مبنی بر تخلف آشکار قوه‌ی قضائیه از قانون اساسی» شد؟!!

آیا می‌توان به قوه‌ی قضائیه‌ای که سند رسمی جمهوری اسلامی به تخلف آن از قانون اساسی، اعتراف می‌کند (یعنی نقض عهد و پیمان کرده و مرتکب گناه کبیره شده) برای تشکیل عادلانه‌ی محاکم و مراعات قوانین کشور، اعتماد کرد؟!!

این رفتارها که با سند رسمی همراه است، به عوض آنکه مسؤولان را به عذرخواهی و توبه وادار کند، گوئی به تجرّی بیشتر وادار کرده است و طلب‌کارانه از «ستم‌دیدگان» (که حق‌اش را سلب کرده‌اند) می‌خواهند که حتی نسبت به ظلم آشکاری که کرده و فسقی که با نقض پیمان انجام داده‌اند، چشم بپوشند و دم فرو بندند که اگر سخنی بگویند، اهانت به قوه‌ی قضائیه است!!

خدای سبحان در مورد ستم‌دیدگان تصریح کرده است که؛ «لایحب الله الجهر بالسوء من القول، إلا من ظلم = خداوند بلند کردن صدا به گفتار بد را دوست نمی‌دارد مگر از کسی که ستم دیده است» و این آقایان می‌خواهند بر خلاف قرآن، حتی بیان ظلم‌ها را مانع شوند.

خداوند «توهین به ستمگر» را برای ستمدیده، جایز دانسته است و به‌خاطر انطباق آن با واقعیت‌های ناگزیر زندگی آدمی، هیچ قانونی نمی‌تواند آن را منتفی سازد. تا چه رسد که مخالفان سیاسی آقایان در برابر توهین‌های آشکار قضات و مأموران اطلاعات و... (که فی‌المثل، در شش جلسه‌ی بازجویی، همان بازجو، الفاظ رکیک و توهین‌های بی‌شماری را نثارم می‌کرد) اکثراً تحمل را پیشه ساخته و فقط با عقل و درایت و استفاده از الفاظ عادی پاسخ آنان را می‌دادند.

خدایا تو شاهدی که اگر مخالفان آقایان، بخواهند در خصوص اهانت‌ها، مقابله‌ی به مثل کنند، سال‌ها طول می‌کشد که هر اهانتی را با اهانت جواب داده باشند، ولی این گروه حاکم است که بازهم طلب‌کاران را بدهکار جلوه می‌دهد و خود درباره‌ی ادعای خویش به قضاوت می‌نشینند (إن هذا لشيئ عجاب).

ج) نقض حرمت شدید روحانیت: این عین عنوانی است که در متن کیفرخواست برادرم آمده است و گویا مقصودشان «نقض شدید حرمت روحانیت» بوده است. مستند این بخش از اتهامات ایشان نیز موارد پنج‌گانه‌ی اتهامی ایشان در همین

کیفرخواست بوده است. یعنی؛ کسی که به رهبری و مسؤولان اهانت می‌کند و اقدام بر علیه امنیت ملی و تبلیغ علیه نظام کرده است و به نشر اکاذیب به قصد تشویش اذهان عمومی پرداخته است، لیاقت پوشیدن لباس روحانیت را ندارد.

با توضیحاتی که در موارد یاد شده دادم، معلوم می‌شود که چه کسانی حرمت روحانیت را از بین برده‌اند و با دروغ و فریب و بهره‌گیری از زور، خود را حاکم و مخالفان خود را محکوم می‌شمارند.

بنابراین، من به عنوان یک شهروند ایرانی، رهبری و باند حاکم بر کشور را به؛ «براندازی سخت نظام جمهوری اسلامی از طریق ظلم‌های آشکار به مخالفان سیاست‌های باند حاکم، اقدامات فراوان و گسترده علیه امنیت ملی، اهانت به ملت و خصوصاً فرهیختگان ملت، نشر مکرر و گسترده‌ی اکاذیب به قصد تشویش اذهان عمومی، و نقض شدید حرمت روحانیت از طرق پیش‌گفته» متهم می‌کنم و روزی را انتظار می‌کشم که در جمهوری اسلامی، امکان رسیدگی عادلانه به این اتهامات از طریق دادگاهی علنی و با حضور هیأت منصفه و قاضی یا قضاتی بی‌طرف، وجود داشته باشد.

اگر این امکان در جمهوری اسلامی فراهم نشود، باید مطمئن بود که طرح براندازان سخت (رهبری و باند حاکم بر کشور) به عمل در خواهد آمد و باید در نظامی دیگر، پاسخگوی اتهامات و جرائم خویش باشند.

خدایا تو شاهد باش که؛ «من آنچه شرط بلاغ است، با حاکمان گفتم» و به سهم خود، حجت را بر آنان تمام کردم، به این امید که در دادگاه عدل تو رو سفید باشم. تو نیز چنان توانی به من و تمامی کسانی که برای آزادی و عدالت و اخلاق انسانی تلاش می‌کنند، عنایت کن که در برابر تمامی فشارها و اقدامات

غیرقانونی ستمگران، کمر خم نکنیم و هرگز از ستم‌های آنان هراسی به دل راه ندهیم. آمین.

۲۰ فروردین ۱۳۸۷ فریمان

بخش دوم:

شکایت از ظلم

شکایت به کمیسیون حقوق بشر اسلامی

به نام خدا

کمیسیون حقوق بشر اسلامی، با سلام و احترام به اطلاع می‌رسانم؛

اینجانب احمد قابل فرزند شیرمحمد به شماره شناسنامه ۵۳۱۶ ، در تاریخ ۱۳۸۴/۶/۲۵ توسط مأموران اداره اطلاعات خراسان از بازگشت به محل اقامتم (تاجیکستان) بازماندم.

در ساعت ۱۰ صبح روز جمعه، به اتفاق برخی از دوستان که مرا بدرقه می‌کردند، همراه خانواده‌ام (همسر و دخترم) به گمرک سرخس مراجعه کردم. در بدو ورود، به قسمت خروجی گذرنامه رفتم. مأمور نیروی انتظامی، بدون معطلی اقدام به بردن پاسپورت به «دفتر نهاد ریاست جمهوری» کرد و پس از دقایقی اعلام کرد: «تا پاسپورت شما آماده می‌شود، برای ترخیص اتومبیل از انبار گمرک و بارگیری لوازم همراه اقدام کنید».

پس از ۳ ساعت معطلی، مجدداً به خروجی گذرنامه مراجعه کردیم که با اعلام «ممنوع‌الخروج بودن» مواجه شدیم. مأموران اطلاعاتی، ضمن گرفتن پاسپورت، کامپیوتر (نوت بوک) سی‌دی‌ها، نوشته‌های علمی و سیاسی و بازبینی تمامی وسایل همراه و بازرسی بدنی همسر و دخترم، پس از ۵ ساعت بازرسی و صورت‌جلسه، تمامی مدارک اتومبیل و اسناد مالکیت و برگه‌های ترخیص آن از انبار گمرک سرخس را نیز، علاوه بر موارد فوق‌الذکر، توقیف کرده و اتومبیل را بدون هیچ‌گونه مدرکی، مجدداً در محوطه گمرک، پارک کردند. فقط اعلام کردند

که: «ما به مأموران گمرک اطلاع خواهیم داد که مجدداً آن را در زمره کالاهای تحویل شده به گمرک محسوب کنند».

آخرالأمر، در ساعت ۶/۵ بعد از ظهر، به اتفاق همراهان به مشهد بازگشتیم. پس از ۵ روز، با تلفن به من اطلاع دادند که روز چهارشنبه، به ستاد خبری اداره اطلاعات واقع در خیابان سناباد مشهد مراجعه کنم. ساعت ۴/۵ بعد از ظهر همراه خانواده به مکان یاد شده رفتم.

فردی که خود را «فیضی» معرفی کرد، برای گفت و گو در اتاقی منتظرم بود. نصیحت و تهدید و تهمت‌های رایج و تحلیل‌های مبتنی بر اخبار کذب و سوءظن مطلق به منتقدان و سیاسیون مخالف سیاست‌های حاکمان، عمده سخنان ایشان را تشکیل می‌داد. گرچه در تمامی موارد یاد شده، پاسخ در خور را دادم و رسماً اعلام کردم که؛

۱- دستگاه‌های قضایی و امنیتی، در طول ۱۵ سال، تمامی محیط‌های خصوصی زندگی من و سایر منتقدان را شخم زده‌اند و تمامی امکانات نظارتی آشکار و نهان کشور را برای کنترل کسانی هزینه کرده‌اند که بارها و بارها، مبرا بودن آن‌ها از اتهامات ناروای مأموران این دستگاه‌ها به اثبات رسیده است، و در مقابل، مأموران رسمی اطلاعات کشور، با اسناد و مدارک سری نظام از کشور گریخته و شاهدان دادگاه‌هایی چون دادگاه میکونوس شده‌اند و اگر دستگاه‌های یاد شده در طول این مدت به فکر جلوگیری از مخدوش شدن چهره نظام جمهوری اسلامی در افکار عمومی جهانیان می‌بودند، باید به کنترل مأموران خویش پرداخته و مانع از اقدامات ناشایستی می‌شدند که حقیقتاً علیه نظام بوده است، ولی هنوز هم عبرتی برای آقایان حاصل نشده است.

۲- قوه قضائیه و وزارت اطلاعات، بارها و بارها از قانون اساسی کشور تخلف کرده و با دریافت اخطار کتبی تخلف از قانون اساسی و اعلام تبدیل شدن به کانون هدایت قتل‌های زنجیره‌ای (از سوی مجری قانون اساسی رئیس جمهور خاتمی) مواجه شده‌اند. با توجه به این که اعلام و اخطارهای یاد شده از مدارک رسمی جمهوری اسلامی است، که مبتنی بر حق ریاست جمهوری به عنوان «مجری قانون اساسی» صادر شده است و نشان می‌دهد که مسؤولان مربوطه، قانون اساسی و سایر قوانین کشوری را نقض کرده و برخلاف عهد و میثاق ملی و دینی عمل کرده‌اند، مسؤولان اصلی این دو کانون، حق تصدی مقامات قضایی و امنیتی و رسیدگی به تخلف دیگران از قوانین را ندارند (رطب خورده منع رطب چون کند) و تا هنگامی که مبتنی بر روش‌ها و اطلاعات کذب پیشین اقدام می‌کنند، صلاحیت لازم برای برخورد با تخلفات دیگران را نخواهند داشت.

۳- بازبینی مطالب توقیف شده (در ورقه‌ها یا در فایل‌های کامپیوتری)، اگر تاکنون منتشر شده، محتاج دست اندازی به خلوت دیگران نبوده و نیست و اگر اقدامی برای انتشار آن انجام نگرفته، عنوان مجرمانه ندارد و گاه در حکم پیش‌نویس مطلبی است که نویسنده نسبت به نهایی کردن متن و انتشار آن تصمیمی نگرفته و یا اصولاً منصرف شده است. بنابراین، مجوزی برای توقیف کامپیوتر و نوشته‌های من وجود نداشته و اقدام به این کار، تعرض به حوزه خصوصی زندگی من است که مخالف با صریح احکام شرعی و قانونی و حتی بخشنامه رئیس قوه قضائیه است و...

گرچه پس از این مباحثه ۲ ساعته، اندکی از نوشته‌ها، مدارک مالکیت اتومبیل، سی‌دی‌های کارتونی دختر ۱۰ ساله‌ام و دفاتر تقویم و یادداشت روزانه را تحویل دادند، ولی همچنان به توقیف سایر اموال و مدارک و نوشته‌ها تاکنون ادامه

داده‌اند. در روز توقیف، اعلام کردند که «چون مهندس کامپیوترمان نبود، مجبوریم برای گرفتن کپی از مطالب کامپیوتر، آن را توقیف کنیم و پس از یکی دو روز، آن را باز می‌گردانیم» ولی اکنون که بیش از دو هفته از تاریخ توقیف می‌گذرد، ظاهراً هنوز نتوانسته‌اند مهندسی پیدا کنند تا نیازشان به کامپیوتر من برطرف شده و آن را برگردانند!

اکنون وضعیت اتومبیل، کامپیوتر و مطالب علمی‌ای که نتیجه دو سال تلاش علمی من است، در ابهام قرار گرفته و تاکنون خسارت‌های فراوان مالی برایم به ارمغان آورده است. وسایل زندگی و نوشته‌های علمی دیگری در تاجیکستان مانده که وضعیت آن‌ها نیز روشن نیست.

با توجه به اصرار طرف صحبت روز چهارشنبه در ستاد خبری اداره اطلاعات خراسان، که می‌گفت: «دستگاه امنیتی کشور، مصلحت شما و نظام را در این دیده است که شما از کشور خارج نشوید و در ایران بمانید» (گویی مرا جزء «صغار یا محجورین و یا ایتام» محسوب کرده‌اند که نمی‌توانم «مصلحت زندگی خویش» را تشخیص دهم) پیشاپیش معلوم است که نیت دستگاه امنیتی و قضائی، مختل کردن زندگی و جلوگیری از فعالیت‌های سیاسی و محدودتر شدن امکان انتشار نظریات علمی اینجانب است (خصوصاً با محدودیت‌های بیش از حد خدمات اینترنتی در ایران که در تمام این دو ماه و اندی که در کشور بوده‌ام، نتوانسته‌ام مطلبی با حجم بیش از یک صفحه را در وبلاگ خود بگذارم و یا فایلی را برای دوستی به صورت ضمیمه نامه الکترونیکی بفرستم). علاوه بر آنکه با توقیف کامپیوتر و اطلاع از وضعیت ضعیف مالی من، عملاً مرا از ابزار اصلی کارهای علمی‌ام (مطالعه و نگارش پژوهش‌های علمی از طریق سی‌دی‌ها و تایپ و ذخیره در فایل‌های کامپیوتری) دور نگه داشته‌اند.

البته این اولین باری نیست که در زندگی خویش، با رفتارهای نامشروع و غیرقانونی نهادهای یاد شده مواجه می‌شوم و اموال و حریم خصوصی زندگی‌ام در معرض هجوم آنان قرار می‌گیرند. پیش از این در سه نوبت (۲ نوبت در سال ۷۶ و یک نوبت در سال ۸۰ تا ۸۱) بازداشت شده و یا منزلم مورد بازرسی شبانه قرار گرفته و یا در ساعت ۱۱/۵ شب دهم دی‌ماه، بدون احضاریه قبلی بازداشت شده‌ام (در هر سه نوبت، بدون احضاریه قبلی اقدام به بازداشت کرده‌اند). در یک مورد، علیرغم حکم دادگاه ویژه روحانیت، حتی نوشته‌های علمی‌ام را که در سال ۷۶ بردند، تاکنون به من برنگردانده‌اند. یک سال حبس تعلیقی به مدت پنج سال را در پرونده‌ام گذاشتند و خود پس از ۳ سال به آن اعتراض کردند تا شاید آن را قطعی کنند و اکنون ۳ سال و اندی است که برخلاف قوانین کشور، سند آپارتمان شخصی‌ام در تهران را بازداشت کرده و بدون تمدید قرار از طرق قانونی، زیان‌های مالی ناشی از عدم امکان اعمال آزادانه‌ی تصمیمات اقتصادی در مورد ملک مورد نظر را به من تحمیل کرده‌اند.

اکنون به آن نهاد ملی شکایت برده‌ام تا اعلام کنم که؛

۱- هیچ مرجعی را در ایران نمی‌شناسم که رسیدگی عادلانه به ادعاهایم را به او واگذارم و از بیدادی که بر من رفته به آن شکایت برم. به شکایت‌هایم در سال ۷۶ و ۷۷ نیز تاکنون رسیدگی نشده است.

۲- شانزده سال محرومیت از تدریس، محرومیت از مؤسسه علمی و یا داشتن نشریه‌ای قانونی، نشان می‌دهد که این آقایان، حق شهروندی (که تمامی اتباع ایران باید از آن بهره‌مند شوند) را از مخالفان سیاسی خویش دریغ می‌کنند. از سال ۱۳۶۵ تاکنون به بهانه غیر علمی «ملبس نبودن به لباس روحانیت» امکان شرکت در آزمون‌های کسب مدارج علمی رسمی حوزوی (که از نظر دولتی نیز

معتبر شمرده می‌شود) را از من و امثال من دریغ داشته‌اند. گرچه این محرومیت تحمیلی را خدای سبحان با لطف خویش جبران کرد و به فضل خدا موفق به طی تمامی مراحل تحصیلی حوزوی شده و با افتخار و سربلندی، ارزشمندترین حکم علمی حوزوی که «رسیدن به مرتبه اجتهاد است» را از دست علامه فقیهی گرفته‌ام که اکثر قریب به اتفاق دست‌اندرکاران و حاکمان فعلی کشور نیز پیش از این، به برتری علمی او (آیت‌الله منتظری) بر سایر فقیهان اقرار کرده‌اند، ولی این توفیق، از مسؤولیت کسانی که انواع محرومیت‌های علمی را به دیگران تحمیل می‌کنند، نخواهد کاست، چرا که نداشتن مدرک معتبر دولتی، مانع از ادامه تحصیلات مورد نظرم در دانشگاه‌های معتبر شده است. برای تکمیل چرخه محرومیت، اکنون از حق داشتن پاسپورت و خروج از کشور نیز محروم شده‌ام.

۳- در نظام سابق، شاه رسماً اعلام کرد که: «هر کس سیاست‌های او را قبول ندارد، می‌تواند از کشور خارج شود» ولی این آقایان می‌گویند «باید با تمام این محرومیت‌ها بمانید و بسوزید و بسازید».

به اطلاع می‌رسانم که در شرایط فعلی حاکم بر ایران عزیز، حتی زندگی در فقیرترین کشور آسیای میانه (تاجیکستان) را بر زندگی در وطن ترجیح می‌دهم و همچنان به خروج قانونی از کشور می‌اندیشم.

۴- آشکار کردن چهره مخفی این رفتارها را شرعاً و قانوناً وظیفه خود می‌دانم تا آزادی ظاهری امثال من و رفتارهای غیرقانونی و پنهان دستگاه‌های یاد شده، توهم پایان یافتن رویکردهای غیرقانونی نسبت به منتقدان سیاسی را برطرف کند. جالب است که این واقعه مصادف شد با ادعای آقای احمدی‌نژاد در نیویورک و در جمع ایرانیان مقیم خارج که: «باید کاری بکنیم تا ایرانیان مقیم خارج به

راحتی به کشور خود رفت و آمد کنند». ظاهراً برای اثبات این رویکرد، احتیاج به شاهدی بود که خوشبختانه از غیب رسید!!

عجین شدن شعار عدالت محوری با اعمال غیرعادلانه، می‌تواند معیاری برای سنجش صداقت مدعیان باشد.

۵- در مدت بازداشت انفرادی ۱۲۵ روزه قبلی در زندان اوین، وزیر اطلاعات فعلی (دادستان قبلی دادگاه ویژه روحانیت) به «قذف» (بدترین نوع دشنام که کیفر شرعی آن ۸۰ ضربه تازیانه است و موجب سلب عدالت می‌شود) در مورد ناموس من اقدام کرده بود. گرچه پس از چند روز، از او خواسته بود که «وی را عفو کند یا شکایت کند تا حدّ قذف بخورد و یا از مناصب قضائی (به‌خاطر سلب عدالت) کناره‌گیری کند» و کریمانه عفو شده بود! ولی همگان می‌دانند که؛ «فرد مسلوب العداله، به فاصله یک روز پس از فسق، مجدداً عدالتی درخور تصدی امر قضا، پیدا نمی‌کند و باید سال‌ها بگذرد تا شایستگی پیدا کند».

اکنون و در پناه امنیتی که چنین مسؤولی می‌خواهد برای کشور فراهم کند، من احساسی جز امکان تکرار «قذف اخلاقی و سیاسی» نسبت به خود و بستگانم را ندارم. طبیعی است که در چنین فضایی زندگی کردن برای من، جز تأیید بداخلاقی، خلاف شرع و خلاف‌های مکرر قانونی آقایان، مفهوم دیگری ندارد.

۶- آنچه را که تاکنون یادآوری کردم تنها بخشی از مجموعه خسارت‌های مادی و معنوی است که در این مدت ۱۶ ساله از رفتار دستگاه‌های یاد شده (و سکوت توأم با رضایت و یا همراه با تأییدات مکرر حاکمان اصلی از آنان) نصیب اینجانب شده است. مجموعه این رفتارها به حدی بوده که توان از هم پاشیدن زندگی مرا در چند نوبت داشته ولی به فضل خدا و هم‌دلی همسر صبور و با

ایمانم، تاکنون از تبعات ناخوشایند آن اقدامات در امان مانده‌ایم (بسا خانواده‌ها که در برابر این شدائد، از هم پاشیدند و زندگی‌ها که به ویرانه‌ای تبدیل شدند).

تحمل بیشتر این اوضاع از جانب من، شرکت در ظلم و ستم بر همسر و دخترم خواهد بود که در حال اختیار، تن به این کار نباید داد.

برای رهایی از چنین اوضاعی، (علاوه بر برخی انگیزه‌های فرهنگی) سال پیش تصمیم به خروج از کشور گرفتم و هنوز به عنوان یک شهروند ایرانی، یک همسر و یک پدر، می‌خواهم امکان خروج از کشور را داشته باشم تا شاهد ستمی بیش از آنچه تاکنون بر من و خانواده‌ام رفته است نباشم.

۷- خدای سبحان در قرآن کریم و در آیات مختلف دستور داده است: «وقتی امکان تغییر مناسبات ستمگرانه را ندارید، از پدیده مهاجرت بهره‌گیرید. مگر زمین خدا وسیع نیست که جایی برای شما پیدا شود تا در آن سکنی گزیده و از ستم ستمگران در امان بمانید».

من خود و کشور خود را مصداق و مخاطب این آیات کریمه دانسته و اقدام به مهاجرت کردم. اگر امکانات بهداشتی و پزشکی، امکان معالجه و جراحی در محل اقامت را برایم فراهم می‌کرد، بر سایر نیازها (مثل عیادت مادر بیمار و بستگان و دوستانم) چشم می‌پوشیدم و قصد سفر به ایران نمی‌کردم. ولی مطمئن نبودم که انسانیت و اخلاق اقتدارگرایان، در حدی سقوط کرده باشد که «مسافر بیمار» خود را این‌چنین پذیرایی کرده و زندگی او را مختل کنند و این سفر را مغتنم شمرده و از ستم بیشتر بر او دریغ نکنند.

شاید اگر به جایی رفته بودم که امکانات پزشکی کافی داشت، امروز مجبور به «سفر استعلاجی» نبودم و پاسپورتم توقیف نمی‌شد و دستگاه‌های امنیتی و قضایی کشور، مرتکب رفتاری دیگر بر ضد حقوق بشر، نمی‌شدند.

آنان از اینکه برخلاف توقعشان توانسته بودم بدون همکاری سفارت جمهوری اسلامی در دوشنبه، ویزای یک ساله بگیرم، شدیداً ناراحت بودند و اتهام ارتباط با سفارت‌های بیگانه را متوجه اینجانب می‌کردند. ولی مأموران امنیتی ایرانی مستقر در تاجیکستان و اعضای سفارت ایران بهتر از هر کسی می‌دانند که در تمامی یک‌ساله حضورم در تاجیکستان، به هیچ سفارتی مراجعه نکردم و با هیچ دیپلماتی ارتباط نداشتم جز «سفارت جمهوری اسلامی و برخی دیپلمات‌های ایرانی».

به‌یاد می‌آورم که در خطبه‌های نماز جمعه‌ها نیز از «چمدان‌های دلاری که توسط سازمان سیا برای اصطلاح‌طلبان و روزنامه‌های اصلاح‌طلب فرستاده شده» مکرراً سخن گفتند و تمامی دستگاه‌های قضایی و امنیتی، از اثبات یک دلار آن عاجز ماندند. من و امثال من، عمری است که با این اتهامات واهی مواجه‌ایم و سعید امامی‌ها در دستگاه امنیتی و مرتضوی‌ها و اژه‌ای‌ها و... در دستگاه‌های قضایی و شبه قضائی، بسیاری از ساعات یکی دو دهه اخیر زندگی خود را به ساختن و پرداختن این اتهامات و تبدیل آن‌ها به احکام قضایی، سپری کرده‌اند. اگر این مسیر، به نفع نظام جمهوری اسلامی است، این گوی و این میدان و اگر نه، ماییم و حقوق تضییع شده خویش، که حق گذشت و عفو آن‌ها را نداریم، چرا که با کسانی روبرو شده‌ایم که تعرض به حقوق دیگران را شیوه خود قرار داده‌اند و هرگونه کوتاهی در احقاق حق، یاری رساندن به متعدیان است.

۸- بهانه‌جویی‌های اخیر دستگاه‌های امنیتی و قضایی، دقیقاً به‌خاطر نامه خیرخواهانه‌ای است که اخیراً با مراعات احترام در تخاطب، به رهبر جمهوری اسلامی نوشته بودم و در سایت‌های اینترنتی منتشر شد. از آنجایی که رسیدگی به مفاد آن (طبق اصل ۱۰۷ قانون اساسی که «رهبر در برابر قوانین با سایر افراد

مساوی است») مستلزم شکایت شخصی و اعلام جرم از سوی رهبری است و ایشان این روند را دون شأن خویش می‌داند، گویا دستگاه‌های یاد شده، در پی پرونده‌سازی و بهانه‌جویی‌های دیگر برای بازداشت و محاکمه اینجانب برآمده‌اند. درحالی‌که حقیقت امر، نزد همگان روشن است. گرچه به مقتضای روش اسلامی، پاسخ نامه و بیان مکتوب یا شفاهی را باید با بیان مکتوب یا شفاهی داد و نه با محرومیت از حقوق انسانی و شهروندی و محاکمه و زندان و یا ممانعت از خروج، ولی در صورتی که عزم حاکمیت بر روش دوم باشد، آمادگی آن را داشته و دارم تا در حضور قاضی عادل مرضی‌الطرفین، به دفاع حقوقی از آنچه نوشته و گفته‌ام بپردازم.

۹- این نامه سرگشاده را به تمامی «مجامع بین‌المللی حقوق بشر» رونوشت می‌دهم و آن‌ها را به وکالت خود در رساندن صدای ستم‌دیده‌ای از ایران به مراکز بین‌المللی رسیدگی به وضعیت نقض حقوق بشر فرا می‌خوانم.

در خاتمه از خدای بزرگ می‌خواهم که ساحت شریعت محمدی(ص) را از اتهامات ناشی از این‌گونه عملکردها در ایران مبرا بدارد و نام ما را در زمره کسانی که با ستمگری به نام دین خدا و شریعت مصطفی مقابله کردند، ثبت کند و ملت ستم‌دیده ایران را در کنار سایر ملل محروم، به حقوق انسانی‌شان واقف گردانده و توفیق احقاق آن را به ایشان عنایت کند. (آمین رب‌العالمین).

خدایا چنان کن سرانجام کار   تو خوشنود باشی و ما رستگار

احمد قابل

۱۲ مهر ۱۳۸۴

شکایت به رئیس قوه‌ی قضائیه

به نام خدا

۱- جناب آقای شاهرودی، بارها گفته‌اند که؛ «در اسلام بازداشت موقت نداریم». ولی در قوه‌ی تحت امر و ریاست ایشان، بسیاری از افراد و نشریات را بازداشت موقت کرده‌اند (آن هم برای مدت‌های طولانی یک سال و پنج سال)!!!

۲- همه‌ی محصلان جوان در حوزه‌ی علوم شریعت، این مطلب واضح و روشن را می‌دانند که؛ «در اسلام محمد(ص) و علی(ع) کسی را به‌خاطر انتقاد از سیاست‌ها و یا حاکمان جامعه‌ی اسلامی به زندان نمی‌انداختند و اصطلاحاً زندانی سیاسی نداشتیم» تا چه رسد به مجتهدان و صاحب‌نظران. ولی در حکومت مدعی همین اسلام و در دستگاه‌های قضائی و امنیتی تحت فرمان برخی مجتهدان، زندانیان سیاسی بی‌شماری از مسلمانانی چون؛ «هاشم آقاجری و اکبر گنجی» تا غیرمسلمانانی چون؛ «برخی توده‌ای‌ها و چریک‌های فدایی» را مشاهده می‌کنیم!!

البته از «حصر خانگی بیش از چهار مجتهد مرجع تقلید» که برخی از آنان بیش از ۱۵ سال در حصر ماندند و منزل آنان را به زندان تبدیل کردند نیز باید به عنوان مصداق دیگری یاد کرد که پیام رسای آن را می‌توان این‌گونه دانست؛ «وقتی که مرجع تقلید شیعه را به نام اسلام و تشیع می‌توان زندانی کرد، وقتی که قائم مقام رهبری را (به‌خاطر انتقاد از رفتار حاکمان در مورد مخالفان سیاسی و از جمله در مورد کشتار زندانیان سیاسی و امنیتی در سال ۶۷) می‌توان به عنوان زندانی

سیاسی، بیش از ۵ سال در حصر خانگی داشت، دیگران چه ادعایی می‌توانند داشته باشند!!!».

۳- آیا باز هم می‌توان از آقای شاهرودی و امثال ایشان، که مسؤولیت شرعی و قانونی تمامی اقداماتی از آن‌گونه که بر اکبر گنجی رفته است را در دنیا و آخرت بر دوش دارند (چرا که کاملاً از ادعاهای گنجی و مخالفان سیاسی مطلع بوده و اقدامی برای رسیدگی و پیش‌گیری از تکرار آن نمی‌کنند) برای آزادی مظلومانی چون گنجی، استمداد کرد و آنان را مورد خطاب قرار داد؟!!

۴- ظاهراً در دایره‌ی قسمت و بالنسبه به هر دو عالم دنیا و آخرت، چهار گروه از آدمیان را می‌توان دید. سهم برخی افراد «خون دل است و خون دل» و سهم برخی «جام می است و جام می» و سهم بعضی نیز «خون دل و جام می» و سهم دیگری «جام می و خون دل».

اکبر گنجی و امثال او می‌کوشند و باید دقت کنند که «خون دل دنیا» را با «جام می آخرت» در آمیزند و همچون آزادگان همه‌ی تاریخ، حسن عاقبت را بهره برند. این گروه‌اند که «سروران عالم بقا» شمرده می‌شوند و بر معدود آدمیانی که «جام می دنیا را با جام می آخرت» فراهم آورده‌اند، برتری و سروری خواهند داشت.

بدا به حال آنان که «جام می دنیا را به قیمت خون دل آخرت» خریده‌اند و بسی زیان‌کارتر آنانی که «هم در دنیا و هم در آخرت، سهمی جز خون دل ندارند». این گروه اخیر، کسانی‌اند که «در جرائم گروه پیشین شریک‌اند، به دستور آنان جنایت و خیانت می‌کنند و یا از کارهای زشت آنان حمایت می‌کنند ولی از بهره‌مندی‌های دنیوی آنان بی‌نصیب می‌مانند» (خسر الدنیا و الآخره ذلک هو الخسران المبین).

۵- در قضیه‌ی «اکبر گنجی»، باید از حقوق انسانی او دفاع کرد. هرکس که برای هم‌نوعان خویش ارزش قائل است، این دغدغه را دارد، ولی با توجه به اینکه؛

الف) «انسان بی‌پناهی را در خلوت سلول انفرادی و یا مکانی مشابه آن (که هیچ راهی برای شهادت شهود و پیدا کردن مدرک محکمه پسند در آن موجود نیست و قابلیت چنین وضعیتی را ندارد -که خود این امر ظلم است و حرام-)، آزار داده‌اند.

ب) هیچ مسؤول بی‌طرفی نیز نمی‌توان یافت که قدرت پی‌گیری ادعا و تعیین صحت و سقم آن را داشته و در صورت اثبات، توان مجازات متخلفان را داشته باشد.

پ) افکار عمومی داخل را با عللی چون؛ «سانسور رسانه‌های عمومی، بی‌اثر کردن رأی و نظر مردم، تهدید به وضعیت مشابه گنجی، ترساندن از مزاحمت‌های شغلی برای خود و بستگان، گرفتاری‌های شدید معیشتی و...» از هرگونه توجه و یا اقدام نسبت به تغییر وضع گنجی، بازداشته‌اند.

ت) نتیجه‌ی این سیکل بسته، چیزی جز «مجاز بودن مراجعه به افکار عمومی بین‌المللی و استمداد از نهادهای حقوق بشری و مسؤولان نهادهای رسمی بین‌المللی» نیست.

۶- در سخن پیامبر خدا(ص) آمده است؛ «اگر فردی از مسلمانان استمداد کند و آنان به فریاد او نرسند، مسلمان نیستند».

لازم نیست که «درخواست کننده» فردی «مسلمان». حتی اگر «غیر مسلمان» از مسلمانان در برابر ستمگران یاری بطلبد، عقلاً لازم و شرعاً واجب است که او را یاری کنند.

این «یاری» می‌تواند با قلمی یا قدمی و یا سخنی باشد. هرکس به هر گونه‌ی منطقی که برای خویش ممکن می‌داند، باید تلاش کند.

یکی از امکانات مسلمین برای یاری دیگران (پس از انجام اقدامات عملی منطقی، به مقداری که توان دارد) درخواست از خدای رحمان (دعا) است. بیایید همه با هم از خدای بزرگ بخواهیم که؛ «به گنجی و خانواده‌ی محترم او، استقامت و توان تحمل این همه گرفتاری را بدهد و آنان را در مسیر حق و حقیقت، ثابت قدم بدارد».

دعای دیگری نیز لازم است. از خدای رحمان و رحیم می‌خواهیم که؛ «ستمگران را از ستم بیشتر باز دارد و آنان را به زشتی اعمالشان واقف گرداند و راه توبه را بر همه‌ی آنان و مسؤولان کشور و همه‌ی ما، باز بگذارد».

۷- وضعیت آدمیان در این دنیا، همان است که گفت؛ «جام می و خون دل، هریک به کسی دادند – در دایره‌ی قسمت، اوضاع چنین باشد». پس لازم است که برای رسیدن به مقاصد انسانی، دست نیاز به درگاه بی‌نیاز، دراز کرده و علاوه بر تلاش بی‌وقفه‌ی منطقی، صمیمانه از او بخواهیم که؛

«خدایا چنان کن سرانجام کار   تو خوشنود باشی و ما رستگار».

بدرود.

احمد قابل

۲۰ آبان ۸۴ مشهد

ممنوع‌الخروج

به نام خدا

۲۵ شهریور، یادآور خاطره‌ای ناخوشایند است که در سال ۱۳۸۴ برای من و خانواده‌ام پیش آمد و پسامدهای آن تا امروز ادامه یافته است. اکنون سه سال تمام از آن روز می‌گذرد. در آن روز، با نامردمی‌های «وزارت اطلاعات رهبری کشور» پس از ساعت‌ها معطلی در گمرک سرخس و در حالی که ۱۵ روز از عمل جراحی من گذشته بود، با رفتاری ناشایست از خروج من و خانواده‌ام از کشور جلوگیری شد. این در حالی بود که در روز اول مردادماه همان سال از مرز زمینی سرخس با تشریفات قانونی وارد ایران شده بودیم و پس از سپردن اتومبیل به پارکینگ گمرک سرخس، همراه دوستانی که از مشهد برای استقبال آمده بودند راهی مشهد شده بودیم.

آمدن ما به ایران (پس از یک‌سال اقامت در تاجیکستان) برای معالجه و دیدار با بستگان بود. شاید دستگاه امنیتی کشور پس از نامه‌ی من به رهبری در بهار ۱۳۸۴ گمان نمی‌برد که جرأت ورود به کشور را داشته باشم و به همین دلیل شدیداً از مراجعت من به ایران ناراحت بودند.

زمان بازگشت من از کشور، از بد حادثه همزمان شد با خبر «سرقت لپ‌تاپ» مربوط به «انرژی اتمی ایران» و شاید گمانه‌زنی‌های برخی مغزهای علیل در دستگاه امنیتی باعث شد که حساسیت فوق‌العاده‌ی مأموران امنیتی را در مورد لپ‌تاپی که همراه داشتم برانگیزد. لشکرکشی وزارت اطلاعات در گمرک سرخس به گونه‌ای بود که حساسیت بسیاری از مأموران گمرک و برخی

مراجعان را نیز برانگیخته بود و البته در ستاد خبری اداره‌ی اطلاعات خراسان اقرار کردند که صبح آن روز پیش از ما با اتومبیل از مشهد به سرخس رفته بودند تا مثلاً از برخورد اهانت‌آمیز با من جلوگیری کنند!!

چند روز بعد که با عنوان «باز پس دادن برخی لوازم توقیف شده» به ستاد خبری اداره‌ی اطلاعات خراسان دعوت شدم، به صورتی کاملاً آماده برای بازداشت (همراه با کیسه‌ای حاوی لباس برای دوران بازداشت) به آنجا مراجعه کردم ولی با یکی از مسؤولان وزارتی دستگاه امنیتی مواجه شدم که ظاهراً برای توجیه من (تهدید و تطمیع) مأموریت یافته و به مشهد آمده بود.

بحث‌های جدی آن روز با آن مقام وزارتی، به آنجا انجامید که دستگاه حاکمه را نسبت به «توقیف پاسپورت و ممنوعیت خروجم از کشور» رسماً تهدید کردم که: «والله، کاری می‌کنم که از تصمیمتان پشیمان شوید. یا دستگیرم کنید و یا مجبور شوید که مانع خروجم از کشور نشوید».

از آن زمان تاکنون، هر کاری که لازمه‌ی «عمل به این قسم شرعی» باشد را انجام داده‌ام و دستگاه امنیتی و شبه قضائی کشور با همه‌ی سختی‌ها، آن را تحمل کرده و ظاهراً خواسته‌اند مرا از رسیدن به هدف و چشیدن شهد «تحقق قسم» محروم کنند!!

باکی نیست، چرا که ادامه‌ی این وضعیت برای من در حکم «یکی از دو نیکی» (إحدیَ الحُسنَیَین) است. اگر آزادم گذارند، سعی می‌کنم از نعمت آزادی تحمیلی‌ام به حاکمیت، کمال بهره را ببرم و ظلم حاکمیت را آشکار کنم و در حد توان خود از حقوق هم‌میهنان خود حمایت کنم. اگر استفاده از این نعمت الهی و حق قانونی آزادی بیان، حوصله‌ی حاکمیت را به‌سر آورد و تصمیم به بازداشت

من گیرند، باز هم به «عهد خود با خدا و خلق خدا» عمل کرده‌ام و هیچ چیزی برای من شیرین‌تر از «توفیق انجام مسؤولیت انسانی» نیست.

البته با توجه به سابقه‌ی دستگاه امنیتی و حاکمیت فعلی، هرگونه گزینه‌ی دیگر از سوی حاکمیت را نیز نمی‌توان از نظر دور داشت و باید انتظار آن را نیز داشت. گرچه شنودهای آنان این حقیقت را به تصمیم گیرندگان منتقل کرده است که هیچ باکی از آن‌ها نداشته و ندارم و برای همه‌گونه اتفاقی آماده‌ام.

اما روی سخن من با نهادهای بین‌المللی و یا مجامع جهانی حقوق بشری است. آیا «نسبت به سلب حقوق قانونی شهروندان ایران، در سه دهه‌ی سپری شده از انقلاب» به اندازه‌ی «پرونده‌ی هسته‌ای ایران» حساسیت نشان داده‌اند و پیگیر «پرونده‌ی نقض حقوق بشر در ایران» بوده‌اند؟!!

من به عنوان یکی از شهروندان این کشور با «محرومیت بیست ساله از تدریس در دانشگاه‌ها و حوزه‌های علمیه، بازداشت‌های مکرر غیر قانونی به‌خاطر سخنرانی‌ها و نوشته‌ها و مصاحبه‌ها، در توقیف نگه‌داشتن برخی مدارک علمی و نوشته‌ها، ممانعت از صدور مجوز نشریه‌ی فرهنگی و علمی، ممانعت از دادن مجوز نشر کتاب، حبس پنج ماه و نیم در سلول انفرادی همراه با سلب حقوق قانونی بازداشتی از قبیل هواخوری و...، اهانت و فحاشی‌های مکرر و تهدید جانی در هنگام بازداشت، توقیف معامله‌ی آپارتمان مسکونی‌ام در تهران بدون مجوز قانونی پس از شش ماه از صدور قرار وثیقه، اضرار مالی فراوان با ممنوع‌الخروج ساختن از کشور، توقیف پاسپورت و ممانعت از خروج از کشور» روبرو بوده‌ام و این موارد تنها بخشی از ظلم و ستمی است که نسبت به این شهروند ایرانی انجام گرفته است. بگذریم از «رنج و اندوهی که از ایجاد استرس بیش از حد برای همسر، دختر، مادر، خواهران، برادران و دوستانم به من تحمیل

شده است». می‌دانم تصور «همسری که هرلحظه منتظر شنیدن خبر ناگوار بازداشت یا هر گزینه‌ی دیگری نسبت به شریک زندگی خود باشد و بیست سال با این مسأله دست به گریبان باشد» برای بسیاری از افراد نامفهوم است. همین مطلب را با درصد کمتر نسبت به فرزند و سایر بستگان تعمیم دهید تا معلوم شود که حاکمیت ستم‌کار، چه ظلمی در حق نیروهای سیاسی و فرهنگی غیر خشونت‌طلب اما مخالف سیاست‌های خود، روا داشته و می‌دارد.

من در طول این مدت، می‌توانستم بدون مجوز رسمی، به راحتی از کشور خارج شوم ولی به همان دلیل که در دوره‌ی پیش، همراه خانواده و با مجوز رسمی از کشور خارج شده و به جایی جز تاجیکستان نرفتم (و همگان می‌دانند که امکان حضورم در اروپا و یا امریکا کاملاً فراهم بود) اکنون نیز می‌خواهم که امکان خروج از کشور به‌صورت رسمی را داشته باشم تا در صورت لزوم، از رنج و استرس بستگان خود بکاهم.

بسا محرومیت از شرکت در سمینارها و نشست‌های علمی که در این مدت به‌خاطر ندادن پاسپورت برایم رقم زده شد و راه انجام مسؤولیت انسانی و مسیر رشد و تعالی را بر من مسدود کرد.

البته از آنجا که معتقدم تمامی تلاش‌های مثبت و منفی من و حاکمیت در پیشگاه خدای رحمان و رحیم و در منظر پروردگار علیم قرار داشته و دارد، هیچ احساس خسارتی برای خود نمی‌کنم و به فضل و رحمت او عمیقاً مؤمن و امیدوارم، ولی هم او از آدمی می‌خواهد که «ظلم را نپذیرد و از حقوق طبیعی و مشروع خویش دفاع کند» و آشکارسازی ظلم و ستم جباران و اعتراض به آن، حداقل مسؤولیتی است که از آدمی می‌خواهد.

دیر یا زود، حاکم و محکوم، ظالم و مظلوم و سلطان و درویش، راهی دیار باقی خواهند شد و در پیشگاه «حسیب علیم» به رفتارها و گفتارهای آنان رسیدگی می‌شود. آن روز است که نه قدرت قداره‌بندان به‌کار می‌آید و نه قضاوت داوران وابسته به قدرت. تنها و تنها حقیقت‌جویی و میزان رعایت حقوق و پایبندی به عهد و پیمان‌ها است که صالح و طالح را نشان می‌دهد و پاداش و کیفر را موجب می‌شود.

یادآوری این نکته را لازم می‌دانم که بوده و هستند هم‌وطنان و شهروندان ایرانی دیگری که به مراتب بیش از من گرفتار ستم حاکمیت در تمامی دوران سی ساله‌ی آن قرار گرفته‌اند و کم و بیش از آن مطلع شده‌ایم، ولی احقاق حق یا عدم احقاق حق آنان مانعی برای سایر ستم‌دیدگان و اقدام به احقاق حق از سوی ایشان نخواهد بود. من به نوبه‌ی خود سعی کرده‌ام با امضاء نامه‌های مختلف یا اظهارنظر صریح در سخنرانی‌ها و مصاحبه‌ها و نوشته‌های سیاسی، از حقوق تمامی یا اکثر کسانی که مورد ستم قرار گرفته و از آن اطلاع یافته‌ام حمایت کنم و از ظلم و ستم رفته بر ایشان تبری جسته و آن را آشکار سازم. امید است که در انجام این مسؤولیت پیش خدا و خلق خدا رو سپید باشم.

خدایا چنان کن سر انجام کار تو خوشنود باشی و ما رستگار

۲۲ شهریور ۱۳۸۷ فریمان

عدم صدور گذرنامه

به نام خداوند رحمان و رحیم

در روز ۱۱ دی ۱۳۸۷ و پس از گذشت چند روز از پایان اعتبار گذرنامه‌ام (که در روز ۱۳۸۴/۶/۲۵ در مرز سرخس توسط مأموران وزارت اطلاعات، ضبط و توقیف شده بود) برای گرفتن گذرنامه‌ی جدید، از محل اقامتم در شهر «فریمان» اقدام کردم. فرم‌های مربوطه را پر کردم و همراه همه‌ی مدارک مورد نیاز، فتوکپی گذرنامه‌ی قبلی را نیز تحویل دادم. پس از گذشت ۳۹ روز، به من اطلاع دادند که برای روشن شدن علت عدم صدور گذرنامه، باید به «اداره‌ی گذرنامه در مشهد، دفتر نهاد ریاست جمهوری (اداره‌ی اطلاعات) مراجعه کنم».

صبح روز چهارشنبه ۲۳ بهمن ۱۳۸۷ به محل یادشده مراجعه کردم و فردی برای توضیح آمد و گفت: «شما با نامه‌ی شماره‌ی ۴۷۰/م/۲۱/۱۴ دادسرای ویژه‌ی روحانیت، در تاریخ ۱۳۸۴/۶/۱۹ ممنوع‌الخروج شده‌اید و تا آنان قرار خود را لغو نکنند، برای شما پاسپورتی صادر نخواهد شد. تنها راه شما مراجعه به آن نهاد و حل مشکل از طریق آن‌ها است».

من در فروردین ۱۳۸۵ نیز برای گذرنامه‌ی جدید اقدام کرده بودم و نتیجه‌ای نگرفته بودم. احتمالات آن روز به گونه‌ای بود که می‌شد تصور کرد که؛ «به‌خاطر اعتبار داشتن گذرنامه‌ی قبلی، از صدور گذرنامه‌ی جدید امتناع کرده‌اند». البته چون اعتبار قانونی هر قرار قضائی، حداکثر ۶ ماه است و پس از آن باید تجدید

شود، صبر کردم و پس از گذشت شش ماه از زمان ممانعت از خروج، اقدام کردم، ولی نتیجه‌ای نبخشید.

حال که به اقرار مسؤول اطلاعاتی گذرنامه، با همان قرار شهریور۸۴ (که با درخواست «وزارت اطلاعات» و موافقت دادگاه ویژه‌ی روحانیت صادر شده بود) از صدور گذرنامه‌ی جدید برای من امتناع کرده‌اند، بار دیگر «تخلف صریح از قوانین کشور» را با اتکای به زور، علیه یکی از شهروندان کشور، شاهدیم.

البته مسؤولان کشور، از رهبری تا دولت و وزارت اطلاعات و دستگاه‌های قضائی و شبه‌قضائی و سایر نهادهای شناخته شده، در طول سالیان دراز، قانون‌شکنی را به شیوه‌ای مستمر برای خود تبدیل کرده و به آن عادت کرده‌اند و همیشه و علی‌رغم قانون‌شکنی‌های آشکار و پی‌درپی، مخالفان سیاست‌های خود را به قانون‌شکنی متهم کرده و می‌کنند. گویا تعهدات قانونی را یک‌طرفه می‌دانند و گمان می‌برند که در همه حال، این شهروندانند که باید یک‌سویه خود را ملتزم به قوانین مصوب آن‌ها بدانند.

من با علم و اطلاع از مجموعه‌ی امکانات قانونی و غیرقانونی رقیب متجاوز و ستمگر، اعلام می‌کنم که تا پایان سال ۱۳۸۷ خود را در معرض قوانین کشور در خصوص «خروج از کشور» نگه‌داشته و به آن ملتزم خواهم بود. اگر در مدت باقی‌مانده تا آن روز، پاسپورت را از روال عادی تحویل دادند، این التزام تداوم خواهد یافت، ولی در صورت اصرار حاکمیت بر تخلف و قانون‌شکنی و عدم صدور گذرنامه، هیچ‌گونه التزامی به صورت یک‌سویه نسبت به مصوبات یادشده را نخواهم پذیرفت و «در اولین فرصت مقتضی، به صورت غیر رسمی، از کشور خارج خواهم شد».

البته همچون تمامی ساعات، روزها، ماه‌ها و سال‌های گذشته، از هم‌اکنون نیز هر لحظه منتظر اقدامات حاکمیت جور و ستم، هستم و خواهم بود و ترسی از بازداشت یا هر اتفاق دیگری ندارم، چرا که در صورت تحقق آن اتفاق، هنگامه‌ی «اطمینان من به صحت رویکردهایم» خواهد رسید و شهد چنین اطمینانی را هیچ شرنگی (حتی مرگ) از بین نخواهد برد.

اکنون بیش از ۶ سال و ۹ ماه است که سند آپارتمان شخصی‌ام در تهران، با قرار وثیقه، بازداشت شده است و مرا از فروش ملک مشروع خود، بازداشته‌اند (که برخلاف شرع و قوانین کشور است) و صدمات فراوان مالی را به من تحمیل کرده‌اند، در صورتی که باید پس از ۶ ماه از صدور قرار، مجدداً از مالک استعلام می‌کردند تا در صورت رضایت او، قرار را تمدید کنند، ولی دریغ از اجرای قانون!!

در این خصوص، بسیاری از دوستان و سیاسیون مملکت با گرفتاری‌های مشابه و گاه طولانی‌تر مواجه‌اند و هیچ‌کس به تظلم آنانی که اقدامات رسمی برای تظلم کرده‌اند نیز پاسخ نداده است تا چه رسد به احمد قابل، که مراجعه‌ی به دستگاه‌های قضائی و شبه قضائی حکومت را از باب «تحاکم الی الطاغوت» بر خود حرام کرده است و جز در مورد اضطرار، مراجعه‌ی به آن را برای خود جایز نمی‌داند.

شخص ولی فقیه موجود، نمی‌تواند در خصوص رفتارهای یادشده‌ی دادگاه ویژه و وزارت اطلاعات و دادگاه انقلاب، با مخالفان سیاست‌های حاکمیت، خود را بی‌خبر جلوه دهد. چرا که مطمئناً از اخبار کشور مطلع است. مثلاً در خصوص حکم برادرم، آقایان؛ سید حسن خمینی به توسط آقای ناطق نوری، آقای کروبی

در دیدار شخصی با ایشان، آقای هاشمی و برخی افراد دیگر نیز با ایشان صریحاً سخن گفته و انتقاد کرده بودند ولی ایشان سکوت کرده بود.

من آقای خامنه‌ای را در تمامی ظلم و ستم‌هایی که به من، برادرم و همه‌ی مخالفان سیاسی و خصوصاً در مرحله‌ی اخیر به آقایان؛ مجتبی لطفی، قیصری و سعید رضوی فقیه شده و می‌شود، آشکارا شریک می‌دانم. اگر در این دنیا، جایی برای شکایت از ایشان و نهادهای تحت امر ایشان نیست (که نیست) در روز جزا نه داغ و درفش به کارشان خواهد آمد و نه از کوچک‌ترین ستمی بدون محاسبه گذر توانند کرد. پس باید گفت: «إنما تقضی هذه الحیاۀ الدنیا».

در آغازین روزهای دهه‌ی چهارم انقلاب، وقتی بهارش را با این ستم‌ها آراسته‌اند، آیا می‌توان منتظر «سالی نکو» بود و امیدوارانه به آینده‌ی انقلاب، چشم دوخت. باند حاکم بر کشور، می‌خواهد که همه‌ی امید ملت به آینده را با «ماهواره‌ی امید» گره بزند و چنان تبلیغ کند که «همه امیدوارند» ولی وقتی پا در کوچه و خیابان شهر و روستای این کشور می‌گذاری و آمارهای مختلف اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و اخلاقی را مورد توجه قرار می‌دهی، تنها چیزی که به چشم نمی‌خورد «امید» است و نشاط، و عمده‌ترین چیزی که به فراوانی دیده می‌شود، «نگرانی و ناامیدی» است.

البته باند حاکم بر کشور، همچنان نسبت به «سکوت اکثریت ملت در برابر قانون‌شکنی‌ها و ستمگری‌های حاکمیت» امیدوار است و دیر زمانی است که برای آن حساب ویژه‌ای بازکرده است. آنان از «عدم مطالبه‌ی حقوق» از سوی آحاد ملت، بهره‌های هنگفتی برده‌اند و قدرت مافیایی خود را در سراسر کشور گسترش داده‌اند و اکنون نیز در آستانه‌ی «انتخاب رئیس جمهور» به نمایشی غیر واقعی از حضور ملت می‌اندیشند، تا از سبد افرادی که آنان گزینش می‌کنند،

کسی را بر مسند نشانند که هیچ‌گونه تعرضی به قانون‌شکنی آنان نداشته باشد و راه را بر «سیاست‌های» اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی شکست خورده‌ی «رهبری کشور» نبندد و یا مسؤولیت شکست مفتضحانه‌ی آن سیاست‌ها را به دوش «رهبری» نیاندازد و با دادن آدرس عوضی، آن‌ها را صرفاً ناشی از رویکردهای ناشیانه‌ی «دولت احمدی نژاد» (که در حقیقت همچون ماسکی بر صورت رهبری است) معرفی کند.

همان‌گونه که در بیانات پیامبر خدا(ص) آمده است؛ «هرکس متولی امور مسلمین شود و آنان را ضایع کند، خدا او را ضایع خواهد کرد» امروز کسی در پذیرش واقعیتی تأسف‌آور، یعنی؛ «ضایع شدن باند حاکم بر کشور» (با سیاست‌های غلط و بنیان برانداز آنان) یا «ضایع شدن ثروت و اعتبار ملت و کشور» تردید نمی‌کند.

امروزه نه بخش خصوصی مملکت می‌تواند در تجارت جهانی حضوری مؤثر داشته باشد و نه بخش دولتی از اعتبار چندانی برخوردار است. بانک‌ها و مؤسسات پولی در آستانه‌ی ورشکستگی و صنعت و تولید کشور در آستانه‌ی تعطیلی و نابودی است و کشاورزی مملکت نیز رو به انحطاط نهاده است. مراکز علمی و دانشگاهی از رونق علمی دورمانده و تمامی تبلیغات حاکمیت، پیرامون باقیمانده‌ی توانی است که برخی دانشمندان کشور در نهایت ایثار و ازخودگذشتگی، آن را برای بقای اعتبار ملت و مملکت به‌کار می‌گیرند و اقتدارگرایان علم گریز، آن را در جهت اقتدارگرایی خود هزینه می‌کنند. کاش در این صحنه‌ها نیز، اخلاق انسانی را مراعات می‌کردند و قدردان کار و تلاش تلاشگران حقیقی می‌بودند!!

از طرفی به‌گونه‌ای تبلیغ می‌کنند که گویی تمامی آحاد ملت، خصوصاً آن گروه‌های میلیونی که زیر خط مطلق فقرند، با تمامی فهم و شعورشان، از «انرژی

اتمی» به عنوان جایگزین «دستمزدهای چند ماهه‌ی عقب افتاده، اجاره‌خانه‌ی عقب افتاده، نان، گوشت، تخم‌مرغ، برنج، روغن، حداقل پوشاک، حداقل مسکن، هزینه‌های تحصیل فرزندان، جهیزیه‌ی دختران، کار و شغل برای بیکاران، ازدواج برای بیش از ۱۵ میلیون دختر و پسر سن ازدواج گذشته، و...» استقبال کرده و می‌کنند!!؟

آیا در تمامی دستگاه‌های حاکمیت و در درون اردوگاه اقتدارگرایان، هیچ وجدان بیداری نمانده است که برای یک لحظه به خدا و مسؤولیت انسانی خود بیاندیشد و مستی قدرت را فراموش کند و دردهای بی‌درمان ملتی را احساس کند که در طول سه ساله‌ی گذشته با ده‌ها و صدها میلیارد دلار درآمد نفتی و غیر نفتی نیز روز به‌روز وضع معیشتی‌اش بدتر شد و این را «ثمره‌ی اصرار رهبری بر روش غلط اقتصادی خود» ارزیابی کند و به ایشان هشدار لازم را بدهد که بیش از این، ملت و کشور را ضایع نکند و به روش‌های علمی و منطقی برگردد؟!!

خدا می‌داند که هیچ دشمنی، به اندازه‌ی «کبر و غرور» به آقای خامنه‌ای صدمه نزده و نخواهد زد!! خدا می‌داند که اصرارهای ایشان بر سیاست‌های غلط سیاسی، فرهنگی و اقتصادی و تأکید عملی ایشان بر «یکه‌سالاری»، بیش از فشارها و تحریم‌های بین‌المللی، به ملت و کشور صدمه زده است!!

من و همه‌ی کسانی که چنین می‌اندیشند، تمامی تلاشمان برای حفظ امنیت، رفاه، استقلال، آزادی، حفظ حقوق شهروندان و حق حاکمیت ملت است و در این رهگذر، به دفاع از حقوق انسانی هم‌نوعان و حتی حاکمانی پرداخته‌ایم که مورد نقد قرارشان می‌دهیم، ولی همیشه از سوی حاکمان به عنوان «دشمن، وابسته به بیگانه، سفله و...» متهم شده‌ایم.

اگر بنا باشد که همین روند ادامه یابد، چاره‌ای نداریم جز آنکه همچون مولای متقیان و امیر مؤمنان علی بن ابی‌طالب(ع) دست به دعا برداریم که؛ «خدایا ما را به افرادی بهتر از این حاکمان و این حاکمان را به افرادی بدتر از ما، مبتلا گردان» (آمین رب‌العالمین).

خدایا چنان کن سرانجام کار تو خوشنود باشی و ما رستگار

۲۶ بهمن ۱۳۸۷ فریمان

بخش سوم:

انتخابات در جمهوری اسلامی

انتخابات (!؟) ریاست جمهوری

در ایران دو دهه‌ی اخیر(مثل بسیاری از دهه‌های پس از مشروطه)جناح حاکم بر کشور از حق انتخاب کامل برخوردار است و از سلب کامل یا بخش عمده‌ی همین حق، نسبت به مخالفان خویش، پروا نکرده و نمی‌کند. رقیب او نیز این بازی را پذیرفته و در مناسب‌ترین موقعیت و خوش‌بینانه‌ترین تحلیل، به قدرت انتخابی بسیار ناقص (در صورت بسنده کردن به نازل‌ترین گزینه‌ها) دست یافته است. حتی پس از رسیدن به حداقل حق خویش، خدایگان قدرت را نیز سپاس فراوان گفته و هرگز به روی خویش نیاورده است که؛ زیر بار منت رفتن و حق سلب حقوق مخالفان را به قیمت به دست آوردن حداقل حقوق خویش به رسمیت شناختن، شریک شدن در جرم جناح حاکم است و برای آنانی که خود مورد ستم قرار گرفته‌اند هیچ نفع دنیوی یا اخروی در بر ندارد.

گرچه ممکن است عبارت گداصفتی اهانت‌آمیز باشد ولی عبارت دیگری که بتواند بیانگر روحیه‌ای باشد که برخی اصلاح‌طلبان از آن برخوردارند و تاکنون به فراوانی از آن بهره برده‌اند و ناخواسته به پرتوقع شدن رقیب انجامیده است، پیدا نکرده‌ام و از این جهت پیشاپیش عذرخواهی می‌کنم.

اکنون که مقدمات بحث ریاست جمهوری!! آینده مطرح است نیز به علت اطمینان از سلب حق انتخاب‌کنندگان و انتخاب‌شوندگان توسط شورای نگهبان (نگهبان قدرت مطلقه‌ی محافظه‌کاران) تا آنجا عقب‌نشینی می‌کنند که از آقای هاشمی رفسنجانی برای نمایندگی از سوی ملت ایران و گروه‌های سیاسی اصلاح‌طلب، حمایت می‌کنند. گویا که از موضع‌گیری‌های او در مورد بستن

روزنامه‌ها و زندانی کردن روزنامه‌نگاران و پیشنهادش در مورد مسؤول معرفی کردن یکی دو قاچاقچی به عنوان مسؤول قتل‌های زنجیره‌ای (همان‌گونه که در موارد متعدد دیگر، مثل بمب‌گذاری حرم امام رضا(ع) فرد بدبختی چون مهدی نحوی را بجای رمزی یوسف، که خود به مسؤولیت این جرم اقرارکرده و هم اکنون در دست دولت امریکا است و وزیر اطلاعات، آقای یونسی بدون توجه به آثارآن در سال ۱۳۸۲ در مقابل درخواست دولت امریکا از ایران درمورد تحویل دادن اعضای گروه القاعده، به خبرنگاران گفت: ما هم از دولت امریکا می‌خواهیم که مسؤول بمب‌گذاری در حرم امام رضا را به ما تحویل دهد) و تلاش‌های عجیب ایشان در نظامی کردن فضای کشور، پس از شکستش در انتخابات مجلس ششم، تا جایی که ستاد بحران وقت، از کودتای رسمی در کشور حمایت کرد و در مسائل پس از آن نیز همیشه به حمایت از اقدامات حاد علیه مخالفان قدرت حاکم به میدان می‌آمد و با شدیدترین لحن و تحقیرآمیزترین واژگان، اصلاح‌طلبان را مورد هجوم قرارمی‌داد، کاملاً فراموش کرده‌اند.

اگر بنا باشد که با همان روحیه‌ی گداصفتی، ریاست جمهوری(!!!) آینده شکل گیرد، چرا از آقایان دیگری که در این اتفاقات شریک اقتدارگرایان نبوده یا کمتر بوده‌اند حمایت نشود؟!

به نظر می‌رسد که باید از روند رو به انحطاط پذیرش عملکرد نامشروع اقتدارگرایان برای یکبار هم که شده فاصله گرفت و این مسیر آزموده را مجدداً طی نکرد. ظاهراً لازم است که در شرایط فعلی، برای استیفای حقوق کامل‌تر ملت ایران تلاش کرد.

راه حل پیشنهادی؛ اعلام تمامی خواسته‌های ملت و پیش‌بینی دقیق راهکارهای رفع تمامی بن‌بست‌های سیاسی و قانونی در راه اعمال حق حاکمیت ملی است،

که در منشوری از سوی گروه‌های سیاسی اصلاح‌طلب درون و برون حاکمیت و نیروهای سیاسی منفرد ولی تأثیرگذار همچون آیت‌الله‌العظمی منتظری، دکتر سروش و امثال ایشان باید ارائه شود. این منشور باید دربردارنده‌ی پیشنهادات و ضرب‌الأجلی مشخص برای تغییرات پیشنهادی باشد ورسماً در آن اعلام موضع شود که درصورت عدم اقدام لازم از سوی اقتدارگرایان حاکم تا تاریخ مذکور (که نباید فاصله‌ی آن تا زمان برگزاری رأی‌گیری کمتر از سه ماه باشد) شرکت در چنین نمایشی که به نام انتخابات و درحقیقت نوعی از انتصابات است را معقول نمی‌دانند وآن را به لحاظ سیاسی تحریم می‌کنند.

گرچه رقیب مغرور به قدرت، ممکن است همچون گذشته به همه بی‌اعتنایی کند ولی در شرایطی که برای حفظ موضع خویش در صحنه‌ی بین‌المللی به حضور مردم شدیداً محتاج است تصمیم‌گیری در این زمینه برایش راحت نخواهد بود و احتمال عقب-نشینی وی نسبت به گذشته بسیار بیشتر است.

البته کسانی در این میدان پیروز خواهند شد که برای اهداف خویش سرمایه گذاری لازم را بکنند و بدانند که در این پیچ خطرناک تاریخ سیاسی ایران، بی توجهی به خواست ملت و از دست دادن پشتوانه‌ی ملی یا به دره‌ی هولناک تسلط بیگانه و تصمیم‌گیری او برای ایران منجر می‌شود و یا به مسیر صاف و مناسب اعمال حق حاکمیت ملت منجر می‌شود. ظاهراً راه سومی وجود ندارد که قدرت موجود غیر متکی بر ملت با اتکای بر بیگانه همچنان بر کشور مسلط بماند.

این وضعیت حتی اگر محتمل باشد احتمالش منجز است و وظیفه‌ای تاریخی بر دوش نیروهای ملی می‌گذارد. یک انتخاب نابجا، می‌تواند هستی ملت را به تاراج بیگانگان دهد و هزاران میلیارد دلار سرمایه‌ی ملی (اقتصادی و انسانی) را نیست

و نابود کند و یا با انتخاب راه صحیح موجودیت ملت و کشور را با خسارتی به مراتب کمتر حفظ کند.

اگر چنین اتفاق نظر و راه حل عملی برای اعمال حق حاکمیت ملت پدید آید، می‌توان امید داشت که وفاق ملی، از آن پس شکل گیرد و به احتمال فراوان، نیروهای دلسوز ملک و ملت در خارج از ایران نیز از آن حمایت خواهند کرد و مطمئناً این روند منجر به رفع کلیه‌ی تهدیدات از کشور خواهد شد. در چنین شرایطی است که توافق بر نامزدی مطمئن و توانا نیز ممکن خواهد شد و یا با پذیرش روند دموکراتیک، نسبت به انتخاب فرد برتر (از جمع اصلاح‌طلبان به معنای اعم آن) از طریق نظرسنجی اقدام خواهد شد.

روزها و ماه‌های آینده، نشان خواهد داد که هرکس در چه مسیری قرار خواهد گرفت. فقط آرزو می‌کنم که دوستان ما مرتکب کاری نشوند که خود و ملت ایران در حسرت آن بمانند و بسوزند، چرا که از رقیبان خویش که به این روند ناسالم خو گرفته‌اند نمی‌توان انتظار داشت که بدون هشدار جدی افراد آگاه، از غفلت تاریخی خویش به‌در آیند و با بیگانگان نیز (که همچون اقتدارگرایان داخلی، متکی بر قدرتی بیش از قدرت اقتدارگرایانند) باب گفت و گو بسته است، چرا که نه به حفظ منافع ملت ایران التزامی دارند و نه زبان مشترکی با آنان داریم.

به عبارت دیگر؛ اگر ما را توان تغییر رفتار اقتدارگرایان بود، تاکنون نماینده‌ی داخلی آن را که ظاهراً با ما از نظر زبان و فرهنگ یکسانند، به تغییر روش وادار می‌کردیم. تاکنون اگر موفق نبوده‌ایم، به طریق اولی درمورد نمایندگان خارجی اقتدارگرایی نیز توفیقی نداشته و نخواهیم داشت. اما امید به تغییر روش نماینده‌ی داخلی آن، که از نظر منطقی امکان بیشتری دارد، معقول‌تر است. گرچه

زمان انتخاب این گزینه‌ها به سرعت سپری می‌شود و هرروز به شرایط اضطراری نزدیک‌تر می‌شویم و شاید همین راه حل پیشنهادی نیز مربوط به شرایط اضطراری‌ای است که در طلوع آن قرارگرفته‌ایم.

خدا یا چنان کن سرانجام کار　　　تو خوشنود باشی و ما رستگار

تاجیکستان، ۱۳۸۳/۸/۲۰

ریاست جمهوری

به نام خدا

شورای مرکزی حزب مشارکت ایران اسلامی، شورای مرکزی سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و نامزد محترم ریاست جمهوری جناب آقای دکتر مصطفی معین، سلام بر شما.

با احترام و آرزوی وفاداری به حقوق ملت برای شما، چند نکته را در قالب پرسش‌های اساسی این دوره‌ی ریاست جمهوری، ارائه می‌کنم. امیدوارم با پاسخ مناسب، قدمی در شفاف‌سازی مواضع و برنامه‌ها و در نهایت امکان بازگشت اعتماد شهروندان به شما فراهم گردد. پرسش‌های من، مبتنی بر امکان و فرض بقای جمهوری اسلامی است، گرچه با کمال تأسف، اقدامات اقتدارگرایان و رهبری کشور و افراد منصوب ایشان، هر روز این امکان را کاهش داده و نظام جمهوری اسلامی را بیشتر با خطر فروپاشی روبرو می‌گرداند.

۱- در نهمین دوره‌ی ریاست جمهوری، زمان تجدید انتخابات مجلس خبرگان فرا می‌رسد. با توجه به اقرار افرادی چون آیت‌الله جوادی آملی (از علمای وابسته به اقتدارگرایان و محافظه‌کاران) مبنی بر گرفتار بودن شیوه‌ی کنونی گزینش خبرگان از سوی فقهای شورای نگهبان منصوب رهبری به «دور باطل» و اصرار و تأکید عالمان غیروابسته بر «بطلان و نامعقول بودن این روش»، آیا در صورت تصدی ریاست دولت، این روش باطل را می‌پذیرید یا از برگزاری «نمایش غیرمعقول شبه انتخاباتی» پرهیز کرده و پیشاپیش به تصحیح این روش اقدام می‌کنید؟ راهکار شما برای تصحیح این روش چیست؟ آیا همچون آقای هاشمی

رفسنجانی که در دوره‌ی قبل، قول تغییر این «مصوبه‌ی باطل خبرگانی که به همین روش باطل برگزیده شده بودند» را داد و تاکنون به آن عمل نکرده است، رفتار می‌کنید یا در ضمن «میثاق مکتوب انتخاباتی» راه‌های ممکن را با مردم در میان گذاشته و نسبت به انجام آن، متعهد می‌شوید؟

آیا راهکار مشخصی برای راه یافتن افراد غیر روحانی و باتخصص‌های لازم برای نظارت بر حسن انجام وظایف و اختیارات رهبری در بخش‌های نظامی، اقتصادی، حقوقی و سیاسی، به مجلس خبرگان دارید و راهکار مشخص شما برای اجرائی شدن این مطلوب قانون اساسی (که تاکنون از پذیرش قانون اساسی در این خصوص خبری نبوده و نیست) چه خواهد بود؟

آیا همچون آقای خاتمی (در سال ۷۷) در برابر رد صلاحیت‌های کم‌نظیر نامزدهای مجلس خبرگان، سکوت خواهید کرد؟ و از اصرار و تهدید اقتدارگرایان؛ و در رأس آنان مقام رهبری (که آرامش و اقتدار خود را در تکرار مجلس خبرگانی همچون مجلس کنونی می‌بینند) برای اجرای نسخه‌ی باطل کنونی چگونه گذر خواهید کرد؟

اهمیت مجلس خبرگان در قانون اساسی، با آنچه تاکنون عملی شده است، تفاوت ماهوی دارد. آنچه در قانون اساسی آمده است، مجلس خبرگان را در «انتخاب، نظارت مستمر بر عملکرد و عزل رهبری» دارای اقتداری بی‌بدیل قرار داده است. در حقیقت، رهبری نظام «زیر مجموعه»ی مجلس خبرگان است و باید به مجلس فراخوانده شده، استیضاح گردد و از آن رهنمود بگیرد.

آنچه تاکنون وجود داشته و دارد، به خدمت رهبری رسیدن خبرگان و رهنمود دادن رهبری به مجلس خبرگان است. ایشان تعیین تکلیف می‌کند که چه بکنید و چه نکنید!!. یعنی مخروط قدرت در جمهوری اسلامی، وارونه شده است و کاملاً برخلاف قانون اساسی رفتار شده و می‌شود!!.

۲- در پایان سال دوم یا آغاز سال سوم این دوره‌ی ریاست جمهوری، زمان انتخابات مجلس هشتم فرا می‌رسد. آیا همچون آقایان خاتمی و کروبی، علیرغم تعهد و تأکید بر عدم برگزاری انتخابات غیر قانونی و غیر سالم و اقرار بر عدم سلامت «نمایش شبه انتخاباتی» که منجر به راهیابی «برگزیدگان شورای نگهبان و رهبری به مجمعی به نام مجلس هفتم» شد، شما نیز به اقدامات مشابه شورای نگهبان در انتخابات مجلس هشتم، تمکین می‌کنید یا خیر؟ آیا در صورت تأکید و تهدید رهبری، عقب‌نشینی می‌کنید یا خیر؟ راهکار شما در برابر این اتفاقات چه خواهد بود؟

۳- در امر تعیین بودجه، آیا بودجه‌ی اختصاصی به «رهبری نظام» هم‌چنان «محرمانه» باقی خواهد ماند یا آن را «آشکار» خواهید کرد؟ آیا اطلاع یافتن مردم از «بودجه‌ی عمومی اختصاص یافته به نهاد رهبری» کم‌ارزش‌تر از «دارایی شخصی» ایشان است که باید به اطلاع قوه‌ی قضائیه برسد تا امکان سوء استفاده از قدرت منتفی شود؟!

۴- چه راهکار مشخصی برای نظارت بیشتر قوه‌ی مجریه و نمایندگان حقیقی مردم (در مجلس شورا و خبرگان) بر نهادهای اطلاعاتی و دفاعی و نیروهای مسلح دارید؟ آیا برای فعالیت‌های پنهانی محتمل این نهادها و نظارت جدی بر آن، راهکار مشخصی اندیشیده‌اید؟

۵- برای کنترل حقیقی سیاست خارجی نظام و بازگرداندن مدیریت حقیقی آن به وزارت خارجه و دولت، چه راهکار مشخصی دارید؟ با توجه به علاقه‌ی رهبری فعلی و افراد و نهادهای منسوب به ایشان، به دخالت در تصمیم‌گیری‌های کلی و جزئی سیاست خارجی، چگونه از این معرکه گذر خواهید کرد؟ آیا همچون آقای خاتمی، به‌خاطر خوش‌آمد اقتدارگرایان، مجبور به اقداماتی نخواهید شد که خود را نسبت به آن ملامت کرده و متهم به فرصت‌سوزی شوید؟

۶- برای کلاف سردرگم رفتارهای غیرقانونی قوه‌ی قضائیه، شورای نگهبان و حفاظت اطلاعات نیروهای مسلح نسبت به حقوق شهروندان و تعدی به حقوق ملت، چه راه حل مشخصی دارید؟ آیا جز اصرار بر تغییر افراد و مسؤولان غیر پاسخگو، در بیانات شفاهی و مکتوب علنی، راه حلی به نظر می‌آید؟ آیا به این مطلب اندیشیده‌اید که؛ «متعدد قراردادن فقهای شورای نگهبان، ناشی از گرایش قانونگزاران قانون اساسی به لزوم حضور گرایش‌های مختلف فقهی در این نهاد است» و می‌توان با تأکید و اصرار، رهبری را به التزام به این گرایش وادار کرد؟

چرا از ابتدای شکل‌گیری شورای نگهبان، فقهای شورای یادشده به جمع محدودی منحصر شده است؟ چرا گرایش فقهی محافظه‌کاران در تمامی این مدت، دارای اکثریت مطلق بوده و در بسیاری از زمان‌ها به انحصار آنان درآمده است؟ چرا نزدیک به بیست سال است که از مجتهدان نزدیک به اصلاح‌طلبان (که بارها به مجلس خبرگان راه یافته و اجتهادشان مورد اقرار محافظه‌کاران و اقتدارگرایان نیز قرار گرفته است) در شورای نگهبان خبری نیست؟! آیا هیچ عزمی برای علنی کردن این مباحث در دولت احتمالی شما وجود دارد؟ راهکار مشخص شما برای قانع کردن رهبری به رویکردی عادلانه در این خصوص چیست؟

چرا از زمان تصدی رهبری فعلی، مناصب اصلی قضائی به انحصار محافظه‌کاران در آمده است؟ شما قسم یاد می‌کنید که «پاسدار قانون اساسی» باشید، آیا در متن این قانون سخن از این نیست که؛ «هیچ کس حق ندارد این حق خدادای (حاکمیت ملت) را در اختیار فرد یا گروه خاصی قرار دهد = اصل ۵۶». آیا سخن از «عدالت و ایجاد فرصت‌های برابر و امکان اجتهاد مستمر» در این قانون نرفته است؟ سرجمع این اصول، شما را موظف به تذکر به رهبری برای رعایت عدالت در گرایش به رویکردهای اجتهادی مختلف نمی‌گرداند؟ مگر نه این است که از نظر قانون اساسی؛ «رهبر در مقابل قوانین با سایر افراد مساوی است»، آیا

رفتارهای انحصاری حزبی ایشان در موقعیت رهبری در گذشته و حال، با اقتضای این موقعیت از نظر قانون اساسی (که باید از تعادل لازم و کافی برخوردار باشد) شایسته‌ی اخطار کتبی و علنی قانون اساسی نیست؟!! همین مطالب را در مورد نهادهای مقتدر و غیر قانونی از قبیل «شورای عالی انقلاب فرهنگی، نهادهای موازی اطلاعاتی و...» می‌توان تکرار کرد. (شرح این آلام و این خون جگر – این زمان بگذار تا وقت دگر).

۷- وزارت کشور و دولت، بدون تسلط کامل بر نیروی انتظامی، نمی‌توانند به وظایف قانونی خویش در حفظ امنیت و مراعات حقوق شهروندان اقدام کنند. با توجه به تجربه‌ی ناموفق دولت آقای خاتمی در کسب فرماندهی و تسلط بر نیروی پلیس، شما چه راهکاری برای رسیدن به این ابزار لازم برای توفیق برنامه‌های دولت، پیش‌بینی کرده‌اید؟

این پرسش‌ها و پرسش‌های اساسی دیگری که مجال طرح آن نیست، امثال من را نسبت به موفقیت هرکسی که متصدی این مقام گردد، شدیداً دچار تردید کرده است. راه غلبه بر تردید شهروندان و جلب اعتماد ایشان، پیش‌بینی و ارائه‌ی راهکارهای مشخصی است که امکان برون رفت از این بن بست‌های فرصت‌سوز را فراهم کند و آنان را نسبت به آینده‌ی کشور امیدوار گرداند.

آنانی که بر طبل راه‌های بن‌بست پیموده شده می‌کوبند و با سلب حقوق ملت و قراردادن حاکمیت ملت «در اختیار فرد (ولی فقیه) یا گروه خاص (اقتدارگرایان محافظه‌کار)...» نظام جمهوری اسلامی را به نظامی استبدادی تحویل داده و می‌دهند، بیش از دیگران سزاوار اخطار کتبی آشکار «تخلف از قانون اساسی»اند.

امروز که این نامه نوشته می‌شود، به خاطر این «سوء تدبیرها» کشور و نظام جمهوری اسلامی در معرض بزرگترین و جدی‌ترین تهدید جهانی و فروپاشی از درون است. چرا هیچ‌کس انگشت اتهام را متوجه رهبری نظام نمی‌کند که «عامل

اصلی این وضعیت نابسامان است» و چرا کسی ایشان را مورد پرسش قرار نمی‌دهد؟!!

به گمان من، رهبری کشور با گفتار و کردار خویش، موجب «تضعیف نظام جمهوری اسلامی» شده است و نظام را در معرض «براندازی» قرار داده است. ایشان باید از روش گذشته‌ی خود برگردد و حاکمیت ملت را بپذیرد. سیاست تبعیض‌آمیز شانزده ساله‌ی خود را با رو آوردن به «عدالت سیاسی و اجتماعی» جبران کند. در این راه، حضور شما در دستگاه اجرائی با راهکارهای مشخص برای گذر از وضعیت فعلی به وضعیت مطلوب ملت، می‌تواند نعمت بی‌بدیلی برای ایشان و نظام و ملت فراهم کند و تهدیدها را برطرف ساخته و فرصت‌های از دست رفته را مجدداً بازسازی کند و امید را در دل افسرده‌ی ملت، زنده کند و کشور و دیانت را از گزند حوادث ناگوار داخلی و خارجی ایمن بدارد.

بنابراین، اگر پاسخ و برنامه‌ی مناسب و مورد پذیرش ملت و عزم جدی برای اجرای آن در برابر این پرسش‌ها را داشته باشید، حضور شما لازم خواهد بود و گرنه همان بهتر که این صحنه را به محافظه‌کاران واگذارکنید و مسؤولیت خوب و بد حوادث را بر عهده‌ی ایشان گذارید.

با آرزوی سلامت، سرور و سر افرازی برای ایران و ایرانیان.

احمد قابل

۴ تیر ۱۳۸۴

در مورد انتخابات همیشه غیرآزاد و ناعادلانه‌ی ریاست جمهوری ایران

به نام خدا

یک ماه و اندی پیش از انتخابات غیر آزاد و ناعادلانه‌ی ریاست جمهوری در سال ۷۶ که منجر به گزینش آقای خاتمی‌شد، طی نامه‌ای خصوصی به ایشان نوشتم که؛ اگر در مورد ردّ صلاحیت دیگر نامزدها و از جمله آقای سحابی به شورای نگهبان و حاکمیت اقتدارگرا اعتراض کردید، ادعای شما در مورد "قانون‌گرایی و دفاع از حقوق ملت" را باور می‌کنم و به شما اعتماد می‌کنم وگرنه در خانه نشستن و رأی ندادن را ترجیح خواهم داد. ایشان علیرغم مطالعه‌ی این نامه (و اطلاع از هزاران خواسته‌ی گفته و ناگفته‌ی آحاد ملت) اعتراضی نکرد. من هم رأی ندادم و البته به کسانی که از من می‌پرسیدند که به چه کسی رأی دهیم؟ می‌گفتم که؛ اگر مصمم به رأی دادن هستید، به آقای خاتمی رأی دهید. ایشان (صرف‌نظر از حمایت غیر مستقیم من و امثال من) با حمایت مستقیم دیگر اصلاح‌طلبان، مورد اعتماد اکثریت کسانی قرار گرفت که تصمیم داشتند رأی دهند.

ایرانیان مهاجر، جمهوری خواهان فعلی، برخی تحریم‌کنندگان فعلی مثل دفتر تحکیم وحدت؛ و بسیاری از نیروهای ملی یا مذهبی داخل و خارج کشور در انتخابات آن روز شرکت کرده و تحریم نکردند. یعنی تعرض شورای نگهبان به حق انتخابشان و «ناعادلانه بودن آن انتخابات» را، مانعی برای حضور و

بهره‌گیری از فضای موجود برای اندکی تنفس (که ناشی از حضور نیم‌بند اصلاح‌طلبان در حکومت بود) ندانستند.

حتی آنانی که مثل من از رأی دادن امتناع کرده بودند، از پیروزی آقای خاتمی شادمان شده و به اصلاح اوضاع امید بستند و نشاطی در عالم سیاست پدید آمد که کم‌نظیر بود و کسی تصورش را نمی‌کرد.

این درحالی بود که آقای خاتمی به عنوان چهره‌ای میانه‌رو، با «مراجعه به رهبری و اطلاع از عدم مخالفت ایشان با نامزدی‌اش» به میدان رقابت انتخاباتی وارد شده بود و دوستان ایشان هم‌چنان بر انگیزه‌های غیر علمی و احساسات سنتی مذهبی مردم (سیادت و روحانیت) برای جلب آراء تأکید می‌ورزیدند. این رویکردها نیز در مجموع و به خاطر نتیجه‌اش مورد استقبال برخی افراد قرار گرفت و کسی به آن خورده نگرفت.

سال‌ها گذشت و امیدها رنگ باخت و باز هم ناامیدی به اردوگاه بسیاری از دوستداران ملک و ملت بازگشت. این بار و در انتخابات ریاست جمهوری پیش رو، پدیده‌ای به نام «ناکارآمدی مدعیان اصلاحات قانونمند از درون حاکمیت» در کنار «ظلم و ستم اقتدارگرایان به ملک و ملت» قرار گرفته و کار تصمیم را مشکل‌تر کرده است.

با همه‌ی این احوال، رویکرد خود و دلایل آن و راه حل پیشنهادی برای رسیدن به اتحاد عملی نیروهای طرفدار «آزادی، عدالت، دموکراسی و حقوق بشر» در خصوص انتخابات ریاست جمهوری را به اطلاع می‌رسانم. شاید دوستان را در رسیدن به تصمیمی کامل‌تر و جمعی یاری رساند؛

۱- من از سال ۶۸ تاکنون فقط در انتخابات اول ودوم شوراها و انتخابات مجلس ششم و دور دوم ریاست جمهوری آقای خاتمی به پای صندوق رأی رفته‌ام و

عمدتاً در اردوگاه «تحریم انتخابات غیر آزاد و ناعادلانه» بوده‌ام. در مصاحبه‌هایم با رادیوهای خارجی و سخنرانی‌هایم در درون ایران، رسماً به عدم شرکت در انتخابات فرا می‌خواندم که آخرین آن انتخابات فرمایشی مجلس هفتم بود. درمورد انتخابات ریاست جمهوری نهم نیز تاکنون از این رویکرد دفاع کرده‌ام.

۲- اتفاقات چند روز گذشته و تکرار ردّ صلاحیت‌ها و سناریوی از پیش تعیین شده‌ی حکم حکومتی در مورد آقای معین را مهر تأییدی بر صحت رویکرد خود می‌دانستم. هرچند برخی اقدامات عملی دکتر معین و همراهان او، نشانگر تحولی اساسی در رویکرد اصلاح‌طلبان بود. اصلاح‌طلبانی که در این اواخر و بخصوص در زمان حضورشان در مجلس ششم، بارها از سوی دیگر اصلاح‌طلبان و خصوصاً آقای محمد خاتمی مورد سرزنش علنی قرار گرفته بودند و در کنار «بحران آفرینان اقتدارگرا» به یک چوب رانده شده بودند.

رئیس جمهور خاتمی، بیشتر به حزب خویش «مجمع روحانیون مبارز» نزدیک بود تا به «حزب مشارکت و سازمان مجاهدین انقلاب و...». طبیعی بود که این تفاوت نظر، در انتخابات اخیر ریاست جمهوری خود را نشان دهد و بهترین فرصت وقتی پدید آمد که «آقای میرحسین موسوی» نامزدی انتخابات را نپذیرفت و اصلاح‌طلبان به دو گروه «سنتی و پیشرو» تقسیم شدند و هریک به راه خود رفته و می‌روند.

۳- عمده‌ترین دلیل و توجیه مجمع روحانیون مبارز برای عدم اتفاق نظر با مشارکت و همراهانش در مورد آقای معین، احتمال جدی بلکه اطمینان آنان در مورد رد صلاحیت آقای معین بود. چیزی که امروز (تحت شرایط فشارهای داخلی و خارجی) منتفی شده است و علی‌القاعده باید به وحدت نامزد منجر می‌شد که نشد و به گمان من این اتفاقی مبارک برای اصلاحات بوده و خواهد

بود. من معتقدم این‌گونه اختلاف (که دو طرف مراعات ادب و احترام یکدیگر را بکنند) از اتحاد شکننده‌ای که در مرحله‌ی اول اصلاحات وجود داشت بهتر و نافع‌تر است. به هر حال نمی‌شد طیفی از افراد که از آقای قدرت‌الله علیخانی تا آقای رضا علیجانی را در بر می‌گرفت، دور یک محور سیاسی گرد هم آورد و نتایج مثبت را تجربه کرد.

۴- من هم مثل بسیاری از دوستان تحریمی و غیر تحریمی، پس از رد و قبول صلاحیت آقای دکتر مصطفی معین (به طریقی غیر عادی در چند انتخابات ریاست جمهوری گذشته)، نگران آقای معین بودم که چه واکنشی نشان داده و چگونه به این کنش‌های غیر منطقی، پاسخ می‌دهد. البته تنها انتظاری که داشتم این بود که «آزادانه بر مواضع خود بایستد و پاسخ قانون‌شکنان و غاصبان حقوق ملت را بدهد» حتی اگر منجر به برخورد قضائی یا عدم شرکت او در انتخابات شود. هرگونه مجامله، سهل‌انگاری و سازش دوستان را در این مرحله‌ی حساس، نوع تحقیرآمیزی از «شکست خود» به عنوان یکی از آحاد ملت می‌دانستم.

من آرزو داشته و دارم که همه‌ی افراد پایبند به «دین» و «اسلام نور» که منتهی‌الیه تفکر سیاسی و اجتماعی‌شان رحمت، دوستی، حرمت انسان و هم‌زیستی مسالمت‌آمیز با همه‌ی آحاد بشر است، در برابر اقدامات «انحصار طلبانی که مدعی دینداری‌اند» و مبلغ «اسلام نار» و کینه‌توزی و آتش‌افروزی در تمامی جهان‌اند و برای آنان، جز افراد «تابع محض اندیشه‌های خویش» همه‌ی ایرانیان و جهانیان «غیر خودی»اند، مسؤولانه مقاومت کنند و میدان را برای ستمگری آنان خالی نکنند. برای این هدف، در حد توان خویش سرمایه‌گذاری کرده‌ام و هنوز نیز بر سر عهد و پیمان خود با خدای مهربان و وجدان خویش هستم و آماده‌ام تا سرمایه بیشتری بگذارم. به همین خاطر است که یافته‌های خود را با دیگران در

میان می‌گذارم تا «آنچه را برای خود پسندیده‌ام برای دیگران نیز پسندیده باشم و آنچه را برای خود نمی‌پسندم برای دیگران نیز نپسندم».

اما نگران بودم که این بار نیز چیزی جز مطلوب را مشاهده کنم، چرا که در این ۸ سال و خصوصاً سال‌های پیش از آن، کم و بیش به مشاهده‌ی آن عادت کرده بودم. (البته غیر منصافانه می‌دانم اگر قدردان زحمات و کارهای مثبت ریاست جمهور؛ جناب آقای خاتمی نباشم و خدمات و تلاش‌های صادقانه‌ی ایشان را در این ۸ سال، نادیده بگیرم).

۵- وقتی که پاسخ کوبنده و محکم و مستدل آقای معین را در سایت‌های اینترنتی خواندم، با صدای بلند، شجاعت و صداقت ایشان و همراهان ایشان را تحسین کرده و به داشتن چنین دوستان و همفکرانی افتخار کردم.

سخن این بیانیه چیزی بود بسیار متفاوت از گفتمان دوره‌ی اول اصلاحات و متنی بود که اگر بنا باشد آدمی به «متن بیانیه‌ها و وعده‌های سیاسیون» از اصحاب قدرت یا حاشیه‌نشینان (مخالفان امروز و مدعیان تصاحب قدرت در فردای ایران) اعتماد کند، شایستگی اعتماد را داشت. چرا که این معین رهیده از کمند صیادان شورای نگهبان، بالقوه واجد قدرتی بود که عزیزان رد صلاحیت شده و یا تحریمیان، فاقد آن بودند و وعده‌ی او «وعده‌ی انسانی بود که امکان تصاحب قدرت را پیدا کرده بود» و در عین حال با استواری و شفافیت، بر همان نکاتی تأکید ورزیده بود که بسیاری از تحریمیان در پی آن بودند و چون امید دست‌یابی به آن را با رویکرد اصلاح‌طلبان نداشتند، از شرکت در صحنه‌ی رأی‌گیری امتناع می‌ورزیدند.

تفاوت‌های آشکاری که دیدم عبارتند از؛

الف) معین به رد صلاحیت‌ها از سوی شورای نگهبان اعتراض کرد و تأیید صلاحیت خود را نشانه‌ی آزادانه و عادلانه بودن انتخابات ندانست (کاری که خاتمی در هر دو دوره از آن امتناع ورزید).

ب) معین و تیم همراهش با صراحت از پذیرش حکم حکومتی خود را رها کردند و آن را با صدای بلند نفی کرده و نپذیرفتند و از «گدا صفتی» برای تأیید صلاحیت خود بهره نگرفتند، گرچه رقیب اقتدارگرای آنان (و برخی اصلاح‌طلبان مرحله‌ی اول) از آن استقبال کرده و بر لزوم پذیرش آن تأکید ورزیدند. آنانی که در خفا و علن با رفتار خود، روش «گدا صفتی» از ارباب قدرت برای تأمین حقوق قانونی ملت را نهادینه کرده و همیشه «از چانه‌زنی‌های نابرابر» بهره گرفته و می‌گیرند.

پ) معین وعده‌های مکتوب بسیاری در این بیانیه به سیاسیون و روشنفکران و مطبوعات و آحاد ملت ایران داد که در نوع خود بی‌نظیر است (یعنی تاکنون هیچ نامزد رهیده از نظارت استصوابی، چنین سخنانی مطرح نکرده است) و اگر با این سرمایه به ریاست جمهوری برسد، کار اقتدارگرایان بسیار دشوار خواهد شد و تکلیف «مصاف اصلاح‌طلبی و اقتدارگرایی» برای همیشه روشن خواهد شد.

ت) دلیل دیگر متفاوت بودن آقای معین، عدم مراجعه به رهبری برای اعلام حضور در صحنه‌ی انتخابات است که این استقلال نیز برای اولین بار در اردوی اصلاح‌طلبان دیده می‌شود. یعنی اگر آقای خاتمی (که در آغاز راه به رهبری مراجعه کرد) از سوی اکثریت دوستان پذیرفته شد و مورد اعتماد قرار گرفت، آقای معین باید به طریق اولی مورد پذیرش قرار گیرد.

ث) تفاوت دیگر این است که اگر آقای معین به ریاست جمهوری برسد، تنها رئیس جمهوری خواهد بود که صلاحیت او در شورای نگهبان رد شده و ملت او

را برگزیده‌اند. یعنی رأی به آقای معین، رأی به عدم صلاحیت شورای نگهبان و نظارت استصوابی است.

ج) سخنان و مواضع ایشان در مورد مطبوعات، زندانیان سیاسی و نقض حقوق بشر را با توجیهات سال گذشته‌ی آقای خاتمی و یا سخنگوی وزارت خارجه دولت ایشان در همین موارد و در پاسخ روزنامه‌نگاران مقایسه کنیم تا به متفاوت بودن این مرحله از اصلاحات با مرحله‌ی قبلی اطمینان یابیم.

۶- بیانیه‌ی معین، متن روشن و کاملی برای «اتمام حجت» با اقتدارگرایان حاکمیت است. هم آقای معین و تیم همراه ایشان و هم کسانی که به آنان اعتماد می‌کنند، باید به روشنی بگویند که در صورت مزاحمت جناح اقتدارگرا و مانع-تراشی‌های مشابه مرحله‌ی اول اصلاحات، چیزی جز «تغییر کلی قانون اساسی یا رفراندوم برای تعیین نظام مورد پذیرش ملت» را در دستور کار خود قرار نخواهند داد.

۷- همیشه این دغدغه‌ی اخلاقی را برای همگان (و از جمله خودم) داشته و دارم که؛ «مبادا از آتش‌افروزی رقیبان، همه‌ی سرمایه‌ی اخلاقی مثبت ما بسوزد. مبادا در چنبره‌ی "سوء ظن مطلق" به همه چیز و همه‌کس، گرفتار شویم. مبادا از سوء رفتار و عهد و پیمان‌شکنی بی‌وفایان، به هیچ عهد و پیمانی وفادار نمانیم یا از هر عهد و پیمان مثبتی گریزان شویم و...».

اکنون نیز برای گریز از «سوء ظن مطلق» می‌خواهم بار دیگر به دوستانی دل ببندم که با بیانیه‌ی شفاف و شجاعانه‌ی خود «عهد و پیمانی شفاف و مکتوب» را در برابر ما گشوده‌اند. باز هم تنها سرمایه‌ی خود راکه «وفاداری و اعتماد» است را به گونه‌ای «مشروط و انتقادی» در طبق اخلاص گذاشته و به این دوستان عزیز تقدیم می‌کنم. البته برای استحکام این «پیمان»، خدای رحمان را شاهد و گواه

قرار داده و با ایشان در «چارچوب این بیانیه و میثاق نامه‌ی معین با جوانان» همراه و «هم پیمان» می‌شوم.

۸- دوستان دگر اندیش (مدافعان نظریه‌ی تحریم) می‌توانند این رویکرد دکتر معین و حامیانش را به نحوه‌ی نگرش اروپاییان نسبت به تعامل با اقتدارگرایان ایران تشبیه کنند و رویکرد خویش را به نحوه‌ی نگرش کسانی که مذاکره با ایران را مفید فایده‌ای نمی‌دانند. آنان با همه‌ی اختلاف نظرها، حمایت همه جانبه و مرحله‌ای از مواضع یکدیگر را به عنوان امری مورد توافق و تدریجی، پذیرفته و به آن عمل کرده و می‌کنند. ما نیز می‌توانیم در این نکته به اشتراک برسیم که؛ «همه باهم از این تنها راه باقی مانده برای اصلاح نظام، دفاع کنیم و اگر از این مسیر به تحقق خواسته‌های ملت (دموکراسی، عدالت و حقوق بشر) نرسیدیم، گام بعدی همه‌ی ما "دفاع از تغییر کلی قانون اساسی و رفراندوم برای تعیین نوع نظام" به عنوان مطلوب عمومی ملت باشد». این اتفاقی است که در یک پیمان مکتوب می‌تواند محقق گردد و شرایط داخلی نیز با آن توافق بیشتری نشان می‌دهد.

البته نباید فرصت‌هارا از دست داد. هر دو گروه تحریمیان و اصلاح‌طلبان پیشرو می‌توانند به سرعت به این توافق برسند و چند روز باقی مانده را با تمام توان و با همفکری و حمایت همه جانبه از یکدیگر سپری کنند و ملت را به این مهم توجه دهند تا آگاهانه به پای صندوق رأی آمده و به آقای معین رأی دهند. شاید این اعتماد، نتیجه‌ای بهتر از «دوم خرداد» را برای ملت و کشور تأمین کند.

۹- از دوستانی که این منطق را می‌پذیرند، دعوت می‌کنم که به ایشان و تیم همراه ایشان اعتماد کنند. من تردید در صداقت دوستانی همچون دکتر حجاریان که هستی خودرا در راه احقاق حقوق ملت گذاشته و بدنی معلول را بهره برده

است و دکتر آقاجری که ستم اقتدارگرایان را تا نشستن به انتظار اعدام، تجربه کرد و از موضع دفاع از حق ذره‌ای عدول نکرد را منطقی نمی‌دانم. من دلیلی برای تردید در صداقت آقای مزروعی که با شجاعت در مجلس ششم از حقایق دفاع کرد را اخلاقی نمی‌دانم. تیم آقای معین را چنین افرادی تشکیل داده‌اند و بسیاری از چهره‌های پاک و ستم‌دیدگان و زندان رفتگانی که هزینه‌های لازم را برای اصلاحات پرداخته‌اند، به این مرد اعتماد کرده‌اند. بنابراین اتهام «قدرت‌طلبی و عدول از خواسته‌های ملت» که برخی دوستان دگر اندیش می‌زنند، وارد نیست.

۱۰- با توجه به مذاکرات دوستان در نهضت آزادی و نیروهای ملی و مذهبی با آقای دکتر معین و حامیان فعلی او، ظاهراً عزیزانی چون مهندس عزت‌الله سحابی، دکتر ابراهیم یزدی، دکتر حبیب‌الله پیمان، دکتر احمد صدر حاج سید جوادی و بسیاری از چهره‌های ارزشمند سیاسی این دو جریان اصیل ملی (که سال‌های بسیاری را با زندان و تبعید و انواع محرومیت‌ها از حقوق اولیه‌ی انسانی تجربه کرده و میهن‌دوستی و دفاع از حقوق ملت را با تمام وجود به اثبات رسانده‌اند) نیز از نامزد اصلاح‌طلبان پیشرو حمایت می‌کنند و طبق اطلاع، به‌زودی آن را به اطلاع ملت خواهند رساند. شایسته است که به رویکرد این افراد با تجربه در سیاست ایران و جهان، توجه شود تا معلوم گردد که «متهم کردن تمامی این حامیان به نادیده گرفتن منافع ملی» تا چه اندازه «ناشایست و غیر واقعی» است.

۱۱- البته خوبست که دوستان تحریمی (اگر این منطق را نمی‌پذیرند) «طریق ادب» را نگه‌داشته و از افتادن به دام «اتهام پراکنی» نسبت به دوستان خود (که روشی مخالف آنان را برگزیده‌اند) بپرهیزند. چرا که تهمت زدن و هتک حیثیت

کردن، روش «اقتدارگرایان ستم‌کار» است و شایسته نیست که دوستداران «آزادی، عدالت، دموکراسی و حقوق بشر» از روش مخالف آزادی و دموکراسی و حقوق بشر برای مغلوب ساختن «مخالفان روش پیشنهادی خود» بهره گیرند.

من به نوبه‌ی خود، در انتخابات گذشته و این انتخابات که تاکنون از تحریم حمایت می‌کردم، همه‌ی دوستان موافق شرکت را شایسته‌ی احترام می‌دانستم و فقط در روش کار با آنان مخالف بودم و اکنون نیز حامیان تحریم را شایسته‌ی تکریم می‌دانم. بهتر است که همه‌ی ما در نقد سیاست‌های یکدیگر (حتی رقیب اقتدارگرا) جز بر واقعیات گفتاری و کرداری تکیه نکنیم و از انگیزه‌خوانی‌های مبتنی بر بدگمانی، شدیداً پرهیز کنیم و در همه حال «انصاف» را فراموش نکنیم.

۱۲- شرایط داخلی به گونه‌ای تغییر کرده است که حتی نامزدهای جناح راست و میانه، مطالبی را بیان کرده و می‌کنند که طرح آن در مرحله‌ی اول اصلاحات ملازم با زندانی شدن و... بود. همه‌ی دوستان باید این قرینه‌ی آشکار عقب‌نشینی بخش عمده‌ای از اقتدارگرایان یا حامیانشان را دست کم نگیرند و به امکان تحقق خواسته‌های ملت در صورت استقامت و پایداری، در مرحله‌ی دوم اصلاحات، امیدوار باشند (البته همه باید این منشورها و عهدنامه‌ها و میثاق‌های نامزدهای اقتدارگرا و میانه‌رو را جمع‌آوری کنند تا در فردای انتخابات، از آن به نفع حقوق ملت بهره گیرند).

۱۳- شرایط خارجی نیز در نقطه‌ای قرار دارد که حاکمیت اقتدارگرا در صورت پیروزی اصلاح‌طلبان پیشرو، امکان برخوردهای گذشته با اصلاحات و اصلاح‌طلبان را هرگز نخواهد داشت. عقب‌نشینی‌های مکرر در صحنه‌ی سیاست خارجی، پیام مشخصی که برای اقتدارگرایان خارجی داشته این است که «حاکمیت اقتدارگرای ایران، در موضع ضعف قرار دارد و اگر تهدید را جدی

ببیند حاضر به عقب‌نشینی است». این نکته‌ای اساسی است که در صورت پیروزی، اصلاح‌طلبان نیز برای رسیدن به حداکثر مطالبات ملی، نباید از آن غفلت کنند. هیچ دلیل منطقی وجود ندارد که عقب‌نشینی در برابر نیروهای خارجی پذیرفته شود ولی در برابر نیروهای داخلی مورد امتناع قرار گیرد.

البته همه‌ی وطن دوستان حامی ملت می‌دانند که در این شرایط خطرناک جهانی، گزینه‌ی توافق شده و آشکار اروپا و امریکا و هم‌پیمان‌های آنان، بعد از انتخابات (اگر نتواند اعتماد بین‌المللی را برانگیزد) برخورد جدی با حاکمیت اقتدارگرا و ارجاع ایران به سازمان ملل است تا با تحریم‌هایی که دودش به چشم ملت خواهت رفت (و در نهایت نیز ممکن است سرنوشتی مثل عراق را به ارمغان آورد) سرنوشت کشور را خود به دست گیرند و آنان تعیین کننده‌ی مصالح و منافع ملی ایران گردند. این گزینه‌ای است که هر وطن‌دوستی از آن پرهیز می‌کند و با توجه به رد صلاحیت‌ها و رویکرد تحریم (که طبق نظرسنجی‌های قبل از تأیید صلاحیت معین و حتی بعد از آن، حدود نیمی از مردم را در بر می‌گیرد)، تنها گزینه‌ای که می‌تواند مانع اعمال توافق اروپا و امریکا گردد، پیروزی دکتر معین است که امکان «دادن فرصت از سوی مجامع بین‌المللی» به نیروهای ملی پیروز را برای مشاهده‌ی عملکرد اصلاح‌طلبان پیشرو و «جبهه‌ی دموکراسی و حقوق بشر» خواهد داد.

بنابراین مناسب‌ترین گزینه این است که در فرصت بسیار اندک باقی مانده، ملت تصمیم بگیرد که در صحنه‌ی شطرنج سیاست، با حضور غافلگیرانه و آرای خود به آقای دکتر مصطفی معین، اقتدارگرایان جنگ‌طلب داخلی و خارجی را «مات» کنند تا این بازی خسارت‌بار برای همیشه به نفع ملت ستم‌دیده‌ی ایران پایان پذیرد. (انشاء الله).

۱۴- اگر افراد دارای اعتبار در سطوح «محلی، منطقه‌ای و یا ملی» به سهم خود وارد میدان شوند و هرکدام تصمیم بگیرند که به میزان توان خویش در بسیج مردم نقش بپذیرند، می‌توان امیدوار بود که در این شرایط ناعادلانه و فرصت بسیارکم، بخشی از مردم مأیوس را امیدوار کرده و به میدان کشانند. این تنها فرصتی است که ما بیداد زدگان داریم. پس همه باهم با توکل بر خدا از جا برخیزیم و بگوییم: «دوباره می‌سازمت وطن» و «توکلت علی الله» (ومن یتوکل علی الله فهو حسبه).

۱۲ خرداد ۱۳۸۴

انتقاد از خود

به نام خدا

در زندگی آدمی، زمان‌هایی فرا می‌رسد که «نفس ملامتگر» وی، به نقد و بررسی رفتار خود فرا می‌خواند. فرد پیش‌بینی، با توجه به روحیات خویش، از این «محاکمه‌ی وجدانی» به نتایج متفاوتی می‌رسد که از بهترین تا بدترین حکم را در حق خود صادر می‌کند. در بدترین حالت به «خودزنی فیزیکی یا حیثیتی» می‌رسد و در بهترین حالت به «تشخیص سره از ناسره، عبرت‌آموزی و تفکیک حقیقت‌ها از واقعیت‌ها» می‌پردازد.

آنانی که «سلول انفرادی» را کشف کردند و متهمان و مخالفان خود را در این مکان قرار دادند، زمینه‌ی مناسب برای فرا رسیدن آن زمان را در تدارک «جایگاهی برای خلوت با خود» دیدند تا با رها کردن آدمیان در آن خلوتگاه (همراه با ارعاب، تهدیدهای پیدا و پنهان حاکمان و بازپرسان و تکرار و تلقین «اعتراف به خطا و گناه» و بی‌خبر نگه‌داشتن از عالم بیرون از سلول انفرادی) او را وادار به «ملامت خویش» کنند تا علاوه بر خطاها و گناهان احتمالی (که هرکسی در خلوت خویش چیزهایی برای پنهان کردن از دیگران دارد) به خطاها و گناهان ناکرده نیز اعتراف کند.

یکی از موارد طبیعی که چنین امکانی را فراهم می‌کند، زمان «پس از شکست» است. در هر صحنه‌ی تلاش یا رویارویی که نتایج موردنظر را در پی نداشته باشد، فرد تلاشگر یا رقابت کننده، فرصتی برای بررسی تلاش خود می‌یابد تا

معلوم گردد که در چه مورد یا مواردی دچار خطا شده و یا تدبیر او با موفقیت همراه نبوده است.

این بررسی‌ها ، گاه به نتایج مثبت و پندآموزی منجر می‌شود که تلاش بی‌وقفه در تقویت مواضع صحیح و نقاط قوت و تصحیح خطاها و نقاط ضعف را درپی دارد و گاه به خودزنی‌های فیزیکی (جدا شدن از ائتلاف‌های مثبت و یا ترک بازی سیاست و...) یا حیثیتی (افشاگری‌های نادرست، توهین و تحقیر همراهان، گناه شکست را به گردن دوستان انداختن و خود را از زیر بار مسؤولیت‌ها بیرون کشیدن و...) می‌انجامد.

انتخابات اخیر ریاست جمهوری، علیرغم این که مثل همیشه یا اکثر موارد «غیرعادلانه و غیرآزاد» بود، ولی با اقبال اکثریت ملت ایران برای بهره‌گیری از همان «حداقل حقی که شورای نگهبان برایش باقی گذارده بود» مواجه شد.

با توجه به دخالت‌های پنهان و آشکاری که از سوی نهادهای انتصابی و خصوصاً نظامی در این انتخابات به ثبت رسید و مورد اعتراف و اعتراض اکثر مسؤولان اجرایی و نامزدهای ریاست جمهوری قرار گرفت، نتیجه‌ی به‌دست آمده برای «اصلاح‌طلبان پیشرو» و حامیان «جبهه‌ی دموکراسی و حقوق بشر» و حتی برخی از آنانی که در مرحله‌ی اول شرکت نکرده و در مرحله‌ی دوم به میدان آمدند، تجربه‌ای از «شکست» را به ثبت رساند. این تجربه آن‌چنان که توقع می‌رفت، به «نقدهایی از درون» نیز منجر شده که طلیعه‌ی آن در این چند روزه دیده شد و از این پس نیز چهره خواهد نمود و البته بسی مبارک است، اگر واقع‌گرایانه بوده و با رعایت اخلاق همراه باشد.

آنچه به گمان من ضروری می نماید این است که، در این نقد لازم و ضروری، شتاب‌زده عمل نشود و حال که از نتیجه‌ی دلخواه دور ماندیم، نباید در بررسی

عوامل شکست، اساس «تفکر اصلاح‌طلبانه و دموکراسی خواهانه» را زیر سؤال برد.

اگر نقصانی وجود داشته (که انکار نمی‌توان کرد) در «روش اقناع ملت» نسبت به «راهکارهای اصلاح‌طلبانه و دموکراسی خواهانه» بوده است و نه در متن «راهبرد اصلاح‌طلبی و دموکراسی خواهی». دلیل اینکه اساس «اصلاح‌طلبی و بازگرداندن قدرت به ملت» مورد توجه ملت بوده است را در «اقرار طرف پیروز به ضرورت اصلاحات در وزارت نفت، ضرورت اصلاح و برخورد با مافیای قدرت و ثروت و پدیده‌ی آقازاده‌ها و بسیاری از سخنان و بیانیه‌های آنان» و برنامه‌ها و میثاق نامه‌های تمامی نامزدهای ریاست جمهوری این دوره می‌توان یافت.

گرچه طرف پیروز این انتخابات، به دلایلی که همگان گفته‌اند و می‌دانند، به صورتی ناعادلانه و غیرقانونی و با استفاده از «رانت سیاسی و نظامی» به پیروزی رسیده است، ولی باید پذیرفت که «حزب سیاسی نظامی اقتدارگرا» با استفاده از همه‌ی توان مشروع و نامشروع خویش، بازی را برد.

برخی از ناداوریِ داور گله کردند که چندان امر تازه‌ای نیست. در صحنه‌ی «بازی سیاست در ایران» باید چندان قوی بود که هیچ ناداوری، دوپینگ سیاسی و هیچ اما و اگری برای پیروزی بر رقیب، باقی نماند. باید چندان قدرتمندانه رقیب را شکست داد که ده‌ها ساعت وقت اضافی هم چاره ساز آنان نباشد.

ولی این نوبت، اتفاق دگری افتاد و مانع‌تراشی‌های کمرشکن هشت ساله از سوی رقیب و کسالت‌های برخی صاحب منصبان اصلاح‌طلب (در دولت و مجلس ششم) و دلسردی‌های بخش‌های عمده‌ای از ملت و برخی از اهل دانش و فضل

این سرزمین، فرصت مجدد را از اصلاح‌طلبان و دموکراسی خواهان گرفت و فرصتی برای «اقتدارگرایان تندرو» فراهم کرد.

برخی از واقعیت‌هایی که می‌توان آموخت، از این قرار است؛

۱- اکثریت ملت با تحریم و عدم شرکت، موافق نبودند. نپذیرفتن این واقعیت، گرهی از کار فرو بسته‌ی ملت نمی‌گشاید.

۲- اکثریت ملت از مجموعه‌ی تلاش اصلاح‌طلبان پیشرو و دموکراسی خواهان حامی آنان، قانع نشدند و یا فرصت پیدا نکردند تا از نزدیک با استدلال آنان در هر دو مرحله آشنا شوند. امروز این گروه‌ها نمی‌توانند خود را نماینده‌ی اکثریت مطلق ملت بدانند. همان‌گونه که رقیب پیروز، نماینده‌ی اکثریت ملت ایران نیست.

۳- راهکارهای ارائه شده از سوی اصلاح‌طلبان پیشرو، برای رسیدن به اهداف تعیین شده، چندان شفافیت نداشت و یا با توجه به عزم گذشته‌ی برخی از آنان، عملی نمی‌نمود.

۴- تصمیم به حضور در انتخابات از سوی اصلاح‌طلبان پیشرو و حامیان دموکراسی و حقوق بشر، کاری ناپسند ملت نبود و دلیل آشکار آن، درصد شرکت ملت در مرحله‌ی اول انتخابات است. حتی اگر تقلب در کمیت آراء نیز صورت گرفته باشد، بیش از ۵۰ درصد مردم در آن شرکت کرده‌اند.

۵- شاید بتوان گفت که علیرغم شایستگی‌های آقای دکتر معین برای ریاست جمهوری، ایشان در تبلیغات رویارو و شفاهی، جذابیت چندانی برای مخاطب عمومی نداشت و احساس مثبت لازم را در آنها برنمی‌انگیخت. به عبارت دیگر؛ «ایشان خطیب خوبی نبود». آنجا که در تبلیغات منطقی و معقول، سخنان شخص نامزد باید تأثیر می‌گذاشت، به‌خاطر «استفاده از زبان تخصصی و فنی در بسیاری

از سخنرانی‌های عمومی» و «نقص در فن خطابه و زیر و بم صدا در ادای کلمات و جملات»، عملاً فرصت‌ها از دست می‌رفت. کاش به جای سخن‌رانی‌ها، برای این پزشک متخصص و متدین و استاد دانشگاه، جلسات پرسش و پاسخ می‌گذاشتند و سخنرانی‌ها را به «خطیبان دانشگاهی و حوزوی» واگذار می‌کردند. (یکی از آثار منفی انقلاب اسلامی در ایران، پدیده‌ی «سخنران شدن همه‌ی مسؤولان» است که در کنار آثار مثبت آن باید مورد توجه قرار گیرد).

۶- معلوم شد، حدس آنانی که گمان می‌کردند؛ «هاشمی رفسنجانی گزینه‌ی مورد نظر اقتدارگرایان است و همه‌ی این بالا و پایین بردن‌ها برای آن است تا رأی وی به اندازه‌ی آقای خاتمی یا بیشتر برسد» درست نبود و گرایش حامیان اصلی آقای معین به ضرورت شرکت در مرحله‌ی دوم و ممانعت از پیروزی اقتدارگرایان تندرو و «انتخاب بین بد و بدتر» واقع‌گرایانه بود هرچند با موفقیت همراه نشد.

در توصیه‌های امیر مؤمنان علی(ع) می‌خوانیم؛ «عاقل آن نیست که در هنگامه‌ی گزینش بین خوب و بد، خوب را می پذیرد، بلکه عاقل آنست که در هنگامه‌ی گزینش بین بین بد و بدتر، بد را می‌پذیرد = لیس العاقل من یعرف الخیر من الشر، بل العاقل من یعرف خیر الشرین».

۷- نگاهی به بیانیه‌ها و مقالات و برخی سخنرانی‌های دوران انتخابات اخیر، نشان می‌دهد که عدم پایبندی به اخلاق دموکراتیک و اتهام پراکنی‌های توهین‌آمیز (به شیوه‌ای که اقتدارگرایان، این نوبت در برابر خودی‌هاشان نیز به‌کار گرفتند) از سوی برخی افراد حامی دموکراسی و حقوق بشر به روندی خسارت‌بار تبدیل شده است. همین مسأله نیز به عاملی برای رویگردانی برخی افراد و ریزش اعتبار اجتماعی جناح منتقد حاکمیت انجامید.

برخی چنان نوشتند که اقتدارگرایان حاکم در قوه‌ی قضائیه نیز از آنان عقب می‌ماندند. گویا هیچ امکانی برای آشتی وجود نداشت و آماده بودند تا دمار از روزگار مخالفان درآورند.

این واقعیت تلخ را به روندی شیرین می‌توان تغییر داد. جبهه‌ی دموکراسی و حقوق بشر نیز مبتنی بر رعایت اصول اخلاقی در صحنه‌ی سیاست (حتی نسبت به رقیب اقتدارگرا) می‌تواند موفق به جلب رضایت عمومی شود.

اما اکنون، به گمان من، ما با همان وزن اجتماعی آراء خود (که در مرحله‌ی اول در سبد دکتر معین ریخته شد) باید به تقویت موضع اجتماعی خود بپردازیم. تشکیل جبهه‌ی «دموکراسی و حقوق بشر» را با «وسعت هرچه بیشتر و با واقع‌گرایی هرچه تمام‌تر» در اولویت کاری خود قرار دهیم. همه‌ی کسانی که شرکت کردند یا شرکت نکردند و حتی آنانی که تحریم کردند و فعالیت در چارچوبه‌ی «قانون اساسی فعلی (با قبول نقد و نقص و لزوم بازنگری در آن) البته با قرائتی دموکراتیک» را به عنوان «فعالیت قانونی» می‌پذیرند، با روشن شدن برخی واقعیت‌ها و ظرفیت‌ها، می‌توانند گردهم آیند و با کنار گزاردن کدورت‌ها و ایرادات نسبت به یکدیگر، از فرصت‌های احتمالی آینده بهره گیرند و از هم‌اکنون برای انتخابات «مجلس خبرگان» و لزوم تغییر «روش مبتنی بر دور باطل» در نحوه‌ی تأیید صلاحیت‌ها (که آقای هاشمی رفسنجانی در سال ۷۷ وعده‌ی اصلاح آن را داد و آیت‌الله جوادی آملی نیز این روش را مبتنی بر دور باطل دانسته است) تلاش کنند.

روزها و ماه‌های آینده، با دمیدن «سحر» دولت اقتدارگرایان تندرو، اندک اندک صحت رویکرد اصلاح‌طلبان و دموکراسی خواهان بر همگان روشن خواهد شد. حاکمان نظامی و غیر نظامی و حامیان غیر نظامی آن‌ها از اوج خسارتی که با

اختیار خویش برای خود تدارک دیده‌اند بی‌خبرند که ماه‌های آینده روشنگر آن خواهد بود. از هم‌اکنون می‌توان روزهایی را دید که سرخورده از رفتار خویش، یا دست به دامان اصلاح‌طلبان دموکراسی‌خواه می‌شوند و یا «سنگ نمی‌یابند تا بر سر خود بکوبند».

بسیاری از اصلاح‌طلبان دموکرات در رده‌های مختلف علمی و فرهنگی و سیاسی، در روزها و ماهها و یکی دو ساله‌ی اخیر، همه‌گونه هشدارها را به مسؤولان داده‌اند تا مگر گوش شنوایی بیابند و سیاست‌هایی متفاوت را در مسیر خواسته‌های عمومی ملت (که حتی در رأی فرد منتخب قابل رؤیت است)، شاهد باشند، ولی دریغ و افسوس. البته بازهم باید بگویند و از توصیه‌ی به حق، باز نایستند.

گفت:

گرچه دانی که نشنوند، بگوی — هرچه دانی زخیرخواهی و پند
زود باشد که خیره سر بینی — به دو پای، اوفتاده اندر بند
دست بر دست می‌زند که دریغ — نشنیدم حدیث دانشمند
خدایا چنان کن سرانجام کار — تو خوشنود باشی و ما رستگار.

۷ تیر ۱۳۸۴ تاجیکستان

در مورد خبرگان

۱- بر اساس قانون اساسی جمهوری اسلامی، برترین نهاد نظارتی مردم بر حاکمیت، باید مجلس خبرگان می‌بود، ولی نه این مجلسی که از ابتدا تحقق یافت و تاکنون بوده و حال نیز در پی تکرار آن هستند.

۲- مجلس خبرگان باید از کارشناسانی متخصص و مجتهدانی شایسته در رشته‌های؛ اقتصاد، علوم سیاسی، جامعه شناسی، علوم تربیتی، فرهنگ و هنر، حقوق بین‌الملل، حقوق عمومی، فقه، امور دفاعی و نظامی و انتظامی و... تشکیل می‌شد، تا شایستگی نظارت بر «رهبری کشور» را که سیاست‌های کلی نظام (در امور فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و امنیتی) را تصویب و ابلاغ می‌کند و مقامات نظامی و انتظامی، قضائی، رادیو و تلویزیون، اعضای مجمع تشخیص مصلحت نظام و... را منصوب می‌کند و هماهنگ کننده‌ی قوای ثلاثه (مقننه، قضائیه و اجرائیه) است، داشته باشند.

۳- با کمال تأسف از ابتدای تشکیل مجلس خبرگان، انحصار عضویت در آن را به روحانیونی دادند که حداکثر تخصص آنان در فقه بود، ولی آشنایی اغلب اعضای آن از علومی چون «ریاضیات» در حد دوره‌ی ابتدائی (دبستان یا راهنمایی) بود و از سیاست، تنها اندکی از اطلاعات عمومی را می‌دانستند و چیزی جز آنچه از طریق رادیو و تلویزیون می‌شنیدند و یا مراکزی چون «شورای سیاست‌گذاری ائمه‌ی جمعه» به آنان القاء می‌کردند، نمی‌دانستند. نه از مسائل نظامی و دفاعی اطلاعی داشتند و نه از وضعیت کشور و آمارهای مختلف آن

بهره‌ای برده بودند. اکثر آنان کمترین اطلاع از کشورهای اسلامی و نظام‌های حاکم بر آن‌ها و نهادهای مشترک اسلامی و بین‌المللی و توانایی‌ها و مشکلات جهان اسلام نداشتند ولی خود را برای «انتخاب رهبر، برای همه‌ی مسلمانان» صاحب صلاحیت می‌دانستند!!

۴- با توجه به این مطلب که «مجلس خبرگان، خود تنها مرجعی بود که قوانین مربوط به خود را تصویب می‌کرد»، از همان ابتدا، با تصویب برخی مصوبات (مثل تشکیل جلسه هر سال دو نوبت و سپردن تأیید صلاحیت‌ها به شورای نگهبان و...) روند انحطاط مجلس خبرگان و خارج کردن آن از حدود و وظایف قانونی را کلید زدند.

۵- اصرار آقای خامنه‌ای بر «صندوق ذخیره بودن خبرگان برای انتخاب رهبری» در چند سخنرانی اخیرشان، و تعمد ایشان بر عدم بیان جهت اصلی مأموریت قانونی خبرگان، یعنی «شأن نظارت بر رهبری و عزل او در صورت نیاز»، نشان می‌دهد که؛ «چرخه‌ی بی‌خاصیت کردن خبرگان» تکمیل شده و به همین خاطر، هرگونه خطر «ادعای نظارت بر رهبری» و مزاحمت برای رهبر از جانب مجلس خبرگان، باید برطرف شود.

۶- سپردن تعیین صلاحیت نامزدهای خبرگان به «فقهای شورای نگهبان» (که منصوب رهبری‌اند) چیزی جز «دور باطل» نبوده و نیست. این مطلب را علاوه بر بسیاری از بزرگان علماء غیر وابسته به جناح راست، آقای «جوادی آملی» هم در کتاب خود پذیرفته است. اصرار حاکمیت بر این «روند باطل» و تکرار آن، با ادعای «حاکمیت حق» تداعی کننده‌ی «کبکی است که سر در برف فرو برده است و...» ولی نشان می‌دهد که برای جلوگیری از «خطر ادعای نظارت بر رهبری» حاکمیت فعلی تا کجا حاضر به ایستادن است و از هیچ چیز پروا نمی‌کند.

۷- با توجه به اینکه حاکمیت فعلی، اطمینان به عدم رغبت اکثریت ملت برای حضور در انتخاب خبرگان داشت، بحث تجمیع انتخابات را مطرح کردند تا شاید در کنار شوق نسبی مردم برای انتخاب اعضای شوراهای شهر و روستا، آمار شرکت‌کنندگان در انتخاب خبرگان را نیز افزایش دهند.

۸- مسأله‌ی رد صلاحیت‌ها، امری منتظره و کاملاً متناسب با اقتضای طبیعت حاکمان فعلی و شورای نگهبان بوده و هست. اصولاً دل‌بستن به آن‌ها و انتظار «انصاف» از آنان داشتن، امری بر خلاف مقتضای طبیعت ایشان است.

۹- حال که مجلس خبرگان را نیز به صندوق ذخیره سپرده‌اند و سازمان برنامه و بودجه را (که حداقل خطرش برای حاکمان این بود که می‌توانست صورت هزینه‌ی سفرهای رهبری و آقای احمدی‌نژاد را به اطلاع مردم برساند) از کار انداخته‌اند و موجودی حساب ذخیره‌ی ارزی را پیش فروش کرده‌اند و کشور را بار دیگر در مسیر شرایط سال‌های ۱۳۵۹ تا ۱۳۶۷ قرار داده‌اند، یاری رساندن به کسانی که «همه‌ی تعهدات قانون اساسی خود را زیر پا گذاشته و می‌گذارند» چه توجیه شرعی یا عقلانی دارد؟!!

خدایا چنان کن سرانجام کار　　　تو خوشنود باشی و ما رستگار

۲۹ آبان ۱۳۸۵

سخنی با احزاب و گروه‌ها و مردم اصلاح‌طلب

به نام خدا

سال نو بر همگان مبارک. امیدوارم سالی خوش را در پی داشته باشیم.

نمی‌گویم خوش‌تر، چرا که سال‌های درازی است که از خوشی خبری نیست. سال‌هایی که با قتل، مرگ و بازداشت‌ها و ستم‌های نو، به پایان رسیده و یا آغاز گشته است. نمونه‌ی اخیرش نیز در آستانه‌ی سال نو، با مرگ «میرصیافی» و دستگیری دانشجویان و فشارهای پیدا و پنهان سیاسی در مورد انتخابات، تجربه شد و یا در حال تجربه هستیم. چند نکته را اجمالاً و عجالتاً هشدار باید داد؛

۱- به احزاب و گروه‌های اصلاح‌طلب باید گفت که؛ پذیرش نامزد انتخاباتی و حمایت از کسی که می‌خواهد به «عدم وابستگی به احزاب و گروه‌های سیاسی» در صحنه‌ی انتخاباتی «افتخار» کند، خلاف منطق و عقلانیت حزبی و گروهی شما است. چگونه می‌توان به امری که نشانگر «عدم ظرفیت دموکراتیک» مدعی آن است و با صراحت و افتخار به آن اقرار می‌شود، کسانی اقبال نشان دهند که تنها راه صحیح فعالیت‌های سیاسی را «تحزب» می‌دانند.

بهانه‌هایی از قبیل «وحدت کلیه‌ی اصلاح‌طلبان» (که نوعی «تاکتیک» است) آن‌هم با معیار «ادعای اصلاح‌طلبی»، حقیقتاً نه ممکن است و نه مطلوب و نباید شما را به «عقب‌نشینی استراتژیک» (حمایت از نامزدی که «عدم تحزب» را افتخار می‌شمارد) وادار کند.

۲- تنگ‌نظرانی که خود را اصلاح‌طلب می‌دانند و هر روز و شب با همراهی صدا و سیمای اقتدارگرایان و کیهان نماینده‌ی سلطان، به برش زدن بدنه‌ی

اصلاح‌طلب می‌پردازند و با طرح مسأله‌ی «تندرو و کندرو» مسیر تفرقه را در متن و بطن اصلاح‌طلبی باز می‌کنند نیز باید تنها گذاشته شوند تا معلوم شود که با چهار یا پنج درصد استقبال مردمی (در شرایط اختیاری) نمی‌توانند خود را طلب‌کار «پروژه‌ی اصلاح‌طلبی» بدانند.

۳- جای تعجب است که با طرح رویکردهای احتمالی و غیر قانونی اقتدارگرایان، مطلوب‌ترین گزینه (به لحاظ التزام افتخارآمیز به اصلاح‌طلبی و شدیداً معتقد به لزوم تحزب و معتقد به توسعه‌ی پروژه‌ی اصلاح‌طلبی) را در «معرض قضاوت مردم اصلاح‌طلب» قرار نمی‌دهید و عمدتاً به سراغ نامزدهایی می‌روید که از روی ناچاری و شرایط «اضطراری» باید به آنان اعتماد کنید.

چرا بنا را بر نظرسنجی نمی‌گذارید و برای نظرسنجی از مردم و فعالان سیاسی و بدنه‌ی دانشجویی (حتی شاخه‌های دانشجویی احزاب و گروه‌های خود)، روی گزینه‌ی «عبدالله نوری» (در کنار سایر نامزدها) تأمل جدی نمی‌کنید.

به گمان من، اگر بنای اصلاح‌طلبان بر «پافشاری بر حق حاکمیت ملت و حقوق ملت» است، از قدم اول (تحمیل نامزد انتخاباتی برگزیده در شرایط اختیاری خود به حاکمان اقتدارگرا) باید بتوانند بر این مطالبه‌ی قانونی و مشروع خود ثبات قدم نشان دهند تا اعتماد ملت به «توانایی اصلاح‌طلبان برای غلبه بر موانع غیر قانونی اقتدارگرایان» بازسازی شود و با عزمی راسخ به میدان انتخابات قدم گذارند.

امروز جای چانه‌زنی برای یک یا دو درصد حقوق ملت نیست. تجربه نشان داده که این راه، به مقصد نمی‌رسد، چرا که رقیب نیز از «کوچک بودن هدف» که نشانگر سستی عزم اصلاح‌طلبان است، احساس اقتدار می‌کند و برای استیفای همان اندک نیز مقاومت می‌ورزد.

در چنین فضایی، تنها عزم جدی و قانونی اصلاح‌طلبان برای استیفای صد درصد یا حداکثری حقـوق ملت، می‌توانـد رقیـب متجـاوز به حقوق ملت را وادار به عقب‌نشینی کند. اگر این اقتدار و عزم در اصلاح‌طلبان شکل نگیرد، هیچ سرنوشتی بهتر از سال‌های گذشته نخواهند داشت.

۴- جوانان و دانشجویان و مردم اصلاح‌طلبی که در طول سالیان گذشته، به نسخه‌های حداقلی دوستان اصلاح‌طلب عمل کرده‌اند و برخی از آن‌ها، چند سالی است که مأیوسانه کنار نشسته‌اند، با قدرت و عزمی راسخ، نظرات و مطالبات خود را به مسؤولان احزاب خود منتقل کنند تا معلوم شود که رویکرد مطالبه‌ی «حداکثری حقوق ملت» چه کسری از اصلاح‌طلبان را تشکیل می‌دهد. مطمئن باشید که همه‌ی ما اگر چیزی را بخواهیم، می‌توانیم تمامی یا بخش عمده‌ای از آن را استیفا کنیم.

امیر مؤمنان(ع) می‌گوید: «من طلب شیئا ناله او بعضه=کسی که خواستار چیزی باشد، یا به تمامی آن و یا به بعض معتنابه آن چیز دست می‌یابد».

بار دیگر نوروز و سال نو خورشیدی را به شما تبریک می‌گویم و سال خوشی را برای همگان آرزو می‌کنم.

۱۳۸۸/۱/۱ فریمان

حمایت از نامزدی عبدالله نوری

به نام خداوند رحمان و رحیم

گرچه وضعیت سیاسی کشور و گرایش نیروهای صاحب قدرت، به گونه‌ای بوده است که امکان حضور برابر را از بسیاری گروه‌های مردمی دریغ داشته و همیشه آنان را در وضعیت‌های اضطراری قرار داده و آنان را از انتخاب گزینه‌های مطلوب و اختیاری خویش بازداشته است، ولی گاه فرصت‌هایی اندک پیدا شده و نیروهای مطلوب‌تر نیز حضور یافته‌اند تا فاصله‌ی کمتری با «گزینه‌ی حقیقتاً مطلوب مردم» داشته باشند.

گناه پدیدآمدن این وضعیت، گرچه در مرحله‌ی نخست و اساساً برعهده‌ی مسؤولان متخلف و قانون‌شکن است، ولی آن‌دسته از نمایندگان مردم در حاکمیت، خواه به عنوان وکیل یا وزیر و یا رئیس جمهور، که در وضعیت اضطراری و از ناچاری، مردم به آنان اعتماد کرده‌اند نیز در پدیدآمدن این اوضاع، نقش داشته‌اند. عدم اصرار این گروه از مسؤولان بر حقوق قانونی ملت و عقب‌نشینی‌های مکررشان در برابر تجاوز نهادهای اقتدارگرا، عملاً زمینه‌ی لازم برای تجاوزگری و قانون‌شکنی مسؤولان قانون‌شکن و متخلف را فراهم کرده است.

همه‌ی هنر برخی از این گروه مسؤولان مدافع حقوق ملت، چانه‌زنی‌های گداصفتانه با ارباب قدرت بر سر یکی دو درصد از حقوق ملت بوده است.

سخن از این نبوده و نیست که چرا کسی را به ناحق و برخلاف قانون اساسی محاکمه، محکوم و زندانی می‌کنید؟ بلکه پس از زندانی شدن، تنها به تلاش برای دادن وقت ملاقات یا مرخصی و یا اجازه‌ی تلفن زدن به خانواده و یا آزادی مشروط و گرفتن عفو ملوکانه، پرداخته‌اند. سخن از این بوده که مثلاً نمی‌گوییم تحصن کنندگان مجلس را رد صلاحیت نکنید، بلکه می‌خواهیم که افراد دیگر را که نقشی در آن حادثه نداشته‌اند، تأیید کنید!! سخن از این نبوده که رسانه‌های غیر دولتی را نمی‌توان تعطیل کرد و آزادی بیان باید تأمین شود، بلکه سخن از تخفیف کیفرهای درنظر گرفته شده، بوده است.

این‌گونه رایزنی‌ها، گرچه برخی منافع آنی ببار آورده است و برخی مظلومان را فوائدی اندک رسانده است، اما طرف مقابل را آنچنان پر رو و جسور ساخته که گویی حق خدادای آنان ظلم و ستم به مردم و سلب حقوق قانونی و مشروع آحاد ملت است، و اگر در برخی موارد چنین نمی‌کنند، از سر لطف و رحمت و عطوفت و گذشت است!!

به گمان من، آنانی که دانسته به این روند نامشروع و غیر قانونی تن داده و بدون اعلام برائت از اصل ظلم، چنین روندی را می‌پذیرند، تنها عنوان «منظلم = ستم‌پذیر» بر آنان صادق است. مطمئناً این گروه از منظر شریعت محمدی(ص) در گناه «بسط ظلم و ستم» در سطحی پایین‌تر، شریک شمرده خواهند شد.

اکنون و با اتفاقاتی که در روزهای آخر سال ۱۳۸۷ در صحنه‌ی حضور نامزدهای انتخاباتی افتاده است، ظاهراً نمی‌توان گزینه‌ای پیدا کرد که عزم جدی برای توقف این روند خسارت‌بار داشته باشد و به «احقاق درصدهای بیشتری از حقوق ملت» بیاندیشد. هرچند به گمان من، ریاست جمهوری که در برابر قرآن

کریم به خدای قادر متعال سوگند یاد می‌کند، باید بار امانت ملت را با شایستگی به‌دوش کشد.

او صراحتاً قسم یاد می‌کند که؛ «من به عنوان رئیس جمهور در پیشگاه قرآن کریم و در برابر ملت ایران به خداوند قادر متعال سوگند یاد می‌کنم که پاسدار مذهب رسمی و نظام جمهوری اسلامی و قانون اساسی کشور باشم و همه استعداد و صلاحیت خویش را در راه ایفای مسؤولیت‌هایی که بر عهده گرفته‌ام به کار گیرم و خود را وقف خدمت به مردم و اعتلای کشور، ترویج دین و اخلاق، پشتیبانی از حق و گسترش عدالت سازم و از هرگونه خودکامگی بپرهیزم و از آزادی و حرمت اشخاص و حقوقی که قانون اساسی برای ملت شناخته است حمایت کنم». او در برابر قادر مطلقی متعهد می‌شود که هیچ قدرت دنیوی و با هیچ نام و نشانی نمی‌تواند او را از وظائف و مسؤولیت‌های قانونی‌اش باز دارد. یعنی اگر یادکننده‌ی سوگند ریاست جمهوری به آنچه در مجلس می‌گوید اعتقاد شرعی و التزام عملی داشته باشد، محال است که از تهدیدها و رفتارهای غیر قانونی کسی واهمه کند و علی‌القاعده باید برای استیفای صد درصد حقوق ملت برنامه‌ریزی کرده و با تمام توان قانونی، آن را اجرا کند.

گمان نمی‌کنم این ملت که طبق اصل ۵۶ قانون اساسی، باید صد درصد حاکم بر سرنوشت خود باشد و صراحتاً قید شده است که؛ «هیچ‌کس نمی‌تواند این حق الهی را از انسان سلب کند یا در خدمت منافع فرد یا گروهی خاص قرار دهد» محتاج گدایی حق خویش از افرادی باشد که باید با تمام وجود به خدمتکاری او افتخار کنند.

تصریح به اینکه نمی‌توان حقوق ملت را سلب و «در خدمت منافع فرد» همچون ولیّ فقیه و یا «گروهی خاص» همچون جناح اقتدارگرا قرار داد، از نظر حقوقی،

بسیاری از انتصابات جناحی در نهادهایی چون شورای نگهبان، مجمع تشخیص مصلحت، قوه‌ی قضائیه و امثال آن، و قرائت‌های غیر حقوقی رایج در مورد توسعه‌ی اختیارات رهبری و تجویز دخالت‌های ایشان در امور قوای سه‌گانه را کاملاً بی‌اعتبار می‌کند.

در انتهای اصل ۵۶ تصریح شده است که؛ «ملت این حق خداداد را از طرقی که در اصول بعد می‌آید اعمال می‌کند» و اصل بعدی که بلافاصله آمده است و نحوه‌ی اعمال «حاکمیت ملت» را بیان می‌کند، اصل ۵۷ قانون اساسی است که می‌گوید: «قوای حاکم در جمهوری اسلامی ایران عبارتند از: قوه مقننه، قوه مجریه و قوه قضاییه که زیر نظر ولایت مطلقه امر و امامت امت بر طبق اصول آینده این قانون اعمال می گردند. این قوا مستقل از یکدیگرند».

به عبارت دیگر؛ از نظر قانون اساسی، قوای ثلاثه و نظارت رهبری بر آن‌ها، تماماً شاخه‌هایی از «اعمال حق حاکمیت ملت» است و بدون خواست و رضایت ملت، هیچ‌کدام آن‌ها اعتباری نخواهند داشت. حال باید دید که در مقام عمل، نگاه حاکمان فعلی به قانون اساسی، مبتنی بر این اصول صریح قانون اساسی است؟!!

اگر بنا بر قرائت‌های غیر منطقی و غیر علمی از قانون اساسی نباشد، آیا صاحب‌خانه‌ای مقتدرتر از ملتی که «حق حاکمیت او خدادای است و هیچ‌کس حق سلب آن را ندارد و نمی‌تواند آن را به نفع فرد یا گروه خاصی مصادره کند» می‌توان یافت؟!! پس چرا در برابر سلب آشکار و دراز مدت این حق خدادای، به نفع «یک فرد و یک گروه» در طول بیست ساله‌ی اخیر، کسی خروش بر نمی‌آورد؟ چرا باید برای احقاق حقوق ملت، از آنان عاجزانه درخواست و التماس کرد؟!!

کجا دیده شده که ارباب و صاحب‌خانه‌ای با این عزّت، حق خود را از نوکر و خدمتکارش با التماس بگیرد که ما برای ملت خود (که ارباب و صاحب‌خانه است) چنین امر نامعقولی را بپذیریم؟!

فردی باید به ریاست جمهوری برگزیده شود که به وکالت اختیاری ملت (و نه وکالت تسخیری) و مبتنی بر «حق حاکمیت ملت» و بخش فراموش شده‌ی «حقوق ملت» و سایر اصول فراموش شده‌ی قانون اساسی و با استفاده از عنوان قانونی «مسؤول اجرای قانون اساسی»، تمامی ارکان قدرت را به تمکین خواسته‌های ملت وادار کند و مقتدرانه از متجاوزان حساب کشد، نه آنکه بدهکاران و غاصبان حقوق ملت را «طلب‌کار ملت» قرار دهد و ملت را همیشه «بدهکار حاکمیت» بداند.

این عزم و اقتدار، تاکنون در هیچ‌یک از نامزدهای انتخاباتی موجود دیده نشده و حتی سخنی از آن نیز به میان نیامده است. البته با توجه به جوّ ارعابی که «شورای نگهبان» و روزنامه‌ی کیهان (با پشتوانه‌ی ارباب قدرت) رقم زده‌اند، می‌توان علت آن را فهمید. ولی مرد این میدان، باید خود را فراتر از تهدیدها و متکی به حمایت ملت، آنچنان قدرتمند ببیند که از هم‌اکنون، با زبان قانونی سخن بگوید که سالیان درازی است حرمتش را شکسته‌اند و تحقیرش کرده‌اند. نامزد مقامی به والایی «ریاست جمهور» باید شجاعت پا گذاشتن در چنین وادی‌ای را داشته باشد وگرنه باید تمام وقت گران‌بهای خود را صرف چانه‌زنی با فلان بازپرس دادگاه انقلاب یا حداکثر دادستان آن یا بازپرس و دادستان و دادگاه ویژه‌ی روحانیت کند و آنان نیز متکبرانه خواسته‌ی او را نپذیرند و او را به سخره گیرند و این بی‌اعتنایی را به‌عنوان اقتدار خود، در محافل اقتدارگرایان مکرراً و شادمانانه

حکایت کنند!! من خود چندبار شاهد برخی از این موارد بوده‌ام و حقیقتاً متأسف شده‌ام.

تجربه‌ی دولت و مجلس اصلاحات نشان داد که هرگاه با تفکر «استیفای حداقل حقوق ملت» مدیریت شد، چیزی جز اتفاقاتی از این قبیل را به ارمغان نیاورد. ده‌ها روزنامه و نشریه را مظلومانه سر بریدند و روزنامه‌نگاران را آواره کردند و زندان‌ها را به‌روی‌شان گشودند و دانشجویان را در خوابگاه‌هاشان مورد هجوم قرار دادند و وزیرش را زدند و زندانی کردند و فقیه‌اش را در خانه محصور کردند و مخالفان نجیبش را کاردآجین کردند؛ و هرگاه با تفکر «استیفای حداکثر حقوق ملت» مدیریت شد، جنایتکاران پناه گرفته در وزارت اطلاعات رسوا شدند و نماینده‌ی زندانی آزاد شد و بزرگترین اتفاق تاریخ مجلس، با تحصن نمایندگان رقم خورد و نامه‌های کم‌نظیری به رهبری نوشته شد و مسؤولیت‌های وی به او گوشزد گردید.

اکنون نیز اصلاحات و اصلاح‌طلبان بر سر دوراهی‌ای قرار گرفته‌اند که یک سوی آن «آرامش گورستانی» و گدایی حقوق ملت از متجاوزان به حقوق ملت است که این روند در بیست سال گذشته، کشور و نظام را در آستانه‌ی نابودی قرار داده و زندگی را بر مردم تلخ کرده است و ارمغانی به‌جز فقر و تهدید و تحقیر، برای بسیاری از آنان نداشته است؛ و سوی دیگر آن «ناآرامی و نگرانی جناح اقتدارطلب و زیاده‌خواه» است که هیچ‌گونه التزامی به قانون را نمی‌پذیرد و باید از موضع «قدرت ملت» آنان را وادار به بسنده کردن به حقوق قانونی خویش و التزام به قوانین کشور کرد. تنها راه نجات کشور، ایستادن مقتدرانه بر حقوق قانونی ملت و مجری قانون اساسی و جلوگیری از هرگونه تجاوز به حریم آن‌ها است و اگر بنا باشد برای وفاداری به این بخش از قانون اساسی، بهایی پرداخته

شود، قطعاً بهایش کمتر از ادامه‌ی مسیر رو به انحطاطی است که تاکنون پیموده شده و ملت را از حقوق مشروع و قانونی خود محروم ساخته و از اعتماد آنان به نظام و پای‌بندی حاکمان آن به قانون اساسی کشور ناامید ساخته است.

با این تلقی از انتخابات پیش رو، کسی که پا در میدان رقابت می‌گذارد باید خود را «فدایی ملت» بداند و برای همه‌گونه فداکاری آماده باشد. حتی عمل به تهدیدهای جانی را نیز باید انتظار داشته باشد، همان‌گونه که در تهدید مداح رسمی حکومت و یا پیش‌بینی کیهان (که نماینده‌ی قدرت حاکم است) صریحاً ابراز شده بود.

گزینه‌ای که شجاعت و توان لازم برای مصافی قانونی، به نمایندگی از ملت را داشته باشد و از تهدیدها نهراسد و مردم نیز کم و بیش او را بشناسند تا زمینه‌ی ابتدایی برای «رأی آوری» را داشته باشد، جناب آقای «عبدالله نوری» است. ایشان در چند سخنی که اخیراً بیان کرده است، نشان داده که اهل دفاع جانانه از حقوق به تاراج رفته‌ی ملت است. تجربه‌ی محاکمه و محکومیت و دفاع کم‌نظیر او در سنگر مطبوعات و تحمل زندان چند ساله، وی را در مقام دردمندی مجرب نشانده است که هیچ‌یک از نامزدهای دیگر از چنین تجربه‌ای بهره‌مند نیستند.

البته باید برای راضی کردن او، تلاش لازم از سوی احزاب، نهادهای مدنی، چهره‌ها و گروه‌های مؤثر سیاسی انجام گیرد و نهضتی برای به میدان کشاندن وی، آغاز گردد، تا معلوم شود که چنین اعتمادی به ایشان وجود دارد. این‌گونه می‌توان او را مسؤول شناخت تا به این وادی خطیر، گام نهد و با ارائه‌ی برنامه‌ای جامع و مبتنی بر قانون اساسی و احیای بخش‌های تعطیل شده‌ی آن، با مردم و خدای خویش پیمان ببندد و با تکیه بر عزم مردم بر دفاع قانونی از حقوق خویش، نشان دهد که به اعتماد و عزم و حقوق مردم خیانت نخواهد کرد.

پیشنهاد می‌کنم که اصلاح‌طلبان، در بیانیه‌های خود به صورت دو مرحله‌ای اعلام کنند که؛

۱- نامزد قطعی آنان در «وضعیت اختیاری» جناب آقای عبدالله نوری است.

۲- در صورت سلب اختیار و ممانعت از استیفای حقوق قانونی، نامزد آنان در «وضعیت اضطراری» یکی از سایر نامزدهای وابسته به جناح اصلاحات خواهد بود.

نتیجه‌ای که از این رویکرد به‌دست می‌آید، یکی از دو گزینه خواهد بود؛

۱- حاکمیت، برای اثبات ادعای «مردم‌سالاری» خود، آقای عبدالله نوری را تأیید می‌کند، که گزینه‌ی مورد نظر اصلاح‌طلبان تأمین خواهد شد.

۲- با عدم تأیید صلاحیت ایشان، ادعای مردم‌سالاری و «پُز دموکراتیک» خویش را باطل کرده و اعتبار ظاهری خود را در افکار عمومی ایران و جهان از دست داده و نشان خواهد داد که همچون گذشته، حقوق قانونی بخش عمده‌ای از اصلاح‌طلبان، از آنان سلب گردیده و در وضعیت اضطراری قرارشان داده‌اند.

با رد صلاحیت احتمالی آقای نوری، نهایتاً به وضعیت کنونی باز می‌گردیم و هرکس می‌تواند به گزاره‌ی مطلوب خویش در وضعیت اضطراری (که اکنون نیز در آن وضعیت قرار گرفته‌ایم) برگردد. بنابراین در مقام عمل، چیزی از دست نمی‌رود و این مسیری است که خسارتی برای اصلاح‌طلبان در پی ندارد.

البته می‌توان بهره‌های دیگری چون؛ «شفاف شدن مواضع و ادعاها در اردوگاه اصلاح‌طلبان» و «نشان دادن عزم جدی اصلاح‌طلبان برای استیفای حداکثری حقوق ملت» و «التزام عملی اصلاح‌طلبان به حق حاکمیت ملی» و اثبات مجدد «عدم التزام عملی اقتدارگرایان به قانون اساسی و سایر قوانین کشور» را نیز برداشت کرد که فایده‌ی آن کمتر از پیروزی در انتخابات نیست.

از خدای رحمان و رحیم می‌خواهم که ملت ایران را درجهت «احقاق حق حاکمیت ملی» یاری کند و بدخواهان او را چندان مهلت ندهد که بیش از این به سلب حقوق قانونی‌اش بپردازند. از او می‌خواهم که در این سخنان از دل برآمده، تأثیر و نفوذی قرار دهد تا دوستان اصلاح‌طلب در مورد آن درنگ کنند و اگر آن را «توصیه‌ای به حق» دانستند، به حق و حقیقت عمل کنند.

خدایا چنان کن سرانجام کار//تو خوشنود باشی و ما رستگار

۱۳۸۸/۱/۱۱ فریمان

بخش چهارم:

خاطرات

خاطرات

اگر خدا توفیق دهد و تنبلی نکنم، برخی خاطرات زندگی خود را در یادداشت‌هایی کوتاه، از این پس منتشر خواهم کرد. این صفحه، جایگاه خوبی برای این منظور خواهد بود.

۲۳ دی ۱۳۸۵

خاطرات سفر حج

(سال ۱۳۷۸)

۱

نخستین سفرم به خارج از کشور، برای انجام فریضه‌ی حج بود. همراه یکی از دوستان خراسانی غیر وابسته به حکومت، راهی دوبی شدیم. برخی دوستان ایرانی که بنا بود یاری کنند تا بتوانیم از کنسولگری عربستان در دوبی «ویزای حج» بگیریم، علیرغم پیش‌بینی‌های خود (که امکان توفیق ما را چیزی در حد صفر ارزیابی کرده بودند) تلاش لازم را حقیقتاً انجام دادند و حق دوستی و برادری را ادا کردند (خداوند به همه‌ی آنان جزای نیکو بدهد). مجموعه‌ی این تلاش‌ها و عنایت خداوندی، سبب شد تا پس از یک هفته تلاش و برخی اضطراب‌های طبیعی این‌گونه اقدامات، نهایتاً ویزای حج تمتع را گرفتیم. اشک شوق و شور و نشاط ناشی از تهیه‌ی ویزا، با تلفن به بستگان‌مان در ایران نیز منتقل شد و روز بعد، با هواپیماییِ امارات، راهی جدّه شدیم.

در سال‌های ۱۳۶۲ تا ۱۳۶۵ که مرحوم آیت‌الله محمد عبایی خراسانی مسؤول روحانیون حج بود، از طریق دوستان مشترک، سه نوبت به من پیشنهاد سفر حج با استفاده از امکانات حکومتی و بدون هزینه‌ی شخصی شده بود. هرچه با خود کلنجار می‌رفتم و یا دوستان بهانه می‌آوردند که؛ «این مِثل حج بذلی است و بر تو واجب است که سفر کنی» نمی‌توانستم از محاسبات عقلانی و احساس قلبی خود بگریزم. از خود می‌پرسیدم که؛ «چرا به من چنین پیشنهاداتی می‌شود و به دیگرانی مثل من، نمی‌شود؟».

عاقبت، ضمن ردّ پیشنهادهای یاد شده، به دوستان می‌گفتم که: «از خدای سبحان می‌خواهم که سفر حجّی مستقل از امکانات و نهادهای حکومتی نصیبم کند تا به گونه‌ای که خود می‌پسندم و باور دارم، حج را بجای آورم». تصور چنین حجّی، در هر صحنه‌ای که آدمی را به یاد بیت‌الله می‌اندازد، برایم تجدید می‌شد و البته به فضل خدای خویش، اطمینان داشتم.

سال‌ها گذشت و سرانجام، این خواسته‌ی جدّی مرا خدای رحمان در روزهای پایانی اسفند ۱۳۷۷ و روزهای آغازین فروردین ۱۳۷۸ برآورده ساخت، تا فارغ از دغدغه‌های حکومتیان، در کاروانی ۲ نفره و مستقل، موفق به این سفر معنوی و زیارت بیت‌الله شدیم.

نکته‌ی جالب خروج ما از ایران، به تصمیم دولت و سازمان حج و زیارت بر می‌گشت که توجه به آن، خالی از لطف نیست.

روزی که ما از تهران به مقصد دوبی خارج شدیم (پرواز بعد از ظهر، شرکت هواپیمایی آسمان)، دولت در جلسه‌ی صبح خود تصمیم گرفته بود که؛ «بدون وقفه، از خروج ایرانیانی که بلیط جده یا ویزای حج تمتع را (خارج از برنامه‌ی سازمان حج و زیارت) دارند، جلوگیری شود». این مطلب در اخبار ساعت ۱۴ همان‌روز از صدا و سیمای جمهوری اسلامی، پخش شده بود (و ما از طریق یکی از دوستان در دوبی که این مطلب را شنیده بود، باخبر شدیم).

قضیه‌ی ما از این قرار بود که؛ «ما دو نفر، ابتدائاً بلیط سفر از طریق ایران ایر، با مسیر؛ "تهران- دوبی – جده – تهران" را در مشهد تهیه کردیم که تنها بخش؛ دوبی – جده، توسط هواپیمایی امارات (به عنوان میزبان جایگزین ایران ایر) باید انجام می‌گرفت، ولی هر یک از ما، بلیط تمامی این مسیر را در یک فقره بلیط، تحویل گرفته بودیم (که اگر برای خروج از تهران و سفر به دوبی، این بلیط را

ارائه می‌کردیم، از خروج ما جلوگیری می‌کردند. هرچند ما و هیچ‌یک از ایرانیان، به هنگام تهیه‌ی بلیط و حتی هنگام خروج، از این مصوبه اطلاعی نداشتیم).

فارغ از این ماجرا، ما که با بستگان و دوستان خود به عنوان سفر به دوبی، خداحافظی کرده بودیم (و جز بستگان نزدیک، کسی از تصمیم ما برای سفر حج احتمالی، خبر نداشت) بعد از مشورت با دوست همراه خود، و احتمال عدم توفیق در گرفتن ویزای حج، تصمیم گرفتیم که صرف‌نظر از بلیط ایران ایر، یک بلیط دو سره‌ی تهران - دوبی، از هواپیمایی آسمان بگیریم تا در صورت عدم امکان سفر حج، کل بلیط ایران ایر را باطل کنیم. به همین جهت، خروج ما از ایران، با بلیط دوسره‌ی تهران - دوبی، انجام گرفت و چون ویزای حج نداشتیم و باید آن را نیز در دوبی می‌گرفتیم، عملاً از این مانع بالقوّه و گذرگاه «صدّ عن سبیل‌الله = ممانعت از پیمودن راه خدا» به سلامتی گذر کردیم.

البته، ما در فکر راحتی معاملاتمان با آژانس‌های هواپیمایی بودیم که چنین چاره‌جویی می‌کردیم، غافل از آنکه خدای سبحان در تدارک رفع مانع جدی حکومتیان از راه این دو بنده‌ی مشتاق زیارت حج، مسیر سفرمان را هموار می‌کرد!! و به همین جهت، ما را به چنان تأملی وادار می‌کرد!!

از دست و زبان که بر آید کز عهده‌ی شکرش به‌در آید

۱۳۸۵/۱۰/۲۴ فریمان

۲

حضور یک هفته‌ای در دوبی (۱۹۹۹) گرچه با تلاش‌های لازم برای گرفتن ویزای حج از عربستان همراه بود، ولی در خارج از وقت اداری و روزهای انتظار برای صدور ویزا، فرصت گشت و گذار در شهر دوبی و یک روز هم در ابوظبی، را فراهم کرده بود.

زیبایی ساختمان‌ها و خیابان‌های وسیع و نظم ترافیکی فوق‌العاده و فضاهای سبز ایجاد شده در هوای گرم جنوب خلیج فارس، چشم‌نواز بود.

حضور مهاجران و کارگران غیر بومی (که در مجموع ۷۵ درصد جمعیت امارات را تشکیل می‌دهند و در خصوص دوبی، به بیش از ۸۰ درصد می‌رسد) شهری چند ملیتی را از دوبی پدید آورده است.

حضور زنان خارجی با پوشش‌های اندک، خصوصاً زنان فیلیپینی، چیزی است که برای ایرانیانی که به دوبی سفر می‌کنند، قابل اغماض نبوده و نیست. ولی صحنه‌های عبرت‌آموز آن هم بسیار بود.

در پیاده‌روهای عریض شهر، بارها اتفاق افتاد که گروهی از زنان نیمه برهنه‌ی فیلیپینی از یک سو و گروهی از مردان جوان عرب از سوی دیگر در تردد بودند و از کنار هم می‌گذشتند، ولی هیچ‌گونه اعتنایی به هم نداشتند تا چه رسد به تعرض گفتاری یا رفتاری (که متأسفانه در ایران مدعی فرهنگ و پوشش اسلامی، رواج غیر متعارفی دارد). آن آزادی پوشش و عدم اجبار حکومتی در دوبی، منجر به بی‌تفاوتی نسل جوان نسبت به گرایش‌های جنسی، در محیط زندگی عمومی شده است و این بگیر و ببندهای حکومتی در ایران، منجر به اشتهای سیری‌ناپذیر گرایش‌های جنسی جوانان، در محیط‌های عمومی شده است.

بی‌تردید، از نظر آرامش و امنیت لازم در جهت ارتقای عفت عمومی در رفتار اجتماعی افراد جامعه، جامعه‌ی دوبی، به برتری فوق‌العاده با فاصله‌ای بسیار، از جامعه‌ی تهران و مشهد و اصفهان رسیده است.

این نکته‌ای بود که برای دوست همراه من، که بیشتر از دیدگاه عرفی به مسائل نگاه می‌کرد نیز جالب توجه بود.

در نزدیکی کنسولگری عربستان، مسجدی وجود داشت که به هنگام اذان ظهر، جوانان عرب را با جدیدترین مدل اتومبیل‌های گران‌قیمت، به سوی خود می‌خواند و کثرت جمعیت نمازگزار، از «عدم تأثیر منفی ظاهر فریبنده‌ی دوبی، بر ایمان جوانان این شهر» خبر می‌داد.

به یادآوردم که؛ در ایران قبل از انقلاب و تهران رژیم سلطنتی، نیز همین ظواهر را می‌دیدیم، ولی جوانان ایرانی آن دوران، مبتنی بر صداقت خود و معلمان خویش، چنان ایمان محکمی تدارک دیدند که «ریشه‌ی سلطنت» را سوزاند و با اعتماد به کسانی که مدعی دیانت و اخلاق بودند، تصور حکومتی دموکرات‌تر از حکومت‌های دموکراتیک غربی و شرقی (که در بیانات بنیانگذار جمهوری اسلامی بسیار تکرار می‌شد) را داشتند، هرچند این امید، کم کم رنگ باخت و اکنون کور سویی از آن باقی مانده است.

پس از گرفتن ویزا (که با تأخیر ۲۴ ساعته همراه بود) به پرواز تأیید شده‌ی خود نرسیدیم و لذا برای تجدید تاریخ حرکت به جده، مجدداً به دفتر هواپیمایی امارات مراجعه کردیم. مسؤول صدور بلیط، خانمی هندی بود که عربی نمی‌دانست. پس از گفت و گوی حداقلی، مردی هندی را صدا کرد که به عربی آشنا بود. علت تأخیر را گفتم و با خوشرویی به کامپیوتر اپراتور مراجعه کرد ولی پاسخ مأیوس کننده‌ای داد.

گفت: جای خالی نداریم. گفتم: تا کی؟ گفت: تا بعد از حج!!

گفتم: من این چیزها را نمی‌دانم. باید به ما خدمات بدهید. بلیط به ما داده شده برای حج و نه بعد از حج.

پس از چند ثانیه گفت: می‌خواهید با «فرست کلاس= درجه‌ی ۱» شما را بفرستم؟

گفتم: تفاوت قیمت برای هر نفر آن چند است؟

گفت: ۱۰۰ دلار.

گفتم: من قدرت پرداخت آن را ندارم.

گفت: اشکالی ندارد. من مجوز سفر شما را صادر می‌کنم، وقتی سوار هواپیما شدید، بگویید: من مابه التفاوت را نمی‌توانم بپردازم!! مشکلی هم پیش نمی‌آید. چون شما بلیط «اکونومی کلاس= بلیط عادی» را داشته‌اید و به‌خاطر کمبود جا، شرکت مجبور به پذیرش شرایط مسافر است!!

گفتم: این با عزت ما سازگار نیست!!

خیلی متعجب شد (چرا که از ملیت ما پرسیده بود و من گفته بودم که ایرانی هستیم). شاید انتظار این برخورد را از ایرانیان نداشت!!

گفت: پس بنشینید تا ببینم چه می‌شود کرد. بعد هم با همکارش صحبت کرد و مدام به بررسی خطوط و پروازها می‌پرداخت. چند دقیقه‌ای گذشت که دیدم چهره‌اش شکفت.

گفت: الحمدلله، جا پیدا شد. فردا صبح ساعت ۷ خوب است؟

گفتم: آری. از شما و همکارانتان متشکریم.

بلیط ما را برای همان پرواز تأیید کرد.

فردای آن روز، با هواپیمای بوئینگ ۷۷۷ امارات، راهی جدّه شدیم، در حالی که اکثر همراهان سفر، حجاج فقیر بنگلادشی بودند که با هزینه‌ی دولت سعودی، به زیارت بیت‌الله می‌رفتند.

۳۰ دی ۱۳۸۵

۳

در فرودگاه جده، گروه‌های مختلف مسلمانان را که از مبادی گوناگون به مقصد زیارت بیت‌الله آمده بودند، می‌شد دید و تنوع آنان جلب توجه می‌کرد. اکثر آنان از مبدأ، لباس احرام پوشیده بودند. ایرانیان راهی میقات «جُحفه» شدند تا لباس احرام پوشیده و «مُحرِم» شوند.

طبق برنامه‌ریزی مسؤولان حج سعودی، ما را با کاروانی از ایران، همسفر کردند. وسیله‌ی سفر، اتوبوسی کُره‌ای (با مارک هیوندا) بود که سقف آن را برداشته بودند و ما را به جحفه برد.

آغاز «عُمره‌ی تَمتُّع» با «مُحرِم شدن از میقاتِ جُحفه». غسل و نیت و لبیک «لَبّیکَ اللّهم لَبّیک، لَبّیکَ لا شریکَ لَکَ لبّیک، إنّ الحمد و النّعمة لَکَ و المُلک، لا شریک لَکَ لَبّیک = به دعوت تو پاسخ می‌دهم خدایا، پاسخ می‌دهم. پاسخ به دعوت تو که شریکی نداری، همانا تمامی سپاس و نعمت قدرت، از آن تو است، شریکی برای تو نیست، به دعوت تو پاسخ می‌دهم».

برخی عکس می‌گرفتند. حضور با لباسی جدید، که اکثر همراهان، آن را خاطره‌ای شیرین و قابل ثبت می‌دانستند. دوست من نیز می‌خواست عکس یادگاری بگیرد، او را پرهیز داده و به او که پیرو نظریات فقهی آیت‌الله منتظری

بود، گفتم: «تا وقتی در لباس احرام هستیم، بهتر است از هر چیزی که ما را از یاد خدا باز داشته و توجه به غیر خدا (و از جمله خودمان) را متجلی می‌کند، تا جایی که ممکن است، پرهیز کنیم».

فرق «سفر حج و عمره» با سفرهای دیگری که به قصد سیر و سیاحت انجام می‌گیرد، عبادی بودن بخش‌های خاصی از این سفر است. در عبادت خدا و مصادیق آن، هرچه توجه به غیر خدا (حتی پیامبر خدا و ائمه‌ی هدی، صلوات‌الله و سلامه علیهم) کمتر باشد، خلوص و اخلاص عبادت بیشتر مراعات شده است.

این توصیه‌ای است به تمامی دوستانی که مخاطب این نوشته‌ها هستند، تا توجه کنند که؛ «در تمامی عبادات (نماز و دعا و حج و روزه) از توجه به غیر خدا، شدیداً پرهیز کنیم و جز به اذکار خاصی که در تشهد و قنوت نمازها (که می‌توان برای خود و سایر انسان‌ها نیز دعا کرد) و برخی ادعیه‌ی سفارش شده از جانب اولیاء شریعت، وارد شده، در سایر موارد (خصوصاً در ذکرهای رکوع و سجود نمازها) غیر خدا را نخوانیم».

از جحفه با همان اتوبوس، راهی مکه‌ی مکرمه شدیم. اول شب بود که به شهر مکه رسیدیم. شهر وحی، شهر معبد و عبادت و اخلاص، شهر طواف و سعی و نماز، شهر خدا.

وسایل خود را در دفتر کاروانی که اتفاقاً همراهشان شده بودیم؛ و در هتلی در «عزیزیه‌ی ۹» مستقر شدند، به امانت نهادیم. با دوست همراه خود، از هتل تا مسجدالحرام را شبانه و پیاده طی کردیم. از تونلی طولانی گذشتیم و در خروجی تونل، چشممان به مسجدالحرام افتاد، مسجدی که غرق در نور بود. بازهم «لبیک» گفتیم و خدا را خواندیم و...

اشک چشممان بی‌اختیار جاری بود. این همان مرکزی است که «قبله» را در دل خود جای داده و عمری است که به سوی آن نماز می‌گذاریم.

و «کعبه» که «خانه‌ی خدا» نام گرفته است. هیچ کلامی برای تفسیر حال کسی که اولین بار چشمش به معبدی توحیدی می‌افتد که سال‌ها آن را محترم شمرده و «قبله» اش قرار داده است، نمی‌توان یافت.

مبهوت از لطف بی‌کران الهی، که توفیق زیارت «بیت‌الله» را نصیب کرده است، غرق دریای رحمت او شدیم. با هر بار گردش به دور کعبه، از خود فاصله‌ی بیشتری می‌گرفتیم و... (اللهم تقبل منا بکرمک، و تفضل علینا، و ارزقنا حج بیتک‌الحرام، فی عامنا هذا و فی بعض الأیام، برحمتک یا ارحم الراحمین).

طواف و نماز و سعی و تقصیر و نماز و دعا تا صبح و شرکت در نماز جماعت صبحگاهی مسجدالحرام. در برابر «رکن یمانی» سر بر سنگ‌های سفید صحن مسجدالحرام گذاشتن و از نزدیکترین فاصله، به سوی قبله نماز خواندن، فرصتی بود که از پی بیم و امیدهای سفری دراز، به دستمان آمده بود و خدا کند که از آن به درستی بهره برده باشیم (آمین رب العالمین).

بعد از خروج از احرام، فرصتی پیدا شد که به صفات دیگر شهر خدا، در ساعاتی که خارج از مسجدالحرام بودیم، نیز توجه کنیم. مکه شهر عفو و گذشت در اوج اقتدار (إذهبوا فإنتم الطلقاء) شهر ابراهیم و اسماعیل و هاجر (علیهم‌السلام)، شهر محمد(ص) و خدیجه(س) و علی(ع). شهر واقعه‌ی «فیل» (ألم تر کیف فعل ربک بأصحاب الفیل؟) و شهر غار حراء و ندای «إقرأ بسم ربک الذی خلق» و شهر «لیلةالمبیت» و مبدأ هجرت و شهر شکسته شدن بت‌ها و بسیاری خاطرات و خطرات دیگر نیز هست.

من و دوستم (که جزو حج‌گزاران منفرد بودیم) نه به دیدن غار حراء رفتیم و نه به دیدن سایر جایگاه‌هایی که معمولاً حجاج مستقر در کاروان‌ها را می‌بردند. اکثر اوقات ما دو نفر، در مسجدالحرام می‌گذشت. حتی محل اصلی استراحت (خوابگاه) ما نیز همین مکان شریف بود.

شاید توفیق اجباری «ناتوانی در تهیه‌ی مسکن در شهر مکه» و ضرورت امانت گذاری‌های مکرر وسایل مختصر سفر نزد دوستانی که با کاروان‌ها سفر کرده بودند و در هتل‌های سازمان حج و زیارت مستقر بودند، و پرهیز شدید ما از بهره‌گیری از امکانات سازمان حج و زیارت، دست به دست هم داده بودند تا «توفیق حضور بیشتر در مسجدالحرام» نصیب ما شود (إن هذا من فضل ربی).

برای اطلاع مسافران منفرد سفر حج تمتع، یادآوری این نکته نیز خالی از لطف نیست که؛ خوردنی‌ها و آشامیدنی‌ها و امکانات شهر مکه (و مدینه) در این خصوص، بسیار خوب و ارزان بود و هیچ کمبود و نگرانی در این موارد وجود نداشت. در اکثر مواقع، خوراکی‌های ارائه شده در رستوران‌ها، با کیفیت مناسب و از نظر کمّیّت، بسیار بیشتر از نیاز ما بود و این نیز باعث فراغت کامل خاطر، برای پرداختن به «مقصد اصلی سفر» بود.

تحویل سال جدید شمسی (۱۳۷۸) را نیز در کنار کعبه بودیم. ایرانیان بسیاری حضور داشتند. کف زدن‌های ممتد ایرانیان، زمان تحویل سال را خبر می‌داد. کبوتران با صدایی که کمتر شنیده بودند، به پرواز درآمدند و بحث‌ها درگرفت. مخالف و موافق و... برخی هم شیرینی آورده بودند و شکلات. کاممان شیرین شد و از خدای بزرگ، مطلوبات خویش را درخواست کردیم (**یا مقلّب القلوب والأبصار، یا مدبّر اللّیل والنّهار، یا محوّل الحول والأحوال، حوّل حالنا الی احسن الحال**).

۱۹ بهمن ۱۳۸۵

۴

مسافرانی که زیر نظر سازمان حج و زیارت قرار دارند، هیچ‌گونه اطلاعی از کیفیت سفر، مجوزهای لازم برای ورود و خروج از شهر مکه یا مدینه، تهیه‌ی چادر (خیمه) در عرفات و منا (منی) و هزینه‌های لازم برای استفاده از وسائل نقلیه و مکان های استقرار، پیدا نمی‌کنند.

کسانی که به صورت منفرد (از سازمان‌های حج و زیارت دولت خویش) به عربستان می‌روند، به عنوان «حجاج منفرد» شناخته می‌شوند. این‌گونه افراد، تمامی موارد یاد شده را باید خود برعهده گیرند. در ورودی و خروجی شهرها، باید اقدام به اخذ مجوز کنند و گذرنامه‌های خود را تحویل داده و یا تحویل گیرند. شرکت سعودی «مکتب وکلاء الموحد» مسؤولیت تمامی حجاج دولتی و منفرد ایرانی را بر عهده دارد. حجاج منفرد، پیش از ورود به عربستان، باید هزینه‌ی اتوبوس‌ها و چادرهای عرفات و منا را به حساب سازمان حج عربستان واریز کنند و فیش آن را در فرودگاه جده، تحویل دهند و در مقابل تحویل آن، برگه‌هایی را تحویل می‌گیرند که مربوط به سفرهای لازم زیارتی (از ورود به جده تا خروج از جده) است. برای هر سفر، برگه‌ای خاص (کوپن مخصوص) وجود دارد که اگر کسی از یک یا چند مورد آن‌ها استفاده نکرده باشد، در خروجی فرودگاه جده، با تحویل برگه‌ها، قیمت پرداخت شده‌ی آن‌ها را دریافت می‌کند.

ساعت ۷ شب هشتم ذیحجه، به «مکتب وکلاء الموحد» مراجعه کردیم تا برگه‌ی تعیین محل استقرار خود در عرفات و منا را تحویل بگیریم. برای این منظور، تا ساعت ۵ صبح روز بعد معطل ماندیم، تا اختلاف بین سازمان‌های حج و زیارت

ایران و سعودی برطرف شود و محل استقرار حجاج منفرد ایرانی (که در کنار سایر حجاج ایرانی) بود، به آنان تحویل داده شود.

ظاهراً محل در نظر گرفته شده برای حجاج منفرد، به اشغال سازمان حج و زیارت ایران درآمده بود و سعودی‌ها، بر استرداد آن اصرار می‌ورزیدند. من هم در این میان، با زبان عربی کلاسیک (کتابی) شرکت سعودی را سرزنش می‌کردم که چرا در برابر دریافت هزینه‌های لازم، خدمات خود را به درستی ارائه نمی‌کند. البته با نمایندگان سازمان حج و زیارت ایران هم صحبت کردم و به‌خاطر اینکه به حقوق ایرانیان خارج از مجموعه‌ی نظارتی خویش، تجاوز کرده و حاضر به ادای حق آنان نیستند، مورد عتاب قرار دادم.

در نهایت، صبحگاهان با گرفتن نقشه‌ی محل استقرار خود در عرفات و منا، از محل یاد شده خارج شدیم و خود را برای انجام مناسک «حج تمتع» آماده کردیم.

باردیگر باید از توجه به خود و دنیای پیرامون خویش، خارج می‌شدیم و پا به دیاری دیگر (که آن را با صحرای محشر و روز قیامت، مشابهتی است) می‌گذاشتیم. لباس احرام، مشابه لباسی است که برای سفر آخرت (مرگ) بر تن ما می‌کنند. بار دیگر «لَبّیکَ اللّهم لَبّیک، لَبّیکَ لا شریکَ لَکَ لبّیک، إنّ الحمد و النّعمة لَکَ و المُلک، لا شریک لَکَ لَبّیک» و این‌بار، احرام از مکه، و نیت احرام از مسجدالحرام.

شب‌هنگام راهی عرفات شدیم. روی سقف یک شورلت، که رابطه‌ی ما را با گستره‌ی فضایی که بی‌انتها می‌نماید، قطع نکند. نسیم شبانه‌ی فروردین در عرفات عشق الهی، باد صبایی بود که بر خیل بندگان خدا، که اندک اندک صحرای عرفات را می‌پوشاندند، می‌وزید و یادآور رحمت بی‌کران خداوندی در

روز رستاخیز بود که گفته‌اند؛ «آن‌چنان با رحمانیت خود در روز قیامت تجلی می‌کند که ابلیس نیز در آن طمع می‌کند».

چادری را که در آن باید مستقر می‌شدیم تا از طلوع آفتاب تا غروب را در آن به‌سر بریم و خدا را بخوانیم و برای درگذشتن از گناهان خویش، او را به «رحمانیت» یاد کنیم، به سرعت پیدا کردیم. روز عرفه، روز یادآوری نیاز آدمیان به رحمت الهی است. شاید به همین جهت است که نام کوه کوچک واقع در صحرای عرفات را «جبل الرحمه = کوه رحمت» نامیده‌اند. حضور در عرفات، حضور در صحنه‌ی انتشار رحمت الهی است.

نتیجه‌ی این حضور، تجلی رحمت در خلق و خوی حاجیان باید باشد. وانهادن روحیه‌ی بزرگ‌بینی گناهان و خطاهای دیگران و سخت‌گیری در قضاوت، نسبت به بندگان خدا و تجدید قوا برای نگاه رحمانی به تمامی انسان‌ها و طبیعت پیرامونی، بهره‌ای است که باید در این وادی با آدمی عجین گردد و در باقی مانده‌ی زندگی او، متجلی شود.

قرائت دعای عرفه، نشان می‌داد که در این صحرا، باید به چه اندیشید و چگونه با خدای رحمان، سخن گفت. عرفات، برای عرفان و شناخت خداوند رحمان و رحیم است، چیزی که نیاز اولیه‌ی انسانی است که ادعای بندگی او را دارد و خود را از قید بندگی غیر خدا، رهانیده است. طوق بندگی نفس، مال، جان، خانمان، بزرگان و... را از گردن باز کرده و خدایی را بندگی می‌کند که هیچ نیازی ندارد و در انتظار خدمت و یاری دیگران نبوده و نیست و هیچ مطالبه‌ای از بندگان خویش، جز در جهت منافع خود آنان ندارد. این «بندگی» را جز به معنی «رهایی از قید و بندهای ذهنی و خارجی» نمی‌توان خواند. این بندگی، همان «آزادگی = حرّیت» مطلوب آدمیان است.

آدمی اگر خود را آزاد می‌شمارد ولی در بند هوا و هوس خود و دیگران گرفتار آمده است، به‌خاطر جهل است. آزادی را به معنی «آزاد شدن از قید و بند عقل و منطق بشری» دانستن؛ و به اقتضای عقل و خرد خویش رفتار نکردن، بندگی و بردگی حقیقی اما پنهانی است که با رنگ آزادی، جلوه کرده و خود را نشان داده است.

هرکس ادعا می‌کند که «هستی مطلق» و «هستی‌بخش» را بندگی می‌کند و نسبت به این ادعای خود، آگاهی دارد، می‌داند که سر بر آستان قادر حکیم و رحمانی نهاده است که هیچ انتظار و هدفی جز تأمین منافع مادی و معنوی خود مدعی (بنده) را ندارد. هیچ چیز برای خود نمی‌خواهد و هرگز به بندگی دیگران نیازی ندارد. بندگی چنین موجودی، جز آزادی، آقایی و سروری خود انسان، معنا و مفهوم دیگری ندارد.

برآیند حضور در صحرای رحمت «عرفات» درک حقیقت این مطالب باید باشد و نه اشتغال به امور دیگر. البته هرکس به قدر توان خویش، از این امور بهره‌مند می‌شود.

«خدایا؛ آنچه از حقایق را به ما آموختی، ما را پذیرای آن قرار ده؛ و هرچه از درک آن بازمانده‌ایم، آن را به ما برسان = اللهم ما عرفتنا من الحق فحملناه و ما قصرنا عنه فبلغناه».

۱ اسفند ۱۳۸۵

۵

عید قربان در مِنی

غروب روز نهم ذیحجه، عرفات را به مقصد «مشعرالحرام» ترک کردیم. ماندن تا طلوع آفتاب در این مکان، از اعمال واجب حج تمتع است.

نماز مغرب و عشاء و صبح را در این موقف، گذاردیم و صبحگاهان راهی منا شدیم. فاصله‌ی کمی را پیاده طی کردیم. در ابتدای «وادی منا» در نزدیکی «محل ذبح قربانی» خیمه‌های ایرانیان قرار داشت. خیمه‌ی متعلق به خود را تحویل گرفتیم و وسایل مختصر همراه را در آن قرار دادیم و بلافاصله برای «رمی جمره‌ی عقبه» راهی شدیم.

«راندن شیطان از خود» و دوری گزیدن از «وسوسه‌ی شیطان» توسط پیامبر خدا و منادی توحید، حضرت ابراهیم(ع) قبل از صحنه‌ی به «قربانگاه بردن فرزند»، سناریویی است که مسلمانان مدعی توحید نیز آن نقش را در وادی منا، بازی می‌کنند. همچون بازیگر تئاتر و سینما که باید خود را در موقعیت نقش تعریف شده‌ی فیلمنامه، قرار دهد و به آن نقش مکتوب، نقشی انسانی و واقعی ببخشد.

ابتدا باید به «راندن شیطان» در آخرین و بارزترین نمایشش (جمره‌ی عقبه) اقدام کرد و سپس به قربانگاه رفت و «جایگزین همیشگی انسانی که به قربانگاه برده می‌شود» را به فرمان خدا، قربانی کرد. قربانی‌ای که هم صاحبش را نفع می‌رساند و هم انسان‌های گرسنه‌ای را که «عیال خدا» شمرده می‌شوند.

رسم ناپسند و دراز مدت آدمیان در «قربانی کردن انسان برای معبود» در یک صحنه‌ی به یاد ماندنی تاریخ بشر، با فرمانی الهی و بازیگرانی که هیچ تردیدی در واقعی بودن «مأموریت خویش» نداشتند و حقیقتاً به قصد انجام بی‌چون و چرای فرمان الهی، پا در وادی منا گذاشته بودند، با تدبیری نیکو و در خور توان فکری

بشر آن روز، منسوخ شد و «قربانی کردن حیوانات اهلی حلال گوشت» برای همیشه، جایگزین آن گردید.

شیوه‌ای که ابراهیم خلیل(ع) درباره‌ی «پرستش و نشان دادن معبود حقیقی» نیز به‌کار گرفت. ابتدا با ستاره‌پرستان، ظاهراً ستاره‌پرست شد و چون افول آن را دید، هشدار داد که افول کننده را شایسته‌ی پرستش نمی‌داند. این مطلب را درباره‌ی ماه و خورشید پرستان نیز تکرار کرد و در آخر کار، سخن نهایی‌اش «پرستش هستی بخش حقیقی» بود و «توحید».

اگر ابراهیم، در آن قضایا، از قبل به حقیقت مطلب آگاه بود (که مدعای بسیاری از مفسران است) و این مأموریتی الهی برای او بود، ولی در خصوص «مأموریت قربانی کردن فرزند» مدعای همه‌ی مفسران این است که آگاهی قبلی از تدبیر الهی نداشت. البته، ارزش واقعی کار ابراهیم و فرزندش در این ماجرا، و حقیقی بودن وسوسه‌ی شیطان و راندن او، مبتنی بر عدم اطلاع آن‌ها از نتیجه‌ی کار است.

خدای رحمان، در ظاهر، با تلقی آدمیان از قربانی کردن انسان برای معبود، همراهی می‌کند و سپس با دستوری صریح، آن سنت مستمر را باطل کرده و راه «بقای انسان» را به عنوان «مطلوب الهی» به همگان معرفی می‌کند.

از آن پس، هرکس اقدام به «قربانی کردن انسان» می‌کند، یا بی‌اطلاع از مطلوب الهی شمرده می‌شود و یا ناقض فرمان الهی.

آنانی که قبل از این ماجرا، آدمیان را به قربانگاه می‌فرستادند، تنها گروهی بی‌اطلاع و ناآگاه شمرده می‌شوند.

حاجی، باید این معنی را دریابد که «دوران کشتار آدمیان، برای تقرب به خدا، سپری شده است». در دوران احرام، حتی حق گرفتن حیات از هیچ موجود دارای حیاتی را ندارد و هرگونه اقدامی برخلاف آن، بر حاجیان حرام است.

پس از رمی جمره‌ی عقبه، خود را به قربانگاه رساندیم. دوست من که تابع نظریات فقهی آیت‌الله منتظری بود، به‌خاطر خطایی اندک که ناشی از عدم مراجعه به کتابچه‌ی «مناسک حج» و نپرسیدن مسأله از من (که تنها روحانی کاروان دونفره‌ی خودمان بودم!!)، مجبور شد دو قربانی انجام دهد.

من (طبق نظر خود) پیش از این سفر، دوستانی را در ایران و شهر فریمان، مأموریت داده بودم که در روز ۱۰ ذیحجه، به حساب عربستان، ۵ دقیقه پس از ساعت ۲ بعد از ظهر به وقت ایران (۹ ذیحجه به حساب ایران، که برای اطمینان از عدم اشتباه، قبل از حرکت به سوی عرفات، زمان آن را مجدداً با ایران هماهنگ کردم) که چند دقیقه پس از اذان ظهر مکه‌ی مکرمه و منا بود، گوسفند مناسبی را در آن شهر ذبح کنند و تا عصر، تمام آن را (به استثنای بخشی از آن، برای انجام دستور خداوندی مبنی بر استفاده‌ی قربانی کننده) بین فقرای حقیقی شهر تقسیم کنند.

در زمان معادل با ساعت یاد شده، در کنار قربانگاه منا، رو به قبله ایستادم و نیت کردم و از خدای بزرگ درخواست کردم که «قربانی مرا که به دستور او انجام می‌گرفت، قبول کند».

پس از آن، سر را به «حلاّق = آرایشگر» سپردم تا موهای آن را با تیغ، از ته بتراشد. وانهادن زیبایی‌های ظاهری، نشانه‌ای از بی‌توجهی به خود و توجه به خدا است.

مگر نه این است که بر مُحرِم، نگاه کردن به آیینه (تا قبل از خروج از احرام) حرام است؟ علت آن مگر چیزی جز «بی‌توجهی به ظاهر، که عملاً و معمولاً آدمی را از توجه به باطن و معنی باز می‌دارد، بوده است؟

شاید تراشیدن سر، از آن‌جهت که تا مدتی پس از خروج از احرام، آدمی را از مراجعه به آیینه، بی‌نیاز می‌کند و تمرین «بی‌توجهی به ظاهر» را تا روزهای طولانی پس از آن تمدید می‌کند، در آستانه‌ی خروج از احرام، واجب شده است.

پس از تراشیدن سر، به محل خیمه‌ها برگشتیم و استحمام کرده و از لباس احرام، خارج شدیم. بازگشتی نیم‌بند، به دنیا. هنوز برخی مسائل مانده است که بر حاجی، حرام است.

۸ اسفند ۱۳۸۵

۶

بعد از نیمه شب و با آغاز ساعات یازدهم ذیحجه، راهی مسجدالحرام شدیم، مرکز تمرکز مؤمنان به شریعت محمدبن عبدالله(ص). ازدحام جمعیت، کم‌نظیر بود. همه در گردشی نمادین و موزون، رقصی الهی را تجربه می‌کردند. چرخشی چون گردش سیارات به دور خورشید (الله نور السماوات والأرض) و رقص بی‌وقفه‌ی ستارگان در مدارهایی تعیین شده در بی‌کران هستی!!

در سعی، حاجیان تجربه‌ی حرکت به سوی «سراب» را همچون «هاجر» تکرار می‌کنند تا شوق خود را به «آب» فراموش نکنند و بدانند که هر «آب‌نمایی» نمی‌تواند نیازشان را برآورد. در بیابان زندگی، آنچه فراوان است، سراب است و کمتر سرابی است که رهنمون به «حقیقت آب» گردد.

از سراب تا رسیدن به «سر آب» ظاهراً فاصله‌ای نیست ولی در باطن، فاصله بسیار است. آنان که در پی حقیقت و «زلال آب» اند، نیز باید تجربه‌ی گذر از سراب را داشته باشند!!

اعمال مکه را تا قبل از ظهر به پایان بردیم. قبل از فرا رسیدن «ظهر» به منا برگشتیم و تا ظهر روز دوازدهم، دو نوبت برای «رمی جمرات» رفتیم. گویی در بازگشت تدریجی به «زندگی عادی» باید می‌آموختیم که باید در پی راندن مستمر «شیطان» از خود و زندگی خود باشیم.

بعد از اذان ظهر روز دوازدهم، سیل جمعیت حاجیان راهی بیت‌الله می‌شوند و دشواری انجام اعمال مکه (برای کسانی که از فرصت چند ساعته‌ی آغازین روز یازدهم بهره نگرفته‌اند) در روزهای دوازدهم و سیزدهم، مثال زدنی است.

ما که پیش از اتمام اعمال منا، از فرصت یاد شده، بهره گرفته بودیم، اعمال واجب را به پایان برده بودیم. آنانی که در مکه می‌مانند، پس از اعمال واجب، به مستحبات می‌پردازند.

روز سیزدهم، راهی «مدینه» شدیم. پاسی از نیمه شب گذشته بود که چشممان به نشانه‌های آشنای «مسجد النبی» افتاد. رسیدن به جایگاه و پایگاه نهایی «وحی» و مکان شریفی که «ختم نبوت» را با «نهایی شدن کمال دین الهی» تجربه کرده است!!

بوی وحی را باید از این مکان استشمام کرد. اینجا جایگاهی است که فصل نهایی کتاب «پیام آوران مستقیم خداوند» ورق زده شد و حاجیان، باید آن را با چشم سر، تجربه کنند!!

باقیمانده‌ی شب را با همراهان ایرانی سفر، در محل اقامت آن‌ها بودیم. نماز صبح را در مسجد پیامبر رحمت(ص) اقامه کردیم. نمازی در نزدیکی‌های نمازخانه‌ی

کسی که نماز ما را پایه‌گذاری کرد و معلّمی شد که راه ارتباط با خدا را با این سبک و سیاق، به ما آموخت.

پس از نماز، به محل مسجد حقیقی پیامبر و یارانش رفتیم. تکیه دادن به ستونی از ستون‌های فراوان مسجد (در نزدیکی قبر پیامبر) و بازگشتی ذهنی به اعماق تاریخ؛ و رفت و آمدی درونی بین زمان حضور رسول الله(ص) و زمان حضور ما در این مکان؛ و نگاهی پر از حسرت به مرقد آخرین فرستاده‌ی خدا، اندوه وصف ناپذیر «انقطاع وحی» را به یادم آورد که امام علی‌بن ابی‌طالب(ع) آن را گزارش کرده بود، با این بیان که؛ «هیچ مصیبتی قبل و بعد از مصیبت رحلت تو بر جامعه‌ی اسلامی نرسیده و نخواهد رسید که بزرگتر و دشوارتر از مصیبت تو باشد».

مناسبت غریبی است، چرا که امروز و اکنون که این خاطره را می‌نویسم، روز بیست و هشتم صفر است، گرچه بر خلاف سخن امیر مؤمنان(ع) در میان جامعه‌ی شیعی، مصیبت «امام حسین(ع) و خاندان و یاران ایشان» برتر و عظیم‌تر از مصیبت رسول خدا شمرده شده و می‌شود!!؟

سه روز در مدینه ماندیم. هتل کوچکی تقریباً موازی با ضلع شرقی قبرستان بقیع (به نحوی که از پنجره‌های هتل، قبرستان دیده می‌شد) محل اقامت کاروان دو نفره‌ی ما بود.

تنها مورد منفی تلاش سعودی‌ها را در قبرستان بقیع دیدم. طبیعتاً شیعیان گروه اصلی و تعداد معدودی از سایر مذاهب، زائران بقیع بودند. سعودی‌ها می‌توانند لااقل به عنوان «توریست‌های مذهبی» احترام گردشگران را مراعات کنند و با نصب تابلوهایی که نشان دهنده‌ی «جایگاه‌های ادعایی» مورد نظر توریست‌ها

باشند، از سرگشتگی آنانی که این مکان را برای دیدن انتخاب می‌کنند، جلوگیری کنند.

ظاهراً تعصبات خشک «وهابیون» سبب شده است که «ادب مهمان‌داری» را نیز از یادشان ببرد. آن‌همه توصیه‌ی پیامبر خدا(ص) در رعایت حرمت و آداب معاشرت با مهمان و لزوم برآوردن نیازهای وی، گویی نه مفهومی داشته و دارد و نه مسؤولیتی را متوجه میزبانان سعودی می‌کند!!؟

البته برخی مهمانان نیز آداب معاشرت صحیح با میزبانان را مراعات نمی‌کنند و به اقداماتی ناصحیح و غیر منطقی روی می‌آورند که باید از آن‌ها پرهیز شود.

روز چهارم، صبحگاهان مدینه را به سوی جدّه ترک کردیم و شب همان روز (با پرداخت مابه‌التفاوت بلیط‌های هما، با پروازهای اختصاصی سازمان حج و زیارت) از جدّه به تهران پرواز کردیم. در فرودگاه تهران، گذرنامه‌ی ما را گرفتند و با اعتراض پرسیدند؛ «مگر نمی‌دانستید که سفر به عربستان در ایام حج با این گذرنامه‌ها ممنوع است». من گفتم؛ «اساساً این گذرنامه را برای سفر حج گرفته‌ام و این اولین سفرم به خارج از کشور بوده و مشکلی نیست اگر آخرین سفرم نیز باشد!!».

بعد به پلیسی که ناراحت بود گفتم: «برادر من، ما برای عیاشی و شرکت در دیسکوها و بارها یا رفتن به کنار دریا در اروپا یا امریکا یا جنوب شرق آسیا که نرفته بودیم. چطور است که در جمهوری اسلامی، آن سفرها مجاز است (که از نظر قانونی، صرف‌نظر از مقصد سفر، باید مجاز باشد) و مورد پرس و جو قرار نمی‌گیرد ولی برای سفر حج، این همه حساسیت دارید و پرس و جو می‌کنید؟!!».

پس از توقیف پاسپورت توسط پلیس و دادن رسید، به قسمت پروازهای داخلی رفتیم و با قرار گرفتن در لیست انتظار و اقامه‌ی نماز صبح در فرودگاه مهرآباد، با اولین پرواز صبح، راهی مشهد شدیم.

من می‌خواستم مزاحم کسی نشوم و بدون اطلاع به ایران برگردم، به گونه‌ای که حتی همسر و دخترم را به زحمت نیاندازم و آنان را در منزل ملاقات کنم. به عبارت دیگر؛ نمی‌خواستم کسی برای استقبال به فرودگاه بیاید و یا در کوچه، گوسفند قربانی کند و...

ولی دوست همراه من، نیم ساعت قبل از پرواز به خانواده‌اش خبر داده بود و آن‌ها نیز همسرم را مطلع کرده بودند. ایشان این مطلب را از من پنهان نگه‌داشته بود. به همین جهت، در فرودگاه مشهد با همسر و دخترم و سایر بستگان مواجه شدم، ولی باز هم تأثیر خود را گذاشته بودم و فرصت اطلاع‌رسانی به سایر بستگان را نیافته بودند و در نتیجه، مزاحمت‌ها به حداقل رسیده بود.

البته با دیدارهای پس از حضور در منزل و دادن «سور» (که توصیه‌ی شریعت است) کاملاً موافق بودم و دو سه روزی با بستگان و دوستان در منزل دیدار می‌کردم و نهایتاً با «سور» مورد سفارش، پرونده‌ی حج خود را بستم.

خداوند این سفر را برای همه‌ی مشتاقان، مقدر و آسان کند و چشم دل مؤمنان را بر اسرار آن باز کند تا بهره‌ی کاملی از این سفر معنوی، نصیب آنان در عالم مادی و معنوی گردد (آمین رب‌العالمین).

۳۰ فروردین ۱۳۸۶

بخش پنجم:

یادداشت‌های کوتاه

به‌نام خداوند جان و خرد کز این برتر اندیشه بر نگذرد

اینجا، مکانی برای سخن گفتن از دنیایی است که گوناگونی آن بی‌شمار است. دنیای سیاست و فرهنگ. سیاست در ایران و جهان و فرهنگ نهفته در آن.

من هم به عنوان یکی از آدمیان، می‌خواهم از نگاه خود به پیشامدهایی از این‌دست، بنویسم. هر کسی با دیدگاه خود به این نوشته‌ها خواهد نگریست و داوری خود را خواهد داشت. پذیرش یا ردّ دیدگاه من، به‌ویژه اگر همراه با چرایی آن باشد، سپاس بی‌کرانم را در پی خواهد داشت.

نشان: ایرانی پیرو پیامبر رحمت و جانب‌دار سیاست پیرو اخلاق نیک.

۳۱ شهریور ۱۳۸۳

طنز جامعه‌ی اسلامی ایران

۱- شهید حاج داود کریمی را که ماهها در زندان و تحت شکنجه داشتند تا از گناه حمایت از آیت‌الله منتظری توبه کند، به عنوان فردی که؛ «در تمام دوران پس از جنگ نیز از مسیر حق خارج نشد» معرفی میکنند!!. گویا که کسی نمی‌پرسد: پس چرا او را چند ماه زندانی و شکنجه کردید؟.

البته همین شیوه‌ی برخورد با مرحوم مهندس بازرگان و مرحوم دکتر سحابی نیز دیده شده بود و بعید نیست که برای افرادی که اکنون زنده‌ی آنها را؛ خائن، غرب زده، منافق، مزدور اجانب و مرتد می‌خوانند، نیز تکرارشود.

لابد باید مُرد تا آقایان به فضائل مخالفانشان اقرار کنند وگرنه مستحق همه‌گونه تهمت و افتراء خواهند بود، اگر مستحق گلوله درمانی و کاردآجین شدن شناخته نشوند!!!

۲- درحالی که سخن از کرسی تولید علم در دانشگاه‌ها به میان می‌آورند، دانشمندی معتقد همچون دکتر سروش را آماج دشنام و تعرض فیزیکی قرار می‌دهند و از شنیده شدن صدای اعتراضی در صحن علنی مجمعی به‌نام مجلس هفتم، سرآسیمه از امام زمانی که لیست اعضایش را با اسم و آدرس امضاء کرده است، عذرخواهی می‌کنند!

۳- صحنه‌گردان بسیاری از اتفاقات عالم سیاست جمهوری اسلامی و عقل منفصل تصمیم گیرنده‌ی نهایی، به اتهام‌پراکنی می‌پردازد و با اسم و رسم مشخص افرادی را که در هیچ دادگاه صالحه‌ای (که آن‌هم از خودشان است و

میزان صلاحیتش در حد نویسنده‌ی مذکور) متهم یا محکوم نشده‌اند به انواع تهمت‌ها می‌آلاید و همه‌ی این کارها را در دیدگاه عقلای جامعه انجام می‌دهد، ولی آن‌کس که او را بر این خوان گسترده مسلط کرده است، خمی به ابرو نمی‌آورد و بر این بی‌تقوایی آشکار چشم می‌بندد، گویی که او را در مقام سخنگوی خویش، نمی‌بیند و از این اعمال بی‌خبر است!

۴- اسلام عوامانه و خرافی امروز ایران، همانست که در سالهای ۵۰ تا ۵۶ آبروی دین را برده و جوانان را به دامان مارکسیسم پناهنده می‌ساخت. امروز نیز عامل رشد دین‌گریزی و دین‌ستیزی، افکار غیر منطقی و نامعقولی است که شدیداً در مجامع به‌ظاهر مذهبی و در حقیقت ضدمذهب، تولید و منتشر می‌شود.

راه مبارزه‌ی منطقی با این افکار منحط و خرافی، پرهیز از شرکت در مجامعی از این نوع و تلاش برای گسترش اندیشه‌های علمی و منطقی است. باشد که خدای رحمان و رحیم یاری کند و امکانات عمومی از دسترس آنانی که ندانسته یا دانسته اقدام به مخدوش کردن چهره‌ی زیبای دین خدا کرده و می‌کنند خارج گردد.

۱۲ مهر ۱۳۸۳

یاسر عرفات

مرد مبارزی که واقعیت‌های تلخ زندگی فلسطینیان آواره را با آوارگی خویش تجربه کرده و ادعاهای گزاف بازیگران سیاسی که از نام فلسطین و اسلام و عرب سال‌ها سوء استفاده کرده را بسیارخوب می‌شناخت و در میدان عمل به این نتیجه رسید که؛ «فلسطین، مقوله‌ای فلسطینی است و نه اسلامی و یا عربی» و اکثر قدرت‌مدارانی که از شعار اسلامی یا عربی بودن این مقوله دفاع می‌کنند، تنها برای سوء استفاده‌های سیاسی خود و بدون پشتوانه‌ی عملی مشخصی به این مسأله می‌پردازند. آن‌ها نه معنی آوارگی را می‌فهمند و نه آن را تجربه کرده‌اند. در هیچ کشوری جز کشور خود زندگی نکرده‌اند تا با نگاه‌های تلخ و تحقیرآمیز نسبت به افراد بیگانه آشنایی داشته باشند.

او به‌خوبی درک کرد که برای این مردم آواره‌ای که سرپناهی در حد یک چادر و خیمه را می‌جویند، دل‌خوش کردن به وعده‌های سر خرمن و یا اشک‌هایی به عنوان تنها سرمایه برای اهداء به فلسطینیان از سوی حامیان عرب یا مسلمان، و حداکثر، کمک‌های مالی اندک، برای فرار از افکار عمومی آزادی‌خواهان، نمی‌تواند مشکلی را حل کند. بنابراین و از سر ناچاری و دقیقاً در شرایط اضطراری، تصمیم عاقلانه‌ای گرفت و درمسیر تشکیل حکومتی مستقل (با حداقل سرزمین مادری) مصالح و منافع ملت آواره‌ی فلسطین را بر همه‌ی ادعاهای پوچ دیگران ترجیح داد و حقیقتاً به ملت خویش خدمت کرد. این را می‌توان از میزان علاقه‌ی ملت فلسطین به این مبارز نستوه و پیر وسیاست‌مدار

قوی و شجاع خویش دریافت. احتیاجی به تحلیل‌های پوچ مدعیان دفاع از حقوق مسلمانان، اعراب و فلسطینیان نیست. علاقه‌ی ملت فلسطین به «ابو عمار» مثال‌زدنی است و این نیک‌نامی، برای هرسیاست‌مداری پدید نمی‌آید. پس او از این نظر زنده است (مرده آنست که نامش به نکویی نبرند).

هیچ حقیقتی بالاتر از «فلسطینی بودن مسأله‌ی فلسطین» نیست و آنها هستند که خادم را از خائن تشخیص می‌دهند و یا خادمان را در چهره‌های متفاوت، به رسمیت می‌شناسند. دیگران را نمی‌رسد که در مورد خادمان یا خائنان به ملت فلسطین اظهارنظر کنند، چرا که با درد فلسطینیان آشنا نیستند. دردی که باید تجربه شود و با توصیف صرف، قابل دریافت نیست. خدایش بیامرزد و ملت او را در راه کسب تمامی حقوق انسانی خویش یاری کند و ستمگران صهیونیست را از این ظلم تاریخی باز دارد.

۲۳ آبان ۱۳۸۳

بیماری روانی

در خبرها آمده بود که بازجویان، از متهمان سایت‌های اینترنتی خواسته‌اند که راجع به مفاسد اخلاقی و روابط نامشروع خویش، سخن گفته وکتباً اقرار کنند.

دیر زمانی است که از این روش در دستگاه‌های قضائی و شبه قضائی ایران (و متأسفانه به نام اسلام) بهره گرفته می‌شود.

در بازداشتگاه ۲۴۰ اوین، بازجوی دادگاه ویژه‌ی روحانیت برای اثبات عدم صلاحیت برخی افراد، می‌گفت: من فیلم زیر لحافی آقای فلان را دارم، روابط نامشروع فلانی با عروسش را می‌دانم و... در پاسخ او گفتم: اگر قانوناً مسؤول پی‌گیری شکایت کسی بوده و به این نتایج رسیده‌ای، فقط حق داری که قاضی را در جریان قرار دهی و نه بیشتر. چرا این مطالب را برای من بیان می‌کنی!! این کار چیزی جز اشاعه‌ی فحشاء نیست که صریحاً در قرآن از آن منع شده است.

هرچند در آن زمان سکوت کرد، ولی شنیده‌ها از مکرر بودن این‌گونه اقدامات نامشروع در دستگاه‌های قضائی حکایت می‌کند. شاهد صادق این روند منحط، فیلم بازجوئی از همسر و همکاران سعید امامی است.

به گمان من، این افراد دچار بیماری روانی‌اند. آنان از توصیف مسائل جنسی توسط متهمان (حتی با علم به ساختگی بودن آن) لذت می‌برند.

یکی از شاکیان فساد، در سال ۶۳ می گفت: از من می‌خواستند تا جزئیات اعمال جنسی را مو به مو شرح دهم. وقتی شرم مانع از بیان مسائل می‌شد، اصرار می‌کردند که در صورت عدم اظهار جزئیات، امکان رسیدگی به شکایت، وجود ندارد.

صرف‌نظر از گرایشات سیاسی، این روند نامشروع، ناشی از عدم حضور وکیل در مراحل بازجوئی است. اگر در تمامی بازجوئی‌ها، وکیل متهم حضور داشته باشد، می‌تواند از پی‌گیری مطالب غیرضروری توسط بازجو، جلوگیری کند و از شهوت‌رانی آنان ممانعت به‌عمل آورد.

جداً باعث تأسف است که کار دستگاه‌های قضائی جمهوری اسلامی به اینجا برسد که این قبیل مسائل، بیش از ۲۰ سال در جریان باشد و مسؤولان درشت و ریز کشور، شاهد این قبیل مسائل باشند و هیچ اقدامی برای ممانعت از این گناه بزرگ انجام ندهند. نمی‌دانم برخی قضات شریف و عادل موجود در دادگستری، چگونه راضی می‌شوند که محیط کاری آنان، با حضور چنین افرادی آلوده گردد و آنان دم بر نیاورند و اعتراضی نکنند؟!!

۱۱ دی ۱۳۸۳

تمرین دموکراسی

سخت‌ترین توقع از آدمی‌زاده این است که بخواهی که همیشه منطبق با عقلش رفتار کند.

دشواری دوم این است که؛ همیشه پایبند اخلاق انسانی باشد و از آن تخلف نکند.

ساده‌ترین مشکل پیش پای او، وفاداری به عهد و پیمان و قراردادها و قوانین است.

ما کدام مشکل را در زندگی خویش برطرف کرده‌ایم که مدعی راهنمایی دیگران شده‌ایم؟ و یا رفتارهای مشابه خود را وقتی از دیگران مشاهده می‌کنیم، چرا مورد نقد قرار می‌دهیم و عیب و نقص خود را نمی‌بینیم؟

ظاهراً راه درازی تا رسیدن به آزادمنشی و احترام به مخالفان و تحمل یکدیگر داریم. برای رسیدن به مقصد، تمرین‌های بسیاری لازم است و مطمئناً باید مقدار توقع از دیگران را تخفیف دهیم و به توقع از خویش بیافزاییم. خود را مقصر نرسیدن به آمال و آرزوهایمان بدانیم و تقصیرها را جبران کنیم.

تحمل مخالفان را از گاه درویشی و برکناری از قدرت آغاز کنیم تا چون زمان توانگری فرا رسد، مانعی بیرونی در راه استبداد خویش بیابیم و از طی آن مسیر بپرهیزیم.

در این وادی است که همه‌ی ما مستبدیم و قوانین ما استبداد زده است و در شناخت لوازم دموکراسی، شدیداً محتاج تعلیم و تعلم هستیم.

به امید آن‌که همه با هم تصمیم به خشونت‌زدایی از فرهنگ ملی و مذهبی گرفته و استبداد را از خانه‌ی وجود خود اخراج کنیم و بدگمانی‌ها را به نیک‌بینی برگردانیم.

۱۰ بهمن ۱۳۸۳

[ضرورت مدارای دینی]

این عاشورا هم با کشته شدن عده‌ای افراد بی تقصیر در عراق و پاکستان به دست مخالفان باورهای شیعیان، سپری شد. اتفاقی که صدها سال تکرار شده است و سنی، شیعه را می‌کشد و شیعه، سنی را و آنانی که مقصر اصلی هستند، در این معرکه‌ها حضور نداشته و ندارند.

هیچ‌کس به یاد این «خون‌های به ناحق ریخته شده» بر سر و سینه نمی‌زند و از خود نمی‌پرسد که؛ «مگر حسین بن علی(ع) به‌خاطر مخالفت با ناحق، به شهادت نرسید؟». مگر این آدمیان، شیعه‌ی او نبودند و مگر نه این است که برای شرکت در مراسم عزاداری او کشته شده‌اند؟

داستان اختلاف و درگیری‌های خونین شیعه و سنی، یا حنفی و حنبلی و یا دیگر فرقه‌های مسلمان با یکدیگر، که بسیار بیش از همه‌ی درگیری‌ها با «غیر مسلمانان» تلفات داشته است، همه و همه از یک مطلب ناشی می‌شود.

رویکردهای غیر علمی و غیر اخلاقی و تأکید و تبلیغ «تئوری پردازان اختلاف و تفرقه بین فرقه‌های مختلف اسلامی» بر مبانی غیر علمی و غیر اخلاقی و در برخی موارد، عدول از مبانی ایمانی و اهانت کردن به مقدسات یکدیگر (که مطمئناً از نظر شریعت محمدی جایز نیست)، عامل اصلی این تقابل و تعارض خانمان‌سوز، کینه‌ورزی‌های شدید، رویکردهای دشمنانه و خون‌ریزی‌های بی حد و حصر شده است.

آن روز که «یکدیگر را کافر و مشرک خواندیم» و این برداشت غیر علمی را در اظهارنظرهای کتبی و شفاهی در قالب کتاب، مقاله، فتوا، شعر، سخنرانی و یا در

مقام تخاطب غیر عمومی و یا در مراسم رسمی و غیر رسمی حکومتی و غیر حکومتی (و اخیراً با پخش سراسری رادیو تلویزیونی همین مراسم یا در قالب آثار هنری مثل فیلم و سریال و تئاتر) مستمراً تکرار کردیم و حرمت مال، جان، حقوق انسانی و ایمانی یکدیگر را شکستیم، سنگ بنای این اتفاقات را گذاشتیم.

گرچه عمده‌ی پیروان این فرقه‌ها، از آثار سوء نظریات و رفتارهای غیر منطقی خویش بی‌خبر بودند ولی آیا همه‌ی عالمان و اهل‌نظر آنان نیز می‌توانند چنین عذری را در درگاه الهی بیاورند؟!!

به گمان من، آنانی که مخالفان اعتقادی خویش را (در این زمان که به اقرار بزرگان شریعت، حق و باطل در هم آمیخته و حق مطلقی را نمی‌توان به دست آورد) مستحق همه‌گونه هتک حرمت و سلب همه‌ی حقوق انسانی یا ایمانی معرفی می‌کنند و این عقائد نادرست را با اسم شریعت و مذهب و حق مطلق عرضه می‌کنند و معمولاً از کمترین تحقیق علمی در تاریخ شریعت باز ایستاده‌اند، در ریخته شدن تمامی خون‌هایی که پس از اظهارات آنان ریخته شده یا می‌شود، خواسته یا ناخواسته «مسؤول» اند.

این سخن در پی تبیین «مسؤولیت معنوی» ایشان است و نمی‌خواهد به تهمت‌پراکنی، تفرقه و حرمت‌شکنی نسبت به اهل علم، دامن بزند و خدای ناخواسته، تبدیل به ضد خویش گشته و سبب تداوم دشمنی‌ها، کینه‌جویی‌ها و یا «برخوردهای فیزیکی عقلاً ممنوع و شرعاً حرام» شود.

اگر همه از هم بپرسیم که؛ «برای انجام مسؤولیت الهی خود در مورد لزوم وحدت مسلمین با یکدیگر (و حتی با غیر مسلمین) و لزوم پرهیز از تفرقه، کدام راهکار عملی را پیشنهاد می‌دهید؟» و همه در پی پاسخ‌گویی به این پرسش برآییم، مطمئناً راه‌های رسانا به این امر «لازم عقلی و واجب شرعی» را پیدا

خواهیم کرد. (و اعتصموا بحبل الله جمیعا ولاتفرقوا - قل یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمة سواء بیننا و بینکم...).

حال اگر این امر منجر به تغییر برخی تصورات رایج ما یا خصوصی‌سازی برخی باورها گردد و یا روشن شود که قرن‌ها بر سر هیچ و پوچ با هم نزاع کرده‌ایم، پروایی نیست و باید با تواضع کامل و اقرار به خطا، حقیقت را پذیرفت.

در این مسیر، لازم نیست که منتظر دیگران بمانیم. هر روز برای هرکس آشکار شد که رویکرد گذشته‌اش نادرست بوده، باید آن را رها کند و اگر امکان جبران وجود داشته باشد، به جبران بپردازد.

خدایا چنان کن سر انجام کار   تو خوشنود باشی و ما رستگار

۳ اسفند ۱۳۸۳

اعتراضات قومی

آنچه در خوزستان اتفاق افتاد و با شایعه‌ای، توفانی پدیدار شد، ریشه در مدیریت مبتنی بر سوءظن نسبت به اقوام مختلف ایرانی دارد. پس اگر راه حلی جست و جو می‌گردد، باید به این تبعیض غیر اخلاقی و نامشروع پایان دهد و حق مدیریت قومیت‌ها را در مناطقی که اقوام عرب، کرد و بلوچ دارای اکثریت عددی هستند با همان گرایش‌های اعتقادی اکثریت، به رسمیت شناسد و سپس از آنان بخواهد که در مجتمع بزرگتری به نام ایران و در محدوده‌ی قانون اساسی و قوانین پارلمانی، با دیگر اقوام ایرانی همراه گردیده و به منافع ملی همه‌ی ایرانیان وفادار باشند.

۲۵ سال گذشته را مسؤولان جمهوری اسلامی، عمدتاً با عدم اعتماد به آنان و بهره‌گیری از مدیریت غیر بومی سپری کردند و نتیجه‌ی آن تزلزل سیاسی و اجتماعی از نوع اتفاقات اخیر کردستان و خوزستان شد. آیا وقت تغییر سیاست‌های شکست‌خورده فرا نرسیده است؟!

چرا مقام استانداری کردستان را نباید به یک کرد سنی‌مذهب وفادار به منافع ملی همه‌ی ایرانیان سپرد؟ چرا هیچ سنی بلوچی (علی‌رغم اکثریت ۸۰ درصدی) در سیستان و بلوچستان به مقام استانداری نرسیده است؟ چرا قانون شوراها را در مورد تشکیل شورای استان و شورای عالی استان‌ها، تکمیل نمی‌کنند؟ اگر به قانون اساسی در این بخش عمل می‌شد، آیا به نتیجه‌ای جز نتایج مشابه شورای شهرها و انتخاب شهرداران بومی، در مورد استانداران می‌انجامید؟ آیا در چنان وضعیتی با یک شایعه، این همه خسارت انسانی و مادی به مردم و کشور تحمیل می‌شد؟

آدمی از این همه غفلت و سوء تدبیر از مسؤولانی که بیشترین زمان و بالاترین مقامات حکومتی را در دست داشتند، متعجب می‌ماند. کاش با این همه سوء تدبیر، یک عذرخواهی از ملت خویش می‌کردند و قدری تواضع کرده و به انتقادات مخالفان سیاست‌ها توجه می‌کردند. نه تنها چنین نشد که همه‌ی مخالفان را به ضدیت با نظام و اقدام علیه امنیت ملی!! متهم کرده و انواع فشارها و محرومیت‌ها و هتک حرمت‌ها را در حق ایشان روا داشتند.

امروز، این اتفاقات را باید به عنوان دستاورد مدیریت خویش تجربه کنند و به خود ببالند که باید هر روز و شب، منتظر حادثه‌ای تلخ باشند و به روی مردم خویش اسلحه بکشند و با کشتار و زخمی کردن این و آن و پر کردن زندان‌ها، ابناء سرخورده‌ی ملت خویش را سرکوب کنند!!

کاش از این همه صحنه‌های آماده برای عبرت‌گیری، درس عبرتی گیرند و راه‌های بن‌بستی که رژیم سلطنتی پیمود را مجدداً و مکرراً تجربه نکنند.

۱ اردیبهشت ۱۳۸۴

[تهدید مخالفان]

تهدیدهای آیت‌الله جنتی به برخوردهای مسلحانه با مخالفان، همان چیزی است که پیش از این در اتفاقاتی چون قتل‌های زنجیره‌ای و ترور حجاریان خود را نشان داده بود. علنی کردن آنچه در گذشته به صورت مخفی و با انکار ظاهری انجام می‌گرفت، هیچ دلیلی جز احساس محافظه‌کاران در رسیدن به انتهای خط حکومتی خویش ندارد. احساسی که زنگ خطر را برای تمام مخالفان موجود در کشور به صدا در می‌آورد.

در گذشته، برخی از محافظه‌کاران تندرو، رسماً تهدید کرده بودند که؛ «اگر بخواهد اتفاقی از نوع عراق در ایران بیفتد، ما تمامی مخالفان خویش را درو می‌کنیم و نخواهیم گذاشت که زنده بمانند و آن ایام را ببینند».

این تهدید را در زمان بازداشت ۱۲۵ روزه خود در زندان اوین، از بازپرس ویژه‌ی دادگاه ویژه‌ی روحانیت (که مسؤولیت بالایی در نهاد اطلاعات موازی دستگاه قضائی نیز داشت و دارد) رسماً شنیدم. گویی اصلاح‌طلبان درون و برون حاکمیت مشتاق آنند که اتفاقی مشابه اتفاق عراق در ایران بیفتد!!

تکذیب سخنگوی قوه‌ی قضائیه در مورد صدور احکام اعدام مخالفان (اگر مصلحتی نباشد) نشانگر عمق برنامه‌ریزی‌های تندروان اقتدارگرا برای حذف فیزیکی مخالفان است و باید قبل از وقوع، چاره‌ای اندیشیده شود.

این گروه جنگ‌طلب، از سویی سیاست خارجی حکومت را در جهت مداخله‌ی اقتدارگرایان جنگ‌طلب خارجی سازمان‌دهی می‌کنند و از سوی دیگر، این خواب‌های آشفته را برای فعالان سیاسی منتقد خویش می‌بینند. مباد که این خواب‌ها برای ایران و ایرانیان تعبیر شود و واقعیت یابد.

مگر نه این است که بعثی‌های عراق، مخالفان خود را پس از سقوط از قدرت، یکی پس از دیگری ترور کرده و می‌کنند. ظاهراً مدل‌های ایرانی آنان تصمیم گرفته‌اند که این کار را قبل از سقوط خویش از اریکه‌ی قدرت به انجام رسانند.

شاید به دلیل آشکارسازی تصمیمات پنهانی تندروان محافظه‌کار، باید از آیت‌الله جنتی تشکر کرد، ولی این زنگ خطر را هرگز نباید ناشنیده گرفت. جا دارد که تمامی نهادهای داخلی و بین‌المللی و افرادی که در معرض این خطر قرار دارند، برای چنان وضعیتی (که ممکن است خارج از اراده‌ی آنان تحقق یابد) خود را آماده کنند و دوستان و دوست‌داران شخصیت‌های ارزشمندی که در معرض خطر قرار دارند نیز باید پیشاپیش تدارک لازم برای حمایت از سرمایه‌های انسانی ملت خویش را ببینند و در هنگامه‌ی خطر، به یاری آنان بشتابند.

از خدای بزرگ بخواهیم که ایران و ایرانیان را از شر بدخواهان داخلی و خارجی در امان بدارد و ملک و ملت را بهروزی و سلامت از گزند حوادث عنایت فرماید.

۲ اردیبهشت ۱۳۸۴

خانه‌ی عنکبوت

اقرار قوه‌ی قضائیه به تخلف در پرونده‌ی «وبلاگ نویسان»، اقرار به تخلف سناریو نویسان «خانه‌ی عنکبوت» و اقرارگیران دستگاه قضائی نیز هست.

این اقرار، شامل ضبط و پخش آن اقرارها توسط مسؤولان صدا و سیما نیز می‌شود. کاری که با شادی و شعف و شتاب بسیار و با تحلیل‌های مختلف در بخش‌های مختلف خبری و سیاسی انجام گرفت و ذهن گروه بسیاری از مردم را مشوش کرد.

آنانی که دستور به اقرارگیری و انتشار نتایج غیر واقعی آن از تلویزیون و پخش نامه‌های متهمان در روزنامه‌ها را صادر کردند و آنانی که «خانه‌ی عنکبوت» را نوشتند و رهبری فکری بیوتی را در دست دارند که عملاً این متخلفان را رهبری می‌کنند، در تحقق این تخلف آشکار و «نشر اکاذیب به قصد تشویش اذهان عمومی» و «اقدام علیه امنیت ملی» نقش اساسی داشته‌اند و باید مورد پیگرد قانونی قرار گیرند، هرچند مبتنی بر رویکرد گذشته، انتظار می‌رود که نه تنها چنین اتفاقی نیفتد که مجدداً مورد تشویق نیز قرار گیرند.

کاش صاحبان آن بیوتی که امثال نویسنده‌ی «خانه‌ی عنکبوت = بیت العنکبوت» زمام فکری و سیاست‌سازی‌هایشان را در دست دارند به این پیام قرآنی که «سست‌ترین خانه‌ها، خانه‌ی عنکبوت است» (و إن أوهن البیوت لبیت العنکبوت) توجه می‌کردند و مهندسی بیت و خانه‌ی ذهن و عمل خویش را به نویسنده‌ی خانه‌ی عنکبوت و امثالش واگذار نمی‌کردند، چرا که از بن ذهن این افراد، جز

بنیان و بنیادی سست، پدیدار نمی‌گردد و چیزی غیر از آن را بهره نبرده و نخواهند برد.

هشدار، که سرنوشت دین، ملت و کشور را دیر زمانی است به این افراد سپرده‌اند و می‌رود که این افراد، بزرگ‌ترین خسارت مادی و معنوی را به تمامی سرمایه‌های انسانی، اقتصادی و فرهنگی ایران عزیز نیز بزنند و بیگانگان را بر این مرز و بوم مسلط کنند و همچون اتفاقی که در عراق (از سال ۱۹۹۱ تاکنون) افتاده است را در ایران، زمینه‌سازی کنند و هستی این ملت را بسوزانند. (و چنین مباد).

۹ اردیبهشت ۱۳۸۴ تاجیکستان

[تبریک عید سال ۱۳۸۵]

سال نو مبارک!

سال ۸۴ را با همه‌ی پیشامدهایش پشت سر گذاردیم و سالی نو را پیش رو داریم. باید امید و نشاط را در خویش زنده بداریم تا سال نو را (ان شاءالله) با شادی و امنیت و سلامت سپری کنیم. هرچند خطر رویارویی با جهان خارج، ایران و ایرانیان را تهدید می‌کند.

هیچ توجیه منطقی (محاسباتی یا عاطفی) برای عزاداری روز اول فروردین وجود ندارد. داستان اربعین حسینی، از چند زاویه قابل بررسی است؛

یکم؛ در فرهنگ هیچ ملتی برای سالگرد روز سوم یا هفتم و یا چهلم فقدان عزیزان، مراسم عزاداری برپا نمی‌شده و نمی‌شود (به استثنای برخی شیعیان و آن‌هم در خصوص چهلم امام حسین، علیه‌السلام).

توجه کنیم که برای رحلت پیامبر خدا(ص) شهادت امیر مؤمنان(ع) و رحلت یا شهادت سایر ائمه(ع) نیز هیچ شیعه‌ای به یاد ندارد که در «سالگرد سوم یا هفتم و یا چهلمین روز فقدان آن عزیزان» (آن‌هم پس از گذشت بیش از هزار و دویست سال) عزاداری کرده باشد.

حتی در مورد امام حسین(ع) نیز، سالگرد هفتمین روز شهادت ایشان، مراسم اختصاصی نداشته و ندارد.

حال باید پرسید؛ «چه تمایزی بین سالروز چهلمین روز با سالگرد هفتمین روز، وجود دارد؟ کدام متن دینی معتبری، اهمیت عزاداری در این مناسبت خاص را برای همه سال، توصیه کرده است؟».

دوم؛ داستان بازگشت اسرا و کاروان خاندان سیدالشهداء به کربلا، در اربعین شهادت امام(ع) را مرحوم آیت‌الله مطهری به شیوه‌ای نیکو، بررسی کرده و آن را ادعایی باطل دانسته است که نه با تاریخ صحیح، سازگار است و نه با واقعیات حادثه.

زیارت جابر بن عبدالله انصاری را در اربعین شهادت امام(ع) برفرض قبول، نمی‌توان موجب سنت عزاداری هرساله‌ی اربعین دانست.

از نظر زبان عربی و فارسی و اصطلاح عرفی، اربعین یا چهلم، تنها به «روز چهلم پس از واقعه» اطلاق می‌شود و نه به سالگرد چهلمین روز (چهارصد و پنجمین روز، با سال شمسی و سیصد و نود و پنجمین روز، با سال قمری) که با هیچ منطقی، عنوان «اربعین» را به آن نمی‌توان داد.

سوم؛ طبق تأیید سه گروه از گروه‌های دهگانه‌ی دفتر رهبری برای رصد کردن ماه صفر امسال و منطبق با دیدگاه سایر منجمان مسلمان، روز اربعین مورد نظر عزاداران، مطابق با ۲۹ اسفند بوده و نه روز اول فروردین ۸۵.

کاش ما را نسبت به «اهمیت شادی‌آفرینی در جوامع بشری» که شدیداً مورد تأکید شریعت محمدی(ص) است و پرهیز از «ازدیاد و انتشار غم و اندوه» که «سفارش دین جدّ حسین(ع)» است و هدف نهایی حسین بن علی(ع) و یاران باوفای او چیزی جز دفاع از دین خدا نبود، بیشتر حساس می‌کردند و احساسات پاک دوستان اهل البیت(ع) را در مسیر اهدافی به‌کار می‌گرفتند که «ارزش والای آن اهداف» سبب جان‌فشانی و انتخاب مرگی سرخ و عزتمند، برای حسین و امثال حسین شد.

فرهنگ منحطّ «ترجیح غم بر شادی» دستاورد همان رویکردهایی است که سه جبهه‌ی؛ ناکثین و قاسطین و مارقین را بر علیه امیر مؤمنان(ع) سازمان‌دهی کرد و

خون پاک او و فرزندان عزیزش را پس از او بر زمین ریخت. آیا می‌شود با همان فرهنگ منحطّ، به اهداف مورد نظر آن عزیزان رسید و از آن‌ها دفاع کرد؟!!

طبق روایات متواتره، «محبوب‌ترین کارها نزد خدای سبحان، (یا یکی از محبوب‌ترین‌ها) شادکردن مؤمنان و مردم است». بیائید با استفاده از نو شدن طبیعت و با بهره‌گیری از علم و منطق، احساسات و عواطف خود را در «شادی‌ها» تجلی بخشیم و «شور و نشاط و امید» را شکوفا کنیم.

اکنون فصل شکفتن است. بهار را تجربه کنیم که حاصل زمستان سرد، اما با طراوت است. نگاه خود را از یأس و نومیدی پاک کنیم و به آینده‌ای بهتر، پس از «دگرگونی حال» بنگریم (حوّل حالنا الی احسن الحال).

باید یاد بگیریم و یاد بدهیم که؛ «در اوج گرفتاری، می‌توان امیدوار بود و زنده و البته باید زندگی کرد، نه چون مردگانی متحرک، که به سان طبیعت زنده و با نشاط».

پایان یافتن دوران زندان و آزاد شدن اکبر گنجی، می‌تواند نشانه‌ی خوبی برای تفسیر پایان سرخوردگی و نومیدی و آغاز نشاط جامعه‌ی ما باشد. اگر چنین شود، تبریکی مضاعف را طلب خواهد کرد و ان شاءالله مبارک باشد.

در خاتمه، با آرزوی سالی سرشار از سلامتی، سعادت، نشاط و شادی برای همه‌ی دوستان و مخاطبان گرامی، سروده‌ای دیگر از روزهای حضور در انفرادی بند ۲۴۰ زندان اوین (که با نوروز ۸۱ مصادف شده بود) را تقدیم می‌کنم. این‌ها را نمی‌توان «شعر» نامید، ولی می‌توان به عنوان نثری نسبتاً موزون و مبین روحیات یک زندانی، برای یک نوبت خواند. [رجوع کنید به بخش اشعار، شماره ۴۹]

۱ فروردین ۱۳۸۵

[سرکوب تجمع غیرسیاسی زنان در میدات هفت تیر تهران]

برخورد نیروهای امنیتی و انتظامی با تجمع غیر سیاسی زنان (و مردان حامی آنان) در میدان هفت تیر تهران ، تلقی جناح حاکم بر ایران در باب حقوق بشر را به تصویر می کشد .

جالب توجه است که این آقایان ، دولت ناقض حقوق بشری آمریکا را مثلا به‌خاطر دستگیری « سندی شیهان » محکوم می‌کنند و با علم و آگاهی کامل ، تحمل دولت آمریکا نسبت به گزارش های مکرر خبرنگار صدا و سیمای جمهوری اسلامی را که برعلیه رئیس جمهور آمریکا (که در برخی موارد با توهین های آشکار و الفاظ غیر اخلاقی نیز همراه است) و از نیویورک تهیه و پخش می‌شود را با رفتار حاکمیت ایران در مورد گزارش رقیق و غیر سیاسی خبرنگار « سی.ان.ان » از ایران (که منجر به محرومیت چند ساله ی وی از ورود مجدد به ایران شد) مقایسه نمی‌کنند .

آنان از آزادی سریع سندی شیهان (که منجر به اعلام خبر دستگیرهای مکرر او از صدا و سیمای جمهوری اسلامی نیز شده است) سخنی نمی گویند تا دستگیری های بی دلیل و دراز مدت حاکمیت « مدافع حقوق بشر ایران » در مورد زنان و مردانی که به قوانین تبعیض آمیز ، اعتراض دارند (خواه اعتراض

آنان وارد باشد یا نباشد) و یا در پی ایجاد سندیکای کارگری هستند و یا به بازنشسته کردن اساتید دانشگاهی خویش معترضند را بتوانند توجیه کنند .

گلی به جمال همان ناقضان حقوق بشر که « شنود مکالمات تلفنی ملت خود را اعتراف می‌کنند » (و لااقل ، چندان روزنامه و نشریه ی آزاد ، در آن دیار یافت می‌شود که این تخلف دولت را افشا کرده و با حکم دستگاه قضائی حاکمیت ، بازداشت موقت بیش از ۵ ساله و در نهایت ، لغو امتیاز نشده و روزنامه‌نگاران آنها ، ۶ سال در زندان نمانند) و مثل حاکمیت مدافع حقوق بشر در ایران ، عمل مستمر غیر قانونی خویش را در شنود مکالمات تلفنی شهروندان خویش ، حاشا نمی‌کنند .

آقای چامسکی ، منتقد صریح اللهجه ی اول شخص آمریکا ، نه تنها زندانی نمی شود که از تدریس و یا حقوق قانونی دیگر ، محروم نمی شود و مانعی برای مصاحبه ی تلویزیونی پیدا نمی‌کند و یا کارگردان فیلم فارنهایت ۱۱-۹(که می گوید : فیلمی ساخته ام که خانواده‌ی بوش ، نتوانند در آمریکا زندگی کنند) نهایتا مجوز پخش فیلم را در آمریکا پیدا می‌کند ، ولی آقای کروبی (رئیس نیمه محافظه‌کار و نیمه اصلاح‌طلب مجلس ششم ایران) برای راه اندازی شبکه ی تلویزیونی ماهواره ای در خارج ایران ، با موانع امنیتی و حکومتی ایران مواجه می‌شود . و ...

آیا بازهم تردیدی در « مدافع حقوق بشر بودن حاکمیت ایران » و « ناقض حقوق بشر بودن حاکمیت آمریکا » (بالنسبۀ به شهروندان خویش) باقی می‌ماند !! آیا جز افراد معاند و وابسته به بیگانه و ... (هر لقب دیگری که در همین ردیف قرار می‌گیرد) در برتری ایران ، تردید می‌کنند ؟!!

ولی اگر ما را وابسته به بیگانه بخوانند و یا دشمن ، حق را می گوییم ، که باید گفت و آن این است که ؛ هردو حاکمیت ، در نقض حقوق بشر کوشش های فراوانی داشته‌اند .

دولت آمریکا ، بیشترین تجاوز به حقوق بشر را در نقض حقوق انسان‌هایی که شهروند او نیستند ، روا داشته و می‌دارد و حاکمیت کنونی ایران ، به حقوق شهروندان خویش تجاوز کرده و می‌کند .

به امید روزی که هردو حاکمیت ، از نقض حقوق انسان‌ها دست کشیده و راه رعایت حقوق بشر را بپیمایند .

۲۷ خرداد ۱۳۸۵ مشهد

حمایت از جنایت!؟

جنایت هولناک «قانا» بار دیگر آشکار کرد که؛ کودکان و زنان بی‌پناه لبنان و فلسطین، قربانی جنایات بی‌شمار صهیونیست‌ها و حامیان بی‌چون و چرای آن‌ها، بوده و هستند. سالخوردگان و غیر نظامیان جوان و میانسال هم از این تحفه‌ی «مدعیان دروغین دموکراسی و حقوق بشر» بی‌نصیب نبوده و نیستند.

از «وجدان باختگان حامی صهیونیست‌ها» باید پرسید که؛ «در برابر کدام رفتار ضد انسانی، بدون در نظر گرفتن انجام دهنده‌ی آن، وجدان خود را حاکم قرار می‌دهند؟!!».

به عبارت دیگر؛ از نظر آنان، کدام رفتار را به عنوان «جنایت» می‌توان معرفی کرد؟ و «کدام جنایت است که هرکس آن را انجام دهد، از نظر آنان محکوم است؟!!».

ظاهراً در دیدگاه ایشان، چنین پدیده‌ای وجود ندارد. پاسخ عملی داده شده به این پرسش، نشان می‌دهد که؛ «تنها اگر مخالفان سیاست‌هاشان مرتکب جنایتی شوند، با واکنش‌های شدید آنان مواجه خواهند شد و اگر «همراهان و موافقان سیاست‌های ایشان» مرتکب «شنیع‌ترین جنایات علیه بشریت» گردند، نه تنها هیچ‌گونه مخالفت یا محکومیتی را نخواهند دید، که با دریافت هدایای بیشتر از سوی مدعیان دروغین دموکراسی و حقوق بشر، تشویق نیز خواهند شد!!

کدام وجدان آگاه بشری را می‌توان یافت که بر این «رویکرد غیر وجدانی» مدعیانی چون حاکمان اصلی فعلی امریکا و انگلیس «گواه» نباشد؟!! و یا این تناقض‌های آشکار را نبیند؟!!

دموکراسی و حقوق بشر، مطلوب حقیقی آگاهانی است که «انسانیت و کرامت ذاتی انسان» را بدون هرگونه «قید و شرط» اضافی، مبنای «داوری» قرار می‌دهند و «محبت و نفرت» آنان با همین معیار انسانی و الهی، بدون تبعیض، نثار این و آن می‌گردد.

دفاع گاه و بیگاه مدعیان دروغین دموکراسی، از مدافعان حقیقی دموکراسی و حقوق بشر، تنها به‌خاطر کسب وجاهت برای خویش است. در حقیقت، این مدعیان‌اند که به حمایت از مدافعان حقیقی، شدیداً احتیاج دارند. مدافعان حقوق بشر، نه تنها هیچ احتیاجی به حمایت این حامیان پوشالی ندارند، بلکه از حمایت‌های دروغین آنان شدیداً خسارت می‌بینند.

مدافعان راستین دموکراسی و حقوق بشر، از همراه شدن «آوای خود» با ادعاهای دروغین این جنایت‌پیشه‌گان، شرمگین‌اند و تلاش خود را در «افشای دروغ و نیرنگ ستمگران» و تفکیک «حق از باطل» به‌کار می‌گیرند، ولی مگر آوای مدافعان حقیقی شرایع کلیمی و محمدی (که درود خدا بر آنان باد) با رویکردی رحمانی، با آوای غالب و کر کننده‌ی بنیادگرایان خشونت‌طلب این دو شریعت، در هم نیامیخته و حق‌طلبان را شرمگین نساخته است؟!!

آیا می‌توان برای «عدم تحقق هم‌آوایی با خشونت‌طلبان مدعی شریعت» دست از اساس «شریعت رحمانی» برداشت؟!! اگر پاسخ منفی است (که هست) نمی‌توان از اساس «دموکراسی و حقوق بشر» نیز، با این توجیه، دست برداشت.

مدعیان دروغین دفاع از دموکراسی و حقوق بشر، همچون مدعیان دروغین دفاع از «شریعت‌های اسلام و یهود» جز «برانگیختن غبار و نشاندن آن بر چهره‌ی حقیقت» در یک مقطع محدود، به کار دیگری موفق نخواهند شد.

رشد «آگاهی» آدمی، همچون «نسیمی روح‌افزا و جویباری زلال» فردای بهتری را برای او به ارمغان خواهد آورد. آن‌چه تاکنون بر وی گذشته و اکنون نیز می‌گذرد، ناشی از «نا آگاهی»هایی بوده و هست که «گنداب»هایی چون «نازیسم، فاشیسم، صهیونیسم، بنیادگرایی طالبان، بنیادگرایی صلیبی کاخ سفید، القاعده و...» را ایجاد کرده است.

فردای زندگی بشر، با خشکیدن این گنداب‌های آلوده به خون آدمیان و جاری شدن جویبارهای زلال صلح و دوستی و مسالمت از میان ملت‌ها، فردایی امیدبخش خواهد بود...

این سفر دراز را روز وصال می‌رسد   شادی غم کشیدگان هم به فِعال می‌رسد

۷ مرداد ۱۳۸۵ مشهد

[درگذشت استاد آیت‌الله میرزا جواد تبریزی]

استاد گرانقدر، آیت‌الله میرزا جواد آقا تبریزی (قدس سره) یکی از کسانی است که دو سال تحصیلی را از محضر درس خارج اصول فقه ایشان در حوزه‌ی علمیه‌ی قم، بهره بردم.

«حق استاد» را البته به راحتی نمی‌توان ادا کرد. در فرهنگ شریعت محمدی(ص) استاد را «پدر» آدمی خوانده‌اند (اب یعلّمک). از این منظر، باید خود را عزادار بدانم. برای آن عزیز، از خدای رحمان طلب رحمت و غفران می‌کنم.

خداوند زندگی همه‌ی ما را با حق‌جویی و به‌کارگیری حقیقت همراه کند و او را با نیکان محشور گرداند (آمین رب‌العالمین).

۳ آذر ۱۳۸۵

[مناظره با پسر آقای مصباح یزدی]

۱- در مورد مناظره با پسر آقای مصباح یزدی در تاریخ ۱۲ آذر ۸۵، بهتر است از ناظرین آن جلسه (دانشجویان و بسیجیان حاضر در جلسه) پرسیده شود. به گمان من، نشست خوبی بود و توضیحات خوبی از دوطرف، در مورد ترکیب مردم‌سالاری دینی و تبیین نظریات کلی و جزئی این بحث، ارائه شد.

من گفتم: اگر مردم، سالار خود هستند، یکه‌سالاری فقیه با عنوان ولایت مطلقه‌ی فقیه، نمی‌تواند مورد داشته باشد، مگر با تسامح. تنها راه جمع آن با مردم‌سالاری، محدود بودن فقیه، به وظایف مذکور در قانون اساسی و نظارت کارآمد و دقیق مجلسی مردمی از تمامی خبرگان اقتصادی، سیاسی، نظامی، اجتماعی، حقوقی و فقهی بر عملکرد رهبری و پاسخگو بودن وی در برابر مجلس خبرگان (مدل قانون اساسی، نه مدل اختراعی و ابداعی شورای نگهبان و اعضای خبرگان فعلی) به نحوی مؤثر و با پشتوانه‌ی اجرائی است.

آنچه ایشان گفت را مفصلاً از گزارش خبرگزاری دانشجویان (ایسنا) می‌توانید بخوانید.

۲- آقای خامنه‌ای در سخنان دیروز خود گفت: اگر شما از حق انتخاب خود بهره نبرید، دیگران برای شما انتخاب می‌کنند!!؟ آنانی که از حق خود بهره نمی‌گیرند، انسان‌های ضعیفی هستند!!؟

اگر انصاف بدهیم که مثلاً در انتخابات خبرگان (۲۴ آذر ۸۵) هیچ گزینه‌ای در استان خراسان رضوی، برای انتخاب من و همفکران من، تأیید صلاحیت نشده است، آیا عملاً شورای نگهبان منصوب رهبری، عده‌ای از همفکران خویش را از جانب ما انتخاب نکرده‌اند؟!!

آیا این اقدام شورای نگهبان، به منزله‌ی ضعیف شمردن ما نبوده و نوعی از سلب حقوق ما، شمرده نمی‌شود؟!!

۳- سیمای جمهوری اسلامی، به گونه‌ای تبلیغ می‌کند که گویی در این مملکت، هیچ مخالفی نسبت به روند برگزاری انتخابات وجود ندارد. همه‌ی مصاحبه‌شوندگان می‌گویند که حتماً شرکت می‌کنند و این شرکت گسترده، تضمین امنیت ملی و نشانه‌ی حمایت مردم از نظام است!!

بهتر نبود که نهادهای نظارتی، به گونه‌ای عمل می‌کردند که همگان (یا اکثریت مطلق ملت) بدون نیاز به چنین دوپینگ‌های تبلیغاتی، انگیزه‌ی لازم برای شرکت را پیدا می‌کردند؟!!

۴- گناه شرکت نکردن ۱۷ میلیون از صاحبان حق رأی (در انتخابات اخیر ریاست جمهوری) و بی‌نامزد ماندن حداقل ۱۱ میلیون (مخالفان جناح راست در انتخابات ریاست جمهوری) در انتخابات خبرگان (و برخی شهرها در انتخابات شورای شهر) برگردن شورای نگهبان و هیأت‌های اجرائی وابسته به جناح راست بوده و هست.

آن بخش از مردمی که نامزدهای مورد اعتمادشان را رد صلاحیت کرده‌اند و نسبت به سایر نامزدها، اطمینان به کارایی آنان ندارند، چه باید بکنند؟!! یا باید به انتخاب دیگران برای خود، تن بدهند (که رهبری آن را تقبیح می‌کند) و یا باید از رأی دادن باز بمانند (که باز هم مورد تقبیح ایشان است)!!

حقیقتاً، عملکرد شورای نگهبان و برخی از هیأت‌های نظارت و اجرائی، ظلم آشکار و قبیح است.

خداوند به همگان انصاف بدهد...

۲۳ آذر ۱۳۸۵

[تبریک عید سال ۱۳۸۶]

نوروز و سال نو بر همه‌ی ایرانیان و پارسی زبانان مبارک باد!

یکی از ماندگارترین نوروزهای زندگی خود را در سال ۱۳۸۱ تجربه کردم. بند ۲۴۰ زندان اوین و خلوتی انفرادی، انگیزه‌ی لازم را برایم فراهم کرده بود تا چند روز قبل از آغاز سال نو (که معمولاً همه ساله در خراسان و محضر خانواده‌ی پدری و یا خانواده‌ی همسرم بودیم) را با اندیشه‌ای نو، مشغول باشم.

تدارک «هفت سین» با واژگان پارسی، ناممکن بود. تنها؛ «سفره»ای از جنس پارچه و یا کارتن را می‌توانستم تهیه کنم و «سبد»ی کوچک و پلاستیکی که قاشق و کاسه و بشقاب را در آن می گذاشتم. روز پایانی سال ۱۳۸۰ هم یک عدد «سیب» به صورت غیر منتظره‌ای نصیبم شد و تعداد لوازمی که با حرف «سین» پارسی آغاز می‌شد را به ۳ رساند.

بقیه‌ی هفت سین را با بهره‌گیری از واژگان انگلیسی، تکمیل کردم. برای اینکار از لوازمی که با حرف «s» و صدای «سین» آغاز می‌شد بهره گرفتم. بنابراین می‌توانستم از؛ «قاشق = spoon» و «نمک = salt» و «چپیه = scarf» (که از زمان جنگ ایران و عراق داشتم و همسر مهربان و صبورم برای از رو بردن مسؤولان دادگاه ویژه، آن را با سایر لباس‌هایم به اوین فرستاده بود) و «صابون = soap» نیز بهره گیرم و «هفت سینی به یادماندنی» فراهم کنم!!

یکی دو روز مانده به «نوروز» را با سروده‌هایی «شبیه به شعر» نیز گذراندم و از طبع «سختگیر» خود، چند بیتی را بیرون کشیدم، تا با «تار شکسته»ای که عبارت

بود از «شانه‌ی کوچکی که یکی دو دندانه‌اش شکسته بود» (و هنگام قرائت شعر، آن را به دست می‌گرفتم و همچون نوازندگان، بر آن می‌نواختم!!) محفل نوروزی خود را، به «نوای نوروزی» نیز مزین کنم!!

در محفل معنوی کوچک من (در خلوت تنهایی) و در عالم خیال، همه‌ی عزیزان و بستگان و دوستانم حاضر بودند و برای «شادی» آنان، در عالم واقع و با صدای بلند آواز می‌خواندم!!

من از سال ۱۳۶۴ به بعد، دقایقی از عمرم را به «سرودن برخی جمله‌بندی‌های شبیه به غزلیات و اشعار» اختصاص داده‌ام و با پیروی از پیشینیان، از همان زمان با تخلص «اسیر» (اسیر آب و گِل) به این کار مبادرت کرده‌ام. اکنون یکی از این‌گونه سروده‌ها در زندان اوین و به مناسبت «نوروز ۱۳۸۱» را به مخاطبان گرامی تقدیم می‌کنم «تا چه قبول افتد و چه در نظر آید» [رجوع کنید به بخش اشعار شماره ۵۰]

این شبه غزل را در تاریخ ۱۳۸۰/۱۲/۲۸ (ظهر سه‌شنبه) تمام کردم و تحویل سال را در تنهایی فیزیکی و جمع معنوی همه‌ی عزیزانم تجربه کردم. روزی شاد و به یاد ماندنی!!

امیدوارم همه‌ی دوستان، سال نو و سال‌های پس از آن را با سلامت و شادمانی و امید و تلاش برای رسیدن به آینده‌ای سعادتمند، تجربه کنند و خدای رحمان در این مسیر، یاری‌شان کند.

یا مقلّب القلوب و الأبصار، یا مدبّر اللّیل و النّهار، یا محوّل الحول و الأحوال، حوّل حالنا الی احسن الحال.

۲۹ اسفند ۱۳۸۵

کبر و غرور

اگر می‌خواهی بدانی که «کبر و غرور» در وجودت مانده یا تخلیه شده، ببین به این «باور» رسیده‌ای که؛ «هیچ‌کاری نیست مگر آنکه دیگران نیز می‌توانند آن را بخوبی انجام دهند» یا هنوز در این فکر هستی که؛ «کاری هست که تنها از تو برمی‌آید و دیگران نمی‌توانند آن را به‌خوبی انجام دهند».

اگر رویکرد نخست را حقیقتاً در وجود خویش می‌یابی، از کبر و غرور فاصله گرفته‌ای و باید بکوشی تا گرفتار آن نشوی؛ و اگر از رویکرد دوم، در وجود خویش اثری می‌یابی، گرفتار کبر و غروری؛ و باید بکوشی تا از آن رها شوی.

مسؤولیت اخلاقی، حکم می‌کند که مراقب باشی تا دیگران نیز تو را به «کبر و غرور» وادار نکنند و تَوهُّم «انحصار توانایی انجام برخی کارها به تو» را برایت پدید نیاورند، که ندانسته و ناخواسته در «دام غرور» گرفتار نشوی، که دام‌ها فراوان‌اند و رهایی از آن‌ها، همیشه آسان نیست.

۳۰ اردیبهشت ۱۳۸۶ فریمان

[تبریک مبعث]

بعثت پیامبر خدا محمد بن عبدالله(ص) که آغاز یک سرانجام ماندگار برای شرایع الهی بود و میدان احتجاج را به نفع عقل بشر سنگین کرد و با ختم نبوت، در نهایت به انحصار آن درآورد، بر همه‌ی پیروان آن عزیز خدا مبارک باد.

۱۳ مرداد ۱۳۸۶

درباره‌ی لغو سخنرانی

به نام خدای رحمان و رحیم

بار دیگر دستگاه امنیتی کشور، در اقدامی غیر قانونی و با مراجعه به مسؤولان حسینیه‌ی ارشاد، کمتر از ۶ ساعت مانده به آغاز مراسم شب بیست و یکم ماه رمضان، سخنرانی‌ام را لغو کرد. پیش از این و در سال ۱۳۸۴ نیز همین اقدام را در همین مناسبت و همین مکان، انجام داده بود.

مطمئناً دستگاه امنیتی کشور، نمی‌تواند خارج از اراده‌ی حاکم اصلی، به این اقدامات غیر قانونی و ستمکارانه بپردازد.

گرچه امکان آن را داشتند که از چند روز قبل اطلاع دهند تا برگزارکنندگان و شرکت‌کنندگان مراسم، فرصت بیشتری برای برنامه‌ریزی داشته باشند و از هزینه‌های بلیط هواپیما و... پرهیز کنند، ولی گویا عنایت دارند تا زحمت و خسارت بیافرینند که؛ در سال ۸۴ صبحگاهان همان روز به من خبر دادند که سخنرانی‌ام را لغو کرده‌اند و امروز در ساعت ۲ و ۳۰ دقیقه‌ی بعد از ظهر اطلاع دادند. این درحالی بود که من از فریمان تا مشهد را پیموده بودم و در فرودگاه مشهد، کارت پرواز گرفته و در سالن انتظار نشسته بودم.

گرچه سرافرازی ناشی از این تصمیم، مرا در پیشگاه دوستان و مخاطبانی که بنا بود در حسینیه‌ی ارشاد مزاحمشان باشم، از شرمساری می‌رهاند ولی بگذارید من از جانب دستگاه امنیتی و مسؤولان کشور از همه‌ی عزیزان، عذرخواهی کنم.

چرا که آن‌ها یاد نگرفته‌اند تا از خطاها و گناهان خویش توبه کنند و از ستمدیدگان، پوزش بطلبند.

البته بیش از ۱۷ سال است که از خدمت‌رسانی رسمی علمی به دانشجویان عزیز کشورم محروم بوده و هستم، ولی در پیشگاه خدای سبحان رو سپیدم که هیچ‌گاه از حضور غیر رسمی در جمع آنان گریزان نبوده‌ام. ولی گویا احقاق همین حق را نیز بر نمی‌تابند.

من نگران نیستم. مطمئناً تأثیر مثبت لغو سخنرانی برای من، کمتر از تأثیر حضور در جمع حاضران در حسینیه‌ی ارشاد نخواهد بود، ولی تصمیم‌گیرندگان حکومتی را آثار منفی بیشتری در بر خواهد گرفت و از اعتبار عمومی آنان بیش از پیش خواهد کاست.

شاید آقایان از «بازگو کردن داستان بازداشت غیر قانونی برادرم آقای هادی قابل» نگران بودند. خوب است بدانند که؛ من هرگز از لطف مخاطبان احتمالی خود در حسینیه‌ی ارشاد سوء استفاده نمی‌کردم تا «روابط فامیلی» را جایگزین تعهد خود در برابر وقت عزیزان کنم. من هرچه لازم بوده را در آن خصوص گفته‌ام و در جای خود خواهم گفت و از هیچ‌کس و دستگاه حکومتی ایران هراسی ندارم، مگر آنکه همچون برادرم و بسیاری از مظلومان دربند، بازداشت، محاکمه و محکوم شوم.

به‌یاد آورید که؛ رئیس دولت آقایان، در دانشگاه کلمبیا از «آزادی در ایران» سخن گفت. او در یکی از مراکز علمی مربوط به «لیبرال دموکراسی» و کشوری که آن را دشمن خود می‌خواند، حق سخن گفتن با پوشش تلویزیونی مستقیم حدود ۴۰ شبکه‌ی جهانی را پیدا می‌کند، ولی احمد قابل، به عنوان یک طلبه‌ی کلاهی و

مسلمان، از «حق سخنرانی» در یک مرکز علمی و تحقیقاتی (با نام حسینیه‌ی ارشاد) در کشور خود، محروم می‌شود.

آیا این نشانگر «وجود آزادی در حکومت اسلامی مورد ادعای آقایان» و «عدم وجود آزادی در حکومت لیبرال دموکرات آمریکا» نیست؟!!

خدایا؛ در این شبی که احتمال «قدر» بودن آن می‌رود، به همه‌ی ما توفیق «خردمندی» و دوری از «تعصب و تحجر» عنایت کن تا فرق «حقیقت» و «ادعا» را بدانیم.

خدایا؛ به همه‌ی ما «شعور شرمساری و پوزش‌خواهی» عنایت کن.

خدایا؛ ما را به درک و مراعات «شریعت عقلانی محمدی» (ص) توفیق عنایت کن.

خدایا چنان کن سر انجام کار   تو خوشنود باشی و ما رستگار

غروب ۱۰ مهر ۱۳۸۶ فریمان

[مرگ مشکوک دانشجوی کردستانی]

مرگ مشکوک دانشجوی کردستانی ابراهیم لطف‌اللهی را به خانواده‌ی وی و مردم شریف کردستان، تسلیت می‌گویم.

ممانعت از تحویل جنازه و دفن او بدون حضور خانواده‌اش، خلاف شریعت محمدی(ص) است و از حاکمانی که هیچ التزامی به شریعت و اخلاق و قوانین کشور، در برابر مخالفان سیاسی خویش ندارند، این‌گونه رفتارها کاملاً منتظره است!!

اگر امروز جنازه‌ی دانشجوی سنی مذهب را از بازداشتگاه به گورستان برده‌اند، چندی پیش در همدان نیز زهرا بنی‌یعقوب شیعه را با همین روش، راهی قبر کردند و پیش از آن نیز با زهرا کاظمی رفتاری مشابه را مشاهده کردیم.

در جایی که از سرقت زینت یک زن یهودی توسط متجاوزان به مرزهای حاکمیت اسلامی، امام علی بن ابی‌طالب(ع) ناله می‌کند و مردن از چنین غمی را سزاوار می‌داند، مدعیان دروغین جانشینی علی(ع) از قتل و غارت امنیت مسلمانان شهروند حاکمیتی که مدعی اسلام است (در جریان قتل‌های زنجیره‌ای و حوادث یاد شده)، نه تنها خم به ابرو نمی‌آورند که پرداختن به این مسائل را هوچی‌گری می‌خوانند!!!

این امور است که باید شرم‌آور خوانده شوند و نه دعوت از ناظران بین‌المللی برای نظارت بر انتخاباتی که نماینده‌ی دور قبل مجلس با ۲۷۰۰۰۰۰ رأی را رد صلاحیت می‌کند و باز هم از سوی حاکم مطلقه‌اش آزادترین و عادلانه‌ترین انتخابات خوانده می‌شود.

خدایا این رفتارهای نامشروع و نامعقول را به پای ما ننویس و ما و ملت ایران را از شر چنین سیاست‌هایی در امان بدار.

خدایا چنان کن سر انجام کار　　　تو خوشنود باشی و ما رستگار

۴ بهمن ۱۳۸۶ فریمان

درباره‌ی شبه انتخابات ۲۳ اسفند ۸۶

برخی دوستان در مورد شبه انتخابات ۲۴ اسفند ۱۳۸۶ برای مجلس شورا، نظرم را پرسیده‌اند. در پاسخ ایشان به اطلاع می‌رسانم؛

۱- نمایش انتخاباتی یاد شده، در حقیقت انتخاب شورای نگهبان و «حزب رهبری» کشور است. آنان این‌گونه خواسته‌اند که اکثریت دو سوم کرسی‌ها را از خودی‌های مطمئن پر کنند و برای نمایش دموکراتیک، یک سوم باقی مانده را در رقایتی نابرابر و غیر عادلانه بین خودی‌ها و مخالفان آرام و کم‌خطر در مقابل سیاست‌های خویش، قرار دهند تا اگر بر خلاف میل آنان، مردم به همین مخالفان رأی دادند، حداکثر یک سوم کرسی‌ها در اختیار غیرخودی‌ها قرار گیرد.

البته در دو سوم کرسی‌ها، رقابت درون حزبی را مجاز دانسته‌اند و اساساً با راه‌انداختن برخی دعواهای زرگری، سعی در جدی نشان دادن اختلافات دارند تا برخی ساده‌دلان را قانع کنند که گزینش برخی بر دیگران ترجیح دارد!!

۲- دلایل دوستان اصلاح‌طلب در دو سویه‌ی مخالف؛ شرکت یا عدم شرکت، به گونه‌ای است که عملاً منجر به وحدت رویه نشده است و هیچ‌یک نتوانسته دیگری را به رویکرد خود قانع سازد. بنابراین، هیچ‌یک نباید دیگری را در تصمیم خود تخطئه کند و باید قبول کرد که هر دو رویکرد، دلائل عقلانی و مشروعی دارند که برای خودشان حجت است و لزوماً باید به آن رفتار کنند.

هر یک از اصلاح‌طلبان که خود را قانع ساخته تا علیرغم جفای حاکمیت، در این صحنه حاضر شود و رأی دهد، عقلاً باید به نامزدهای اصلاح‌طلب باقی مانده و یا افراد غیر وابسته به حزب رهبری، رأی دهد.

هرکس مصمم به عدم شرکت در این صحنه است، البته حق دارد که شرکت نکند و حتی به تبلیغ دلایل خود بپردازد تا دیگران را نیز به تصمیم خویش قانع سازد و از شمار شرکت‌کنندگان بکاهد.

۳- کاش می‌شد بین اصلاح‌طلبان وفاقی ایجاد کرد که همگان به تصمیم واحدی برسند که در یک صحنه بمانند و یا صحنه را ترک کنند. تردیدی نیست که «حزب رهبری» از عدم وفاق اصلاح‌طلبان، بیشترین بهره‌برداری را کرده و می‌کند. ادعاهای دموکراتیک آنان همیشه مصداق خود را در چنین میدان‌هایی جست و جو کرده و چهره‌ی غیر دموکراتیک خویش را زیر چنین ماسک‌هایی پنهان کرده است.

می‌شد و می‌شود که همه‌ی اصلاح‌طلبان تصمیم بگیرند که مثلاً ضمن اعلام عدم دموکراتیک بودن نمایش انتخاباتی پیش رو، شرکت خود را در چنین نمایشی به عنوان اتمام حجت با حاکمیت (حزب رهبری) قرار دهند و از هم‌اکنون نسبت به عدم شرکت در انتخابات بعدی، در صورت تکرار رفتار نامشروع و غیر منطقی و غیر قانونی شورای نگهبان و مجریان انتخابات، متفقاً و صریحاً اعلام موضع کنند و با ملت و همراهان و همفکران خود عهد ببندند و به آن وفادار بمانند.

به امید روزی که در میهن عزیزمان شاهد حق‌کشی‌های آشکار و نهان هیچ حاکمیتی نباشیم و امنیت و عدالت حقیقی را با نسبتی منطقی و قابل قبول (همچون برخی کشورهای پیشرفته) تجربه کنیم.

فریمان ۱۸ اسفند ۱۳۸۶

چند نکته

۱– از تمامی دوستان و مراجعه کنندگان محترمی که درباره‌ی زندانی شدن برادرم آقای هادی قابل ابراز محبت کرده و نگرانی خود را اظهار کرده‌اند، صمیمانه سپاسگزارم و آرزو می‌کنم که تمامی بندیان ستم، به‌زودی در کنار خانواده و دوستانشان، شادی و شادکامی را تجربه کنند و روسیاهی برای ستمگران و حامیان آنان بماند.

سانسور شدید حکومت نسبت به انتشار خبر اعتراضم نسبت به زندانی شدن برادر، تا آنجا بود که هیچ سایتی در درون کشور، امکان اطلاع‌رسانی اندک در حد یک خبر یکی دو سطری را هم نیافت و البته کاربران ایرانی از طرق دیگر، متن را دیدند و اظهارنظرهای اکثراً موافق و اندکی مخالف خود را نیز داشتند و بسیاری نیز با نامه‌های الکترونیکی، اظهارنظر کردند.

۲– بار دیگر شاهد اعمال زور از سوی باند حاکم بر قضاتی بودیم که برائت دانشجویان امیرکبیر و آقای موسویان را صادر کرده بودند تا معلوم گردد که فساد شدید موجود در دستگاه‌های امنیتی و قضائی حکومتیان، اندک استقلالی برای قضات دستگاه قضایی باقی نگذاشته است.

۳– دوست عزیزم جناب آقای باقی نیز روانه‌ی زندان شد تا معلوم شود که رفتارهای آرام و مشروع و قانونی حقوق بشری در ایران عهد آخوندهای درباری و سلطنت فقیه، هم‌چنان خطرناک ارزیابی می‌شود. گویی با تمام وجود اقرار به بی‌ثباتی خود می‌کنند که هر حرکت قانونی را به منزله‌ی براندازی خود می‌دانند.

این همه ترس را در کنار اظهار اقتدار حاکمان مشاهده کردن، دُم خروسی است که مانع قبول قسم حضرت عباس می‌شود!!

۴- روز ۲۹ فروردین، که روز ارتش بود، برای دلسوزان کشور و ارتش باید روز اندیشه می‌بود. اندیشه در این که از فرهنگ جان‌نثاری برای دیکتاتوری به نام شاهنشاه عبوری موقت صورت گرفت و فرهنگ ارتش فدای ملت جایگزین آن گردید. اما امروز، فرهنگ جان‌نثاری برای رهبر، در حضور وی ترویج شده و می‌شود و به هنگام اخذ سردوشی، عبارات جانم فدای رهبر یا پاینده رهبر به جای جانم فدای ملت و پاینده کشور نشسته است و کوه و دشت و مراکز پادگان‌ها با شعارهای ذلت‌بار ارتش فدای رهبر پوشانده شده و می‌شود و هیچ‌کس (از جمله شخص رهبر) لب به اعتراض نمی‌گشاید که این فرهنگ منحط دیکتاتوری و استبداد است که همه را فدای یک شخص می‌خواهد و صدای پای استبداد را مدام در گوش ملت و فرزندان او فریاد می‌کشد!!

باید نسبت به این ارتجاع و بازگشت نامیمون استبداد و دیکتاتوری واکنش فرهنگی لازم را نشان دهیم و نگذاریم که انحطاط، بیش از این کشور و ملت را در بر گیرد.

از خدای رحمان و رحیم، بهروزی و پیروزی ملت و شکست بیداد و ستم و دیکتاتوری و استبداد را می‌خواهم و روزی را برای ملت ایران انتظار می‌کشم که به اسم دین، بی‌دینی و به اسم آزادی، به بند کشیدن و به اسم عدالت و دادگستری، بیداد و ستم را بر خویش حاکم نبیند و بتواند روزگار خود را همچون ملل پیشرفته‌ی دنیا، با آزادی و عدالت بیش از امروز ایران، سپری کند و سرافرازانه به توانایی‌های خویش، ببالد و داغ و ننگ زندگی زیر ستم را از تاریخ و جغرافیای خود پاک کند.

۱ اردیبهشت ۱۳۸۷ فریمان

دیدار با استاد

روز سه‌شنبه ۳ اردی‌بهشت، توفیق دیدار با استاد عزیزم آیت‌الله العظمی منتظری در قم را پیش از ملاقات با برادرم در زندان لنگرود قم (۵ کیلومتر پس از مسجد جمکران و در جاده‌ی قدیم کاشان) پیدا کردم و سپس به دیدار برادر، از پشت موانعی چون دیوار و شیشه‌های دوجداره و صحبت با گوشی‌های خاص سالن ملاقات، موفق شدم.

روحیه‌اش عالی بود و جسمش نیز سالم، تا کور شود هر آنکه نتواند دید!! و برای همه‌ی دوستانی که نگران حالش بودند، با لبخند خاص خود، سلام رساند و آرزوی بهروزی برای همه‌ی ملت ایران داشت.

هنوز مادر را در جریان زندانی شدن برادر نگذاشته‌ایم تا شاید چند صباحی کمتر رنج ببرد و با لطایف‌الحیل از طریق تماس تلفنی اخوی از زندان، چنین گمان می‌کند که او در جمع خانواده‌اش بوده و من به دیدارش شتافته‌ام.

آخر این مادر، یک پسر و یک نوه‌ی دختری را در جنگ، شهید دیده است و پسر بزرگش، کمتر از دو سال است که به رحمت خدا رفته و داماد و دو دختر ۱۵ و ۱۳ ساله‌اش (که پدر و خواهران نوه‌ی شهیدش بودند) را در یک صحنه‌ی تصادف از دست داده است و سال‌ها و ماه‌ها را با استرس‌های ناشی از حضور فرزندان در زندان‌ها و یا جبهه‌های مبارزه با متجاوزان خارجی و داخلی و مجروح و زخمی شدن‌های مکرر آنان سپری کرده است و باید مراعاتش کرد.

به هر حال، خدا را شاکرم که توفیق بسیاری در این سفر ۵ روزه، نصیبم کرد و دوستان بسیاری را دیدم و از حال و هوای آنان باخبر شدم.

۹ اردیبهشت ۱۳۸۷

پیام هادی قابل از زندان

به نام خداوند جان آفرین حکیم سخن در زبان آفرین. سروران گرامی، خانم‌ها و آقایان. سلام گرم مرا از پشت میله‌های مهرورزی و عدالت علوی! پذیرا باشید. با خبر شدم قرار است امروز ۱۳۸۷/۲/۱۹ این بنده کوچک خدا را مورد لطف قرار داده و به یاد روزهای همراهی و همگامی؛ و امید به استواری گام‌های پیش رو، ساعاتی را به هم‌دلی و هم‌نوایی بنشینید. سپاس خود را نثار تک تک شما گرامیان و فرهیختگان می‌کنم و از درگاه یکتای بی‌همتا پیروزی و بهروزی برایتان آرزو دارم. بیش از یکصد سال است که ملت بزرگ و آزادیخواه ایران برای زدودن استبداد و استقرار دموکراسی و مردم‌سالاری، هزینه می‌پردازد. استبدادی که در زوایای اندیشه‌ها، اخلاقیات و حتی برداشت‌های متون دینی و مذهبی‌مان جا خوش کرده و هر از چندی از گوشه‌ای سرک می‌کشد. بی‌تردید برای قطع ریشه‌های استبداد از پیکره جامعه و رسیدن به بهار با طراوت دموکراسی، مردم‌سالاری و آزادی اکنون هم باید هزینه پرداخت و از آن نهراسید. بر خود می‌بالم که فرزندی کوچک از این ملت بزرگم که خداوند توفیق عنایت فرمود تا اندک هزینه‌ای در این راه مقدس بپردازم. از راهی که گزیده‌ام، نه پشیمانم و نه نگران. به ایران آزاد، آباد، بدون استبداد و خودکامگی می‌اندیشم و به آن امیدوارم. اگر چه به ستم و بر خلاف موازین قانونی و دینی مجبور به تحمل زندان هستم. اما خدا می‌داند که کوچک‌ترین هراسی ندارم که برعکس این عاملان و آمران زندان من هستند که در هراس و وحشتند! میهمانان گرامی، اعضای محترم حزب مشارکت ایران اسلامی؛ رمز پیروزی بر اهریمن استبداد، آگاهی، اتحاد و مقاومت است. این سه‌عامل امکان‌پذیر نیست، مگر آنکه

سازماندهی و تشکل را جدی بگیریم. با نگاهی به تجربه‌های موفق دموکراسی و آزادیخواهی در جهان بر این حقیقت آگاه می‌شویم که احزاب و تشکل‌های سیاسی و صنفی اساس و زیربنای دموکراسی است. ملت ایران هنگامی می‌توانند به اهداف عالیه خود برسند که امر تحزب و تشکل را جدی بگیرند. از قضا مستبدان هم بیشترین حمله و اتهام را متوجه تشکل‌ها و سازمان‌های پویا و منسجم می‌کنند، زیرا از آن‌ها می‌هراسند. آرزو می‌کنم که ثمره رنج زنان و مردان آزاده و آزادیخواه، قطع ریشه‌های استبداد و خودکامگی و شکوفای گل آزادی و دموکراسی در این مرز و بوم باشد. حسن ختام سخن را شعری از حافظ قرار می‌دهم و به همه شما و عزیزانی که نتوانستند در این جلسه حضور یابند تقدیم می‌دارم:

رسید مژده که ایام غـم نخواهد مانـد — چنان نماند وچنین نیز هم نخواهد ماند

من ار چه در نظر یـار خاکسـار شـدم — رقیـب نیز چنین محتـرم نخواهد ماند

چو پرده‌دار به شمشیـر می زند همه را — کسی مقیم حریـم حرم نخواهـد ماند

چه‌جای‌شکروشکایت‌زنقش‌نیک‌وبداست — چو بر صحیفه هستی رقم نخواهدماند

سرود مجلس جمشید گفته‌اند این بود — بیار جام که دوران جم نخواهـد ماند

غنیمتـی شمُر، ای شمـع، وصل پروانه — که این معامله تا صبح‌دم نخواهد ماند

توانگرا دل درویـش خود به‌دست آور — که مخزن زر و گنج درم نخواهد ماند

بر این رواق زبرجد نوشتـه‌اند بـه زر — که جز نکوئی اهل کـرم نخواهد ماند

ز مهربانـی جانـان طمـع مبـر حافـظ — که نقش جور و نشان‌ستم نخواهد ماند

بار دیگر سپاس مرا پذیرا باشید. خدا یار و نگهدارتان.

هادی قابل قم- زندان لنگرود

۱۹ اردیبهشت ۱۳۸۷

قتل یعقوب مهرنهاد، انتخابات ریاست جمهوری و جماعت زیر خط‌فقر

در این یکی دو ماه اخیر اتفاقاتی در کشور پدید آمده و یا رونق مجدد پیدا کرده‌اند که دو سه مورد عمده‌تر را یادآوری می‌کنم؛

یکم؛ مهم‌ترین واقعه‌ای که باید به آن بپردازم، اعدام غیر قانونی «یعقوب مهر نهاد» و افرادی چون او در بلوچستان و کردستان است که لااقل در بی‌خبری کامل جامعه‌ی ایرانی و برخلاف قانون اساسی، در محاکماتی غیر علنی و بدون حضور هیأت منصفه محاکمه شده‌اند و غیر قابل برگشت‌ترین حکم ممکن درباره‌ی آنان اجرا و یا صادر شده است.

چه می‌توان گفت درباره‌ی کسی که متهم به همکاری با یک تروریست می‌شود و هیچ اطلاعی درباره‌ی دلایل ادعایی دادسرا و دادگاه و دفاعیات متهم و محکوم نداریم. فقط اطمینان داریم که شیوه‌ی دادرسی، نامشروع و غیر قانونی بوده است و طبیعتاً حکم صادره نیز نامشروع است (حتی اگر متهم و محکوم، طبق قوانین موجود کشور، مستحق اعدام بوده باشد). حال چه اصراری از سوی حکومتیان بر اقدامات نامشروع و غیر قانونی است؟! خدا می‌داند. کاش ادعای انطباق رفتار حکومت با شریعت محمدی(ص) را نداشتند.

دوم؛ باز هم حال و هوای نمایش انتخاباتی ریاست جمهوری، خبرساز شده است. خبر بازگشت مجدد آقای خاتمی، تلاش برای شکستن سکوت معنی‌دار آقای عبدالله نوری و یا نامزدی وی از سوی اصلاح‌طلبان، بحث قطعی بودن نامزدی آقای کروبی یا احتمالی بودن آن، خبر آمدن آقایان؛ عارف و روحانی و

توکلی و قالیباف و... از یک‌سو و خبرهای پس پرده‌ی سیاست در طرف دیگر، نمی‌گذارد که آدمی بی‌تفاوت بماند.

طبق اطلاعاتی که می‌گوید: «آقای خامنه‌ای به آقای خاتمی گفته: من صلاح نمی‌دانم که شما در این انتخابات نامزد شوید!!» و یا به آقای قالیباف گفته: «در این کشور معمول است که دوران ریاست جمهوری، هشت ساله باشد»، باید مطمئن باشیم که هنوز هم «اراده‌ی سلطان» است که در سیاست اعمال می‌شود و اتفاق تاریخی «دوم خرداد» را باید یک استثنا در دوران رهبری آقای خامنه‌ای دانست که هرگز اجازه‌ی تکرار آن را نخواهد داد.

آقای خامنه‌ای اگر تأثیری برای کلام خود در آقای خاتمی و تصمیم‌گیرندگان اصلاحات نمی‌دید، هرگز بی‌پروایی نمی‌کرد و چنین آمرانه و از موضع قدرت (ولی در قالب نصیحت) آقای خاتمی و همراهانش را غافلگیر نمی‌کرد. و اگر عزمی برای ابقای احمدی نژاد نمی‌داشت، قالیباف را مات نمی‌کرد.

عزیزی می‌گفت: پیش از انتخابات مجلس هشتم از آقای خاتمی پرسیدم: «آیا احتمال می‌دهید که آقای خامنه‌ای بگذارد که نامزدهای شما را حتی درصورت کسب آراء لازم، به مجلس راه دهند؟» و آقای خاتمی گفت: «ابداً». گفتم: «پس چرا می‌گویید: مظلومانه اما با نشاط شرکت می‌کنیم؟!!» و ایشان جوابی نداد.

البته من اعتقاد ندارم که عزم آقای خامنه‌ای را نمی‌توان فسخ کرد (او که خدا نیست) و یا نمی‌توان او را وادار به عقب‌نشینی از مواضع ناصحیح کرد، بلکه معتقدم که ایشان از قدرت قانونی مخالفان می‌ترسد و اگر عزم جدی قانونی برای احقاق حق ببیند، مجبور به عقب‌نشینی خواهد شد، ولی دریغ از عزم جدی اصلاح‌طلبان برای گرفتن عزت‌مندانه‌ی تمامی یا بخش عمده‌ای از حقوق قانونی خود از متجاوزان و رها کردن روحیه‌ی «گدا صفتی» برای رسیدن به اندکی از

حقوق مسلم و قانونی خویش. چیزی که در نبود آن، هر متجاوزی طمع می‌کند که تجاوز کند و یا به تعدی خود ادامه دهد.

بگذارید کمی اوضاع آفتابی‌تر شود تا معلوم گردد که حاکمان چه خواب‌هایی دیده‌اند و چه خیال‌هایی در سر دارند و آن‌گاه است که می‌توان صریح‌تر و صحیح‌تر اظهارنظر کرد.

سوم؛ اقرار بانک مرکزی در مورد «آمار ۱۴ میلیون نفری ایرانیانی که زیر خط فقرند» دل هر انسان نیکو نهادی را می‌لرزاند که با رشد فوق‌العاده‌ی درآمدهای کشور، این چه مدیریت بی لیاقت و بی‌کفایتی است که چشم بر واقعیت‌ها بسته و تنها از «انرژی هسته‌ای به عنوان حق مسلّم ایرانیان» می‌گوید و تبلیغات تهوع‌آوری که در مورد آن می‌کند به گونه‌ای است که گویا «نان و آب و خوراک و پوشاک و مسکن و شغل» همه‌ی این نیازمندان را می‌توان با «غنی‌سازی اورانیوم» تأمین کرد!! و گویا آقایان خامنه‌ای و رئیس دولتش با تکیه و تأکید بر این حق مسلم، اقدام به «غنی‌سازی» جماعت بیش از ۱۴ میلیونی‌ای می‌کنند که اتفاقاً بخش عمده‌ی فقرشان، ناشی از همین سیاست‌های اقتصادی و سیاسی غیر کارشناسانه‌ی مربوط به «غنی‌سازی اورانیوم» بوده و هست!!

آیا به این جماعت فقیر می‌توانند بگویند که چه سرمایه‌ی هنگفتی از بیت‌المال را برای رسیدن به «غنی‌سازی اورانیوم» هزینه کرده‌اند و نهایتاً «غنی شدن اورانیوم به قیمت فقیر شدن چه جمعیتی ممکن است تأمین گردد» و جماعت زیر خط فقر ایرانی، چه چیزی را به‌دست خواهند آورد؟ آیا می‌گویند که تمامی کشورهای اروپای غربی و خصوصاً آلمان (با آن‌همه نیروگاه هسته‌ای) به‌خاطر سرسام‌آور بودن هزینه‌های ساخت تأسیسات غنی‌سازی، تنها اقدام به تأسیس یک مرکز مشترک غنی‌سازی اورانیوم در فرانسه کرده‌اند و از ایجاد تأسیسات

خاص برای هر کشور پرهیز کرده‌اند ولی ایران مفتخر به «زیر خط فقر بودن ۱۴ میلیون شهروند» به تنهایی اقدام به این کار شدیداً هزینه‌بر کرده است؟! و...

غیر اقتصادی و نامعقول بودن هزینه‌ها برای غنی‌سازی صنعتی اورانیوم در ایران (با کمبود شدید معادن موجود در کشور)، چیزی است که صاحبان قدرت اقتصادی و نظامی در غرب و شرق را به اندیشه واداشته است که شاید مقصود دیگری در پی این‌همه هزینه باشد.

این سیاست‌های حاکمیت، بهای هنگفتی به شهروندان ضعیف و فقیر ملت ایران تحمیل کرده است و تحمیل خواهد کرد. خدا کند که در مجموعه‌ی حاکمیت، عاقلانی مانده باشند که هشدار دلسوزان ملت را دریابند و همه‌ی سرمایه‌ی ملت را برای دعواهای سیاسی خود با قدرت‌طلبان خارجی هزینه نکنند و واقعیات زندگی داخلی را بر بازی‌های سیاسی بین‌المللی خود با خارجیان (که متأسفانه برای هر دو طرف حیثیتی شده است) ترجیح دهند و به پاسخ لازم در درگاه الهی بیاندیشند که پرسش از «حق فقراء، حقوق ملت، چگونگی هزینه‌ی بیت‌المال و...» پاسخی دقیق و خداپسندانه می‌خواهد و عذر «حفظ حیثیت حاکمان» نمی‌تواند گناه عظیم «هتک حیثیت و سلب امنیت و برباد دادن هستی این ملت و خصوصاً فقیران» را چاره کند.

خدایا چنان کن سرانجام کار تو خشنود باشی و ما رستگار

۲۳ اَمرداد ۱۳۸۷ فریمان

انتخابات ریاست جمهوری افغانستان

سایت‌های اینترنتی افغانستان و سایت بی‌بی‌سی افغانستان، خبر دادند که؛ «کمیسیون مستقل انتخابات علیرغم مخالفت ناظران سازمان ملل، اعلام کرده است که "طالبان و ملاعمر" می‌توانند در انتخابات ریاست جمهوری شرکت کنند»!!؟ اما در ایران، حتی آقای خاتمی هم تهدید به رد صلاحیت می‌شود و انواع فشارها برای عدم شرکت وی به‌کار گرفته می‌شود!!؟ حال تصور کنید که «آقای عبدالله نوری» جدی جدی بخواهد نامزد انتخابات شود، پیشاپیش گفته‌اند که چه بر سرش خواهند آورد!!؟ ملی مذهبی‌ها و نهضت آزادی‌ها که رد صلاحیت شده‌ی خدایی هستند!!؟ بقیه هم که باید هم‌چنان کشک‌شان را بسایند.

آنجا به مخالفان مسلح و برانداز حکومت خود مهلت زورآزمایی سیاسی و رقابت آزادانه می‌دهند و اینجا به موافقان حکومت که تنها منتقد سیاست‌های ظالمانه‌ی حاکمیت‌اند و خواستار تغییر سیاست‌ها و وفاداری حاکمان به عهد و پیمان‌های قانونی‌اند، اجازه‌ی حضور نمی‌دهند. خصوصاً اگر به رهبری کشور نامه‌ی انتقادی نوشته باشند و یا در مجلس شورا، تحصن کرده باشند!!؟

حقیقتاً باید به این ادعای آقای خامنه‌ای و پیروانش که؛ «ایران، آزادترین و عدالت محورترین کشور» است نمره‌ی قبولی داد. خصوصاً در منطقه‌ی غرب آسیا!!! اصلاً نباید تصور کرد که از افغانستان هم «عقب نگه‌داشته شده‌تریم»!! هرکس چنین تصور کند، یقیناً مخالف امنیت ملی و نوکر بیگانه و متهم به یک تریلی از رذایل سیاسی و اخلاقی است!!؟

خدایا عاقبت ما و ملت ما را با این حاکمیت فوق‌العاده عادل و آزاده، ختم به‌خیر بگردان. آمین رب‌العالمین.

۴ مهر ۱۳۸۷فریمان

تولد پیامبر خدا عیسای مسیح (ع)

میلاد سراسر نور و رحمت عیسی بن مریم، حضرت مسیح روح‌الله (سلام و درود خدا بر او و مادر پاک و عزیزش) بر همه‌ی مسلمانان و مسیحیان مبارک باد. نمی‌دانم چه تصوری بر حاکمیت کنونی ایران حاکم است که در سالروز ولادت پیامبر عظیم الشأن و اولواالعزم الهی، حضرت عیسی(ع) که خدایش در قرآن کریم، با عنوان «کلمة الله» از او یاد کرده است و وجود نازنین او معجزه‌ی الهی بوده است، هیچ‌گونه استقبالی از این روز مبارک نکرده و در صدا و سیمای حاکمیت، کمترین یادی از آن نشد. معمولاً در جشن‌های مذهبی، با گذاشتن گل و یادآوری نوشتاری آن مناسبت، در طول برنامه‌های بیست و چهار ساعته‌ی سیمای جمهوری اسلامی، بینندگان را از فرا رسیدن چنان واقعه‌ای باخبر کرده و مکرراً تبریک می‌گویند. حتی با جستجو در تاریخ و با اعتماد به نقل‌های ضعیف تاریخی، برای تولد حضرت معصومه(دختر امام هفتم) یا عبدالعظیم حسنی(از نوادگان دور امام مجتبی)-علیهم السلام- یک‌روز تمام را با جشن و شادی سپری می‌کنند (که کاری خوب و شایسته است) ولی از پیامبر عظیم الشأن الهی که جزء «پنج برگزیده‌ی برتر خداوندی» است که «صاحب شریعت»اند و قرآن کریم همه‌ی مسلمانان را به «ایمان به نبوت عیسای مسیح» فراخوانده است (۱۳۶ بقره. ۸۴ آل عمران)، کمترین یادی نکرده و بی‌توجه به این روز مبارک، از کنار آن می‌گذرند. لااقل در این نکته تردیدی نیست که؛ والایی شأن و مرتبه‌ی پیامبر اولواالعزم الهی، عیسای مسیح را نمی‌توان با هیچ امامزاده‌ای مقایسه کرد، پس چگونه است که این اتفاق می‌افتد؟!! گرچه مرا اعتقاد بر این است که؛ «هیچ امامی نیز قابل مقایسه با ایشان نیست و مطابق نص قرآن، ایشان بر بسیاری از پیامبران دیگر نیز فضیلت دارد». نکند تصور کرده‌اند که «تبلیغ از عیسای مسیح»(ع) صدمه‌ای به ایمان مسلمانان وارد می‌کند؟!! واقعاً باید پرسید که

مسؤولان تبلیغاتی حکومت، تا چه اندازه از آموزه‌های اسلامی دور مانده‌اند که این‌گونه کوتاهی‌ها را باید مشاهده کرد. البته نمی‌دانم که در سایر کشورهای اسلامی، اوضاع چگونه است؟ چرا که داشتن گیرنده‌های ماهواره‌ای برای ملت ایران، جرم است و دریافت کنندگان تصاویر و اخبار ماهواره‌ای را کیفر می‌دهند!! ولی اگر آنان هم نسبت به این واقعه‌ی مبارک، سکوت کرده‌اند، باید به حال جهان اسلام گریست. بگذریم از تعداد کثیر مسیحیان ایرانی که در صورت تکریم از پیامبر خدا و صاحب شریعت آنان، احساس یگانگی با مسلمانان و جمهوری اسلامی می‌کردند و این بی‌توجهی، باعث شگفتی آنان شده است. مگر رویکرد برخی سال‌های پیشین، مبتنی بر اهتمام به این روز مبارک و انتشار تبریک و شادمانی از صدا و سیما، که به خوبی از این مناسبت استفاده می‌شد و گاه با پخش فیلم‌های سینمایی مناسب با اعتقادات مسیحیان، شادمانی آنان را تکمیل می‌کرد، چه زیانی داشت که یک‌باره با سکون و سکوت امسال روبرو شدیم؟!! نکند تنگ‌نظری‌ها تا آنجا پیش رفته که اندک اندک باید شاهد انکار شعائر قرآنی و اسلامی مشترک با شرایع دیگر باشیم و عملاً در دام «نؤمن ببعض و نکفر ببعض» گرفتار شویم. من به عنوان یک شهروند معتقد و ملتزم به شریعت محمدی(ص)، از همه‌ی هموطنان مسیحی خود (بلکه همه‌ی مسیحیان) نسبت به این بی‌اعتنایی، پوزش می‌طلبم و امیدوارم در سایه‌ی حقیقت رحمانی عیسوی، رویکرد انسانی و مسالمت‌آمیز را در همه جای جهان با پیروان حقیقت رحمانی محمدی (و پیروان سایر شرایع الهی) پی‌گیرند و از صلح و صفا و صمیمیت با یکدیگر دریغ نورزند، تا شاهد زندگی آرام، آزاد و دلپذیر برای همه‌ی انسان‌ها باشیم. بار دیگر این میلاد مبارک را به همه تبریک می‌گویم و آرزوی شادی و نشاط و امید و تندرستی را برای همگان از خدای رحمان دارم.

۶ دی ۱۳۸۷ فریمان

تسلیت فاجعه‌ی غزه

۱- قتل عام کودکان و زنان و غیر نظامیان فلسطینی در غزّه، خوی ددمنشی خشونت‌طلبان صهیونیست و حامیان پیدا و پنهان آنان را بار دیگر آشکار کرد.

مطمئناً بی‌تفاوتی مدعیان «مبارزه با تروریسم» در این جنایاتی که علیه بشریت انجام می‌گیرد، خود زمینه‌ساز رشد تروریسمی خواهد شد که از این ناجوانمردی‌ها تأثیر خواهند پذیرفت. آگاهان جامعه‌ی بشری نمی‌توانند «دامن زدن به تنفر و خشونت» از یک‌سو و ادعای مبارزه با تروریسم را از سوی دیگر، از دولت‌ها و سیاست‌مداران پر ادعا قبول کنند و همچون ساده‌دلان بی‌خبر از واقعیت‌ها، برای آنان کف بزنند و هورا بکشند.

کاش رسانه‌ای بود تا همدردی گوشه‌نشینانی چون ما را نسبت به این فاجعه‌ی انسانی، به ستمدیدگان فلسطینی می‌رساند و رنج و نفرت ما را از آن‌همه ستمکاری صهیونیست‌ها و حمایت‌های حامیان بی‌شرم آنان، به آن انسان‌نمایان ددمنش می‌رساند.

تنها باید به خدای رحمان پناه برد و هم‌نوا با کلام او، در خلوت خویش سرود که؛ «ألا لعنة الله علی الظالمین».

۲- مسؤولان حکومتی در شهر نجف آباد، برخی دوستان هیأت امنای «حسینیه‌ی اعظم نجف‌آباد» را تحت انواع فشارها گذاشته‌اند تا مانع حضور و سخنرانی چند

روزه‌ی من در آن مکان عمومی و مذهبی شوند. این رویکرد غیر قانونی و نامشروع حکومت، دیر زمانی است که در ایران و در مورد سخنرانی‌های من و امثال من، اجرا می‌شود و تنها روسیاهی را برای قانون‌شکنان و دین‌گریزان، درپی داشته و دارد.

از خدای رحمان می‌خواهم که به آن گروه از مسؤولان ایرانی که قابل هدایت‌اند، عقل و عدل و عمل به عهد و پیمان‌های قانونی و شرعی را عنایت کند و شرّ ستم‌پیشه‌گان غیر قابل هدایت‌شان را از سر ملت ستمدیده‌ی ایران برطرف کند. آمین رب‌العالمین.

خدایا چنان کن سرانجام کار تو خوشنود باشی و ما رستگار

۹ دی ۱۳۸۷

سفر به نجف آباد، میبد و یزد

پس از مزاحمت‌های غیر قانونی مسؤولان امنیتی نجف‌آباد و فشارهای وارده به هیأت امنای حسینیه‌ی اعظم این شهر برای جلوگیری از حضورم در نجف آباد و انجام سخنرانی، مصلحت را در سفر به این شهر دیدم. فواید این کار عبارت بودند از؛

۱- عادت هر ساله‌ام این بود که پس از سخنرانی رسمی، یک ساعت پاسخ به سؤالات در دفتر حسینیه داشتیم و سپس در محل استقرار، گاه می‌شد که تا هنگام نماز صبح نیز بیدار می‌ماندیم و به گفت و گو پرداخته و به پرسش‌های جوانان دانشجو و غیر دانشجوی حاضر در جلسه، پاسخ می‌دادم. لغو سخنرانی رسمی در این نوبت، مانع از انجام وظیفه‌های رایج بعدی نشد و عملاً به مسؤولیت علمی و دینی خود پرداختیم. قریب به اتفاق پرسش‌ها نیز در مورد مسائل اعتقادی و اخلاقی و برخی احکام شریعت بود.

۲- با اعلام در تریبون رسمی حسینیه‌ی اعظم، از شب دوم حضورم در نجف‌آباد، جلسه‌ی رسمی پرسش و پاسخ به مدت سه ساعت (از ۱۹ تا ۲۲) در «مسجد فاطمیه» برگزار شد که به علت اختصاصی بودن آن جلسه به برنامه‌ی یاد شده و نبودن مراسم دیگر، حضور معنی‌دار و گسترده‌ی مردم، به منزله‌ی «خط بطلانی بر تصمیم مقامات امنیتی» بود. نیم ساعت پس از جلسه هم گفت و گوها ادامه داشت و عملاً پیش از ساعت ۱۰ و ۳۰ دقیقه‌ی شب نمی‌توانستیم از فاطمیه به محل استقرارمان برگردیم.

۳- با حضور در نجف آباد، عملاً به مقامات امنیتی یادآور می‌شدم که «احمد قابل (و یا هر شهروند دیگری از شهروندان کشور) مأمور و یا کارمند آنان نیست تا

آنان تعیین کنند که کجا برود و کجا نرود و یا چه کاری بکند و چه کاری نکند». بد عادت شدن مسؤولان و خو گرفتن آنان به تجاوز به حقوق شهروندان، می‌تواند ناشی از تمکین امثال ما به رفتارهای غیر قانونی آنان باشد. پس باید به رویکرد دفاع از حقوق خویش (در حد امکان) برگردیم تا آنان نیز از مسیر خلاف منطق و خلاف قانون خود بهره‌ای نبرده و برگردند.

۴- دو نوبت جلسه ی پرسش و پاسخ در اصفهان نیز از نتایج این حضور بود که همراه شد با دیدار بسیاری از دوستان و همفکرانی که دیدارشان مغتنم بود، حتی اگر چند لحظه‌ای بیش نبود.

۵- نزدیکی اصفهان و یزد و میبد نیز سبب شد که دیدارهایی با برخی دوستانم در این دو شهر داشته باشم. یک جلسه‌ی دو ساعت و نیمه هم با دوستان «سازمان مجاهدین انقلاب یزد» داشتم و به پرسش‌های دینی آنان پاسخ دادم.

یک هفته را این‌گونه سپری کردم. هفته‌ای که برخی حکومتیان می‌خواستند در خانه بنشینم و سکوت کنم. هفته‌ای که برعکس آرزوی آنان، پر از حرکت بود و سخن. گفت و گوهایی که لااقل برای من نافع بود و وادار به تفکرم می‌ساخت. خداوند به همه‌ی ما توفیق انجام مسؤولیت‌های انسانی را عنایت کند. از همه‌ی دوستانی که میزبانی کردند، سپاسگزاری می‌کنم و نسبت به زحمات، پوزش می‌طلبم. خداوند رحمان، یار و نگهدارشان باشد.

۲۵ دی ۱۳۸۷فریمان

بخش ششم:

مصاحبه، مناظره و سخنرانی

گفت و گو با خبرنامه‌ی انجمن دفاع از حقوق زندانیان

یادم هست در جلسات آغازین «انجمن دفاع از حقوق زندانیان» بحث بود که انجمن، فقط پرونده‌های سیاسی را پی‌گیری کند یا به عموم پرونده‌هایی که مراجعه می‌کنند (اعم از سیاسی و غیر سیاسی)، رسیدگی کند؟

دوستان زیادی مطرح می‌کردند که رسیدگی به همه‌ی پروندهایی که مراجعه می‌کنند، سنگ بزرگی است نشانه‌ی نزدن و ممکن است که ما نتوانیم از عهده‌ی آن برآییم. بحث‌ها به این نتیجه رسید که دوستانی که در حیطه‌ی تصمیم‌گیری هستند، پرونده‌های ارباب رجوع را بررسی و از میان آنها چند پرونده را (که در توان انجمن برای پی‌گیری باشد) انتخاب کنند و فقط به آنها رسیدگی شود. این توافقی بود که در هیأت موسس و بحث‌های ابتدایی آن تصویب شد.

البته الآن از دوستان می‌شنوم که کار بسیار زیاد است و پرونده‌های ارباب رجوع، تعدادش زیاد است که این پیش‌بینی شده بود. طبیعی است که انجمن باید مقدوراتش را افزایش دهد و دایره تأثیرش را چه در حوزه قضایی چه در محدوده‌ی مراجعه‌کنندگان، افزایش دهد. دوستانی هم که در این عرصه پا گذاشته‌اند نباید کارهای سیاسی‌شان، آنها را از حضور در این عرصه مأیوس کند یا خدای نکرده رنجش‌هایی که در کارهای سیاسی یا حتی نظری از هم پیدا می‌کنند، در کار تأثیر منفی بگذارد و آنها را از قرارهایی که روز اول گذاشته‌اند غافل کند و یا پشت افرادی که دارند کار می‌کنند را خالی کنند. وجود انجمن، ضرورتی است که نیروهای اصلاح‌طلب را در محدوده‌ی حضور اجتماعی، بیشتر

درگیر می‌کند و نقبی است که سیاست‌مداران و روشنفکران ما را با مشکلات عامه‌ی مردم و اولویت‌های اقشار مختلف در جامعه، بیشتر آشنا می‌کند.

به‌هر حال تجربه موفقی است، حتی اگر دوستان انجمن، در یک مورد از پی‌گیری‌ها موفق باشند و در ده‌ها جای دیگر ناکام بمانند. گشودن یک گره از کار انسانی گرفتار و شاد کردن دلی که در چم و خم مشکلات قضائی، علاوه بر مشکلات زندگی، دچار افسردگی شده و نزدیک به مأیوس شدن است، یکی از محبوب‌ترین کارها نزد خدای سبحان است.

نقل می‌کنند که در نواحی ساحلی، با پسرفت و پیشرفت آب دریا، بعضی از حیوانات دریایی در ساحل می‌ماندند و می‌مردند. فردی کنار دریا راه می‌رفت و در حد توان خود، تعدادی از حیوانات را قبل از مردن، میان آب پرتاب می‌کرد. بعضی او را دیدند و گفتند «چه کار می‌کنی؟». او در حالی‌که یک حیوان دریایی را میان آب پرتاب می‌کرد، گفت: «دارم این را نجات می‌دهم». جواب دادند: «این همه ساحل و این همه موجودات و همه این‌ها دارند می‌میرند، این کار تو چه فایده‌ای دارد؟». در حالی‌که یک موجود دیگر دریایی را در دست گرفته و به میان آب پرتاب می‌کرد گفت: «درست است که همه را نمی‌توانم نجات دهم اما می‌توانم این یکی را نجات دهم!!».

منطق صحیح، همین را اقتضاء می‌کند. ما هم اگر نمی‌توانیم تک‌تک آدم‌های گرفتار زندان را نجات دهیم، ولی ممکن است که یک نفر را از گرفتاری بیشتر، نجات دهیم. بنابراین، لازم است که توان خود را به‌کار گیریم. اگر یک نفر را هم نجات دهیم و در یک مورد هم موفق باشیم، مثل این است که همه را نجات داده‌ایم و در همه‌ی موارد موفق بوده‌ایم. متن قرآن هم همین را می‌گوید. (...و

من أحیاها فکأنما أحیی الناس جمیعا) اگر یک نفر را نجات بدهیم مثل این است که کل جامعه را نجات داده‌ایم. ان شاءالله که همه موفق باشیم.

***** گزارش این مطلب در خبرنامه‌ی شماره‌ی (۶) انجمن دفاع از حقوق زندانیان، آمده است.**

نیمه دوم مرداد ۱۳۸۴

ملت ایران آزادند، اما به قید وثیقه

نوشابه امیری، روزآنلاین، ۲۲ مهر ۱۳۸۶

احمد قابل، از نواندیشان دینی است که به قید وثیقه آزاد است. برادر او، هادی قابل نیز از چندی پیش به حکم دادگاه ویژه روحانیت دستگیر شد و امروز با "همه اتهاماتی که تاکنون برای همه متهمان سیاسی مطرح کرده‌اند" در زندان به‌سر می برد. وی در گفت و گو با روز از این نگرانی می‌گوید که آقایان از مسیر غلط خود برنگردند و کار به داوری خارجی بکشد.

گفت و گو را اگر موافقید با وضعیت آقای هادی قابل شروع کنیم و اینکه در چه وضعیتی هستند؟

از طرف دادگاه ویژه روحانیت برایشان یک وکیل گرفته‌اند که حالت تسخیری دارد...

یعنی چطور؟

آنها لیستی را در اختیار متهم می‌گذارند که از میان کسانی که آنها تأیید و تعیین کرده‌اند، یک نفر را به عنوان وکیل برگزینند. این وکیل به همراه فرزند ایشان در قم ملاقاتی با اخوی داشته‌اند به مدت ۲۰ دقیقه. به نقل از فرزندشان، حال عمومی ایشان خوب بوده و گفته‌اند در آنجا مثلاً به ایشان بی‌احترامی نمی‌کنند؛ ولی در انفرادی است و در آن مجموعه‌ای که نگهداری می‌شود، کس دیگری نیست. ظاهراً حتی در انفرادی‌های دیگر هم کسی نیست و ایشان تنها بازداشتی آن مجموعه است. من در مورد اتهام اخوی از فرزندشان پرسیدم، خندید و گفت

هر اتهامی که تا حالا برای هر متهم سیاسی شنیدید، برای بابا هم در نظر گرفتند؛ همه اتهاماتی که در رسانه‌هایشان شنیدید...

اقدام علیه امنیت ملی، توهین به مقدسات...؟ بله، بله. همه این‌ها.

به نظر شما این روالی عادی است که متهم مجبور باشد وکیل خود را از بین یک لیست انتخاب کند؟

اصلاً چه چیزی در این کشور عادی است که این دومی‌اش باشد؟ در انتخابات کل کشور هم همین وضعیت حاکم است. یعنی شورای نگهبان، هر که را دلش می‌خواهد تأیید صلاحیت می‌کند، بعد یک لیست می‌دهد. به مردم می‌گوید از بین این لیست حق انتخاب دارید. این دادگاه هم برخلاف قوانین رسمی کشور، خودش قانون‌گذاری می‌کند. یکی از شرایط این دادگاه هم این است که وکیل باید حتماً روحانی باشد، کار قضایی کرده باشد، وکالت رسمی داشته باشد و مورد تأیید آن‌ها هم باشد. و این نکته جدیدی است؛ یعنی همان‌ها –دادگاه ویژه– که خودشان شاکی هستند؛ چون ایشان رسماً و به دستور و به درخواست دادگاه ویژه قم بازداشت شده، حالا به عنوان مدعی‌العموم یا هر چیز دیگر، خودشان هم برای متهم تعیین تکلیف می‌کنند و هم قضاوت. عدالت به سبک حکومت آقایان یعنی همین! خودشان مدعی باشند و خودشان قاضی. خب طبیعی است که هیچ بقالی هم نمی‌گوید ماست من ترش است. حالا چطور می‌توان از این دستگاه قضایی امید عدالت داشت؟ خب از اول بگویید محکوم کردیم دیگر!

در چنین مجموعه‌ای، بازجو هم باید روحانی باشد؟ بله؛ البته بر حسب ادعا. البته ایشان الآن برای بازجویی در اختیار اطلاعات است نه دراختیار خود دادگاه ویژه. یعنی با حکم دادگاه ویژه بازداشت شده اما در اختیار اطلاعات است. اما همان

موقعی که خود من هم بازداشت بودم –تازه در اختیار دادگاه ویژه هم بودم– یک آقایی مرا بازجویی می‌کرد که به اصطلاح فرد سوگلی آقای اژه‌ای بود که در آن زمان رئیس دادگاه ویژه بود. الآن هم آن آقا ظاهراً با ایشان به وزارت اطلاعات منتقل شده. به هر حال این آقا در دوران بازجویی یک روز از من سؤالی کرد که من داشتم جواب می‌دادم. بعد دیدم متوجه نمی‌شود. گفتم: شما روحانی هستید؟ گفت: نه. گفتم: آخر استدلال آقای خامنه‌ای این است که بازجوی این دادگاه اطلاعاتی دارد که بازجوی عادی ندارد و ممکن است متهم سر او کلاه بگذارد. حال شما که روحانی نیستید برای چه به اینجا آمده‌اید؟ بروید و بگویید یک روحانی بیاید که این اطلاعات را داشته باشد؛ من که نمی‌توانم در اینجا برای شما کلاس بگذارم. حالا متأسفانه داستان این‌طوری است دیگر. قرار بود همه افراد در آنجا روحانی باشند، ولی افراد غیر روحانی را هم به‌خصوص در اتهامات سیاسی و امنیتی، فراوان به کار می‌گیرند...

پس منتظر "اعترافات" از جانب برادرتان نیستید؟

نه، اعترافات مال مواردی است که آقایان مدعی باشند کسی کار پنهانی کرده. برادر من کار پنهانی نداشته...

بقیه، مثلاً دانشجویان هم کار پنهانی نداشته‌اند...؟

بله، ولی آقایان مدعی هستند که آنها کار پنهانی کرده‌اند. مثلاً با بعضی افراد ارتباط داشته‌اند یا در مورد امیرکبیر، که دانشجویان گفتند لوگوی آنها را دزدیده‌اند، ادعای این‌ها چیز دیگر است. یعنی به اصطلاح جرمی در خفا اتفاق افتاده و این‌ها ادعا می‌کنند که دانشجویان این کار را کرده‌اند...

به‌هر حال وقتی بر اساس "ادعا" مسائل مطرح شود، در خفا بودن یا در خفا نبودن را هم آقایان می‌توانند تعیین کنند. این‌طور نیست؟

بله، بله؛ ولی مخفی بودن را به این معنا می‌گویم که طرف بگوید من کاری را انجام ندادم و آنها بگویند انجام دادی؛ ولی مثلاً در مورد خود من، وقتی در بازداشت بودم هر چه سؤال می‌کردند مربوط به مسائل و صحبت‌هایی بود که با امثال شما یا رادیوهای خارجی کرده بودم و یا سخنرانی‌هایم. آنها هم علنی بود، مخفی نبود که بخواهم حاشا کنم. یعنی من همه آن مطالب را رسماً قبول داشتم و اگر برایم اثبات شده نبود که آنها را در سخنرانی‌های رسمی نمی‌گفتم. آدم بی‌تجربه‌ای هم نیستم که نفهمم وقتی دارم سخنرانی می‌کنم مأمور اطلاعات پای سخنرانی‌ام نشسته است، یا مأمورین انتظامی که موظفند مطالب را ضبط کنند. در واقع همه ما، اخوی و بقیه نیروهای سیاسی معمولاً می‌دانند که وقتی مجوز سخنرانی گرفته می‌شود، مأمورین، نه یکی، بلکه چند تا چند تا و از چند ارگان امنیتی به جلسات می‌آیند و جلسات را برای گزارش ضبط می‌کنند. خب، کسی هم که سخنرانی می‌کند لابد خودش را آماده کرده تا جواب هر حرفی را که می‌زند، بدهد.

به نظر شما علت برخورد با افرادی مانند شما، دستگیری برادرتان و یا ممانعت از سخنرانی شما، آن هم وقتی به صورت علنی نظراتتان را مطرح می‌کنید، چیست؟

متأسفانه ما در کشورمان با یک استبداد سه پشته رو به رو هستیم که یک بخش‌اش بر می‌گردد به حدود ۱۴۰۰ سال استبداد مذهبی، بخشی به ۲۵۰۰ سال استبداد سلطنتی و حدود ۲۰۰ سال سابقه استعمار در کشور که لااقل در گذشته و تا همین چند سال پیش، معمولاً استبداد را بیشتر می‌خواستند؛ چرا که بهتر می‌توانستند با یک فرد دیکتاتور کنار بیایند. در چنین جامعه‌ای خود ما هم کمابیش رفتارهای دیکتاتورمآبانه در زندگی‌مان هست. خب، همین آدم‌ها می‌آیند و به قدرت می‌رسند. قانون خوب را هم به دست آدم‌های دیکتاتور مآب بدهید

از آن یک برداشت دیکتاتورمآبانه می‌کنند. یکی از علائم این وضع هم این است که این‌ها به قوانین خودشان هم پای‌بند نیستند وگرنه در فصل حقوق ملت در قانون اساسی به صراحت گفته شده که انسان‌ها در تشکیل اجتماعات، در اظهار نظرات، در امر به معروف و نهی از منکر آزاد هستند. خود آقای خامنه‌ای می‌گوید حتی شما با رهبری باید با لسان امری صحبت کنید، یعنی به او دستور بدهید که این کار را بکن، آن کار را نکن. ولی این‌ها شعار است. حتی وقتی شما می‌گویید آقا خواهش می‌کنیم این کار را نکنید، شما را فوراً می‌گیرند و به زندان می‌اندازند. این نشان‌گر این است که این‌ها حوصله‌اش را ندارند، تحملش را ندارند...

شما مرتب می‌گویید: "خودشان". منظورتان از "خودشان" چیست؟

من به صراحت می‌گویم مسؤولیت تمام این دستگاه‌ها و بخصوص دادگاه ویژه روحانیت که برخلاف قانون و بر اساس دستور رهبری تشکیل شده، بر عهده آقای خامنه‌ای است. ایشان در پاسخ به سؤالات دانشجویان گفته‌اند که همه کارهای دستگاه‌های زیر نظر رهبری که زیرنظر رهبری نیست؛ یعنی رهبر نمی‌تواند از جزئیات باخبر باشد. این به لحاظ قانونی حرف درستی نیست. به خاطر اینکه اگر آنها کاری بکنند که عواقب قانونی داشته باشد یا ایشان باید با فرد خاطی برخورد کند تا مردم بفهمند که ایشان راضی به آن امر نیست، یا اگر برخورد نکرد دلیلش این است که خودش هم آن سیاست را قبول دارد. من وقتی می‌گویم "خودشان" منظورم شخص آقای خامنه‌ای است و آن کسانی که در کنار ایشان مسؤولیت‌های درجه ۲ دارند.

ولی گفته می‌شود گروه‌بندی‌های سیاسی ـ اقتصادی مختلف چنان در مملکت شکل گرفته‌اند که گویی یک نظام سیاسی فئودال بر مملکت حاکم است.

من البته منکر تأثیرپذیری رهبری از سایر دستگاه‌های دارای قدرت نیستم؛ ولی او این بنا را برپا کرده. چه کسی این میدان را به بعضی‌ها داده و از بعضی ها گرفته؟ رهبری که می‌تواند ۸ سال تمام در برابر اصلاح‌طلبان مقاومت کند، نیروهای زیر نظر خود را برای جلوگیری از فعالیت آنها و به شکست کشاندن اصلاحات بسیج کند و موفق هم بشود –درحالی‌که آنها هم مجلس را داشتند و هم ریاست جمهوری را و با آن رأی بالا– چه‌طور نمی‌تواند در برابر یک نهاد امنیتی، یا یک نهاد اقتصادی یا یک نهاد نظامی بایستد و مانع از فعالیت‌های آنان بشود؟ مشخص است که این رفتارها موجب پسند ایشان است. مثلاً در قضیه روزنامه‌ها، کار آقای مرتضوی به اینجا رسید که رئیس قوه قضاییه می‌خواست او را به خاطر رفتارهای ناشایستش بردارد، اما آقای خامنه‌ای، طبق اطلاعاتی که ما داریم، گفته بود یک نفر هست که دارد درست کار می‌کند، شما می خواهید او را هم بردارید؟ یعنی ایشان همه آن رفتارها را "درست" ارزیابی می‌کند. پس من لااقل پیش خودم، فکر می‌کنم درست نیست که انسان وقتی از مسؤولیت‌های خود خبر دارد این برخوردها را حاشا کند. من در آن موقعی که در تاجیکستان بودم، در نامه به آقای خاتمی هم نوشتم که شما به دستگاه قضایی هشدار تخلف از قانون اساسی را می‌دهید، در حالی‌که همه آن تخلف مستظهر به یک فرد متخلف اصلی است، ولی شما هیچ هشداری به او نمی‌دهید. خب، به ایشان هم هشدار بدهید، به هر حال او هم انسان است و می‌تواند خطا کند. طبق آن چیزی که در وصیت نامه‌آیت‌الله خمینی هست، کسی که در مقام رهبری قرار می‌گیرد اصلاً می‌تواند مملکت را به نابودی بکشاند، می‌تواند اشتباه بکند، انسان جایزالخطاست، معصوم که نیست. خب، ایشان هم می‌تواند خطا کند و لذا می‌شود به ایشان هم هشدار داد که در اینجا خطا کردید. خودشان هم که در سخنرانی گفته‌اند با رهبری حتی می‌شود به لسان امری، امر به معروف و نهی از

منکر کرد؛ یعنی اگر منکری انجام داده باشد شما باید نهی‌اش کنید. حال اگر همه این‌ها را کنار هم بگذارید به این نتیجه می‌رسید که باید طاقت دستگاه حاکمیت خیلی بالا برود و با حرف‌های امثال ما مثبت برخورد کند؛ ولی خب، در کشور ما در ادعا همه چیز هست، آزادی هست، ملت ایران آزادند اما همه به قید وثیقه.

در این شرایط فکر می‌کنید انتخابات به چه سمتی برود؟

[می خندد] مثل همین انتخاب وکیل برای اخوی ما. یک لیستی را می‌دهند و بعد می‌گویند ملت ایران آزادند که از میان این لیست که ما برایشان تعیین کرده‌ایم هر که را می‌خواهند انتخاب کنند. بعد شما در آن لیست می‌گردید و می‌بینید "هر" کسی وجود ندارد، همه یکی هستند. یک مشت آدم‌هایی برای خالی نبودن عریضه؛ برای پز آزادی. یک مجمعی هم درست کرده‌اند که در آن به اصطلاح چند اصلاح‌طلب معتدل هم وجود دارد. حالا چند نفری مثل آقای کروبی و این‌ها هم کاندیدا می‌شوند.

همه حرف‌هایی که تا حالا زدید می‌تواند همه آن اتهاماتی را که متوجه برادرتان شده، متوجه شما هم بکند...

ما قبلاً متهم شده‌ایم و پرونده‌مان هم هنوز باز است؛ من از همان سال که خودشان مرا از اوین بیرون کردند، به قید وثیقه آزادم. خدا را شاهد می‌گیرم که من اصلاً درخواست تغییر قرار ندادم؛ خود آن‌ها می‌گفتند که بودن شما در اینجا به ضرر نظام است، محاکمه شما به ضرر نظام است، محکومیت شما به ضرر نظام است. حتی غیرمستقیم هم پیغامی به من دادند که فلانی از تاجیکستان آمده اینجا تا ما او را بگیریم و یک اکبر گنجی دیگر درست شود و هیاهو در دنیا راه بیفتد. به او بگویید کور خوانده! ما نمی‌گیریمش، منتها آن‌قدر اذیتش می‌کنیم که نتواند زندگی کند. خب، این کارها را می‌کنند دیگر.

پس منتظر اذیت‌ها هستید؟

این اذیت‌ها دیگر به یک روند تبدیل شده و ما دیگر عادت کرده‌ایم. مثلاً جلوی سخنرانی من را گرفتند. نوشته‌های مرا اجازه چاپ نمی‌دهند. در سال ۸۴ یکی از آقایان آمد مشهد و گفت شما آزادید که نظریاتتان را بنویسید و ولو اینکه برخلاف نظرها باشد و آن‌ها را منتشر کنید. دستگاه‌های اطلاعاتی هم مشکلی ندارند، ولی در مورد بعضی مسائل سیاسی، حدود را رعایت کنید. من گفتم کجا حق دارم مطالبم را منتشر کنم؟ الآن نزدیک ۱ سال است که مطالبم را برای ناشر فرستاده‌ام؛ خب چه شد؟ هیچ. نه فقط من که مثلاً آقای باقی. الآن ۱۱ کتاب وی را یک‌جا گفته‌اند قابل چاپ نیست. حتی نگفته‌اند کجایش را حذف کند تا قابل چاپ بشود. ظاهراً آقایان به اسامی نگاه می‌کنند و بناست به آدم‌هایی که از نظرشان مزاحم هستند، اجازه کار ندهند و نگذارند حتی از امکانات بخش خصوصی هم استفاده کنند.

و شما به عنوان یکی از آن "اسامی" برای خود چه چشم‌اندازی می‌بینید؟

من عادت دارم. الحمدالله پوستم هم کلفت است. این هم یک سبک زندگی است دیگر. بعضی آدم‌ها زندگی‌شان این‌طوری رقم خورده. این آدم‌ها می‌توانستند و می‌توانند زندگی دیگری داشته باشند، ولی ظاهراً نه ما و نه آنها بنا نداریم روش‌مان را عوض کنیم.

هیچ امید دارید که عوض بشود؟

به هر حال انسان به امید زنده است. آنها هم انسان هستند. بنی آدم هم ممکن است به خطای خود پی ببرد، در یک آن توبه کند و از راهی که می‌رود برگردد. گرچه در مورد این‌ها بعید است ولی محال نیست. این اتفاق در زندگی خیلی‌ها ممکن است بیفتد. در تاریخ کسانی بوده‌اند که مسیرهای بسیار بسیار خطایی را

رفته‌اند اما در یک فرصت و بزن‌گاهی، یک واقعه‌ای اتفاق افتاده و هشداری به آنها داده شده و آنها عملاً از راه خطای خود برگشته‌اند. به هر حال در مورد این‌ها هم ما امید داریم که چنین بشود؛ امیدی که هر روز کم رنگ‌تر می‌شود. من ترسم بیشتر از آن است که نیروهای خارجی تعیین کننده و داور بین ما و این‌ها بشوند. امیدوارم هرگز کار به آنجا نکشد، این‌ها سرعقل بیایند و به مسیر غلط خود ادامه ندهند.

هیچ فقیهی برخورد با چکمه‌ی زنان را تأیید نمی‌کند

۶ دی ۱۳۸۶

نوروز: احمد قابل، محقق و پژوهشگر دینی گفت: همان‌طور که پیامبر مخاطبان عصر خود را به نفی سنن غیر معقول پیشینیان دعوت می‌کند و بشر را به استفاده از عقل و خرد خویش فرا می‌خواند، امروز نیز هرچه غیر معقول باشد، شریعت پیشاپیش بر آن خط بطلان کشیده است.

به گزارش خبرنگار نوروز، وی که به مناسبت عید سعید قربان در دفتر جبهه مشارکت ایران اسلامی منطقه فارس سخن می‌گفت، اظهار داشت: ما وقتی اسم خود را مسلمان و تابع شریعت مصطفی(ص) می‌گذاریم، فرض را بر این گذاشته‌ایم که متنی الهی وجود دارد که سخن خداست و پیامبر واسطه انتقال آن متن است. اما چون در این متن قرار است موجودی نامحدود با موجودی محدود سخن گوید، لاجرم محتوای آن در حد ظرفیت آن موجود محدود "نازل" شده و تنزل یافته است.

وی ادامه داد: در خصوص تفسیر شریعت نیز پیامبر حق افزودن یا کاستن چیزی بر آنچه از جانب خداست ندارد و در قرآن، خداوند پیامبر را تهدید کرده است که اگر کوچک‌ترین امر نادرستی را به خداوند نسبت دهد رگ گردنش قطع خواهد شد.

قابل در ادامه گفت: آنچه در قرآن آمده و آنچه پیامبر و امامان در قالب احادیث و روایات بیان کرده‌اند در صورتی که انتساب آن سخنان به آنان ثابت شود "متن اولیه شریعت" نام دارد و می‌توان کلیت این متن را به خداوند نسبت داد.

وی در بیان تاریخ تحریف شریعت گفت: تحریف شریعت، هم در متون اولیه اسلام (غیر از متن اصلی قرآن) اتفاق افتاده است و هم در فهم‌ها و برداشت‌های پیروان شریعت که "متون ثانویه شریعت" را تشکیل می‌دهند.

قابل تصریح کرد: تحریف هر حقیقتی دقیقاً از فردای اعلام آن حقیقت آغاز شده است. آغاز تحریف شریعت نیز از همان زمان حضور پیامبر با جعل احادیث ایشان بود که خود ایشان نیز بارها این نکته را تذکر داده و جاعلان احادیث خود را لعن نموده‌اند. اگر در ۱۴۰۰ سال پیش و در زمان حضور خود صاحب شریعت، تحریف آن نیز شروع شده است بی‌تردید پس از وفات ایشان نیز تحریفات ادامه داشته و تاکنون گرد و غبار فراوانی بر چهره دین نشسته است. بنابراین کار کسانی که امروز نواندیش و روشنفکر نام گرفته‌اند، برگرفتن و زدودن این غبارهاست نه چنان که برخی از روشنفکران غیر دینی می‌گویند "بزک کردن دین".

وی با بیان اینکه اولین تحریف در دین همین است که کسی گمان کند هرچه به نام شریعت و صاحب شریعت در دیروز و امروز تحقق یافته و می‌یابد مورد نظر و رضای صاحب شریعت بوده افزود: امروز صاحبان تفکر مدرن در برابر فهم نادرست اندیشه‌های فیلسوفان دوران جدید، از قبیل نیچه و کانت و مارکس واکنش نشان می‌دهند و مدعی می‌شوند آنها چیزهایی غیر از آنچه منتقدان می‌گویند گفته‌اند. همین سخن را می‌توان در مورد فهم‌ها و تفسیرها و برداشت‌هایی نیز که از شریعت در تاریخ شده است روا دانست و بسیاری از آن‌ها را فهم نادرست شریعت خواند.

قابل در شمارش انگیزه‌های تحریف شریعت گفت: مهم‌ترین عامل تحریف شریعت نه بدخواهی تحریف‌کنندگان، بلکه جهل آنان بوده است؛ از جهل مخاطبان پیامبر تا جهل واسطه‌هایی که سخن ایشان را به دیگران رسانده‌اند. به عبارت دیگر، همه مخاطبان پیامبر و ائمه در درجه واحدی از دانش و فهم نبودند و فهم و برداشتشان از سخن ایشان و توانایی حافظه‌شان در انتقال آنها تفاوت داشته است.

قابل با تأکید بر این آیه قرآنی که دین را حنیف و منطبق بر فطرت و سرشت انسان می‌خواند، تصریح کرد: فطرت به گفته بسیاری از صاحب‌نظران چیزی جز

عقلانیت انسان نیست و بر این اساس، دین تماماً منطبق بر عقلانیت بشر در تمام زمان‌ها و مکان‌هاست نه فقط عقلانیت بشر زمان نزول.

وی اظهار داشت: همان‌طور که پیامبر مخاطبان عصر خود را به نفی سنن غیرمعقول پیشینیان دعوت می‌کند و بشر را به استفاده از عقل و خرد خویش فرا می‌خواند، امروز نیز هرچه غیر معقول باشد شریعت پیشاپیش بر آن خط بطلان کشیده است.

وی غلو را عامل دیگر تحریف دانست و عنوان کرد: ما هم در مسیر محبت و مدح ائمه اطهار و هم در مسیر بیزاری از مخالفانشان گاه دچار غلو می‌شویم. به عنوان مثال چنین گمان می‌کنیم که اهل سنت در عین اینکه قبول دارند عمر بن خطاب چنان جفاهایی را بر حضرت زهرا(ع) روا داشته است، از او و کارش دفاع و حمایت می‌کنند. درحالی که علمای اهل سنت نیز معتقدند جسارت و اهانت به حضرت زهرا(ع) از بزرگ‌ترین گناهان است، ولی ادعا می‌کنند که چنین کاری از عمر سر نزده است.

قابل ادامه داد: در مدح ائمه(ع) نیز تاریخ شیعه اقوال غلوآمیز زیادی را ثبت کرده است که پیشینه‌اش به همان زمان حضور ائمه بازمی‌گردد. منتها غالیان پس از حمله‌ها و لعنت‌های ائمه، یک گام عقب‌نشینی کردند و احادیثی ساختند به این مضمون که ائمه را به مقام خدایی نرسانید و سپس هرچه می خواهید در مدحشان بگویید. با کمال تأسف، این نوع غلو در مجالس و محافل مذهبی امروز شایع است.

این پژوهشگر دینی «بدخواهی بدخواهان» را از دیگر عوامل تحریف عنوان کرد و گفت: اینان برای اینکه اسلام را زشت و ناهنجار جلوه دهند به جعل حدیث و تحریف واقعیت‌های اسلام می‌پرداختند، به گونه‌ای که یکی از این افراد در هنگام مرگ خود می‌گوید چهارهزار حدیث جعل کرده و در کتاب‌های شیعه گذاشته‌ام.

وی افزود: اینان گاه چون شناخته شده بودند و مستقیماً نمی‌توانستند به کتاب‌های راویان صدیق ائمه دست پیدا کنند، با واسطه‌هایی به این کتب دست می‌یافتند و در میان سطور آنها و بین عبارات آنها دست به تحریف می‌زدند.

صاحب وبلاگ شریعت عقلانی، در ادامه به کیفیت‌های تحریف اشاره کرد و گفت: یکی از این نحوه‌ها، گسترش بی‌مبنای دایره حرام‌ها یا حلال‌های الهی است. قرآن کریم در برخی از آیات، به کسانی که بی‌دلیل برخی خوردنی‌ها را حرام کرده بودند می‌تازد و از آنها می‌پرسد مگر خدا گفته است که این چیزها را نخورید؟

وی اظهار داشت: در تاریخ اسلام نیز چنین تحریفاتی صورت گرفته و ما با تورم احکام حرمت در شریعت مواجهیم که با اصل إصالة الإباحه ناسازگار است.

وی با انتقاد از سخت‌گیری‌های اخیری که در پوشش زمستانی بانوان اعلام شده است، گفت: کسانی که چکمه را علامت تبرج می‌دانند با کدام استدلال فقهی چنین می‌گویند و در این مورد، از کدام فقیه سؤال کرده‌اند؟ چرا برخی کاسه داغ‌تر از آش شده‌اند و دین را از مسیر فطرت و عقل خارج می‌کنند؟

قابل ترویج دین‌داری ریاکارانه و توسل به خشونت و تکفیر را از حربه‌های تحریف‌کنندگان عنوان کرد و تصریح نمود: در تمام حوزه‌های اعتقادات، اخلاق و احکام اسلام، تحریف واقع شده و باید حتی به قیمت خطرات و صدماتی که ما را تهدید می‌کند، به پیرایش و تحریف‌زدایی پرداخت.

اصول ارزش‌های انقلاب

گزارش ایسنا از مناظره احمد قابل و قاسم روانبخش

۸ آذر ۱۳۸۷

جلسه مناظره احمد قابل و قاسم روانبخش در دانشگاه فردوسی مشهد برگزار شد.

به گزارش خبرنگار سیاسی خبرگزاری دانشجویان ایران(ایسنا) در این مراسم که با عنوان "اصول ارزش‌های انقلاب" از سوی بسیج دانشجویی در آمفی‌تئاتر دانشکده علوم اداری و اقتصادی دانشگاه فردوسی مشهد برگزار شد، قاسم روانبخش دبیر سیاسی هفته‌نامه "پرتو سخن" با بیان اینکه در مناظره بحث زمین زدن و زمین خوردن نیست، گفت: مناظره یک میدان تلاش برای کسب حقایق است.

وی افزود: بحث در مورد ارزش‌های انقلاب است که رهبر ما، امام خمینی(ره) بوده و قانون اساسی بعد از آن به تصویب رسیده و اکنون در اختیار ماست و انقلابیون نیز در بین ما هستند و کسانی هم که در این مسیر جان داده‌اند و وصیت‌نامه آنان موجود است.

وی با بیان اینکه برای پی‌بردن به ارزش‌های انقلاب باید به چند مرجع رجوع کنیم، گفت: اولین مرجع امام خمینی(ره) است که با رهبری ایشان انقلاب به پیروزی رسید که خوشبختانه دفتر نشر امام راحل اولین بیانات ایشان را در صحیفه‌شان که ۲۲ جلد است، جمع‌آوری کرده که ما باید به فرمایشات ایشان رجوع کنیم.

روانبخش اضافه کرد: مرجع دوم که باید به آن مراجعه کنیم، وصیت‌نامه شهداست که خون خود را برای انقلاب اسلامی دادند و در مقدمه قانون اساسی

آمده است بیش از ۶۰ هزار شهید جان خود را در راه انقلاب اسلامی فدا کردند، هرچند این رقم بیشتر نیز شده است.

عضو هیأت علمی پژوهشکده امام خمینی(ره) خاطرنشان کرد: باید ببینیم شعارهای مردم در هنگام انقلاب چه بوده است که این شعارها در مقدمه قانون اساسی آمده است و شعار آنها، استقلال، آزادی، حکومت اسلامی بوده است و این قانون اساسی که به رفراندوم گذاشته شد و مردم به آن رأی دادند که البته بعداً شعارها تبدیل به استقلال، آزادی و جمهوری اسلامی شده و مهم‌ترین مانیفست ما، صحیفه امام(ره) است.

وی افزود: مهم‌ترین شاخصه‌هایی که در انقلاب اسلامی وجود داشته، اسلام است و برای اثبات آن کافی است به صحیفه امام مراجعه کنیم و ببینیم که معمار انقلاب اسلامی از سال ۴۲ تا ۶۸ در سخنان خود چقدر کلمه "اسلام" را به‌کار برده‌اند.

وی گفت: از مجموعه فرمایشات ایشان که در نرم افزار صحیفه موجود است، ۳۱ هزار و ۵۰۰ مرتبه، امام(ره) کلمه" اسلام" یا "اسلامی" را به‌کار برده‌اند که این خیلی عجیب است و همیشه می‌فرمودند اسلام بر جمهوری غالب است. اصل محتوا آن است که ما به دنبال اسلام هستیم و مردم به خاطر اسلام، بچه‌های خود را به جبهه فرستادند.

وی ادامه داد: ایشان فقط ۵۸ مرتبه از "دموکراسی" استفاده کردند که بسیاری از اوقات در مذمت دموکراسی‌های غربی بوده است. همچنین ۴۱۵۰ مرتبه "جمهوری" در کلام ایشان گفته شده که بخشی از آن در پیام به رؤسای جمهور سایر کشورهاست، پس اصل و مهم‌ترین ارزش انقلاب، اسلام است همان که مردم در راه آن جان و مال و هستی خود را فدا کردند.

روانبخش خاطرنشان کرد: یکی دیگر از ویژگی‌های انقلاب اسلامی،" استقلال" بود که قبل از آن وجود نداشت و مهم‌ترین استقلال، استقلال سیاسی است که

امروز اگر دنیا دست به دست هم دهد، نمی‌تواند نظر خود را به ما تحمیل کند که آن را در موضوع انرژی هسته‌ای امروز مشاهده می‌کنیم.

وی ادامه داد: آزادی نیز یکی از ارزش‌های انقلاب اسلامی است که آزادی در اسلام است که این آزادی را در زمان طاغوت نداشتیم. آخرین شاخصه انقلاب اسلامی، خدمت به مردم و عدالت است همان طور که بعثت پیامبران برای برپایی عدالت بوده است.

به گزارش ایسنا پس از صحبت‌های روانبخش، احمد قابل افزود: اگر اسلام را در قالب چند ارزش عمده که خلاصه همه اسلام باشد، بگوییم باید سراغ اولیاء الهی برویم.

وی افزود: شعار انقلاب را باید از همین استقلال، آزادی و جمهوری اسلامی پیدا کرد؛ چراکه حکومت قبلی وابسته به بیگانه بود و دیکته مسؤولان وابسته به کشورهای بیگانه را می‌نوشت. استقلال یعنی دیکتاتورهای عالم به ما دیکته نگویند. آزادی یعنی، آزادی بیان و آزادی مثبت. ما آزادی را به عنوان بی‌بند و باری نمی‌خواستیم پس آزادی یکی از ارزش‌های والای انقلاب بود.

وی در خصوص "جمهوری" خاطر نشان کرد: حکومت قبلی استبداد سلطنتی مطلقه بود یعنی نه مجلس، مجلس بود نه دولت، استقلال داشت و هرچه شاه می‌گفت باید اجرا می‌شد و شاه هم از خارج دستور می‌گرفت.

این فعال سیاسی ادامه داد: ارزش‌های استقلال، آزادی، حق حاکمیت ملی و جمهوری اسلامی را از اصول انقلاب اسلامی می‌دانم و اسلام جمهوری اسلامی را با استناد به روایتی در۳ عنوان قول الحق، والحکم بالعدل و الوفای بالعهد خلاصه می‌کنم و در وفای به عهد پافشاری بیشتری می‌کنم که نقض آن از جانب هیچ‌کس جایز نیست و خدای سبحان از کسی که عهدی را نقض کند، نمی‌گذرد.

به گزارش ایسنا روانبخش نیز با بیان اینکه تا این‌جای کار با هم اختلاف نظری نداریم و باید بر مشترکات تأکید کنیم، افزود: من از شما سؤال می‌کنم قانون

اساسی را قبول دارید؟ که قابل در پاسخ گفت: همه قانون اساسی را قبول دارم اما با قرائت خودم و به عنوان اینکه یکی از طرف‌های قرارداد هستم و به عنوان فردی از این ملت، حق دارم برداشت خودم را از قانون اساسی که به آن رأی داده‌ام، داشته باشم.

دوباره روانبخش پرسید: تمام اصول قانون اساسی را قبول دارید؟

قابل در پاسخ تصریح کرد: همه اصول را به عنوان قانون اساسی کشورم قبول دارم؛ حتی اگر به لحاظ نظری و بحث‌های علمی به بعضی از بخش‌های آن اعتقاد نداشته باشم ولی ملتزم به آن هستم.

به گزارش ایسنا احمد قابل در پاسخ به سؤال روانبخش مبنی بر اعتقادش درباره جدایی نهاد دین از حکومت اظهار داشت: شما می‌دانید که امروز وقتی در جامعه بشری این موضوع مطرح می‌شود، منظور از نهاد دین، روحانیت و کسانی است که وجه همت آنها تلاش برای کشف معارف دینی است. نهاد سیاست نیز به رشته‌های مدیریت، علوم سیاسی و برخی از رشته‌های حقوق و یا علم اقتصاد که مربوط به مسائل سیاسی و اجتماعی جامعه است، مرتبط می‌شود، اما نهاد سیاسی به معنای حکومت است و کسانی که حکومت را تشکیل می‌دهند.

وی افزود: اگر در نهاد سیاسی یک عالم دینی کاندیدای نمایندگی مجلس شود، می‌گویند نهاد سیاست در نهاد دین دخالت کرده است و نهاد دین در نهاد سیاست، بلکه این‌طور نیست و یک فرد که عالم دینی است و نماینده مجلس شده است، وظیفه‌اش طبق قانون تعریف می‌شود و اینکه او فقه می‌داند و آن کسی که فقه نمی‌داند در مسأله وظایف نمایندگی تفاوتی ایجاد نمی‌کند، ولی جدایی دین از سیاست یا بهتر است بگوییم شریعت از سیاست یعنی کسانی مدعی شوند که شریعت پیامبر(ص) به سیاست کاری ندارد. اگر مدعی هستید من در جایی گفته‌ام که دین از سیاست جداست، آن را اثبات کنید که بزرگترین جایزه‌ای که تصور می‌کنید را از من خواهید گرفت.

وی افزود: قبول دارم که در متن شریعت ما، بیش از ۹۰ درصد احکام، اجتماعی سیاسی است؛ احمد قابل طلبه‌ایست که مدعی است فقه را می‌شناسد و اگر او با این سابقه تحصیلی که از سال ۵۰ طلبه است و تا همین امروز، ناروا باشد بر او اگر به کاری غیر از کار طلبگی پرداخته باشد. تمام مباحث من، مباحث دینی است و چیزی از نظریه‌های دانشمندان غربی بلد نیستم که بخواهم بگویم. هرچه دارم، آیات و روایات است و یا مباحثی است که علمای سلف به همان روالی که در حوزه مرسوم است، مطرح کردند.

وی ادامه داد: مگر من می‌توانم متن اسلام را نادیده بگیرم و بگویم در اسلام، سیاست و مسائل سیاسی اجتماعی وجود ندارد؟ اگر فرد دیگری گفته باشد، شما با من اشتباه نگیرید؛ چرا که در متن اطلاعیه‌ای هم که برای این جلسه بنده را دعوت کرده‌اید به اشتباه نوشته اید:" احمد قابل، عضو حزب مشارکت"، اما آن فردی که عضو حزب مشارکت و عضو شورای مرکزی حزب است، هادی قابل است.

این سخنان احمد قابل با تشویق دانشجویان همراه شد.

وی ادامه داد: من احمد قابل هستم که از سال ۷۰ با اختیار خودم لباس روحانیت را کنار گذاشتم و تاکنون عضو هیچ حزبی نبوده‌ام که البته این نقص من است. چرا که من حزب را حزب بازی نمی‌دانم. مگر حزب جمهوری اسلامی حزب بازی بود که امروز حزب، حزب بازی می‌شود. بنابراین من هیچ‌گاه نگفته‌ام که دین و سیاست جداست و مدام به رخ من نکشید که تو گفتی قانون اساسی را قبول داری. من در گفت‌وگوهایم گفته‌ام معتقدم با همین قانون اساسی می‌توان دموکراسی را در این کشور حاکم کرد. مثل این است که بروید از مجموع آیات قرآن یک آیه را جدا کنید.

وی گفت: من که نمی‌توانم در یک سخنرانی یک ساعته و یا گفت‌وگوی ۵ دقیقه‌ای همه عقایدم را بگویم. طبیعی است که به بخشی از آن می‌رسم و به بخشی نمی‌رسم، اما همه می‌دانند که به شدت ملتزم به اسلام هستم و همه

ادعایم در برابر حاکمیت این است که برخی‌ها برخلاف اسلام رفتار می‌کنند و آن را نشان می‌دهند. من هیچ‌وقت نگفتم شما برخلاف دموکراسی غربی پیش می‌روید بلکه گفته‌ام برخلاف نص صریح اسلام دارید عمل می‌کنید. و هر کسی ادعای من را شنیده، بر این اساس شنیده است. هر کس نمی‌خواهد و نمی‌پسندد، می‌خواست من را اینجا دعوت نکند. من سه سال است پایم به دانشگاه دولتی نرسیده است.

وی با اشاره به حدیثی از امام صادق(ع) گفت: خدا هیچ پیامبری را سلطنت و حکومت نداده است جز ۳ یا ۴ نفرکه یکی از آنها حضرت یوسف(ع) بود و پیامبران دیگر فقط رسالتشان این بود که بشر را بشارت یا انذار دهند.

((توضیح: متأسفانه در گزارش ایسنا، به برخی از مهم‌ترین مباحثی که من مطرح کردم، اشاره‌ای نشده است. بنای من بر پی‌جویی و پی‌گیری گزارش‌های خبری نبوده و نیست، ولی می‌دانم که بسیاری از سخنان من برای رسانه‌ها، قابل انتشار نیست و محدودیت‌های حاکمیت برای رسانه‌ها و تهدیدهای موجود، جرأت گزارش آن را نیز از آنان سلب کرده و می‌کند. بنابراین نمی‌توانم چندان گله‌ای از گزارشگران و یا رسانه‌ها داشته باشم. احمد قابل))

حکومت فرهنگ منحطی به نام دین

مصاحبه با روز آنلاین، ۱۲ اسفند ۱۳۸۷

احمد قابل از جمله روحانیون نواندیش دینی است که از مدت‌ها پیش دیگر لباس روحانیت نمی‌پوشد. با او که اخیراً در اعتراض به ممنوع‌الخروجی خود نامه سرگشاده‌ای نوشت، درباره انتخابات آینده ریاست جمهوری، وضعیت برادرش هادی قابل که در زندان به سر می برد و وضعیت خود وی با او گفت و گو کرده‌ایم. قابل می‌گوید وی نه به دلیل ظلم دستگاه حاکمه که به دلیل عدم تحمل فرهنگ منحطی که به نام دین در کشور حاکم شده، قصد خروج از کشور را دارد. این گفت و گو در پی می‌آید.

آقای قابل، شما اخیراً نامه‌ای منتشر کرده و در آن از اتفاقاتی گفته‌اید که در این مدت بر شما رفته است. با توجه به اینکه پیش از این نیز چند نامه با مضامین مشابه نوشته‌اید، سؤال این است که آیا تاکنون پاسخی هم گرفته‌اید؟

ابتدا توضیح بدهم که مطلبی که اخیراً منتشر کردم، نامه نبود. حتی مطلبی که در فروردین ماه سال ۸۴(۸۷) هم درباره برادرم منتشر کردم نامه نبود. آن‌ها یادداشت‌ها یا حرف‌های دل من بوده است. من یک‌بار در سال ۸۴ نامه‌ای خطاب به آقای خامنه‌ای نوشتم. ولی این نوشته‌ها هیچ‌کدام نامه نبوده است. بیشتر باید آن‌ها را یادداشت یا حرف دل خواند.

خب، آیا تاکنون اثری هم داشته‌اند یا خیر؟

خیر. پیش از من هم خیلی‌ها به آقای خامنه‌ای نامه نوشتند. ایشان مایل نیست ترتیب اثری بدهد. حالا شاید این نامه‌ها از طریقی به ایشان برسد یا به ایشان بدهند، تا بخوانند، شاید هم نخوانند. به هر حال اثری نداشته است.

پس در واقع باعث حل مشکلاتی که در نامه به آن‌ها اشاره کرده‌اید نشده است؟

واقعیت این است که من هم چنین امیدی نداشتم. فقط می‌خواستم حرف‌های دل خودم را گفته باشم (و از ظلم‌هایی که به من شده و می‌شود، مردم را مطلع کنم).

شما توضیحاتی درباره چگونگی عدم دریافت پاسپورت داده و اشاره کرده‌اید که ضبط پاسپورت مربوط به بازداشت شما در سال ۸۰ است. درباره علل بازداشتتان توضیح می‌دهید؟

در سال‌های ۷۹ و ۸۰ موجی راه افتاد که آقایان بسیاری از نیروهای ملی ـ مذهبی و نیروهای نزدیک به آیت‌الله منتظری را دستگیر کردند. طبیعتاً بعد از این مسایل تصور کردند من هم آخرین فرد حلقه یاران آقای منتظری هستم. به همین دلیل به دستگیری من اقدام کردند. اما خب همان‌جا هم مشخص شد که بنده هیچ‌گونه رابطه تشکیلاتی با استادم جناب آیت‌الله منتظری ندارم. گرچه علاقه خاصی به ایشان دارم، اما تنها و برای خودم کار می‌کنم.

یعنی بازجویی‌های شما در ارتباط با آیت‌الله منتظری بود؟

نه. همان‌طور که می‌دانید وقتی افراد بازداشت می‌شوند، علاوه بر سؤالات مکتوب که به درد قاضی شرع برای پرونده‌سازی و صدور حکم می‌خورد، درصد زیادی از صحبت‌ها به صورت شفاهی است؛ در صحبت‌های شفاهی بسیار درباره آقای منتظری صحبت شد. مثلاً می‌پرسیدند تحلیل شما از عزل آقای منتظری و عمل آیت‌الله خمینی، بر خلاف ماست. دلایل شما چیست و بحث‌های این چنینی. ولی در بازجویی‌های مکتوب خیر.

پس بازجویی‌های شما حول محورهای دیگری هم چون توهین به مقامات بود؟

البته این مسأله را در نظر بگیرید که آقایان مایل‌اند برای همه‌ی فعالان سیاسی پرونده‌ای درست کنند. به این ترتیب همه‌ی این افراد متهم خواهند بود. یعنی ما الآن تعداد بسیار زیادی از سیاسیون را داریم که بازداشت شده‌اند، پرونده‌ای برایشان گشوده و بعد با قرار از زندان آزاد شده‌اند، اما هرگز هیچ حکمی برایشان صادر نشده است.

یعنی همان اتفاقی که برای شما هم افتاده و هنوز سند منزلتان در گرو دادگاه است؟

بله. چون این افراد می‌دانند که اگر حکم صادر شود، به هر حال دوران محکومیت تمام می‌شود و بعد از آن فرد باید دارای تمامی حقوق خویش باشد. ولی با وضیعت فعلی بهانه می‌آورند که متهم هستی و از دادن پاسپورت به فرد خودداری می‌کنند. نکته جالب آنکه من چون خودم را گناهکار نمی‌دانستم و معتقد بودم جرمی مرتکب نشده‌ام، درخواست آزادی هم نکردم، بلکه خود آقایان قرار بازداشت مرا به وثیقه تبدیل کردند که هنوز هم ادامه دارد.

چه اتفاقی باعث شد که دست به انتشار چنین متنی بزنید؟

من یک‌بار در ۲۵ شهریور سال(۸۴) قصد خروج از کشور را داشتم که پاسپورت من ضبط شد. بعد از آن مثل همه مردم و مانند یک فردعادی، (در سال ۸۵) درخواست پاسپورت کردم که خبری از آن نشد. پیش خودم فکر کردم شاید به این دلیل است که پاسپورت قبلی من تا دی ماه سال ۸۷ اعتبار دارد. به همین دلیل منتظر ماندم تا دی‌ماه امسال که اعتبار پاسپورتم تمام شده بود و مجدداً درخواست پاسپورت کردم. اما این بار هم خبری نشد. بعد از چند بار پی‌گیری به من گفتند که پاسپورت شما مشکل دارد و باید به نهاد ریاست جمهوری در (اداره‌ی گذرنامه) مشهد مراجعه کنید.

یعنی همان اداره که در مطلب تان اشاره کرده‌اید؟

بله. اما قبل از اینکه به اداره اطلاعات بروم، به یکی از آشنایان که در کلاس‌های آقای خامنه‌ای شرکت می‌کند زنگ زدم. (گویا این کلاس‌ها در نزدیکی جایی است که آقای محسنی اژه‌ای هم هستند) (در این کلاس، آقای محسنی اژه‌ای هم شرکت می‌کند و عادتاً در کنار هم می‌نشینند). از ایشان خواستم که به آقای اژه‌ای پیغام بدهند که بنده تا چند روز آینده به اداره‌ی (مربوط به) شما خواهم آمد. چون آقای اژه‌ای در جایی گفته بودند که قابل آدم متکبری است و منتظراست ما پاسپورت را به در خانه‌اش ببریم و تقدیمش کنیم. به این دوست خودم گفتم که به آقای اژه‌ای بگوید که به اداره شما مراجعه می‌کنم، ولی اگر

پاسپورت مرا ندادند، بهتر است که مرا دستگیر کنند؛ در غیر این صورت دست به انتشار این نامه می زنم.

آشنای شما با آقای اژه‌ای صحبت کرد؟

بله، ولی بعد از یک هفته و زمانی که نامه منتشر شده بود من این مسأله را فهمیدم (نتیجه‌ی آن هم این بود که: پرونده‌اش مفتوح است و پاسپورت به او نمی‌دهند). در اداره اطلاعات هم گفتم که یا مرا دستگیر کنید یا پاسپورت مرا بدهید تا از کشور خارج شوم. مرزهای کشور آن قدر راه (فرار) دارد که بتوان به راحتی از آن خارج شد. در غیر این‌صورت (نامه‌ای هم منتشر خواهم کرد) (مطالب را در اینترنت و رادیوهای خارجی مطرح خواهم کرد).

جواب آن‌ها چه بود؟

آن‌ها حرف خاصی نزدند و گفتند که پاسپورت نمی‌دهند و این کارها به نفع من نیست.

کمی عجیب نیست که با وجود همه این بحث‌ها و مسایل اتفاقی نیفتاده است؟

بله. من خودم به آقایان گفتم که حضور من در کشور به نفع شما نیست، ولی حس می‌کنم این‌ها نمی‌خواهند به اصطلاح در مقابل من کم بیاورند. چون من گفتم یا پاسپورت بدهید یا دستگیرم کنید، شاید تصورشان این است که هر کدام از این دو کار را انجام بدهند، حرف من عملی شده و آن‌ها منفعل خواهند بود. شاید هم آزادی احمد قابل برای آن‌ها، یک نوع پُز آزادی است. شاید پیش خودشان فکر می‌کنند حرف ما به گوش کسی نمی‌رسد. چون می‌بینید که نه روزنامه‌ها و نه سایت‌های داخلی هیچ اشاره‌ای به (این) مطلب (و سایر مطالب) من نکردند. به هر حال این‌ها افرادی نیستند که کسی به آقای بزرگ آن‌ها حمله کند و کاری نکنند. ولی این آزادی برای من کشنده است؛ لااقل اگر در سلول انفرادی باشم می‌دانم که کار خودم را خوب انجام داده‌ام.

حالا شما چرا این همه اصرار به خروج از کشور دارید؟ برای تحصیل یا تدریس است یا به دلیل وضعیت حاکمیت؟

نه. خواهش می‌کنم حتماً به این مطلب اشاره کنید. ظلم حاکمیت اگر ده‌ها برابر هم شود می‌توانم تحمل کنم، اما مشکل من با فرهنگ منحطی است که به نام دین بر مملکت حاکم شده است. مثلاً الآن دو ماه است همه کشور را سیاه و مردم را از شادی‌ها و مواهب زندگی محروم کرده‌اند. ما کجا چنین چیزی در دین داریم؟ حضرت امیر –که ما خود را شیعه‌ی ایشان می‌دانیم– حتی زمانی که در قدرت بودند هرگز برای پیغمبر اسلام مراسم سالگرد نگرفتند. این‌ها خرافه‌هایی است که بعدها وارد دین شده است. یا مثلاً بحث قمه‌زنی. خیلی‌ها تنها به دلیل مخالفت با حرف آقای خامنه‌ای قمه می‌زنند، ولی مگر همه‌ی حرف‌های ایشان غلط است؟ به هر حال باید به حرف‌های درست عمل کرد. مشکل ما با شخص ایشان نیست با سیاست‌های غلط حاکم است. یا مثلاً من وقتی نامه‌ی خانواده‌ی مرحوم زهرا بنی یعقوب را می‌خوانم، باور کنید به اندازه سه(تا) روضه‌ی حضرت زهرا گریه می‌کنم. من خودم آخوند هستم گرچه لباس روحانیت نمی‌پوشم، باور کنید زجر می‌کشم از ظلمی که به نام حضرت زهرا بر این مملکت وارد می‌شود. به تاجیکستان هم که می‌خواهم بروم به این دلیل است که قیمت‌ها در آن‌جا ارزان است و می‌توانم با درآمد کرایه منزل‌ام، در آن‌جا خانه‌ای اجاره (و زندگی) کنم. ضمن اینکه نه همسرم و نه (فرزندم) دچار استرس نخواهند بود. من هم به کارهای تحقیقاتی و پژوهشی خودم مشغول خواهم بود.

کمی درباره برادرتان آقای هادی قابل صحبت کنیم. شما اشاره کردید که عده ای از دوستان درباره ایشان با آقای خامنه‌ای صحبت داشتند. در این مورد و پاسخ آقای خامنه‌ای توضیحی می دهید؟

گویا وقتی آقای ناطق نوری از سفری به مصر بازگشته بودند، آقای سیدحسن خمینی با ایشان صحبت می‌کند و می‌گوید شما که برای گزارش نزد مقام رهبری

می‌روید، به ایشان بگویید با توجه به سوابق آقای قابل و خانواده‌شان، صدور و اجرای چنین حکمی نه به مصلحت نظام است نه خانواده ایشان. ایشان اصلاً آدم تندی نیست و بسیار معتدل است. آقای ناطق می گویند که چرا خودتان شخصاً این مسایل را نمی‌گویید، آقای سید حسن خمینی می‌گویند که من تا بروم وقت گرفته می‌شود. چون شما باید فردا برای گزارش نزد ایشان بروید، این‌ها را منتقل کنید. آقای کروبی هم در دیدار دو نفره‌ای که با ایشان داشته‌اند به همین مسایل اشاره کردند. اما آقای خامنه‌ای سکوت کردند.

یعنی هیچ پاسخی ندادند؟

خیر. جالب است که در دیدار با آقای کروبی (ظاهراً) فقط این دو نفر در اتاق بودند و (آقای خامنه‌ای) هیچ صحبتی نکردند و تنها سکوت کردند. حتی با واسطه‌ای شنیدم که آقای هاشمی هم در این‌باره با آقای خامنه‌ای صحبت کردند. ولی به هر حال سکوت ایشان نشان دهنده نظرشان است. مثلاً دادگاه ویژه روحانیت دو بار در سال لیستی را برای عفو نزد آقای خامنه‌ای می‌برد. ایشان می‌دانستند هادی قابل هم در زندان است و اسمش هم در لیست نیست ولی کاری نکردند. این نوع رفتارها نشان دهنده نظر و موضع ایشان است.

الآن وضعیت آقای قابل چگونه است؟

از روز عید غدیر تاکنون به ایشان مرخصی ماهیانه داده نشده است. ایشان پیش از این یک حبس یک ساله داشتند که ده ماه از آن را گذراندند و بعد عفو شدند. در حالی که بر طبق قانون باید بعد از گذشت یک سوم از مدت زمان حبس آزاد می‌شدند. نکته جالب آنکه یک بار به ایشان ۲۵ روز مرخصی دادند. مادر ما هنوز نمی‌داند که (برای برادرم چنین حکمی صادر شده است) (حکم برادرم را اجرا کرده‌اند). آقا هادی (پس از مرخصی) نزد والده رفت و برای ۱۵ روز (با هم) به (حج عمره) رفتند. جالب است ایشان که زندانی هستند و حکم دارند می‌توانند از کشور خارج شوند و من (که حکم محکومیتی ندارم) نه. !!

آقای قابل بحث داغ این روزها، بحث انتخابات است. با توجه به مسایلی که برشمردید و وضعیت کشور که به آن در یادداشت خود اشاره داشتید درباره انتخابات چه نظری دارید؟

اگر بر فرض مثال فردا روز انتخابات باشد و موضع‌گیری حاکمیت و اصلاح‌طلبان همین‌گونه باشد که الآن هست، بنده به هیچ وجه پای صندوق رأی نخواهم رفت. من و شما در سوییس و آمریکا و انگلیس که زندگی نمی‌کنیم (که از حالا بتوان برای سه ماه آینده‌اش تصمیم‌گیری کرد و تحولات‌اش را پیش‌بینی کرد. ما در ایرانیم، جایی که) (در مملکت) هیچ چیزی مشخص نیست و تصمیم‌ها هم عقلانی و منطقی نیست و (عمدتاً) بر روی احساس و هیجانات است. اگر فردی پیدا شد که در راه استیفای حقوق ملت و حق حاکمیت ملت گام بردارد و و نه آن‌طور که بعضی از دوستان می‌گویند: حتی یک درصد، بلکه حداقل ۲۰ تا ۳۰ درصد حقوق ملت را استیفا کند و قادر باشد در عرصه‌ی بین‌الملل، به جای ذلت، عزت بیاورد، رأی خواهم داد. ولی در شرایط فعلی به هیچ وجه پای صندوق رأی نخواهم رفت. بنده در منزل خویش حق حاکمیت (خود را) دارم و آن‌را هم اعمال می‌کنم!(با خنده).

بخش هفتم:

بیانیه‌های جمعی

اعتراض به سرکوب تجمع زنان

به نام خدا

خشونتی که با روی کار آمدن دولت جدید، روز به روز دامنه و بعد گسترده‌تر و رسمی‌تری به خود می‌گیرد، طی روزهای گذشته فعالان جنبش زنان را هدف خود قرار داد.

متأسفانه این‌بار نه‌تنها شاهد تکرار خشونت علیه تجمعات مسالمت‌آمیز طرفداران حقوق بشر و دموکراسی، در میدان هفت تیر تهران بودیم، بلکه تعداد زیادی از فعالان جنبش زنان، روزنامه‌نگاران و رهبران جریان‌های سیاسی حاضر در محل دستگیر و تحت فشار قرار گرفته‌اند.

این تجمع آرام و مسالمت‌آمیز علیه نقض حقوق زنان پیش از آنکه بر اساس برنامه اعلام شده شکل گیرد، با مداخله‌ی مستقیم نیروهای انتظامی و امنیتی، به‌ویژه گارد ویژه‌ای از پلیس‌های زن؛ مسلح به باتوم و اسپری‌های خطرناک به خشونت کشیده شد و با ضرب و شتم شدید شرکت‌کنندگان از جانب نیروهای رسمی و شخصی‌پوشان به انتها رسید که طی آن بیش از ۷۰ نفر دستگیر و به زندان اوین انتقال یافتند. در بین بازداشت‌شدگان چهره‌های شاخص جنبش زنان، روزنامه‌نگاران و فعالان سیاسی و دانشجویی از جمله مهندس سید علی‌اکبر موسوی خوئینی نماینده سابق مجلس شورای اسلامی و دیگر فعالان سیاسی و دانشجویی دیده می‌شود. به علاوه، تعدادی از سازمان‌دهندگان و برگزارکنندگان این تجمع از چند روز پیش از آن احضار، بازداشت و تحت بازجویی مداوم قرار دارند. به‌رغم آزادی جمعی از بازداشت‌شدگان، تعدادی از آنان، از جمله سید علی اکبر موسوی خوئینی هم‌چنان در بازداشت به سر می‌برند.

این برخوردها و خشونت‌ورزی‌های رسمی و سازمان یافته درحالی صورت می‌گیرد که قانون اساسی ایران برگزاری تجمعات و راهپیمایی‌ها را، مطابق اصل ۲۷، در صورت عدم حمل سلاح و توهین به مبانی اسلام، آزاد اعلام کرده و پیش از این در موارد مشابه، تلاش‌های گسترده‌ای به عمل آمده بوده است تا مجوزهای لازم نیز از مقام‌های ذیربط اخذ گردد که متأسفانه بر خلاف قانون اساسی یا مجوز آن‌ها صادر نشده و یا پس از صدور، پیش از برگزاری لغو گردیده است. متأسفانه وزارت کشور ایران در دوره اخیر این حق مسلم ملت را که در اعلامیه جهانی حقوق بشر تصریح شده‌است، به دست فراموشی سپرده است و از برگزاری این‌گونه اجتماعات و بیان نظرات و اعتراضات مردمی جلوگیری می‌کند. ما امضا کنندگان این بیانیه ضمن محکوم نمودن کردارهای سرکوبگرانه و اعتراض به برخوردهای خشونت‌آمیز و توهین آشکار نیروهای انتظامی و امنیتی و همچنین گروه‌های سازمان یافته شخصی‌پوش، خواستار آزادی فوری و بدون قید و شرط کلیه بازداشت‌شدگان و برخورد قانونی با عاملین خشونت علیه تجمعات مسالمت‌آمیز و مجازات آنان هستیم.

میترا آبتین، مصطفی آجودانی، احمد آرمان فرد، بابک آذر باد ، فرویدون آغاسی، سعید آل آقا ، فاطمه آرام‌نژاد، محمد آزادی، مسعود آقایی، حمید آصفی ، امین احمدیان، احمد آدینه وند ، پیام ابوطالبی، بهاءالدین ادب ، مه لقا اردلان، بامداد ارفع زاده، بهروز اسدنژاد، میلاد اسدی ، محمد اسدی، حسین اعرابی، فرهاد اعرابی، صدرالله اسماعیلی، محمدرضا اسلامی، ناصر اشجاری ، صفر علی اصراری ، مرتضی اصلاحچی ، عباس امیرانتظام، حسن ایزدی، مهدی امینی زاده، رحمان امینی، ستار امینی،محمد امینی، کیوان انصاری ، حسین انصاری راد، حامد ایرانشاهی، کیوان انصاری، الناز انصاری، شهلا انتصاری، فرشید افشار، علی اصغر افشارکهن، سامر آقایی، عباس ابوذری،هادی احتظاظی، طاهر احمدزاده، حمید احراری، حسن احمدی، محسن احمدی، نعمت احمدی، مصطفی اخلاقی، علی اشرف سلطانی، امیر هوشنگ افتخاری راد، حسن افتخاراردبیلی، سیاوش افضلی،صادق اقدامی، علیرضا اکبر زادگان، اعظم اکبر زاده، زهرا اکبرزاده، سیف الله اکبری، علی اکرمی، محمود امیر احمدی، حجت انصاری، مهدی باقری، کمال الدین بازرگانی، احمد باطبی، داود هرمیداس باوند، مرتضی بدیعی، احمد بهنیا، پروین بختیار نژاد، اکبر بدیع زادگان، رحمت الله برهانی، ایمان براتی، محمدرضا براتی ، ابوالفضل

بازرگان، عبدالعلی بازرگان، فرشته بازرگان، محمد نوید بازرگان، کمال الدین بازرگانی، عسگر بازرگانی، ادیب برومند، بهروز برومند ، جهانشاه برومند، حسین به آور، محمد بسته نگار،رحمت الله برهانی، محمدحسین بنی اسدی، محمد بهزادی، سیمین بهبهانی، جواد بهشتی، حمید بهشتی، محمد بهفروزی، مجید بک نظری، علیرضا بیاره ، صدیقه بیگلری، زهرا بیگلری ، خلیل بهرامیان، حمید بی آزار، مجتبی بیات ، صفا بیطرف، مختار باطولی، ایرج باقرزاده، روح الله باقرآبادی، حسین پایا ، علی پایا ، مسعود پدرام، فریبا پژوه، هژیر پلاسچی، عباس پوراظهری، سعید پور عزیزی، رضا پویان، محمود پیش بین، حبیب الله پیمان، مجید پیمان،محمد احمد پناهی، سیدمصطفی تاج زاده، عبدالرضا تاجیک، فتح الله تاجیک، عباس تاج‌الدینی، مصطفی تنها، فرهاد توانا، مسعود توانگر، جلال توکلیان،رضا تهرانی، محمد تهوری، غلامعباس توسلی، محمد توسلی، محمدرضا توسلی، شهروز توتونچی ، خالد توکل، محمد توکل، مجید تولائی، رویا تیموری، مجید جابری، علیرضا جباری، محمد جواد جوادی حصار، علی جلیلی، کوروش جعفری، فرهاد جعفری، افشین جعفرزاده، حمیدرضا جلائی پور، عباس جنگی، مجتبی جهانی، روح الله جیره بندی، نصرالله جمشیدی، اسماعیل حاج قاسمعلی، علی حاج قاسمعلی، جعفر حاکم زاده، مهدی حبیبی، سعید حبیبی، رضا حاجی، بهمن حافظی، فاطمه حقیقت جو، سعید حجاریان ، طه حجازی، حسین حریری، حمیدحسامی، آرش حسن نیا، مرتضی حداد، بهرام حسنی نژاد، جلال الدین حجتی، بهزاد حق پناه، علی حکمت ، ابوالفضل حکیمی، عبدالکریم حکیمی، مجید حکیمی، محمدعلی حیدری ، علی حاجی کتابی ،هادی حیدری، محمد حیدری، محمد رضا حمسی، حمید حدیثی، محسن خاتمی، عیسی خان حاتمی، جعفر خائف، پژمان خرسند، حسن خرمشاهی، محمدعلی خزائی، عبدالله خنجی، رضا خجسته‌رحیمی، ابراهیم خدادادی، الیاس خلج، امیر خرم، حسین خشایار دوست ، منوچهر خلیل زاده مقدم، حسین خیری فام، علی جمالی، ابراهیم خوش سیرت سلیمی، اسماعیل خوش محمدی، هوشنگ خیراندیش،بهنام دارایی زاده، سیدمحمدعلی دادخواه، محمد دادفر، رسول دادمهر، حسین دانش، مزدک دانشور، محمدمهدی دانشیان،پروین دخت دفتری، احسان داوری، علی اشرف درویشیان ، محمود درد کشان، سعید درودی، محمود دل آسایی، رضا دلبری، پرویز دبیری، جمال درودی، عباس دهقان نژاد، مسعود دهقان ، مصیب دوانی، فریبا داودی مهاجر، ابراهیم دینوی، علی دهقان، تراب ذاکری ، احمد ذباح، علی اصغر ذوالقدر، حسین راضی، محمد صادق ربانی، تقی رحمانی، جواد رحیم پور، نجف رحیمی، بهرام رحیمی، محمد رضا رحیمی راد ، مهدی روحانی، محمد جواد روح، محمدجواد رجائیان، علیرضا رجایی، محمد صادق رسولی، منصور رسولی، محمد رضوانیان، احد رضائی، اصغر رضائی،

بیوک رضائی، بهمن رضا خانی، حسین رفیعی، علی روغنی، علی رنجی پور، مهدی رهنما، آرش رحمانی، غلامرضا رحیم، علی رشیدی، اشکان رضوی، حسین ریاحی، اصغر ریسمانچیان، پرویز ریسمانچیان، فریبرز رییس دانا ، رضا رئیس طوسی، روزبه ریاضی، رضا زارعی، نفیسه زارع کهن، ناصر زرافشان، هما زرافشان، جمال زره ساز، محمد ابراهیم زمانی، علی زرین، پرویز زندی نیا، محمود زندیان، منوچهر زرکشوری، کورش زعیم، مرتضی زندی، احمد زیدآبادی، حسن زیدآبادی، محمد رضا زهدی، محمد ساعی، محمود سامی، شاهین سپنتا، مجتبی سادات محمدی ، علیرضا ساریخانی، احمد ساعی، ژاله سالاری، ادریس سالاری، نسرین ستوده، ، عزت الله سحابی، فریدون سحابی،هاله سحابی، عیسی سحر خیز، محمد سرچمی، منصور سروش ، سیاوش سعادتیان، احمد سلامتی، خسرو سعیدی، حسین سکاکی، فرزاد سلطانی، فرشاد سلطانی، ناصر فخر سلطانی، علی اشرف سلطانی، مرتضی سلطانیه،عبدالفتاح سلطانی ، اسماعیل سلیمانی ، منوچهر سماک، علیقلی سوزنی، علی سمیعی زاده ، مازیار سمیعی نژاد ، سید رضا سید زاده، مهرداد سیدعسگری،هاله سینکی، علی سیاسی راد، محمدعلی سیدنژاد، محسن سیدین، احسان شاه مرادی، حسین شاه ویسی، شهاب شاهین فر، محمود بصیر شاددل، ابراهیم شاکری، تقی شامخی، علی شاملو، محمد شانه چی، حسین شاه حسینی، علی شجاع، احمد شجاعی حمزه، منوچهر شجاعیان، عباسقلی شهسواری، یوسفعلی شهسواری، احمد شه ناصری، حسن شهیدی، حمید شایگان، مریم شبانی ، صولت شجاعیان، محمد شریف، حجت‌اله شریفی ، سجاده شریفی ، الله وردی شمبوری، ماشاءالله شمس الواعظین، احمد شهامت دار، پروانه شمیرانی، صابر شیخلو، مهدی شیرزاد، فیروزه صابر، هدی صابر، اسماعیل صادقی، اشکان صادقی، سید علی صالحی، علی صالح آبادی،هاشم صباغیان، احمد صدر حاج سیدجوادی، رضا صدر، سمیرا صدری، مصطفی صداقت جو ، علی صدقی‌پور، مهدی صراف، عیسی صفری، رضا صفری، ایوب صفری ، فضل الله صلواتی، ایمان صلواتی نژاد، ، کیوان صمیمی، جلیل ضرابی ، عباسعلی صحافیان، مسعود صفاریان، اکبر صفویه، مهندس مجید ضیائی، علی اشرف ضرغامی ، فریدون ضرغامی، اعظم طالقانی، حسام طالقانی، طاهره طالقانی، نرگس طالقانی، اکبر طاهری، رئوف طاهری، بهروز طاهری، بهزاد طاهری، کوروش طاهری ، سیامک طاهری ، محمد طاهری، کاوه طهماسبی پور، امیر طیرانی، حمیدرضا ظریفی نیا ، هما عابدی، سید جعفر عباس زادگان، وحید عابدینی، آرزو عابدینی، حسن عرب زاده، حسین عزت زاده، معصومه عقیقی، حمیدرضا عسگری نژاد، محمد عطایی، روئین عطوفت، بهزاد عطائی‌کیا، جواد علائی، باقر علائی، علی علوی، بابک علوی ، امیر حسین علوی، علیرضا علوی تبار، قاسم عطایی عظیمی ،مسعود عظیم زاده ، محمدباقر

علوی، رضا علیجانی، علی علیزاده نائینی، رضا عباسی،محمد حسن علیپور ، مهران عبدالباقی، محمد جعفر عمادی، محمود عمرانی، محمد علی عمویی ، علی اصغر غروی، علیرضا غروی، ماجد غروی، مسیح غروی، سعید غفارزاده، مسعود غفاری، علی غفرانی، پیمان غلامی، مهدی غنی، اکبر غضنفری، شاهرخ غضنفری، رامین غنچه ای، موسی غنی نژاد، محمدتقی فاضل میبدی، علی فائض پور، ناصر فربد، خلیل فردوسی، محسن فرشاد، علی فرخی، مجتبی فتحی، ابراهیم فتاحی، نادر فتورچی، مقصود فراستخواه، رضا فرهمند، مهدی فخرزاده، غفار فرزادی، مجید فراهانی ، احمد فرجی ، حسن فرید اعلم، ارسلان فلاح ، صادق فقیر زاده، بهرام فیاضی ، حسام فیروزی ، حسین فکاکی، اصغر فنی پور، محمود فیض پور، **احمد قابل**، هادی قابل، خسرو قشقایی، ماهرو قشقایی، رحمانقلی قلی زاده، مصطفی قاسمی، حسن قدیانی، باقر قدیری اصلی، سید حسن قوام شهیدی، ناصر قوامی، عبدالمجید قندی زاده، نظام الدین قهاری، لطف الله یوسف قهاری، حمیدقهوه چیان، میثم قهوه چیان، عباس قائم الصباحی، عبدالحسین قمی‌زاده، سعید قوامی، مصطفی قهرمانی، حجت الله قیاسی، اشکان قیس بندی، رحمان کارگشا، اسداله کارشناس، مرتضی کاظمیان، هومن کاظمیان ، امیر کاویان، داوود کامگار، محسن کدیور، منوچهر کدیور، خسرو کردپور، مسعود کردپور، علی کرمی،علیرضا کرمانی، محمد رضا کسرانی، حسن کسمایی،فریدون کشکولی، هادی کحال‌زاده، علیرضا کفشکنان، پژمان کلانتری، ناصر کمیلیان، روین کهزادی، یعقوب کوثری،جعفر کوشی آبادی، حسین کتابنویس، ژرژ کریم، ناصر کمیلیان، بهناز کیانی، محمود گرگی، بیژن گل افزا، فیروزه گلریز ، مجید گلفشان، رضا گلنراقی، فاطمه گوارایی، اکبر گنجی، مسعود لدنی،هادی لطفی، حسین لقمانیان، عباس لطفی پور، سجاد ماندگاری، حسین مجاهد، مسعود متولی، علی مومنی، محمود مومنی، محمد تقی متقی، محسن محققی،مریم محبوب، پویا محمودیان، نرگس محمدی، مهرداد محمدی، ایمان محمدی، داوود محمدی، فرامرز محمدی، جواد محمدی، محمد محمدی اردهالی ، سید علی محمودی، احمد مدادی، پریوش مبشری، عبدالحسین مستوفی، دکتر مرتضی مصفا، رضا معظمی، پویا مطهری، محسن مقدس زاده، منوچهر ملک قاسمی، صمد ملکی، هرمز ممیزی، رضا منتظر حقیقی، نظام الدین موحد، بابک موسوی، سید حسین موسویان، امیرمسعود موگویی، مهدی مویدزاده، نعمت الله میرعظیمی، اصغر مینو، آرمین مروج، فرید مدرسی، حسین مدنی، سعید مدنی، علی مدنی، فرید مرجائی، ماشاءالله مدیحی، مرضیه مرتاضی لنگرودی، مصطفی مسکین، رضا مسموعی، متین مشکین، ضیاء مصباح، لیلا مصطفوی، مصطفی مصطفوی، عباس مصلحی، رضوان مقدم، سعید متین پور، محمد جواد مظفر، مهدی معتمدی مهر، احمد معصومی، یاسر معصومی، سید سراج میر دامادی، اصغر معین

فر، بدرالسادات مفیدی، مرتضی مقدم، علی مقیمی ، فهیمه ملتی، محمد ملکی، مجید ملکی، عمار ملکی، ابوذر ملکی، احمد منتظری، سعید منتظری، حسام منصوری، خسرو منصوریان، سیدرضا موسوی، سعادتلو، فرزین مخبر، علی ملیحی ، یوسف مولایی، عبدالله مؤمنی ، رشید مظفری سردشتی، عبدالله مشایخی ، سارا منافی ، سیدحسین موسوی، امیر میرخانی، وحید میرزاده، سالار میرزابیگی، الله کرم میرزایی، علی مینایی بهزاد، فرهنگ نادری، فرشته ناصرگیوه چی، مهدی ناطقی، حسن نراقی، محمود نعیم پور، علی اکبر نجفی، مجید نجمی ، محمود نکوروح، امیر نکوفر، محمد تقی نکوفر، سید حمید نوحی، فخرالسادات نوربخش، اکبر نقی پور، مجتبی نیک نژاد، ابوالفضل نیماوری، منوچهر نوربخش، کسری نوری، ارشیا نوری، نوشین نوع پرست، علی نیکو نسبتی، پرویز ورجاوند، بهرام نمازی، هادی هادی زاده یزدی، جمال‌هاشمی، ناصر هاشمی، محمد هاشمی، فرید هاشمی، سیدمیثم هاشمی، حمید هداوند، عباس همایونی، علیرضا هندی، علی هنری، احسان هوشمند، پویا هیبت الهی، اکبر والی، رسول ورپایی، باقر ولی بیک، جلیل ولی بیک، سهیل یادگاری، حنیف یزدانی پور ، هدا هاتف یکتا، حبیب یکتا، محمود یگانلی، ابراهیم یزدی، شکرالله یوسفی، مجید یوسفی، رضا یوسیفیان، حسن یوسفی اشکوری.

۳۱ خرداد ۱۳۸۵

محکومیت مرگ مشکوک اکبر محمدی در زندان

به نام خدا

مرگ مشکوک مرحوم اکبر محمدی در زندان اوین، بار دیگر این دغدغه و پرسش کلیدی را در افکار عمومی ایجاد کرده است که چرا زندان‌های ایران تا این حد به مکان‌های ناامنی تبدیل شده است و چرا مسؤولان قوه قضائیه نمی‌توانند به مهم‌ترین و انسانی‌ترین وظایف قانونی خود، یعنی مسؤولیت حفظ سلامت و امنیت جانی زندانیان –به‌ویژه زندانیان سیاسی، دانشجویی و روزنامه‌نگاران– عمل کنند. این رویداد سؤال‌برانگیز، به دلیل اعتصاب غذای اکبر محمدی یا هر علت مورد مناقشه‌ی دیگر که از سوی خانواده و وکلای این دانشجوی زندانی مطرح شده است، آن هم پس از مرگ مشکوک خانم زهرا کاظمی روزنامه‌نگار ایرانی تبار ساکن کانادا، افکار عمومی را در برابر این پرسش جدی قرار داده است که علت بروز چنین حوادثی در زندان‌های ایران چیست؟ و چرا امکان و اجازه‌ی تشکیل گروه‌های مستقل حقیقت‌یاب از سوی مقام‌های بلندپایه کشور داده نمی‌شود؟ ادامه‌ی چنین روندی بی‌تردید بار سنگین‌تری را بر دوش مقام‌های قوه‌ی قضائیه خواهد گذارد و ضرورت پاسخگویی شفاف و روشن آنان به افکار عمومی را درباره‌ی وضعیت نابسامان زندان‌ها و بازداشتگاه و شرایط نامناسب زندانیان، به‌ویژه کسانی که اعتصاب غذا می‌کنند، بیشتر خواهد کرد.

امضا کنندگان این بیانیه، ضمن اظهار تأسف و تأثر شدید نسبت به این حادثه‌ی ناگوار و اعلام تسلیت و هم‌دردی به اعضای خانواده و دوستان مرحوم اکبر محمدی، نگرانی شدید خود را نسبت به نقض حقوق بشر به‌ویژه حقوق زندانیان ایران ابراز می‌کنند.

ما همچنین خواستار تشکیل فوری یک "هیأت حقیقت‌یاب مستقل" برای کشف و اعلام واقعیات مربوط به این مرگ مشکوک به افکار عمومی بوده و نسبت به

تکرار چنین رویدادهای تکان‌دهنده‌ای در زندان‌ها و بازداشتگاه‌ها –به‌ویژه مکان‌های نگاهداری زندانیان سیاسی، دانشجویی و مطبوعاتی- هشدار جدی می‌دهیم.

محسن آرمین، هاشم آقاجری، ناصر آملی، محمد آزادی، مسعود آقایی، حمید آصفی، بهاالدین ادب ، طاهر احمدزاده، مهدی امینی‌زاده، اسدالله امینی ، حسین انصاری‌راد، یدالله اسلامی، مصطفی ایزدی، بهزاد احمدی‌نیا، سامر آقایی، عباس ابوذری، هادی احتظاظی، حسن احمدی، حمید احراری، محسن احمدی، نعمت احمدی، مصطفی اخلاقی، مرتضی اشفاق، حسن افتخار اردبیلی، جلال اقتداری، اعظم اکبرزاده، زهرا اکبرزاده، علی رضا اکبرزادگان، علی اکرمی، محمود امیراحمدی، حجت انصاری، عمادالدین باقی، حیدرابراهیم بای‌سلامی، مجتبی بدیعی، کمال‌الدین بازرگانی، پروین بختیارنژاد، اکبر بدیع‌زادگان، رحمت‌الله برهانی، ابوالفضل بازرگان، عبدالعلی بازرگان، فرشته بازرگان، محمدنوید بازرگان، مختار باطولی، روح‌الله باقرآبادی، ایرج باقرزاده، محمد بسته‌نگار، مهدی بسته‌نگار؛ محمدحسین بنی‌اسدی، عماد بهاور، محمد بهزادی، حمید بهشتی، محمد بهفروزی، احمد بورقانی، صفا بیطرف، حسین پایا، مسعود پدرام، عباس پوراظهری، رضا پویان، محمود پیش‌بین، حبیب‌الله پیمان، مجید پیمان، سیدمصطفی تاج‌زاده، عبدالرضا تاجیک، هادی تفنگچی، عباس تاج‌الدینی، حمید تاجرنیا، مصطفی تنها، رضا تهرانی، غلامعباس توسلی، محمد توسلی، محمدرضا توسلی، محمدعلی توفیقی، خالد توکل، محمد توکل، مجید تولائی، مجید جابری، حمیدرضا جلائی‌پور، جلال جلالی‌زاده، عباس جنگی، مجتبی جهانی، مجید حاجی‌بابائی، رضا حاجی، بهمن حافظی، سعید حجاریان، طه حجازی، حسین حریری، حمید حسامی، بهزاد حق‌پناه، علی حکمت، ابوالفضل حکیمی، عبدالکریم حکیمی، مجید حکیمی، محمدرضا حمسی، محمد حیدری، حمید حدیثی، جعفر خائف، هادی خانیکی، محمد خطیبی، ابراهیم خدادادی، امیر خرم، محمدحسین خلیلی اردکانی، ابراهیم خوش‌سیرت سلیمی، اسماعیل خوش محمدی، هوشنگ خیراندیش، محمدعلی دادخواه، محمد دادفر، رسول دادمهر، محمدمهدی دانشیان، محمود دردکشان، سعید درودی، محمود دل‌آسایی، عباس دهقان‌نژاد، مصیب دوانی، پروین دخت دفتری، فریبا داودی مهاجر، ابراهیم دینوی، فاطمه راکعی، امیر رزاقی، محمد صادق ربانی، تقی رحمانی، محمدجواد رجائیان، علیرضا رجایی، احد رضائی، اصغر رضائی، بیوک رضائی، عبدالعلی رضائی، بهمن رضا خانی، سعید رضوی فقیه، حسین رفیعی، عبدالله رمضان‌زاده، مهدی رهنما، رضا رئیس‌طوسی، فیاض زاهد، جمال زره‌ساز، علی زرین، محمدابراهیم زمانی، پرویز

زندی‌نیا، احمد زیدآبادی، محمدرضا زهدی، علیرضا ساریخانی، احمد ساعی، نسرین ستوده، عزت‌الله سحابی، فریدون سحابی، هاله سحابی، عیسی سحرخیز، محمد سرچمی، سعیده سعیدی، عبدالفتاح سلطانی، مرتضی سلطانیه، سیدمحمدعلی سیف‌زاده، محمدعلی سیدنژاد، محمود بصیر شاددل، ابراهیم شاکری، تقی شامخی، علی شاملو، محمد شانه‌چی، حسین شاه حسینی، سعید شریفی، محمد شریف، جواد شرف‌الدینی، کاظم شکری، الله وردی شمبوری، محمود شمس‌الواعظین، احمد شهامت‌دار، احمد شیرزاد، سعید شیرکوند، فیروزه صابر، هدی صابر، محمد صاحب محمدی، هاشم صباغیان، احمد صدر حاج سیدجوادی، رضا صدر، احمد صدری، محمود صدری، لطیف صفری، مهدی صراف، عباس صفائی‌فر، فضل الله صلواتی، کیوان صمیمی، جلیل ضرابی، علی اشرف ضرغامی، فریدون ضرغامی، اعظم طالقانی، حسام طالقانی، طاهره طالقانی، نرگس طالقانی، اکبر طاهری، رئوف طاهری، محمد طاهری، امیر طیرانی، جمشید عزیزی، سید جعفر عباس زادگان، کریم عابدینی، حسن عرب‌زاده، محمد عطریانفر، فیض‌اله عرب سرخی، روئین عطوفت، علی علوی، علیرضا علوی‌تبار، محمدباقر علوی، رضا علیجانی، علی علیزاده نائینی، محمدجعفر عمادی، محمود عمرانی، فریدون عموزاده خلیلی، علی‌اصغر غروی، علیرضا غروی، ماجد غروی، مسیح غروی، سعید غفارزاده، مسعود غفاری، علی غفرانی، مهدی غنی، محمدتقی فاضل میبدی، نادره فتورچی، مرتضی فلاح، ارسلان فلاح، ابراهیم فتاحی، مقصود فراستخواه، مهدی فخرزاده، غفار فرزدی، حسن فرید اعلم، **احمد قابل**، هادی قابل، خسرو قشقایی، ماهرو قشقایی، مهدی قلی‌زاده اقدم، رحمانقلی قلی زاده، عبدالمجید قندی‌زاده، محمد قوچانی، نظام الدین قهاری، عباس قائم الصباحی، عبدالحسین قمی‌زاده، مصطفی قهرمانی، حجت الله قیاسی، رحمان کارگشا، اسداله کارشناس، مرتضی کاظمیان، جعفر کامبوزیا، محسن کدیور، منوچهر کدیور، جمیله کدیور، خسرو کردپور، مسعود کردپور، علی کرمی، علیرضا کرمانی، حسن کسمایی، هادی کحال‌زاده، فاطمه کمالی احمدسرایی، الهه کولائی، محمد کیانوش‌راد، ناصر کمیلیان، پروین کهزادی، یعقوب کوثری، بهناز کیانی، بیژن گل افرا، فاطمه گوارایی، مسعود لدنی، حسین لقمانیان، مجتبی لطفی، فریده ماشینی، سعید متقی، رجبعلی مزروعی، حسین مجاهد، علی مومنی، محمود مومنی، محمد تقی متقی، محسن محققی، نرگس محمدی، محمد محمدی اردهالی، فخرالسادات محتشمی‌پور، سیدعلی محمودی، حسین مدنی، سعید مدنی، فرید مرجائی، ماشاءالله مدیحی، مرضیه مرتاضی لنگرودی، مصطفی مسکین، رضا مسموعی، لیلا مصطفوی، مصطفی مصطفوی، عباس مصلحی، محمدجواد مظفر، مهدی معتمدی مهر، احمد معصومی، علی‌اکبر معین‌فر، اصغر معین‌فر، نوشین محمدی، ضیاء مصباح، یاسر

معصومی، بدرالسادات مفیدی، مرتضی مقدم، فهیمه ملتی، مصطفی ملکیان، احمد منتظری، سعید منتظری، خسرو منصوریان، کیوان مهرگان، سیدرضا موسوی سعادتلو، امیر میرخانی، وحید میرزاده، الله‌کرم میرزایی، فرشته ناصر گیوه‌چی، حسن نراقی، محمود نعیم‌پور، علی اکبر نجفی، محمود نکوروح، امیر نکوفر، محمد تقی نکوفر، سید حمید نوحی، فخرالسادات نوربخش، منوچهر نوربخش، صالح نیکبخت، هادی هادی‌زاده یزدی، ناصر هاشمی، سیدهاشم هدایتی، علیرضا هندی، احسان هوشمند، اکبر والی، رسول ورپایی، باقر ولی‌بیک، جلیل ولی‌بیک، رحیم یاوری، علی فرید یحیایی، محمود یگانلی، کاظم یزدی، ابراهیم یزدی، حسن یوسفی اشکوری، رضا یوسفیان.

۱۳ مرداد ۱۳۸۵

[محکومیت توقیف روزنامه شرق]

به نام خدا

همان‌گونه که به صورت رسمی اعلام شده است، روزنامه وزین و خواندنی شرق به همراه تعداد دیگری از نشریات از جمله مجله‌ی نامه روز دوشنبه ۸۵/۶/۲۰ با تصمیم خلاف قانون و غیر عادلانه هیأت نظارت بر مطبوعات از ادامه انتشار باز ماندند. تداوم انتشار شرق پس از سه سال از آغاز کار آن، و انتشار چند روزنامه دیگر پس از آن و رفع توقیف از روزنامه ایران می‌توانست هم گواهی بر آزادی مطبوعات و حاکمیت مشی اعتدال در عرصه رسانه‌ای باشد و هم بردباری و سعه صدر نهادهای حکومتی و مسؤولان کشور رادر تعامل با مطبوعات نشان دهد.

اعلام توقیف روزنامه شرق، که مصرّانه به میانه‌روی در مشی و تعامل با حکومت پای‌بند بود و می‌کوشید که با رفع سوء تفاهم‌ها در مسیر اعتدال حرکت کند، متأسفانه نشان داد که هنوز تا رسیدن به حداقل وضعیت قابل قبول رسانه‌ای در کشور فاصله زیادی وجود دارد. در طول مدت انتشار شرق همچنین این تجربه گرانسنگ به‌دست آمد که جلب رضایت دو سویه مخاطبان عادی شرق و جریان‌های اثرگذار سیاسی از هر فکر و سلیقه‌ای، در عین حفظ رویکرد انتقادی، تا چه اندازه می‌تواند دشوار باشد.

با این حال، ما امضا کنندگان این بیانیه اعتقاد داریم که تداوم این مشی با همه دشواری‌های آن هم‌چنان شدنی است و راهکار مطمئنی جز طی این مسیر پیش روی همگان، از نهادهای حکومتی تا مطبوعات، فعالان سیاسی و فکری و شهروندان ایران زمین وجود ندارد. ما اعتقاد راسخ داریم که وجود رسانه‌های مستقل و آزاد در خدمت مصالح کشور و حفظ منافع و امنیت ملی است و نمی‌توان به بهانه امنیت و ثبات، آزادی و پویایی را از جامعه سلب کرد، به همان‌گونه که به خطر انداختن امنیت ملی به بهانه آزادی، خطاست. وجود

رسانه‌های آزاد و مستقل ضامن دموکراسی و پویایی نظام است وروزنامه شرق راهی جز حرکت در این مسیر، برای خود متصور نبود.

ما همچنین معتقدیم که هر نشریه یک نهاد اقتصادی است و حتی اگر تخلف‌های مدیرمسؤول آن بر اساس موازین و فرایندهای قانونی به اثبات برسد، چنین نهاد اقتصادی را نباید تعطیل کرد و ممر درآمد و محل تأمین زندگی صدها خانوار را دچار بحران ساخت.

ما فعالان مطبوعاتی، فرهنگی، سیاسی و دانشگاهی، ضمن اعتراض به توقیف روزنامه شرق و ماهنامه نامه و لغو امتیاز ماهنامه‌های حافظ و خاطره، بار دیگر مصرّانه از مسؤولان امر درخواست می‌کنیم برای صیانت از منافع ملی و آزادی بیان و مطبوعات، هر چه زودتر زمینه رفع توقیف از روزنامه شرق و دیگر نشریات توقیف شده را فراهم کنند و با رسیدگی عادلانه و قانونی به پرونده این‌گونه نشریات، آرامش را به جامعه مطبوعاتی کشور باز گردانند.

رفعت آذرافزا، محسن آرمین، محمد آزادی، زهره آقاجری، سید هاشم آقاجری، مسعود آقایی، سامر آقایی، هدآیت‌الله آقایی، عباس ابوذری، هادی احتظاظی، نعمت احمدی،محمد رضا احمدی نیا،مصطفی اخلاقی، بهاءالدین ادب، کریم ارغنده پور، یدالله اسلامی، محسن اشرفی، مرتضی اشفاق، محمد جواد اطاعت، حسن افتخاراردبیلی، جلال اقتداری، علیرضا اکبر زادگان، علی اکرمی، عبدالمجید الهامی ابراهیم امانی، شهربانو امانی، محمد جواد امانی، محمود امیر احمدی، اسدالله امینی، مهدی امینی زاده، حسین انصاری راد، محمدعلی ایازی، مصطفی ایزدی، ابوالفضل بازرگان، عبدالعلی بازرگان، فرشته بازرگان، محمد نوید بازرگان، مختار باطولی، علی باقری، ایرج باقرزاده، عمادالدین باقی، پروین بختیار نژاد، اکبر بدیع زادگان، مجتبی بدیعی، رحمت الله برهانی، محمد بسته نگار، محمدحسین بنی اسدی، محمد بهزادی، حمید بهشتی، محمد بهفروزی، سهام بورقانی، صفا بیطرف، حسین بی غم، حسین پایا، علی پایا، مسعود پدرام، سعید پور عزیزی، رضا پویان، محمود پیش بین ، حبیب الله پیمان، مجید پیمان، علی تاجرنیا، سیدمصطفی تاج زاده، عبدالرضا تاجیک، مهدی تحققی، غلامحسین تکفلی، مصطفی تنها، رضا تهرانی، محمد تهوری، سارا توسلی، عبدالله توسلی، غلامعباس توسلی، محمد توسلی، محمدرضا توسلی، خالد توکلی، محمد توکل، مجید تولائی،علی اصغر تهرانچی،مجید جابری، جلال جلالی زاده، حمیدرضا جلائی پور، مجتبی مجید

حاجی بابائی، رضا حاجی، بهمن حافظی، سعید حجاریان ، طه حجازی، حمید حدیثی، علی حدیثی، حسین حریری، الیاس حضرتی، بهزاد حق پناه، محمد جواد حق شناس، فاطمه حقیقت جو علی حکمت ، ابوالفضل حکیمی، عبدالکریم حکیمی، مجید حکیمی، محمد رضا حمسی، جعفر خائف، محمد رضا خاتمی، هادی خانیکی، اصغر خدایاری، ابراهیم خدادادی، امیر خرم،ابراهیم خوش سیرت ، اسماعیل خوش محمدی، هوشنگ خیراندیش، سیدمحمدعلی دادخواه، محمد دادفر، رسول دادمهر، محمد دادیزاده، محمدمهدی دانشیان، سروش دباغ، محمود درد کشان، سعید درودی، پروین دخت دفتری، محمود دل آسایی، عباس دهقان نژاد، مصیب دوانی، ، فریبا داودی مهاجر، ابراهیم دینوی، فاطمه راکعی، تقی رحمانی، محمدجواد رجائیان، علیرضا رجایی، بهمن رضاخانی، احد رضائی، اصغر رضائی، بیوک رضائی، بهمن رضا خانی، سعید رضوی فقیه،حسین رفیعی، عبدالله رمضانزاده، مهدی رهنما، رضا رئیس طوسی، فیاض زاهد، جمال زره ساز، محمد ابراهیم زمانی، پرویز زندی نیا، احمد زیدآبادی، محمد رضا زهدی، علیرضا ساریخانی، فرزاد ساجد اردبیلی، احمد ساعی، نسرین ستوده، ، عزت الله سحابی، فریدون سحابی، هاله سحابی، عیسی سحر خیز،هاشم سجادی، محمد سرچمی، بیوک سعیدی، امین سازگارنژاد، جلیل سازگارنژاد، مسعود سپهر، جعفر سعیدیان، علی اشرف سلطانی، مرتضی سلطانیه،سید محمد سیف زاده، محمود بصیر شاددل، ابراهیم شاکری، تقی شامخی، علی شاملو، محمد شانه چی، حسین شاه حسینی، سعید شریعتی، محمد شریف، مازیار شکوری، الله وردی شمبوری، ماشاءالله شمس الواعظین، احمد شهامت دار، محمد صاحب محمدی، احمد شیرزاد، سعید شیرکوند، فیروزه صابر، هدی صابر، محمود صارمی، علی صالح آبادی، رضا صالح جلالی، هاشم صباغیان، احمد صدر حاج سیدجوادی، رضا صدر، احمد صدری، محمود صدری، مهدی صراف، عباس صفایی فر، فضل الله صلواتی، کیوان صمیمی، جلیل ضرابی، اعظم طالقانی، حسام طالقانی، طاهره طالقانی، نرگس طالقانی، اکبر طاهری، رئوف طاهری، محمد طاهری، امیر طیرانی، رضا ظفری، کیان ظهرابی، کریم عابدی، هما عابدی، سید جعفر عباس زادگان، عباس عبدی، حسن عرب زاده، فیض الله عرب سرخی، روئین عطوفت، احمد عظیمی، علی علوی، علیرضا علوی تبار، محمدباقر علوی، رضا علیجانی، علی علیزاده نائینی، محمد جعفر عمادی، محمود عمرانی، علی اصغر غروی، علیرضا غروی، ماجد غروی، مسیح غروی، سعید غفارزاده، مسعود غفاری، علی غفرانی، محمد جواد غلامرضا کاشی، مهدی غنی، محمدتقی فاضل میبدی، مقصود فراستخواه، علی اصغر فرامرزیان، مجید فراهانی، فاطمه فرهنگ خواه، مهدی فخرزاده، غفار فرزدی، حسن فرید اعلم، **احمد قابل**، هادی قابل، حسین قاضیان، ابوالفضل قدیانی، خسرو قشقایی، ماهرو

قشقایی، رحمانقلی قلی زاده، عبدالمجید قندی زاده، نظام الدین قهاری، عباس قائم الصباحی، عبدالحسین قمی‌زاده، مصطفی قهرمانی، سید ناصر قوامی، حجت الله قیاسی، رحمان کارگشا، اسداله کارشناس، مرتضی کاظمیان، جعفر کامبوزیا، هادی کحال زاده، جمیله کدیور، محسن کدیور، منوچهر کدیور، خسرو کردپور، مسعود کردپور، علی کرمی، فاطمه کمالی احمدسرائی، ناصر کمیلیان، پروین کهزادی، یعقوب کوثری، الهه کولایی، محمد کیانوش راد، اسماعیل گرامی مقدم، بهروز گرانپایه، محمد گرزین، بیژن گل افزا، محترم گل بابایی، فاطمه گوارایی، مسعود لدنی، حسین لقمانیان، فریده ماشینی، سعید متقی، حسین مجاهد، زهرا مجردی، فخرالسادات محتشمی پور، رجبعلی مزروعی، محمد علی مشفق، علی مومنی، محمود مومنی، محمد تقی متقی، محسن محققی، نرگس محمدی، محمد محمدی اردهالی ، سید علی محمودی، سعید مدنی، محمد مرادی ،فرید مرجائی، مرضیه مرتاضی لنگرودی، مصطفی مسکین، رضا مسموعی، محمدعلی مشفق، لیلا مصطفوی، مصطفی مصطفوی، عباس مصلحی، محمد جواد مظفر، مهدی معتمدی مهر، احمدمعصومی، مصطفی معین، اصغر معین فر، بدرالسادات مفیدی، مرتضی مقدم، فهیمه ملتی، کاظم ملکی، محمد ملکی، مصطفی ملکیان،احمد منتظری، سعید منتظری، آذر منصوری، خسرو منصوریان، عطاءالله مهاجرانی، کیوان مهرگان، سیدرضا موسوی سعادتلو، محمد هاشم مهیمنی، سید مجتبی موسوی اجاق، سید علی اکبر موسوی خوئینی، یوسف مولایی، لطف الله میثمی، امیر میرخانی، وحید میرزاده، الله کرم میرزایی، محمود میرلوحی، غلامحسین نادی، فرشته ناصرگیوه چی، حسن نراقی، حسین نصیری، محمود نعیم پور، محمد نعیمی پور، علی اکبر نجفی، محمود نکوروح، امیر نکوفر، محمد تقی نکوفر، علی محمد نمازی، سید حمید نوحی، فخرالسادات نوربخش، منوچهر نوربخش، کامبیز نوروزی، کسری نوری، صالح نیکبخت، هادی هادی زاده یزدی، سید هاشم هدایتی، علیرضا هندی، احسان هوشمند، اکبر والی، رسول ورپایی، باقر ولی بیک، جلیل ولی بیک، عبدالرسول وصال، شمس الدین وهابی، مراد ویسی، رحیم یاوری، علی فرید یحیایی، محمود یگانلی، کاظم یزدی، ابراهیم یزدی، حسن یوسفی اشکوری، رضا یوسفیان.

۱۶ مهر ۱۳۸۶

[اعتراض به سرکوب دانشجویان]

به نام خدا

مقام های انتظامی- امنیتی در سالروز حادثه ۱۸ تیر در جهت مهار اعتراض‌های قانونی دانشجویی و فعالان دانشگاهی، که چیزی چون اجرای قانون، رعایت حقوق بشر و آزادی دوستان هم بندشان را نمی‌خواهند، دست به دستگیری‌های گسترده، ضرب و جرح دانشجویان متحصن و معترض و بستن در خوابگاه‌ها و دفاتر احزاب و گروه‌های دانشجویی زده‌اند.

در آخرین مورد از این دست اقدام‌ها که با هدف تشدید فضای رعب و وحشت در کشور و فرو پاشاندن تشکل‌های دانشجویی صورت می‌گیرد، در روز دوشنبه ۱۸ تیرماه ۸۶ شش تن از اعضای شورای مرکزی دفتر تحکیم وحدت، که در اعتراض به تداوم بازداشت ۸ دانشجوی دانشگاه امیرکبیر در برابر این دانشگاه متحصن شده بودند، مورد تهاجم قرار گرفته، پس از دستگیری و بازداشت به مکان یا مکان‌های نامعلومی انتقال داده شدند. در پی این برخورد غیرقانونی، محل دفتر رسمی "سازمان دانش‌آموختگان ایران اسلامی" (ادوار تحکیم وحدت) نیز مورد تهاجم مسلحانه مأمورانی از نیروهای انتظامی‌ای قرار گرفت که به دروغ به مردم می‌گفتند در حال دستگیری توزیع‌کنندگان مواد مخدرو مبارزه با قاچاقچیان هستند. در جریان این تهاجم نیز دست‌کم شش تن از اعضای شورای مرکزی سازمان یاد شده، و حتی مادر سالخورده یکی از دانشجویان بازداشت شده، دستگیر شده و به نقطه‌ای نامشخص انتقال یافتند و بخشی از اموال این گروه قانونی تخریب و یا توقیف شد.

تهاجم به فعالان دانشجویی و تحت فشار قرار دادن دانشجویان در محل تحصیل یا خوابگاه‌های آنان در شرایطی صورت می‌گیرد که دیگر فعالان حقوق بشر، از جمله دست‌اندرکاران استیفای حقوق زنان، نهادها و سندیکاهای کارگری،

روزنامه‌نگاران و مدیران مطبوعات در ماه‌های اخیر زیر بالاترین فشارها و اتهام‌ها قرار گرفته‌اند.

این‌گونه برخوردها به صورت آشکار و روشن با روح و مفاد قانون اساسی ایران، اعلامیه جهانی حقوق بشر و به ویژه مصوبه مجمع عمومی سازمان ملل با عنوان "اعلامیه حقوق و مسؤولیت‌های افراد، گروه‌ها و ارگان‌های دست اندرکار ارتقاء و حمایت از حقوق بشر جهانی و آزادی‌های اساسی" -که ایران متعهد به اجرای کامل آن است- مغایرت دارد و حقوق اساسی و آزادی‌های شهروندان، از جمله دانشجویان را برای برگزاری تجمع‌های مسالمت‌آمیزسلب می‌کند.

در اصل ۹ قانون اساسی ایران تصریح شده است: "در جمهوری اسلامی ایران آزادی و استقلال و وحدت و تمامیت ارضی کشور از یکدیگر تفکیک ناپذیرند و حفظ آنها وظیفه دولت و آحاد ملت است. هیچ فرد یا گروه یا مقامی حق ندارد به نام استفاده از آزادی به استقلال سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و نظامی و تمامیت ارضی ایران کمترین خدشه‌ای وارد کند و هیچ مقامی حق ندارد به نام حفظ استقلال و تمامیت ارضی کشور آزادی‌های مشروع را، هرچند با وضع قوانین و مقررات، سلب کند".

در اصل ۲۷ قانون اساسی نیز آمده است: "تشکیل اجتماعات و راهپیمائی‌ها، بدون حمل سلاح، به شرط آنکه مخلّ به مبانی اسلام نباشد، آزاد است." این اصل از جمله معدود اصول قانون اساسی ایران است که در نحوه‌ی اجرای آن بحثی از "قانون" و یا تصویب "قانون تفصیلی" نیامده است. به معنای دیگر، اصل ۲۹ ادامه‌ی طبیعی اصل ۹ قانون اساسی است که اذعان دارد هیچ مقامی حق ندارد حتی با وضع قوانین و مقررات "آزادی مشروع تشکیل اجتماعات و راهپیمائی‌های غیر مسلحانه و مسالمت‌جویانه" را از آحاد ملت ایران سلب کند.

دانشجویان تحصن کننده در برابر دانشگاه امیرکبیر و تجمع‌کنندگان در محل دفتر "ادوار تحکیم وحدت" نه تنها دست به کوچکترین اقدام غیرمسالمت‌جویانه‌ای نزده بودند، بلکه با آرامش خواستار دست‌یابی به حقوق مسلمشان، از جمله

آزادی دوستان دانشجوی خویش، بوده‌اند. این حقی است که در بند یک ماده ۲۰ اعلامیه جهانی حقوق بشر مورد تأکید قرار گرفته است: "هر شخصی حق دارد از آزادی تشکیل اجتماعات، مجامع و انجمن‌های مسالمت‌آمیز بهره‌مند گردد".

ما امضا کنندگان این بیانیه، ضمن اعتراض به تشدید فضای ناامنی و بی‌ثباتی در کشور از طریق سلب آزادی‌های اساسی ملت و برخوردها و بازداشت‌های غیرقانونی، از جمله دستگیری‌های اخیر، خواستار آزادی فوری اعضای شورای مرکزی دفتر تحکیم وحدت، اعضای ادوار تحکیم وحدت و همچنین ۸ دانشجوی بازداشت شده دانشکده امیرکبیر هستیم.

ما، فعالان سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و دانشگاهی، به مسؤولان بلندپایه کشور هشدار می‌دهیم که راه‌ها و روش‌هایی را برگزینند که تنها در مسیر تحقق آرمان‌های ملت باشد، و از به‌کارگیری روش‌هایی که به نارضایتی‌های عمومی، از جمله خانواده‌های دانشجویان دامن می‌زند و نیز، به دلیل زیرپا گذارده شدن آزادی‌های اساسی پرونده تخلفات جمهوری اسلامی از حقوق بشر هر روز در مجامع بین‌المللی گشوده شده و در گفت و گوهای دوجانبه یا چندجانبه مقام‌های سیاسی و دیپلمات‌های ایران با همتایان خارجی آنان مطرح گردد، به شدت پرهیز کنند.

محسن آرمین، محمد آزادی، حمید آصفی، زهره آقاجری هاشم آقاجری، سامر آقایی، مسعود آقایی، ناصر آملی، غلام حیدرابراهیم بای‌سلامی، هادی احتظاظی، منوچهر احتشامی، هادی احتظاظی، حمید احراری، طاهر احمدزاده، بابک احمدی، حسن احمدی، محسن احمدی، نعمت احمدی، محمود احمدیان، بهمن احمدی اموئی، محمدرضا احمدی نیا، مصطفی اخلاقی، رسول اخوت، بها الدین ادب، ساجد اردبیلی، بهروز اسدنژاد، حسن اسدی زیدآبادی، رشید اسماعیلی، مهدی اسماعیلی، مرتضی اشفاق، حمید آصفی، سهیل آصفی، حسن افتخاراردبیلی، جلال اقتداری، اعظم اکبرزاده، زهرا اکبرزاده، علی رضا اکبرزادگان، علی اکرمی، عبدالمجید الهامی، محمود امیر احمدی، مهدی امینی زاده، حسین انصاری راد، حامد ایران شاهی، مصطفی ایزدی، مجتبی بدیعی، کمال الدین بازرگانی، اکبر بدیع زادگان، رحمت الله برهانی، ابوالفضل بازرگان، عبدالعلی بازرگان، فرشته بازرگان، محمد نوید بازرگان، ملکه بازرگان، فتانه

بازرگان، مسعود باستانی، مختار باطولی، ایرج باقرزاده، روح الله باقرزاده، پروین بختیارنژاد، محمد بذرپور، محمد بسته نگار، مهدی بسته نگار، محمد بک نظری، محمد حسین بنی اسدی، عماد بهاور، محمد بهزادی، حمید بهشتی، محمد بهفروزی، راضیه بوستانکار، مرضیه بوستانکار، جلال بهرامی، صفا بیطرف، زهرا بیگری، صدیقه بیگری،طاهره بیگلری، مریم بیگلری، مسعود پدرام، جعفر پناهی، عباس پوراظهری، سعید پورعزیزی، رضا پویان، محمود پیش بین، حبیب الله پیمان، مجید پیمان، عباس تاج الدینی، سیدمصطفی تاج زاده، عبدالرضا تاجیک، حمید تاجرنیا، هادی تفنگچی، مصطفی تنها، رضا تهرانی، مسعود توانگر، غلامعباس توسلی، محمد توسلی، محمدرضا توسلی، خالد توکل، مریم جعفری، رضا جعفریان، حمیدرضا جلائی پور، جلال جلالی زاده، علی جمالی، مجتبی جهانی، رضا حاجی، مجید حاجی بابائی، بهمن حافظی، سعید حبیبی، مهدی حبیبی، سعید حجاریان، طه حجازی، آرش حجتی، حمید حدیثی، علی حدیثی، حسین حریری، حمید حسامی، آیدین حسنلو، بهزاد حق پناه، جمشید حقگو، فاطمه حقیقت جو، وحید حقیقی، علی حکمت، ابوالفضل حکیمی، عبدالکریم حکیمی، مجید حکیمی، محمد رضا حمسی، مریم حیدری، مجتبی خاکپور، جعفر خائف، نبی اله خانزاده مرخالی ، هادی خانیکی، رضا خجسته رحیمی، ابراهیم خدادادی، مهدی خدادادی، امیر خرم، حسین خطیبی، محمد خطیبی، مجتبی خندان، ابراهیم خوش سیرت سلیمی، اسماعیل خوش محمدی، هوشنگ خیراندیش، محمدعلی دادخواه، محمد دادفر، رسول دادمهر،محمد دادیزاده، محمدمهدی دانشیان، فریبا داودی مهاجر، محمود درد کشان، محمود دل آسایی، ، عباس دهقان نژاد، مصیب دوانی، پروین دخت دفتری، ابراهیم دینوی، فاطمه راکعی، محمد صادق ربانی، تقی رحمانی، حسن رحمانی، جواد رحیم پور، محمدجواد رجائیان، علیرضا رجایی، جعفر رسولی، محمد صادق رسولی، احد رضائی، اصغر رضائی، بیوک رضائی، عبدالعلی رضائی، محمد رضائی، بهمن رضا خانی، سعید رضوی فقیه، حسین رفیعی، عبدالله رمضان‌زاده، مهدی رهنما، رضا رئیس طوسی، نفیسه زارع کهن، فیاض زاهد، جمال زره ساز، علی زرین، اکبر زمانی، محمد ابراهیم زمانی، پرویز زندی نیا، احمد زیدآبادی، محمد رضا زهدی، سید مجتبی سادات، علیرضا ساریخانی، جلیل سازگارنژاد، احمد ساعی، نسرین ستوده، سعیده سحابی، عزت الله سحابی، فریدون سحابی، هاله سحابی، عیسی سحرخیز، فرزاد سخنور، محمد سرچمی، بیوک سعیدی، عبدالفتاح سلطانی، مرتضی سلطانیه، محمد جواد سلیمانی، علی سماواتیان، علی سمیع نژاد، علی سیاسی راد، محمدعلی سیدنژاد، سید محمد علی سیف‌زاده، هاله سینکی، محمود شاددل بصیر، ابراهیم شاکری، لاله شاکری، تقی شامخی، علی شاملومحمودی، محمد شانه چی، حسین شاه حسینی، مریم شبانی، جواد شرف

الدینی، شهلا شرکت، سعید شریعتی، محمد شریف، حجت الله شریفی، معصومه شفیعی، کاظم شکری، مازیار شکوری گیلچالان ، الله وردی شمبوری، ماشا الله شمس الواعظین، احمد شهامت دار، حسن شهبازی، صابر شیخ لو، احمد شیرزاد، مهدی شیرزاد، سعید شیرکوند، فیروزه صابر، هدی صابر، محمد صاحب محمدی، محمد صادقی، هاشم صباغیان، احمد صدر حاج سیدجوادی، رضا صدر، احمد صدری، سمیرا صدری، محمود صدری، باقر صدری نیا، مظفر صفری، مهدی صراف، فضل الله صلواتی، کیوان صمیمی، جلیل ضرابی، علی اشرف ضرغامی، فریدون ضرغامی، سید شهاب الدین طباطبائی، اعظم طالقانی، حسام طالقانی، طاهره طالقانی، نرگس طالقانی، اکبر طاهری، بهروز طاهری، بهزاد طاهری، رئوف طاهری، سیامک طاهری، محمد طاهری، امیر طیرانی، کیان ظهرابی، هما عابدی، آرزو عابدینی، وحید عابدینی، سید جعفر عباس زادگان، عباس عبدی، فیض‌اله عرب سرخی، روئین عطوفت، جواد علائی، باقر علائی، علی علوی، علیرضا علوی تبار، محمدباقر علوی، رضا علیجانی، علی علیزاده نائینی، محمد جعفر عمادی، محمود عمرانی، علی اصغر غروی، علیرضا غروی، ماجد غروی، مسیح غروی، سعید غفارزاده،محمد حسین غفارزاده، مسعود غفاری، علی غفرانی، مهدی غنی، فریده غیرت، محمدتقی فاضل میبدی، مجتبی فتحی، باقر فتحعلی بیگی، مهدی فخرزاده، مرتضی فلاح، ارسلان فلاح حجت انصاری، مقصود فراستخواه، پویان فخرآیی، غفار فرزدی، شهین فرزین پژوه، حسن فرح آبادی، فاطمه فرهنگ خواه، حسن فرهودی نیا، حسن فرید اعلم، **احمد قابل**، هادی قابل، حسین قاضیان، عباس قائم الصباحی، خسرو قشقایی، ماهرو قشقایی، رحمانقلی قلی زاده، مهدی قلی‌زاده اقدم، عبدالحسین قمی زاده، عبدالمجید قندی زاده، نظام الدین قهاری، مصطفی قهرمانی، حجت الله قیاسی، رحمان کارگشا، امیر حسین کاظمی، مرتضی کاظمیان، جعفر کامبوزیا، هادی کحال‌زاده، محسن کدیور، منوچهر کدیور، خسرو کردپور، مسعود کردپور، علی کرمی، حامد کشانی، فریدون کشکولی، ناصر کمیلیان، پروین کهزادی، الهه کولائی، یعقوب کوثری، محمد کیانوش‌راد، بهناز کیانی، بیژن گل افرا، فاطمه گوارایی، علی اصغر گواهی، اکبر گنجی، مسعود لدنی، حسین لقمانیان، احسان مالکی پور، محمد تقی متقی، حسین مجاهد، محسن محققی، نرگس محمدی، نوشین محمدی، محمد محمدی اردهالی، فخرالسادات محتشمی پور، سید علی محمودی، احمد مدادی، فرید مدرسی، حسین مدنی، سعید مدنی، ماشاءالله مدیحی، مرضیه مرتاضی لنگرودی، فرید مرجائی، مصطفی مسکین، رضا مسموعی، ضیا مصباح، لیلا مصطفوی، مصطفی مصطفوی، عباس مصلحی، محمد جواد مظفر، مهدی معتمدی مهر، احمد معصومی، بدرالسادات مفیدی، مرتضی مقدم، علی مقیمی، فهیمه ملتی، ابوذر ملکی، عمار ملکی، کاظم ملکی، مجید ملکی،

محمد ملکی، مصطفی ملکیان، علی ملیحی، احمد منتظری، سعید منتظری، قدرت منصوری، خسرو منصوریان، کیاندخت مهدوی، کیوان مهرگان، آمنه موسوی، سیدرضا موسوی سعادتلو، سید علی اکبر موسوی خوئینی، یوسف مولائی، علی مومنی، محمود مومنی، امیر میرخانی، سید سراج الدین میردامادی، وحید میرزاده، فرشته ناصرگیوه چی، حسن نراقی، امیر سعید نصراللهی، محمود نعیم پور، احمد نعمت زاده، جعفر نقمی، محمود نکوروح، امیر نکوفر، محمد تقی نکوفر، سید حمید نوحی، امیر حسین نوربخش، فخرالسادات نوربخش، منوچهر نوربخش، صالح نیکبخت، غلامرضا نیک صفت ، احمد هادوی، محمد هادی هادیان، هادی هادی زاده یزدی، فرید هاشمی، حمید هداوند، سیدهاشم هدایتی، خلیل هراتی، علیرضا هندی، احسان هوشمند، رسول ورپایی، منصور وفا، باقر ولی بیک، جلیل ولی بیک، سجاد ویس کلاری، اعظم ویسمه، رحیم یاوری، علی فرید یحیایی، محمود یگانلی، کاظم یزدی، ابراهیم یزدی، حسن یوسفی اشکوری، حسن یوسفیان آرانی.

۲۶ تیر ۱۳۸۶

فراخوان جدید صلح‌خواهی ملت ایران

به نام خدا

در شرایطی که گروه موسوم به ۱+۵ در حال تدارک نشست دیگری هستند که پیامد آن می‌تواند به تصویب قطعنامه‌ی زنجیره‌ای دیگر علیه ملت و حکومت ایران بینجامد و در حالی‌که جناح جنگ‌طلب ساکن کاخ سفید و متحد جنگ افروز آن اسرائیل، در قبال گزارش ۱۶ نهاد اطلاعاتی – امنیتی آمریکا موضعی منفعلانه یافته‌اند و مجبورند تا مدتی برنامه‌های تنش‌زا در برابر ایران را کنار گذارده و بر پیگیری سیاست مذاکره و گفت‌وگو تأکید کنند، حکومت و ملت ایران نیز باید از فرصت فراهم شده، استفاده کرده و با ارسال پیام‌های روشن و گام‌های عملی پس از آن دائر بر پذیرش سیاست "تعلیق در برابر تعلیق" زمینه را برای تحکیم صلح در ایران و منطقه و جهان فراهم آورند.

ضرب الأجل شورای امنیت سازمان ملل در مورد قطعنامه‌ی ۱۷۳۷ پایان یافته است و اعضای دائمی این نهاد بین‌المللی به علاوه آلمان در حال شور و رایزنی هستند تا دامنه‌ی تحریم‌های مستقیم و غیرمستقیم ایران را تشدید کنند. این در شرایطی است که دولت آمریکا با وجود مخالفت‌های فزاینده‌ی داخلی به موازات تلاش‌های خود در سازمان ملل، با مشارکت اسرائیل دامنه‌ی حضور نظامی خود را در منطقه افزایش می‌دهد تا به صورت برنامه‌ریزی شده تنش موجود در روابط ایران و جامعه بین‌المللی را وارد مرحله‌ی جدیدی کند.

همان‌گونه که پیش از این نیز گفته شده است باید باور داشت که "نادیده گرفته شدن قطعنامه ۱۷۳۷ شورای امنیت و عدم ارائه‌ی پیشنهاد سازنده توسط حکومت ایران خود زمینه‌ساز مجازات‌های نظامی و مالی و تحریم‌های اقتصادی گسترده‌تر شورای امنیت خواهد بود و چشم‌انداز فقر و جنگ را در برابر مردم صلح‌دوست ایران قرار خواهد داد".

همچنین باید پذیرفت که اگر در این شرایط سرنوشت‌ساز روند تصویب قطعنامه‌های زنجیره‌ای توسط شورای امنیت سازمان ملل ادامه یابد و حتی با وجود گزارش اطلاعاتی – امنیتی انتشار یافته، خدای نکرده دامنه‌ی آن در زمانی دورتر به جنگ و حمله نظامی گسترش پیدا کند، پیامدهای شوم و ویرانگر آن مستقیماً متوجه ملت ایران و به ویژه کودکان، زنان و سالخوردگان خواهد بود که هیچ مداخله‌ای در برنامه‌ریزی‌ها و تصمیم‌گیری‌های هسته‌ای ندارد و همواره مخالفت خود را با تشدید تنش و به خطر افتادن صلح و امنیت اعلام داشته است و هم‌اکنون نیز به معنای واقعی قربانی اصلی تحریم‌های اقتصادی قطعنامه‌های شورای امنیت سازمان ملل، و فشارها و محاصره‌ی صنعتی، تجاری، بانکی و... اعمال شده از جانب دولت آمریکا و متحدان نزدیک این کشور است.

ما شهروندان صلح‌طلب ایران در این شرایط سیاسی – اقتصادی بحرانی حق و وظیفه‌ی قانونی خویش می‌دانیم که بار دیگر "صدای صلح‌خواهانه‌ی خود را به گوش ملت و دولتمردان کشور و مجامع بین‌المللی برسانیم و از صلح‌طلبان جهان درخواست کنیم که سکوت پیشه نکنند و برای پیشگیری از بروز فشار اقتصادی گسترده به مردم ایران و وقوع مجدد جنگ و خونریزی در منطقه دست یاری به ملت ما دهند".

ما بار دیگر اعلام می‌کنیم که "اگرچه برخورداری از دانش و فن‌آوری هسته‌ای را، صرف‌نظر از کاربرد تسلیحاتی آن، حق مسلم مردم ایران می‌دانیم، اما بر این نکته تأکید داریم که ملت ایران حقوق اساسی‌تر و مهم‌تری چون برخورداری از حق "مردم‌سالاری و حقوق بشر"، "امنیت و آزادی" و " عدالت و رفاه" –و در این شرایط خاص سیاسی" حق برخورداری از یک انتخابات آزاد، سالم و عادلانه"- را نیز دارد و کسب این حق نباید دیگر حقوق ملت را نفی و یا کم‌رنگ کند و خدای ناکرده سایه‌ی شوم جنگ و ویرانی را بر سر آنان بگستراند. به باور ما در شرایط جدید نیز پذیرش پیشنهاد مدیر آژانس بین‌المللی انرژی اتمی، جناب آقای محمد البرادعی مبتنی بر "تعلیق در برابر تعلیق" اقدامی عاجل

و دوراندیشانه برای پیشگیری از تحریم و جنگ است و می‌تواند سیاست "برد-برد" را شکل دهد و سازماندهی کند و بهانه را از دست آتش‌افروزان و جنگ‌طلبان بگیرد. همان‌گونه که در بطن این پیشنهاد نهفته است خط مشی "تعلیق در برابر تعلیق" از یک سو حکومت ایران را وادار می‌کند که تعلیق موقت را بپذیرد و داوطلبانه برنامه غنی‌سازی را تا مدت مورد توافق متوقف کند و از سوی دیگر فشارها و مجازات‌های اقتصادی علیه ایران را تا زمان مورد توافق طرفین به حالت تعلیق درآورد. راهکار دیگر می‌تواند پذیرش پیشنهادهای جمعی گروه ۵+۱ یا پیشنهاد دولت فرانسه با اصلاحاتی توسط جمهوری اسلامی ایران همراه با تعلیق و پی‌گیری مذاکرات باشد.

با توجه به این نکات، امضا کنندگان این بیانیه مصرانه بر سیاست اعتمادسازی در عرصه‌ی جهانی تأکید دارند و آن را از طریق تعامل با خاویر سولانا و نمایندگان گروه موسوم به ۵+۱ و دبیرکل سازمان ملل امکان‌پذیر می‌دانند. به باور این جمع، تداوم سیاست‌های تنش‌زا و سخنان و اقدام‌های تحریک‌آمیز نمایندگان حاکمیت در داخل و مجامع بین‌المللی تنها دیوار بی‌اعتمادی گسترده میان ایران و جامعه جهانی را ضخیم‌تر خواهد ساخت و به نفع برنامه‌های کاخ سفید برای ایجاد یک اجماع بین‌المللی علیه تمامیت ارضی و منافع ملت عزیز ایران خواهد بود.

ما همچنین ضمن پرهیز دادن دولت بوش از هرگونه اقدام ماجراجویانه با هدف جنگ‌افروزی در منطقه و حمله به خاک ایران با نیت اثر گذاری بر روی آرای انتخاباتی ملت آمریکا، نگرانی عمیق خود را نسبت به پیامدهای ویرانگر سیاست‌های جنگ‌طلبانه که با هدف تحت‌الشعاع قرار دادن شکست‌های داخلی و بین‌المللی و کم‌رنگ ساختن مشکلات فزاینده سیاسی و اقتصادی صورت می‌گیرد، بیان می‌کنیم. به نظر ما آغاز گفت و گوی دو جانبه‌ی رسمی، علنی و شفاف بین تهران و واشنگتن و نشستن پشت میز مذاکره بر مبنای یک برنامه از پیش اعلام شده، یکی از بهترین راه‌حل‌ها برای جلوگیری از بروز جنگ و خونریزی و گسترش ناامنی و اغتشاش در منطقه است.

جهانیان در این شرایط خطیر و بحرانی باید به این نکته‌ی مهم واقف باشند که تشدید تحریم‌های اقتصادی و حمله نظامی به خاک ایران برای همه طرف‌ها به‌ویژه برای ملت عزیز ایران، چیزی جز جنگ و ویرانی، مرگ و فقر و فلاکت و عقب‌ماندگی در پی نخواهد داشت و منطقه را به جهنمی سوزان تبدیل خواهد کرد.

عالی‌ترین مقام‌های مسؤول ایران باید این حقیقت کتمان‌ناپذیر را بدانند که نباید با تبدیل مسأله‌ی غنی‌سازی به یک موضوع حیثیتی، ملی و امنیتی، در عمل، شهروندان و گروه‌های سیاسی ایران را از حق هرگونه ابراز نظر و بحث آزاد پیرامون این مسأله ملی بازدارند و مطبوعات، روزنامه‌نگاران و نویسندگان کشور را با تشدید جوّ سانسور و خودسانسوری از پرداختن به این مسأله‌ی ملی حیاتی که به آینده‌ی تک تک آحاد ملت ایران مربوط است محروم سازند. باید پذیرفت که «آگاهی» حق مسلم ملت ایران است و مردم ایران باید به صورت شفاف و روشن آگاه شوند که حتی با وجود انتشار چنین گزارش‌هایی خطر جنگ روز به روز نزدیک‌تر می‌شود و برخی از مسؤولان عالی‌رتبه نظام، با خط مشی متخذه و بهانه دادن به دست جنگ‌افروزان کاخ سفید، چه در شرایط "نه صلح- نه جنگ" و چه "درگیری و برخورد محدود یا جنگ گسترده" جامعه را در سراشیبی فقر و ویرانی قرار می‌دهند.

ما امضا کنندگان این بیانیه بار دیگر چون روزهای پایانی سال ۱۳۸۵ "با توجه به وظیفه ملی و تاریخی خویش، بار دیگر مخالفت قاطع و روشن خود را با چنین سیاست‌هایی که چشم‌انداز آن چیزی جز تشدید تحریم‌های اقتصادی و در چشم‌انداز تیره قرار داشتن جنگ نیست، اعلام می‌کنیم و به مسؤولان عالی‌رتبه کشور هشدار می‌دهیم که تا دیر نشده است به خود آیند و سیاست "تعلیق در برابر تعلیق" و یا هر راهکار مفید دیگری را بپذیرند، چون فردا خیلی دیر است. از همگان نیز می‌خواهیم که بیش از این سکوت را جایز ندانند و نقطه نظرهای

صلح‌جویانه و مخالفت خود را با جنگ –در اشکال و ابعاد مختلف آن– به روش‌های مناسب ابراز دارند.

محمد آزادی، حمید آصفی،هاشم آقاجری، ، سامر آقایی، ناصر آملی، عباس ابوذری،هادی احتظاظی، منوچهر احتشامی، حمید احراری، طاهر احمدزاده، حسن احمدی، محسن احمدی، نعمت احمدی، محمود احمدیان، محمدرضا احمدی نیا، مصطفی اخلاقی، ، ساجد اردبیلی، یدالهع اسلامی، مرتضی اشفاق، حسن افتخاراردبیلی، جلال اقتداری، اعظم اکبرزاده، زهرا اکبرزاده، علی رضا اکبرزادگان، علی اکرمی، محمود امیر احمدی، عبدالمجید الهامی، مهدی امینی زاده، حسین انصاری راد، مصطفی ایزدی، ابوالفضل بازرگان، عبدالعلی بازرگان، فرشته بازرگان، محمد نوید بازرگان، کمال الدین بازرگانی، مختار باطولی، روح‌اله باقرآبادی، ایرج باقرزاده، پروین بختیارنژاد، اکبر بدیع زادگان، محمد بذرپور، ایمان براتیان، رحمت الله برهانی، محمد بسته نگار، مهدی بسته نگار، محمد حسین بنی اسدی، عماد بهاور، محمد بهزادی، حمید بهشتی، محمد بهفروزی، راضیه بوستانکار، مرضیه بوستانکار، جلال بهرامی، صفا بیطرف، مسعود پدرام، جعفر پناهی، رضا پویان، حبیب الله پیمان، مجید پیمان، عبدالرضا تاجیک، عباس تاج‌الدینی،هادی تفنگچی، مصطفی تنها، رضا تهرانی، غلامعباس توسلی، محمد توسلی، محمدرضا توسلی، مجید جابری، جلال جلالی زاده، علی جمالی، فرشته جمشیدی، مجتبی جهانی، رضا حاجی، مجید حاجی بابائی، بهمن حافظی، طه حجازی، حمید حدیثی، علی حدیثی، حسین حریری، آیدین حسنلو، بهزاد حق پناه، جمشید حقگو، وحید حقیقی، علی حکمت، منیژه حکمت، ابوالفضل حکیمی، عبدالکریم حکیمی، مجید حکیمی، محمد رضا حمسی، محمد حیدری، جعفر خائف، نبی اله خانزاده مرخالی، ابراهیم خوش سیرت، مهدی خدادادی، امیر خرم، حسین خطیبی، محمد خطیبی، مجتبی خندان، اسماعیل خوش محمدی، ناهید خیرابی، هوشنگ خیراندیش، محمدعلی دادخواه، محمد دادفر، رسول دادمهر، محمد دادیزاده، محمدمهدی دانشیان، محمد حسن داوودی ، فریبا داودی مهاجر، محمود درد کشان، محمود دل آسایی، امیرخسرو دلیرثانی، عباس دهقان نژاد، مصیب دوانی، ابراهیم دینوی، محمد صادق ربانی، تقی رحمانی، محمدجواد رجائیان، علیرضا رجایی، امیر رزاقی، سمیرا رزاقی، سهراب رزاقی، محمد صادق رسولی، بهمن رضاخانی، احد رضائی، اصغر رضائی، بیوک رضائی، عبدالعلی رضائی، سعید رضوی فقیه، حسین رفیعی، مهدی رهنما، رضا رئیس طوسی، جمال زره ساز، علی زرین، اکبر زمانی، محمد ابراهیم زمانی، پرویز زندی نیا، احمد زیدآبادی، محمد رضا زهدی، علیرضا ساریخانی، احمد ساعی، نسرین ستوده، عزت الله سحابی،

فریدون سحابی،هاله سحابی، عیسی سحر خیز، محمد سرچمی، محمود سعیدزاده، بیوک سعیدی، علی اشرف سلطانی ، عبدالفتاح سلطانی، مرتضی سلطانیه، محمد جواد سلیمانی، علی سیاسی راد، سید محمد علی سیف‌زاده، محمود شاددل بصیر، ابراهیم شاکری، تقی شامخی، علی شاملومحمودی ، محمد شانه چی، حسین شاه حسینی، جواد شرف‌الدینی، محمد شریف، کاظم شکری، مازیار شکوری گیلچالان ، الله وردی شمبوری، محمود شمس الواعظین، احمد شهامت دار، حسن شهبازی، احمد شیرزاد، فیروزه صابر، هدی صابر، محمد صاحب محمدی،هاشم صباغیان، احمد صدر حاج سیدجوادی، رضا صدر، سمیرا صدری، باقر صدری نیا، مهدی صراف، لطیف صفری، مظفر صفری، بیژن صفسری، فضل الله صلواتی، حمید رضا صمدی، کیوان صمیمی، جلیل ضرابی، علی اشرف ضرغامی، فریدون ضرغامی، اعظم طالقانی، حسام طالقانی، طاهره طالقانی، نرگس طالقانی، اکبر طاهری، رئوف طاهری، محمد طاهری، امیر طیرانی، کیان ظهرابی، سید جعفر عباس زادگان، روئین عطوفت، باقر علائی، علی علوی، علی رضا علوی تبار، محمدباقر علوی، رضا علیجانی، علی علیزاده نائینی، محمد جعفر عمادی، محمود عمرانی، علی اصغر غروی، علیرضا غروی، ماجد غروی ، سعید غفارزاده، مسعود غفاری، علی غفرانی، مهدی غنی، فریده غیرت، باقر فتحعلی بیگی، پویان فخرآیی، مقصود فراستخواه، غفار فرزدی، شهین فرزین پژوه، حسن فرح آبادی، لیلی فرهادپور، فاطمه فرهنگ خواه، حسن فرهودی نیا، حسن فرید اعلم، مرتضی فلاح، ارسلان فلاح حجت انصاری، بهرام فیاضی، **احمد قابل**، حسین قاضیان، عباس قائم الصباحی، خسرو قشقایی، ماهرو قشقایی، رحمانقلی قلی زاده، مهدی قلی‌زاده اقدم، عبدالحسین قمی زاده، عبدالمجید قندی زاده، نظام الدین قهاری، مصطفی قهرمانی، حجت الله قیاسی، رحمان کارگشا، امیر حسین کاظمی، مرتضی کاظمیان،هادی کحال‌زاده، محسن کدیور، خسرو کردپور، مسعود کردپور، علیرضا کرمانی، علی کرمی، فریدون کشکولی، پروین کهزادی، یعقوب کوثری، بهناز کیانی، بیژن گل افرا، فاطمه گوارائی، علی اصغر گواهی، اکبر گنجی، مسعود لدنی، حسین لقمانیان، احسان مالکی پور، محمد تقی متقی، حسین مجاهد، محسن محققی، نرگس محمدی، نوشین محمدی، محمد محمدی اردهالی، سید علی محمودی، حسین مدنی، سعید مدنی، ماشاءالله مدیحی، مرضیه مرتاضی لنگرودی، فرید مرجائی، مصطفی مسکین، رضا مسموعی، ضیا مصباح، لیلا مصطفوی، مصطفی مصطفوی، عباس مصلحی، محمد جواد مظفر، مهدی معتمدی مهر، ضیاء مصباح، احمد معصومی، یاسر معصومی، خدیجه مقدم، مرتضی مقدم، فهیمه ملتی، کاظم ملکی، احمد منتظری، سعید منتظری، خسرو منصوریان، کیوان مهرگان، سیدرضا موسوی سعادتلو، سید علی موسوی خوئینی، عبدالله مومنی، علی

مومنی، محمود مومنی، امیر میرخانی، وحید میرزاده، فرشته ناصرگیوه چی، حسن نراقی، محمود نعیم پور، احمد نعمت زاده، جعفر نقمی، محمود نکوروح، امیر نکوفر، محمد تقی نکوفر، علی نکونسبتی، سید حمید نوحی، امیر حسین نوربخش، فخرالسادات نوربخش، منوچهر نوربخش، حسین نوری زاده، غلامرضا نیک صفت ، احمدهادوی،هادی‌هادی زاده یزدی، ناصرهاشمی، خلیل هراتی، مراد همتی، علیرضا هندی، احسان هوشمند، رسول ورپایی، منصور وفا، باقر ولی بیک، جلیل ولی بیک، رحیم یاوری، علی فرید یحیایی، میر محمود یگانلی، حنیف یزدانی پور، کاظم یزدی، ابراهیم یزدی، حسن یوسفی اشکوری، حسن یوسفیان آرانی.

۲۶ آذر ۱۳۸۶

[در سوگ احمد فراهانی بورقانی]

به نام خدا

پرواز سبکبالت را باور نخواهیم کرد در سال بارش اندوه از پی اندوه . تو را یاد خواهیم کرد در همهٔ لحظه‌های شکوفه کردن نام احمد. تو را یاد خواهیم کرد در روزهای به بار نشستن فرهنگ و قلم، و ثانیه‌های مهربانی و حقیقت. نماینده فرهیخته، شجاع و صادق مردم تهران در مجلس ششم! تو را یاد خواهیم کرد. جامعه بزرگ اصلاحات ایران درگذشت نابه‌هنگام احمد بورقانی را به ملت فرهنگ‌دوست ایران و به‌ویژه خانواده معزز وی تسلیت می‌گویند. مراسم تشییع: ساعت ۱۰ دوشنبه ۱۵ بهمن از مقابل ساختمان انجمن صنفی مطبوعات ایران بلوار کشاورز. خیابان کبکانیان. کوچه هفتم

محسن آرمین ، منصور آسیم ، مهدی آستانی، زهره آقاجری ، سید هاشم آقاجری ، ناصر آملی، هدایت آقایی، صادق آینه وند، یوسف اباذری ،معصومه ابتکار، محمد علی ابطحی مژگان اثباتی، بابک احمدی ، سید عباس احمدی، علی محمد احمدی، نعمت احمدی ، کریم ارغنده پور ، کورش اسعدی‌بیگی ، یداله اسلامی ، حمید اسماعیلی ، زهرا اشراقی ، محسن اشرفی ، جواد اطاعت ، جعفر افقهی ، محمد علی اکبری ، مرتضی الویری، جواد امام ، شهربانو امانی،محسن امین زاده ، ابراهیم امینی ، اسداله امینی ، مجید انصاری، حسین انصاری راد ، محمد ابراهیم انصاری لاری ، محمد علی ایازی ، مصطفی ایزدی ، محمود ایلخان ، علی باقری ، عمادالدین باقی ، مجتبی بدیعی ، اشرف بروجردی ، محمد رضا بهزادیان ، حسین بی غم ، حسین پایا ، علی پایا ، مسعود پدرام ، هومن پناهنده ، حسن پورصرافی ، سعید پور عزیزی ، احمد پورنجاتی ، پرویز پیران ، محمدرضا تابش، غلام رضا تاجگردون،علی تاجرنیا ، سید مصطفی تاج زاده ، محمد رضا تاجیک ، مهدی تحققی،محسن ترکاشوند ، غلام حسین تکفلی ، جلال توکلیان ،محمدعلی توفیقی، خسرو تهرانی ، رضا تهرانی ، جلال جلالی زاده ، حمید رضا جلایی پور،مهرنوش جعفری، اسحق جهانگیری ،مرتضی حاجی، سعید حجاریان ، محمود حجتی ، سید صفدر حسینی ، سید محمود حسینی ، امیر حسین آبادی ، غلامرضا حسن آبادی ، بهرام حسن زاده ، محمومد حسینی نیا، الیاس حضرتی ، علی حکمت ، منیژه حکمت ،

علیرضا حقیقی ،علی خاتمی، محمد رضا خاتمی ، مصطفی خانزادی،هادی خانیکی ، علی اصغر خدایاری ، علی خدابخش ، کمال خرازی،صادق خرازی ، حسین خلیلی اردکانی ، ابولقاسم خوشرو ، علی خوشرو ، نادر داودی ، ابراهیم خلیفه سلطانی ، محمد دادخواه ، محمد دادفر ، خشایار دیهیمی ، احمدرضا درویش ، فاطمه راکعی ،علی ربیعی، علی رضا رجایی ،علی اکبر رحمانی، مهدی رحمانیان ، عبدالعلی رضایی، جلال رفیع ، عبداله رمضان زاده ، حسن رمضانیان پور،علی اصغر رمضان پور ، محمدرضا رئیس کرمی، غلامعلی ریاحی ، مجید روانچی ، محسن رنانی، علی رهبر ، حسین زمان ، امیر زمانی نیا ، محمود زمانی قمی ، محمد رضا زهدی ، احمد زیدآبادی ، امین سازگار نژاد ، جلیل سازگار نژاد ، مسعود سپهر، احمد ستاری ، محمد ستاری فر ،معصومه ستوده، عیسی سحرخیز ، عبدالکریم سروش ، محمد علی سعدایی ، میثم سعیدی ، محمد سلامتی،داود سلیمانی ، حسین سلیمی ، هادی سمتی . علی اصغر سید آبادی ، حمید سیدی ، سید اصغر شاپوریان ، محمد شامخی ، ولی اله شجاع پوریان ، شهلا شرکت ،رضا شریفی، سعید شریعتی ، محمد شریعتی دهاقانی ،اسماعیل دوستی، محمدحسین شریف زادگان ، کاظم شکری ، علی شکوری راد ، ماشااله شمس الواعظین، مهدی شیرزاد ، احمد شیرزاد ، احمد شیخ زاده ، علی شیخ زاده ، سعید شیرکوند ،شعبان شهیدی مودب، محمود صارمی، حسین صادقی ، علی صالح آبادی ، نادر صدیقی ، بهروز صحابه ، غلامرضا صحرائیان ، محمد صدر ، احمد صدری ، محمود صدری ، محسن صفایی فراهانی ،علی صوفی،مجید صیادی ، خسرو طالب زاده ، محمود طالقانی نژاد ، شهاب طباطبائی ، غلامرضا ظریفیان ، محمدرضا عارف،حسین عادلی ، عباس عبدی ، فیض اله عرب سرخی ، محمد عطریانفر ، احمد عظیمی ، عباس عظیمی زاده ، علیرضا علوی تبار ، فریدون عمو زاده خلیلی ، مسعود غفاری ، محمد جواد غلامرضا کاشی ، نیما فاتح ، محمد تقی فاضل میبدی ، محمد فاضلی ، حمید فیض آبادی ، علی فرامرزیان ، **احمد قابل** ، هادی قابل ، حسین قاضیان ،ابوالفضل قدیانی، خسرو قدیری ، جواد قدیمی ذاکر ، رحمانقلی قلی زاده ، علی قنبری ، محمد قوچانی ، حسین کاظم پور اردبیلی ، مرتضی کاظمیان ، رحیم کرکه آبادی ، غلامحسین کرباسچی ، مهدی کرباسچی، ابوالفضل کزازی، مصطفی کزازی، جمیله کدیور ، محسن کدیور ، منوچهر کدیور ، داود کرمی ، مهدی کریمی ، حسین کمالی، فرج کمیجانی ، بهمن کمیلی زاده ، الهه کولایی ،عباس کوشا، محمد کیانوش راد ، بهروز گرانپایه ، اکبر گنجی ، محسن گودرزی ، حسین لقمانیان ، سعید لیلاز ، فریده ماشینی ، مرتضی مبلغ ، سیدحمید متقی، زهرا مجردی ، سید علی اکبر محتشمی پور، فخرالسادات محتشمی پور ،احمد مسجد جامعی، داود محمدی ، حسین محمود زاده ، سید علی محمودی ، مهدی مدرسی ،سید

حسین مرعشی، علی مزروعی ، حمید مصلی ، محمد جواد مظفر ، بدرالسادات مفیدی ، مصطفی ملکیان ،مصطفی معین، حسن ملک مدنی ، حسین ملک مدنی ، احمد منتظری ، سعید منتظری ، آذر منصوری ، علی اکبر موسوی خوئینی ، عبدالواحد موسوی لاری ، میر طاهر موسوی ،سیدعطااله مهاجرانی،ابراهیم مهتری، محسن مهرعلیزاده،سیدامیرحسین مهدوی، احمد میدری ، عباس میرزاابوطالبی، محسن میردامادی ، محمود میر لوحی ، عبداله ناصری ، خسرو ناقد، حسین نصرت ، بهزاد نبوی ، احمد نراقی ، محمد نعیمی پور ، علی محمد نمازی ، کامبیز نوروزی ،صادق نوروزی، عبداله نوری ، کسری نوری، مجید نیری، حسین واله ، عبدالرسول وصال ، ابوالقاسم وطن دوست ، شمس الدین وهابی ، باقر ولی بیک ، جلیل ولی بیک ، مراد ویسی ،سید احمد هاشمی، ناصر هادیان، سید هاشم هدایتی، جعفر همایی ، مهدی هراتی ، امیرهوشنگی ، حمید هوشنگی ، میرمحمود یگانلی، عباس یزدانفر، حسن یوسفی اشکوری ، رضا یوسفیان.

۱۵ بهمن ۱۳۸۶

بخش هشتم:

اشعار

عشق شاد و شیرین

(سروده های خلوت)

۱

ای نام تو بهترین سر آغاز   رحمان یگانه ی سبب ساز
وی خالق بی بدیل هستی   کو را نبود قرین و انباز
تو مخزن اسرار جهانی   افشا نکنی به کس زکس راز
ممتاز به تقدیر همه خلق   در امر همه خلق تو ممتاز
یاریگرغافلی و عـاقل   کار همه را تو می کنی ساز
آهنگ خوش نظام هستی   از چنگ تو بود و هست ، بنواز
ما را نبود به حضرتت ره   جز آن که ز مهر کرده‌ای باز
لطفی کن و جلوه ای زنورت   بـر جمــع « اسیر» خود بیانداز

چهارشنبه ۱۳۸۵/۸/۱۷ فریمان

یک: رباعیات و دو بیتی‌ها

۲

سوز دل من به دیده گفت اشک بریز   آب حیوان زچشک ، چون مشک بریز
اشک است سلاح عاشق سوخته دل   پس اشک بریز اشک بریز اشک بریز

۱۳۶۵/۴/۳

۳

احساس شعف نمود امشب دل من   خوشبو شده از حضور دلبر گل من
تاریکی هجران چو سپر شد اکنون   روشن ز گُلِ وجود او محفل من

غروب چهارشنبه – قرارگاه خاتم الأنبیاء – اهواز ۱۳۶۵/۴/۴

۴

از نـــــور جمال تو مـــــه بدر خجل   در وصف کمال تو شب قدر خجل
مهر رخ تو نـــــگنجد انـــــــدر عالم   زیبنده نـــــباشدت به‌جز عالم دل

اهواز – غروب ۱۳۶۵/۴/۵

۵

ای برده دلم به یک نظر آسوده کن یک نظر دگر به این آلوده
مفتون شدن ار به یک نظر عیب بود بنیاد نهاده‌ای خود این شالوده

قم ۱۳۶۵/۵/۱۶

۶

بیا با همـدگر پیمان بـبندیم به شادی و غم از ایمان بخندیم
اگر ویرانه ای مأوایــان شد کنار هم در آن ویران بــخندیم

قم ۱۳۶۵/۸/۱۴

۷

ناری که زنور جلوه گر شد در طور می خواند کلیم را به میقات از دور
آن کو که به دل آتش دیدارش زد خرّم ، که بود معتکف بزم حضور

مشهد مقدس ۱۳۶۶/۷/۱۵

۸

نگارا دل هیاهوی تو دارد نظر بر تاب گیسوی تو دارد
سپردم دل صبا را زآنکه دیدم به نزد من صبا بوی تو دارد

مشهد مقدس ۱۳۶۶

۹

از دی که گذشت، گاه از او یادی کن فردا چو نیامــــده است فریادی کن
خواهی اگر امـروز تو معمور شود درسی ز گذشته گیر و امدادی کن

اسیر خراسانی

۲۶ بهمن ۱۳۸۳

دو: غزلیات (بیرون از زندان)

۱۰

یار من عزم سفر دارد خدارا چاره ای
یک نظر یک خنده خواهم از وصالش باره ای

هرچه خواهش کردم از او ؛ وقت رفتن را بگو
غمزه کرد و گفت: یارا، نیست راه چاره ای

گفتم این ساعات آخر برقع از صورت بگیر
تا دو چشمم بهره گیرد از رخت نظاره ای

از کمان ابروت وز روی سیمین فام تو
بلکه من مدهوش گردم تا تو ره بسپاره ای

ای نگار عالم آرا وی انیس نازنین
بر اسیر خود نظر کن گشته چون آواره ای

در شرار عشق می سوزم گل نیلوفرم
شمع خود خاموش ننما گرنه دل آزاره ای

من چو ابراهیم اندر آتش عشق تو أم
تو مرا در فکر دامی ، هاجری یا ساره ای

حرف دل با یار خوش گفتی به ایما ای اسیر
رمز و ایماء و اشارت کار هر دلداره ای

قبل از سفر به جبههی جنوب - قم ۱۳۶۵/۴/۳

۱۱

بر شاخ گل بلبل ثنا خوان و طرب افزا شود
در نینوای نای و نی چشم بصیرت وا شود

ساقی سیمین ساق را از جان و دل خدمت کند
در بزم عشق و عاشقی اعمی اگر بینا شود

پروانه خو در شعله ی شمعش بسوزد تا سحر
از اشک چشم و شور دل پیرامُنش دریا شود

در آتش عشقش چو ابراهیم و احمد پا نهد
تا لایق کانون سبحان الذی اسری شود

با نغمه ی مرغ سحر هم ناله گردد بی گمان
هرکو زجام وصل او یک جرعه اش اعطا شود

ای ساقی دلدادگان کن بر « اسیر » خود نظر
تا طبع ناموزون او موزون از آن بالا شود
اروند کنار/ قرار گاه خاتم (ص) ۱۳۶۵/۴/۷

۱۲

غزل سرا غزلسرای ملک جام و طوس و ری
که گشته عهد مدعی زگفته های خواجه، طی

ملک غزل از آن ما مست ازل روان ما
این ملکوت یار ما نیست مثال ملک کی

بیا بیا دوان دوان تو ای امیر کاروان
زدست ساقی جوان بنوش یک پیاله می

مست و خراب باده را دل به گرو نهاده را
قدرت آن بود که بر عقل زند نهیب و هی

کنار چشمه یار من برون نموده پیرهن
نشسته در طرف چمن حجاب را نموده پی

اگر نگار نازنین به این شکسته ی حزین
کند نگاه آتشین سپر شود زمان دی

بیا ببی سرای دل تو ای « اسیر » آب و گل
سری به این سرا بزن در این سرا ست جای وی

قم ۱۳۶۵/۴/۱۴ (بعد از مسمومیت شیمیایی مختصر در جبهه)

۱۳

بنشست به گوش دل صدایت
ای لرزش دل صدای پایت

مهر رخ تو شبم بیفروخت
دردم سپری شد از دوایت

در میکده ی محبت تو
بنشسته کنار در گدایت

ای ساقی تشنگان عاشق
یک جرعه به تشنه ی صفایت

ای طره ی گیسوی تو رمزی
در گستره ی دام بلایت

از بهر وصال تو فراقی
دیده است هرآنکه آشنایت

در دیده ی مجنون تو لیلی
یک نجم بود که در سمایت

گر شیخ به صومعه در آید
هم واله ی تو ست بی نوایت

ابرو گره از چه می نمایی
از بهر چه باشد این جفایت

گر لطف کنی به این شکسته
یک دم بشود گره گشایت

از لرزش دل اسیر دانست
اکنون برسد به سرسرایت

قم ۱۳۶۵/۴/۱۵

۱۴

دوش در خلوت دل با تو سخن می‌گفتم
با دُرِ اشک، غبار از قدمت می رُفتم

من ز اندوه فراق تو همی گفتم و لیک
جز سکوت از لب لعلت سخنی نشنفتم

عشق آمد که چه وقت گله حالی خوش باش
شرمسار گل رویت شدم و آشفتم

دم فرو بستم از آن محو جمال تو شدم
خنده ای بر لبت آمد که چو گل بشکفتم

من ندارم درمی تا که کنم هدیه ولی
گل لبخند تو را مشتری هنگفتم

ره چو پیچ و خم زلف تو و پر چاه زنخ
من اگر رهسپرم حتم که در چاه افتم

طبعم ار گرم کند دور می و مستی را
گرمی مهر تو باشد که به دل بنهفتم

گفته ی عشق ز دیوان «اسیر » ار خوانی
دُرّ معنی کلامش به غزل خوش سفتم

قم ۱۳۶۵/۵/۱۶

۱۵

گل شد نصیب بلبل اندر شوره زاری
بعد از هزاران غصه و اندوه و زاری

او می طلب کرد از گلستان یا سمن را
در دشت و صحرا بود همچون رود، جاری

از فتنه ی محبوب کی بیچاره سر داشت
کی عاشق دلخسته داند خدعه کاری

در سبزه زاران بوستان در کوه و دامن
اندر کنار جویباری کوهساری

نرگس کنار لاله روید با شقایق
نیلوفر و سنبل به دشت و سبزه زاری

کی در دل خشک کویری گل بروید
شاید نشیند در نگاهت بوته خاری

یار است بازیگر در این خمخانه ی عشق
زین تجربت برگیر ای دل کوله باری

بیگانه می گردد به آنی محرم راز
کر در حضور او کند احساس خواری

در رقص آید زاهد از یک نغمه آن دم
کو بر شود همراه با آواز تاری

عاقل اگر یک جرعه از جام اش بنوشد
منصور گونه سر نهاد بر چوب داری

از خود گذر یک دم بهل در کوی دلبر
دل را بنه در پیش او لیل و نهاری

زان پس تو و اویی نماند در میانه
هرجاکه باشد در نگاه اش آشکاری

کی از اسیر آید چنین گفت مشوش
گفتم یقین هنگام مستی یا خماری

قم ۱۳۶۵/۵/۱۷

۱۶

بگوش دل بشنیدم ز رهروی به شتاب
که در مسیر حقیقت ندیدم اهل کتاب

ز امن اگر گذری و بلا بجان بخری
رها شوی ز ملامتگران و سوء خطاب

اگر بکوی حقیقت قدم گذارد مرد
دگر به پا نرود ره به سر رود بی تاب

بیا به میکده آرام و جرعه ای می نوش
طریق عشق طلب کن گذر زخوف حساب

تو از حساب و کتاب عقول خارج شو
به دوست ره نبرد کس ز رمل و اسطرلاب

گرت چو موسی عمران مرید خضر شدی
یقین بدان که مسائل همی رسد به جواب

تو در وفای به عهدت اگرت صبور آیی
جدار کنز رفاقت نمی رسد به خراب

بیا به محفل انس نگار و خلوت دل
دمی بهل زجمال اش ببین گرفته نقاب

کسی رسد به وصال اش که پر کشد چو عقاب
نمی رسد به خیال اش اسیر همچو زباب

قم ۱۳۶۵/۵/۲۱

۱۷

ماندیم در بند فلک چون آب راکد
یا لیتنا کنا معک ای پیر قائد

دستی بگیر ای محرم در گاه دلبر
ما چشم یاری بسته ایم از شیخ زاهد

صبر و توانی نیست ما را یاوری کن
با نفس روح اللهیت بشکن قواعد

از واعظان دام گستر ما ندیدیدیم
جز گفته های بی عمل بیروح و زائد

رفتیم تا غار و نشستیم اندرون اش
تقلید کردیم از هزاران فعل عابد

لیکن نصیب ما از این سیر و سیاحت
ما کان الا الغوص فی بحر المکائد

یا منقذ الغرقی از این گرداب هایل
جمع پریشان گیر و بر سوی مشاهد

اینک اسیر از گفت خود خاموش گردد
جاری شود چون سیل در دشت شدائد

قم ۱۳۶۵/۶/۱۰

۱۸

این ســـــفر دراز را روز وصـــــــال می رسد
شادی غـــم کشیدگان هم به فعال می رسد

بوی تو بر مشام جان می رسد از نسیم هان
دور شـــوید از رهش باد شـــــمال می رسد

جمله ملامتـــــــگر من دست بُـــــــرانِ انجمن
وا بـــــنهید تیغ را عین جـــــــمال می رسد

یوســـــف من ظهور ناکرده هـــــزار می کُشد
مشـــــتری کمال را کـــــان کمال می رســـد

ای که بهای هر بهـــــا بر ثمن بخــــس دهی
از قِبـَـل دلــــــبر من بر تو ریال می رســـــــد

دست نگهــــدار کمی چـــشم به او دوز دمی
عزم شکار اگـــــر کنی همچو غزال می رسد

گفت خمــوش ، راز دل چنـین تو بر مَـــلا مگو
که بر « اسیر » ما یقین ، گاه مقال می رسد

قم ۱۳۶۵/۷/۲۸

۱۹

آغوش خود بگشا ببین دلبر رسیده
چاووش را برگو که بازیگر رسیده

با خامشان گو مهر از لب باز گیرید
چون دوره ی خاموشی ما سر رسیده

از اهل سالوس و ریا پرهیز پرهیز
کان مدعی را عهد بر آخر رسیده

دلدادگان را روزگار عم سر آمد
افتادگان را گاه زیب و فر رسیده

مستان و مخموران سوی میخانه آیید
کان ساقی طناز با ساغر رسیده

با زاهدان از مهر این معنی بگویید
زاهد ترین مه روی سیمین بر رسیده

چاه زنخدان است این یا حوض کوثر
یاران مگر هنگامه‌ی کوثر رسیده

این گفته ها بر خاکیان دشوار آید
گویا اسیر از عالم دیگر رسیده

قم ۱۳۶۵/۸/۱۶

۲۰

به تن کن جامه ی دیبا که اینک یار می آید
عیان کن آن رخ زیبا ز ره دلدار می آید

مهیا کن تو این محضر مصفا کن تو این منظر
بسوزان عود در مجمر گه دیدار می آید

هر آنکس گل بخواهد تا گلستان می رود اما
تو تا پشت در آ بنگر گل بی خار می آید

تو گر در بند عشقی و زتب ، بی تاب می سوزی
طبیب است آنکه اکنون در بر بیمار می آید

شنیدم دوش مخموری ندا در داد مستان را
که همراه صبا بوی خوش خمار می آید

همان دم گفته ی شیرین یعقوبم بیاد آمد
که بوی یوسف گل پیرهن انگار می آید

سپید ار گشت چشمان سیاهت مژده ای دارم
فروغ دیدگانت با دل بیدار می آید

گرت میل سخن داری مریدی همچو من داری
« اسیر » تو ست کآوایش ز پای دار می آید

(در سحرگاه ۲۹ تیر ماه ۱۳۶۶ در عالم رؤیا، مصرع آغازین این غزل را در مشهد مقدس سرودم. بلافاصله از خواب بیدار شده و آن را ثبت کردم و بقیه‌ی غزل را تا پایان روز ۱۳۶۶/۴/۳۰ به پایان رساندم)

۲۱

خوش آن دمی که ره برد دل شکسته سوی تو
رسد قدوم خسته ام به منزل و به کوی تو

ز بس که دور شد گِلم ز صحبت تو ای صنم
به هر دیار می‌کند زخلق جست و جوی تو

جمال دلربا اگر فتد مرا بدو نظر
نگاه می کنم ولی به صورت نکوی تو

زگیسوان پر شکن ندیده کس نصیب من
به‌جز دو رشته‌ی سیه که بسته شد به موی تو

به گاه عیش و نوش کی خورم زجام غیر می
مباد آنکه بر شود به دست جز سبوی تو

ربود صر صر صبا دل شکسته ی مرا
نگو به من چرا چرا که داشت عطر و بوی تو

« اسیر » را کجا بود زبان گفت و گوی تو
اگر چه می‌کند به دل مدام آرزوی تو

مشهد / فروردین /۱۳۶۷

۲۲

بیا ساقی به می تر کن تو این خشکیده کامم را
بپرداز از کرم هر دم به طعم می طعامم را

بیا مست و خرابم کن گرفتار شرابم کن
چنان کن تا که بوی می بر انگیزد مشامم را

روا باشد من و شام و شراب ناب و روی خوش
که از نور رخ اش روشن کند تاریک شامم را

بیا آتش بزن بر زهد و تقوای ریا کاران
که بگرفتم ز رندان خراباتی مرامم را

زپیر بی خبر از خود شنیدم من ، نه از مفتی
همه احکام میـــــخانه ، حلالم را حرامم را

نبودی دوش در بزم سبکباران دریا دل
که بینی مستی ایشان و هم شرب مدامم را

شب دیجور و بیداری خرابات است و میخواری
سبو در دست تا داری زند بر هم منامم را

شنیدم با «اسیر» و جمع مخموران سخم گفتی
مزیــن می کنم با نقل گفتـــارت کلامم را

«به ساغر ختم کردم این عدم اندر عدم نامه
به پیر صومعه برگو ببین حســن ختــامم را»

(بیت آخر، آخرین بیت غزلی از آیت‌الله خمینی است که در دی ماه ۱۳۶۷ سروده‌اند و من در تیر ماه ۱۳۶۸ در مشهد، آن را به عنوان حسن ختام غزل بالا آورده‌ام)

۳

آنکه فرمان تو را از دل و جان عامل نیست
نزد رندان خرابات دگر کامل نیست

عاشق سوخته دل جز به تمنای تو نیست
غیر را ، هرچه که باشد به جهان مایل نیست

هرکه در سایه ی سرو قدت آرام گرفت
هاتف اش گفت که این مرحله را زایل نیست

دل که در میکده آورده برون دست نیاز
خود نشانیست که او غیر تو را سائل نیست

باده ار می طلبد روز و شب و شام و سحر
بهر آن است که گویند گدا کاهل نیست

من و امواج سیاه یَم زلفت ؟ هیهات
که به‌جز عشق تو أم منجی این هایل نیست

غمزه ات می برد از خاطر مستان مستی
هرکه این نکته ندانست ، به حق واصل نیست

زاهد از لذت مِیْ گر نبرد بهره ، روا ست
مِی‌گُساری ، عمل بی هنر غافل نیست!

عشق تو از همه عالم دل و دین برده ولی
صید این دام ، هر آنکس نشود کامل نیست

جان دهم گر تو ز رخساره نقاب اندازی
که همین نقد اسیر است و تو را قابل نیست

مشهد مقدس ۱۳۶۸/۵/۲

۲۴

الا که آیت خدا زخانه ی محقری
فکنده نور خویش را چنان مه منوری

به جسم و جان تیره از بساط جهل جاهلان
بـه آنکه سـر سپرده بر طریقت مدوری

زلال زمزمش نگر به تشنگان صفا دهد
خمار از طراوتش چو نشئه ی مخمری

زکوثر وجود او کویر هم جوانه زد
زمین قفر شد بسان قطعه ی مشجری

شراب ناب جام جم زدست ساقی عجم
تو جرعه جرعه نوش از پیاله ی مطهری

بیا چو او به درگهی اگر گدا وگر شهی
که نیست اندر آن سرا مقدمی مؤخری

بزرگ را کجا کند اثر اسامی بشر
اگر چه نام او بود مصغری مکبری

مرید آن مراد شو که می‌کند جوان زنو
روان خسته را زهر مونثی مذکری

جدا کند زبوستان گلی برای دوستان
هر آنکسی که بهره اش بود گل معطری

خوشا دمی که چون گلی به سبزه زار عاقبت
صلا دهند عاشقان حکایت مکرری

دلا در این فضا اگر دمی زنی تو بال و پر
وگر نهی به پای سر مخیری مقدری

بگو به پیروان او که با دل مکدری
اسیر می‌کند ثنای مرتضی مطهری

در تاریخ ۱۳۷۰/۲/۱۶ سروده شد

۲۵

بلبل طبع من چرا میل سفر نمی کند
رخت خماری اش به تن کرده بِدر نمی کند

فصل بهار گشت طی فصل تموز هم زپی
عاشق گل زگلستان باز حذر نمی کند

دی چو مرا بدید او گفت که دی سپر شود
باز بهار می‌رسد فکر دگر نمی‌کند

ورد زبانش شده گل عشق به پایش زده غل
سوز شتاء و آذرش رسم خطر نمی‌کند

گفت به من دمی بهل صاف کن آئینه ی دل
بین که نگارت به سفر بی تو بسر نمی‌کند

یاد وفا کن همه دم پای بنه بر سر غم
تا تو ببینی که سفر غیر حضر نمی‌کند

ما زگلیم و طبع گِل مکدّر است و منفعل
زان جهت از فراق جز نقل ضرر نمی‌کند

تا تو شدی محرم دل گفت که لایزال صل
اسیر ، جز وصال را وصف ثمر نمی کند

این غزل در ۱۳۶۵/۴/۱ سروده شد و سپس از خاطرم رفت و نهایتا در تیر ماه ۱۳۸۱ باز سرایی شد .

۲۶

افسانه بود اکنون آوای خوش مفتون
گفتن زدل پرخون تو لیلی و من مجنون

از لاله و از سنبل با نغمه ی خود بلبل
می خواند کنار گل تو لیلی و من مجنون

سوزد پر پروانه در آتش دیوانه
گوید چه صمیمانه تو لیلی و من مجنون

می گفت جه بی پروا مجنون زپی لیلی
دیوانه منم اما تو لیلی و من مجنون

شیرین زپی اش فرهاد از سینه کشد فریاد
کی از تو شوم دلشاد تو لیلی و من مجنون

مخمور به میخانه بعد از دو سه پیمانه
زد نعره ی مستانه تو لیلی و من مجنون

ای یار من ای دلبر کن یک نظر دیگر
مجنون تو ام آخر تو لیلی و من مجنون

بشکست اگر جامم نی تلخ شود کامم
در عشق نه من خامم تو لیلی و من مجنون

ای مهر دل افروزم گرم از تو شب و روزم
از عشق تو می سوزم تو لیلی و من مجنون

گر غمزه کنی آغاز سر می دهم این آواز
با سوز دل و با ساز تو لیلی و من مجنون

با چشم سیه بنگر بر دلشده ات سرور
محبوبه ی سیمین بر تو لیلی و من مجنون

جسمی است بدون جان بازیگر این میدان
باز آ به تنم ای جان تو لیلی و من مجنون

گردیده مرا خانه چون گوشه ی میخانه
ای رونق کاشانه تو لیلی و من مجنون

از نور رخت مستم در وصف تو من پستم
دیری است که دل بستم تو لیلی و من مجنون

این را نه که من گفتم گر درّ سخن سفتم
دل گفت بگو ، گفتم تو لیلی و من مجنون

چون گشت اسیر آزاد فریاد کند فریاد
در بند تو باشم شاد تو لیلی و من مجنون

(این سروده را در تاریخ ۱۳۶۵/۳/۳۱ در قم آغاز کردم و در تاریخ ۱۳۶۵/۹/۶ باز نگری شد و سپس در تاریخ ۱۳۸۵/۴/۱۶ برخی تغییرات در آن اعمال شده است)

سه: غزلیات زندان

۲۷

عشق و خلوت توأمان اند ای صنم
خلوتی جو تا که من هی می زنم

گر تو را خلوت فراهم گشت نیک
عشق می گوید ألا اینک منم

شاد باش و رنج و محنت را بنه
من غم و کینه زدل بر می کنم

آن لباس لبس از تن بازگیر
من تو را خود بهترین پیراهنم

دل سراب من بود چون خلوت است
نی سرای جاه ومال است و غنم

جهد کن تا خلوتی آری به دست
گر تو را باشد امید دیدنم

دلبر خود را کجا در بر کشد
آنکه از درد فراقش الکنم

خلوت است آنجا که دلبر را به بر
می کشد آن کو ورا یاور منم

گر « اسیری » یا امیری شاد باش
خلوتی جو تا به بر گیری تنم

عصر پنجشنبه ۱۳۸۰/۱۲/۲

۲۸

دی شاد شدم از قبل خاطره ای شاد
گویا که نگارم به من اینگونه خبر داد

تا بلکه بدانم که مرا در نظر آورد
آن کو که دلم برد چو کاهی به بر باد

از شادی آن خاطره هر روز و شب من
چون گاه وصالش گذرد خرم و دلشاد

حق نیست که از یار طلب بیش نمایم
او را ست فراوان طلب یک نظر و یاد

معشوق گر آن است که صد طالب صادق
هر لحظه ورا در نظر آرند به فریاد

یک لحظه نگاهش به من خسته ، بیارزد
با دادن صد جان به بر تیشه ی بیداد

ای یار وفا دار ، تو را شکر بگویم
شیرین منی ، همچو شکر ، در فم فرهاد

لیلای جوانی تو و من پیر جنونم
مجنون تو در خلوت خود ، می نکشد داد

صیدم که به کف ، جان و به سر ، رو به سوی دام
دارم ، که نشسته به کمینگه چو تو صیاد

من گرچه « اسیرم » به گِل اما به دل خود
شادم که تویی در همه جا صاحب مرصاد

شب جمعه ۱۳۸۰/۱۲/۲

۲۹

خوش خوشک با خوشدلان خوشدل شدم
همـــسفر با کـــــاروان دل شـــــــدم

خوش نشـــــین بزم مســــتوران بُـــــدم
خانــــه ی خمّــــار را نــایل شـــــــدم

باده نوشــــیدم از آن پــــس تا ســــحر
شـــکر نعـــمت کــــرده و عادل شـــــدم

مســـتی و مســـتوری دل دیـــدنی است
غــرق مســـتی بودم و عاقـــــل شـــــدم

عقل و مستی ؟ این معـما نیست ، هان !!
باده نوشـــیدم ولی کامـــــل شـــــدم

عقـــل کامل جـــان ببخشد جســـــم را
مست گشــــتم تا به جـــان واصل شدم

عقل ، خود مســــــتیّ جـــانان من است
جـــان از او بگـــرفتم و قابل شـــــــدم

عشـــق ، آن عقل است کـو گردیده مست
عاشقـــی کـــــردم از آن فاضل شــــــدم

عشــــق ، جـــز شادی نیـــــافزاید مــــرا
پـــــس زدرد و رنج خـــــود زایل شـــــــدم

شـــــاد و خـــــندان، گشته ایامـم به کام
محـــمل دلـــــدار را حامـــل شـــــدم

من « اســیر » گِل بُـــــــــدم اما کـــــنون
ســــاربانِ کــــــاروانِ دل شـــــــدم

۱۳۸۰/۱۲/۳ صبح جمعه

۳۰

دی عکس رخت را به دو صد بار کشیدم
هردم صنمی شد که من او را نکشیدم

گویا صنم بتکده هم حاصل جمع است
یعنی همه جا عکس رخ یار بدیدم

زیبایی رخسار تو را هرکه ببیند
گوید که من اینگونه نه دیدم نه شنیدم

گر ساتر خود باز کنی جمله بمیرند
نادیده بر این گفت دگر بار شهیدم

ای یار مینداز نقاب از رخ پاکت
بی پرده بگویم که همین گونه سعیدم

تصویر تو در قالب هرچیز که گنجد
زیباست ، فریباست ، دهد باز نویدم

حال ارچه اسیرم به تصاویر خیالی
در محضرت آزاده ام و روی سپیدم

صبح جمعه ۱۳۸۰/۱۲/۳

۳۱

ای پسته ی خندان من ای دســــته ی ریحان من
از آن حــــنا بندان من یـــادی بکن جـــانان من

از آن شــــب پر ماجرا از آن همه لطـف و صـفا
برگو تو از مهر و وفـــــا ای عشـــق بی پایان من

از شادی جـــــانم بگو از عشـــق ســوزانم بگو
از اشک چشــــمانم بگو تا تـــــر شـود دامان من

بیرون زمحـــــــمل آمدی در خـــلوت دل آمدی
بی حجب و حایل آمـــــدی لب می گـــزد دندان من

پارا نهـــــادی بر زمین گفتی بیا پیـــــشم نشین
برقع گرفتی از جبـــین دست تو در دســـــتان من

گاهی همی گفتی سخن از وصل و از طرف چمن
آنگه نظـــــر کردی به من دیدی دل شــــــادان من

چشم تو در چشمان دل تاب از کَفَـــش برد و خجل
مدهـــوش گشت و مشـتعل آری مــــــه تابان من

زان پس به یـــاد روی تو سر می نهـــم در کوی تو
شاید شود از بوی تو آکــنده جســــم و جـــان من

ای شاهد شــیرین سخن برگو تو از ســرو و چمن
از آن گل زیـــــبای من و آن رونق بســـتان من

از سحر چشم پاک گو ، از بیهُـشی در خاک گو
از دلـــــبری چالاک گو کو می‌دهد سامان من

آن کو حدیث عـــشق را در گوش من خواند از وفا
مهلت دهـد یکـــــدم مرا تا بنـــگرد جــولان من

قلب « اسیر » ممتحن پاک است از رنـــــج و محن
گر بنـــگرد دلـــدار من ، شهـد است در قندان من

۱۳۸۰/۱۲/۳ ظهر جمعه (روز عرفه)

۳۲

دشت سبز و کوه سبز و چشمه سار
لاله در رقص آمد از فصل بهار

جویباران نغمه خوان و خوش خبر
بلبل از دیدار گل شد بی قرار

این چه آهنگ و هماهنگی است هان
رقص گل از نغمه ی مرغ هزار ؟

از چه می رقصند این پروانه ها ؟
از چه می گویند این جوی و کنار ؟

در کنار برکه ای آرام شد
جسم من تا بگذرد لیل و نهار

ناگه از بوی خوشی آگه شدم
سرکشیدم از یمین و از یسار

یار را دیدم نشسته در چمن
شانه بر گیسو نهاده همچو تار

نغمه بر لب تن سپرده بر نسیم
تا کند زیبایی خود آشکار

آنهمه آهنگ ها از عشق بود
بی قراری رقص می آرد ببار

کوه و دشت و چشمه سار و جویبار
بلبل و گل جملگی در انتظار

تا که یار خویش را گیرم به بر
دست او در دست گیرم استوار

بوسه ها بر دست پاک او زنم
شهد وصلش را شوم امیدوار

همقدم در دشت و گاهی همسخن
رهسپر گردیم سوی مرغزار

ای « اسیر » عشق ، شیدا گشته ای
نک ، قلم بگذار و رو سوی مزار

عید قربان ، شنبه ۱۳۸۰/۱۲/۴

۳۳

در صفحه ی شطرنج زمان ، شاهی ، و سرباز
من هستم اگر جسم مرا جان بدهی باز

قابل نبود جان که کنم بهر تو ایثار
پیش رخ زیبای تو ام مهره ی جانباز

ابزار گرانقدر تو را حامی کوچک
در جمع رقیبان تو ام جمله خطر ساز

سرباز اگر در نظر شاه نشیند
خود شاه شکار است و شود محرم هر راز

ای یار تو شاهی و ظفرمند و عزیزی
سرباز خودت با نظر لطف ، تو بنواز !

او جان سپر تیر بلا کرده و زخمی
جادوی نگاهت طلبد ، مهر سر افراز !

برخیز و به بر گیر ورا تا که بیاید
جان در تن او بار دگر ای مه غماز

عشق است نگهدار من ار تیر ببارد
روح است همه جسم من از دیدن آن ناز

سرباز «اسیر» است به عشقی که دگر بار
با لطف و صفا شادی او را کند ابراز

یک شنبه ۱۳۸۰/۱۲/۵

۳۴

باز شادی شد فراهم عاشق دلخسته را
تا بدر آرد زتن پیراهن بگسسته را

جامه ی زیبا بپوشد راهی گلشن شود
تا بچیند از گلستان بهترین گلدسته را

پیک یار از ره رسید و خسته را پیغام داد
زان سبب از سر گرفته شادی پیوسته را

دل چو با دلدار شد همراه ، داند بعد از این
عشق در آغوش دارد روز وشب دلبسته را

در نگاه عاشق صادق بغیر از یار نیست
او ورای پوشش رویین ببیند هسته را

هرکه دلمرده است و غمگین است گو عاشق شود
عشق احیا می‌کند بی شک دل بشکسته را

مطرب آهنگی بزن شاد و غزل خوان و سرود
بانشاط و شادمان کن جمع از غم رسته را

با « اسیر » گِل بگو دل در پی یار است و بس
تا به بر گیرد چو جان آن قامت برجسته را

بعد از ظهر دوشنبه ۱۳۸۰/۱۲/۶

۳۵

مهــــــر رخ یار از پشت جــــــدار تابان شده بر این قلب فـکار
صد شکر که دل از شــــور و شرار اکنون بُوَدش آرام و قــــرار

صـــــحرای دلم از لطف و کرم شد ســـبز و طری چون باغ ارم
کز نظره ی آن نور از بصــــــرم باران برود چون ابــــــر بــــهار

پاینده بُوَد این وصل و وفاق از بعد طی ایـــــــران و عــــــراق
آیین کــــــرام است مــهر و صداق ارچه نبود لایق به نـــــگار

در درگـــه او کن راز و نـیاز ای مشـــــتری یک جــــلوه و ناز
این عقد شود محکم ز نــماز لازم بـــــنما این بیع خــــــــیار

با نغمه ی خوش مطرب بنواز این صوت حُدی وان صوت حجاز
در عیش و طـــــرب گردیده مــجاز آوای حَـــسَن با بربـــط و تار

نوشانده به من آن کان کمال یک جرعـــه ی می از جام وصال
گردیده ام اکنون مـــست حلال یک ساغر از آن مِی تازه بـــیار

زاهـــد چو رود در بزم صـــفا در رقـــص شـــود از راه وفـــا
هم مِـــی خورد او از ساغـــر ما هم توبه کـــند از رفتن غـــار

مفتی تو بیا در محـــــفل دل خود پای بکـــش از عـــالَم گِل
قدری بنـــشین یک لحظه بـــِهل تا حق شودت هرلحظه شکار

برتن فکنـــم پوشاک حـریر خُـــم را بِـــبَرم پهلوی غدیـــر
عطر آکنـــم اندر فرش و سریر ، نَک می رسد از ره موکب یار

من محو شَوَم در صـــورت او ، گر چشم نَـــهَم بر آن خطِ رُو
صوفی بشوم با نغمه ی هُـــو ، یا رهســـــپرم بر جانب دار

در بر چو بگـــیرد پیـــــکر من آهســـته کند آغـــــاز سخن
تا جان نرود از قـــــالب تن جسمـــــم نشود بی روح و دمار

در سیر مسیر برگو به « اســـیر » غافل نشود از صحبت پیر
افتاده به ره درویش و امـــیر افزون ز هـزار بیرون ز شـــمار

۱۳۶۶/۴/۱۸ سروده شد و در انفرادی اوین ۱۳۸۰/۱۲/۷ تکمیل شد

۳۶

رنگ سرخ و زرد و آبی دشت را در بر گرفت
سبزه زار از لطف باران زندگی از سر گرفت

از شقایق آن گل عاشق بپرسیدم که چون
سرخ پوشیدی ، بگفت از عشق این آذر گرفت

هرکه در این آتش آید در گلستان آمد او
نار ، رخسارش به رنگ نار در آخر گرفت

آتش سوزان گلستان از سلام یار شد
هستی خود وا نهاد و مستی از ساغر گرفت

یار اگر گوید سلامی هستی خود وا نهم
پیر اگر باشم جوان گردم چو کو خیبر گرفت

مست گردم از خطابش هرچه گوید آن کنم
جان کنم ایثار چون دل هستی دیگر گرفت

او مرا چون آهویی در بند خود دارد « اسیر »
سر به دام او نهادم ، آهوش در بر گرفت

۱۳۸۰/۱۲/۸ ظهر چهار شنبه

۳۷

تصویر تو در آینه آمد و کشیدم
نقشی که ز زیبایی او لب بگزیدم

ثابت شد و اِستاد و نرفت از نظر من
هرچند به آن دست کشیدم و دمیدم

این حادثه چون زلزله شد در تن تبدار
از هیبت آن ، آینه از دست پریدم

افتاد و شکست آنچه کمالی زجمالت
در خویش نشان داد و به دل کرد شهیدم

هر قطعه از آن آینه خود هندسه ای داشت
با حسرت دل رو به زمین کرده ، خمیدم

مبهوت شدم زآنکه به هر قطعه تو بودی
تصویر تو صد گونه شد و جز تو ندیدم

یک قطعه ز ابروی تو می کرد حکایت
در جای دگر چشم تو می گشت پدیدم

هرتکه ی بشکسته ی او هم هنری داشت
هر بخش ، از آن چهره همی داد نویدم

شاید بتوان جمع نمود این همه را نیک
از بهر چنین آتیه ، از جای جهیدم

هرچند که مجموع شد آن آینه اینک
ذرات وجودش به همان دست خلیدم

لیکن نتوان گفت که این چهره همان است
صائب بُدم و اینهمه ، بیهوده نچیدم

تصویر همانست ، ولی آن رخ زیبا
اینگونه مقطع نبُد ، انصاف دهیدم

اکنون که دلم واجد آن صورت زیباست
ز اندوه چنین واقعه ای باز رهیدم

من گرچه « اسیر » دلم اما به امیدی
یک آینه ی صاف دگر ، باز خریدم

صبح یکشنبه ۱۳۸۰/۱۲/۱۹

۳۸

آن اشک چشـــم دلــــبر ما را بس است آیت
کـــز راز دل نمـــــاید وقت ســفر حـکایت

وقـــتی محـــــــبت ما بنشــــست در دل او
دیگــــر روا نباشـــد غمــــخواری و شــکایت

این فرقتی که در گِـــل گــردیده است حاصل
هم فرصتی است تا دل از خود کـــند حمایت

دل پیش دلـــــبرِ ما گِــــل مانده در بـــر ما
دل شاد از این وصال و گِل شاد از این عنایت

غــــم ، گو بسـاط خود را جای دگر بچیـــند
جایی که عشـــــق باشد از غـــم نکن روایت

در کار دوست بی شک جـــور و جـــفا نباشد
کَـس با دل خود آیــا هــرگز کـــند جـنایت ؟!!

مایـــیم در دل او ، او نیــــــز در دل ما
هرجا که اوست مایـیم ما را همین کفایت

گر گِل صبور باشـــــد جان سوی تن بـــر آید
یا تن رسـد به جانان گـــر دل کـــند هـدایت

برخیز و رهسپر شو ، گر دل تو را ست هادی
مقصد دیار یــــار است و این راه را نـهـایت

ای دل به اشک شادی او را «اســیر» کردی
بنگر که این اسارت چون می‌کند سـرایت

۱۳۸۰/۱۲/۱۰ صبح جمعه

۳۹

نامــــه ی دلـــــــــــدار تا پیش من است
هرکجـــــا باشم همانجـــــا مأمن است

صـــبح و شـــــــام آن را تلاوت می کنم
از حضورش خـــــانه ی دل روشن است

از سلامـــش شد سلامت جــــــان وتن
و ز کلامش هرکه جز او الـــــــکن است

نامه ی عشق است و جان بخـشد مرا
جان جانان است و جان را معـدن است

وعده ی وصل است ولطف است وصفا
از غـــم و رنج شــــــدايد جوشن است

بوســــتانی با صـــــــفا باشد مــــرا
هر خـــــط او گلبنی از گلـــشن است

گرچــــه آن را خــــوانده ام مـــن بارها
در مثل ؛ خوانـدن به جـــای دیدن است

هیچ عاشق خســـته گردد از نظـــر ؟!
گـــرچه تنها دیدگاهـــش روزن است ؟!

آیت وصل است مکــــتوب نگـــار
رایت حـــق است ، نه از اهریمن است

با دعـــای خــــیر او در انتـــــهـا
می روم آنجـــا که او را مســـکن است

نامه با امضـــای او گـــردد تمـــام
چشم من ، چون ابـــر در باریدن است

ای « اســـیر » از نور رویش یـــاد کن
همچو خورشـــیدی که در تابیدن است

صبح شنبه ۱۳۸۰/۱۲/۱۱

۴۰

دلم گوید که تو آخر به این میخانه می آیی
به جمع میگساران با خم و پیمانه می آیی

تو گر ساقی شدی دُردی کشان را در چنین جایی
یقین دارم که مستوری و خود مستانه می آیی

خوشا آن مِی که از جام تو بر گیرم در این محفل
بنوشم تا که جان دارم گَرَم پیرانه می آیی

من از آن قامت رعنا و چشم مست دانستم
تو آن صیدی که در دامم بدون دانه می آیی

نگاهت روز اول گفت با من آنچه می باید
کبوتر وار می دانم به سوی لانه می آیی

چو مجنون تو شد این دل گواهی داد بی تردید
که تو لیلایی و بی شک پی افسانه می آیی

شب دیدار یار است و دل بیدار می جوید
وصالت را ، که می داند به این کاشانه می آیی

« اسیرت » جان زتن وامی نهد هنگام دیدارت
تو از حالش خبر داری از آن سلاّنه می آیی

یکشنبه ، روز عید غدیر ۱۳۸۰/۱۲/۱۲

۴۱

یکـــــــدم خمُـــش باش و ببین آید کنون بانگ سروش
گر بـــــــشنوی آوای او از بیـــــهُشی آیی بـــــــهوش

گـــویــــــد اَلا آن کاروان کـــــــو برد روزی یار مـــــــا
برگشتـــــه با سود کلانـــی ناشی از سیر و فـــروش

باید از آن آرام جان گـــیرم خـــــبر کـــو آمــــــده
یا در دیـــــــار دیگـــری مأوی گزیدستـــــی خموش

وقتی که دل با دلستان می رفت پیمان بست و رفت
اکنون که هنــــــگام وفاداری بــــوَد قدری بــــــکوش

گویــــند هرکــــــو روزگـــاری باز ماند از اصل خویش
هم روزگار وصل خود جویـــــد به صد جوش و خروش

ای دل بیا در گِـــــل نشین تا جان بــــــگیرد جسم من
آرام گیرد یک نفَـــس این مرکـــبِ مست چمــــــوش

ز آنـــــدم که رفتی در ســـــفر راحت ز من بـگرفته او
در کوه و صحرا همـــــــدمی بــــگزیده با جمع وحوش

حالا که تو برگشتـــــه ای بی شک نگـارم آمـــــده
از آن چنین مست آمدی چون می که می آید بجوش

مستـــــی دل مستـــــی تن را شکل دیگـــر می‌دهد
این تجربت خواهی اگـــــــر از ساغـــر یارم بــــنوش

باید به خلوتــــــــگاه خود بخشـــم صفا از مقدمــش
برگـــیرم از دیوارها خــــــیل تصــــــاویر و نقوش

شـــــــاید دل پاک ورا آخــــــــر ربایم از وفــــــــا
او دلـــــــــبر و من دلـــــــــربا بار سفر بــــنهد ز دوش

هنگام دیدار آنـــــــــچنان در برکشـــــــــم او را به بند
آنسان که تو گویی « اسیری » باشدم حلقه بگوش

۱۳۸۰/۱۲/۱۳ صبح دوشنبه

۴۲

جادوی نگاهت زپس عینک دودی
در خاطر من زنده کند طرفه سرودی

یک روز نقاب است نگهبان دو چشمت
نک حفظ کند شیشه ی رنگین کبودی

خود نیک بدانی که چرا چشم بپوشی
چون است دل آن که به او چهره گشودی؟

آن صورت زیبای تو را هرکه ببیند
پاک است ورا دیده و افتد به سجودی

از دیده ی ناپاک و دل بد ، تو نهانی
این نکته همان است که آن را تو ، نمودی

مفتون نگاه تو « اسیر » است ولیکن
بهتر ز اسارت نبود حالیه سودی

دوشنبه ۱۳۸۰/۱۲/۱۳

۴۳

یار را دیدم گرفته در برش
خسته تن کیف و کتاب و دفترش

قصد منزل کرده و راهی شده
زیر باران می رود با جرجرش

گرچه بارانی به تن کرده است او
لیک تر گشته تمام پیکرش

هم زباران لطف او افزون شده
هم زپا برداشته اینک سرش

چهره اش چون ماه نورانی شده
اشک باران می چکد از مرمرش

کاش باران بودم و آرامتر
می چکیدم بر تن بازیگرش

یا پیاله بودم و آن قطره ها
می گرفتم کو چکد از ساغرش

می نیوشیدم از آن آب زلال
تا که جان گیرم از آن شور و شرش

در خیابان جز من و او رهروی
نیست تا با ران کشد زیر پرش

من « اسیرم » می روم هرجا که اوست
زیر باران یا درون آذرش

دو شنبه ۱۳۸۰/۱۲/۱۳

۴۴

با دست بـــــزن شانه بر گـــــــیسوی یار خود
همـــــچون که نوازنده بـــــنواخت سه تار خود

آن موی مـــــــجعـــــد را آرام نــــــــــوازش کن
گلــــــــــگونه ی زیبا را مـــــخراش به خار خود

در کوی وفـــــــاداران ساکن شـــو و بعد از آن
دلـــبرده ی رعنا را برگـــیر تو جار [کنار] خـود

دل در گِلــــــــت ار مانده محرم نــــشوی هرگز
بهتر که سبکــــــــــباری رو در پی کار خــــــود

دل از گِل خود وا کن پا در گِل اگـــــــر باشی
آخر به حریم آیی ســـــــرداده به دار خـــــود

دار اَر کِه ســــــرت گیرد یا آنـــــکه سرا باشد
فرقی نـــــــکند ، واصل گشتـــی به نگار خود

پس خرّمـــی و شادی پیوسته تورا همـــــدم
گـــردیده ، و عشق آید با شعـــــله ی نار خود

از یار سلامـــــــی و گلـــــــشن شدن آتـــــش
دلــــــــبر به بَـرَت آید هنـــــگام قـــــرار خود

اکنون تویی و دلـــــــــبر با خم می و ساغـــــر
برگیر زکامـــــــش بَـــــر ، از یار خُمار خــــــود

وقتـــــــی که دلت بُـــرد او بـــــنهاد برایت دام
اینک که « اسـیر »ت شد او گشته شکار خود

شب ۱۳۸۰/۱۲/۱۶

۴۵

با فــــــروغ چهره ات مهـــتاب را شرمـــــــنده کن
مِـــــهر شـــــب افروز را یکــــــدم بیا تابـــــنده کن
شب چو خورشید جمالـــــــت آتش افــــــروزی کند
آتــــش عشق خودت را در دلــــــــــم پایــــنده کن

من ز بُویت مست و مدهوشم سبو از بهر چیست؟
تلخ بـــــــگذار و ز شهدت جان من آکنــــــــــده کن

خلوتـــــــم را جلوتـــــی ده ای تجلــی بخش دل
بعد از آن در عشق بازی جسم من بازنـــــــــده کن

از کرَم بـــــــــنگر تو یارا بـــــــر من امـــــــــیدوار
آنــــــــــگه آن کاری که آید از دل بخشـــــــنده کن

گرچه دلـــــــــدارم تویی دلـــــــداده من ، لیکن دلت
می ربایـــــــم هرچه خواهـــــی با من یابـــــنده کن

تا دلـــــــت پیش من آمد گو چه باک از فتـــــــنه ها
خواه در بـــــــر گــــیرم و خواهی مـرا سرکنده کن

ای « اســـیر » دل ربا دلـــــبر تو را خواهد کنون
گو به مطرب تا نوازد ، شـــــاد باش و خـــــنده کن

ظهر جمعه ۱۳۸۰/۱۲/۱۷

۴۶

به آرایشـــگرت برگو ، نیازی نیـــست ، برگـــــردد
که زیبایـــیِّ روی تو نـــــشاید بیشـــتر گـــردد

یقین دارم که این آهنگ خـــوش در صورت پاکـــت
زطرحـــــش نا همـــاهنگ و مدادش نیشتر گردد

تو خوش سیما ترین الگوی آرایشـــــگران باشی
خوشا آن چهره ای کــــز روی تو با زیب و فر گردد

کمان ابرویـــــت چندان به تیر عشـــــق می دوزد
دل دلـــــداده ی ما را ، که خود میر ظـــــفر گردد

خط و خالت چنان بی نقص باشد کـــــز هنرمندی
ز هَـــر نقش آفرینـــــی آفـــــرین بر آن هنر گردد

ز زیبایـــی چشمانـــــت نشاید کرد توصیفـــــی
که گر گیرد نگاهـــــم را وجودم پُـــــرشرر گردد

کمند گیـــــــــسوان تـــــــو به دام آرد فـــــــراری را
چه آرد بی قـــــــــراری را که مشتاق خـــــطر گردد

بگو آنکس بیـــــــــــاراید سر و صورت که نقصی را
بـــــــخواهد بر طرف سازد و زآن مرغوبـــــــتر گردد

تو شیدا کرده ای قلب مـــــــــرا ای مهر جـــان افزا
رخـــــــــت بـــــــنما که تا قلبـــم کمی آرام تر گردد

تو چندان رغبت انگیزی که بهر گوشه ی چشمـی
« اسیر » ت از سر شب می نشیند تا سحر گردد

صبح دوشنبه ۲۰/ ۱۲/۱۳۸۰

۴۷

ظهر یک روز گرم تابستان
خسته از کار و تشنه و افتان

تک و تنها به سایه رو کردم
با نمازی به ساحت جانان

تشنگی می نمود وادارم
تا بجویم نتیجه ی باران

آب کو مایه ی حیات آمد
زندگی را نموده آبادان
ماهرویی زپشت پنجره ای
گوئیا دیده حال این انسان

با بلوری زآب سرد و خنک
پای بیرون نهاد از زندان

آمد و با سلام خود جسمم
متوجه نمود بر احسان

سر به پا دادمش جواب سلام
ریختم آب سرد درلیوان

بر لب خشک خود نهادم من
تا بنوشم شراب و گیرم جان

شکر او گفتم و خدایش را
زین توجه که کرد بی اعلان

از پس جرعه ها به همره آب
کم کمک سر گرفتم از دامان

چشم پاکم فتاد در چشمش
مات گشتم ز سحر آن چشمان

تشنگی رفت و آتشی آمد
کوره ای شد وجود من تفتان

جام از دست من فتاد و شکست
دست من ماند در کنار دهان

حال من چون بدید ، راهی شد
سر به پایش نهاد آن فتّان

رفت ودل نیز همرهش می رفت
با امیدی به در گه یزدان

بر لبم این ترانه جاری شد
اشک عشقم ز چشم آویزان

آب خواهم زلال و پاک و خنک
تا بگیرم زدست مه رویان

سایبانی که راحت جان را
بهره گیرم زکار و از ایمان

دلبرم را به بر کشم دائم
شاد باشم همیشه و خندان

هاتفی آمد و چنینم گفت
ای اسیر کرامت رحمان

اینک آن آرزو اجابت شد
پای نه در بهشت جاویدان

ظهر پنجشنبه ۱۳۸۰/۱۲/۲۳

۴۸

یار در عشـــــق می‌کند بازی
با دوصد چـــــهره او به طــــــــنّازی

گاه مجنــون شــــــود گهی لیـــلا
اوج گـــــیرد به سان شهـــــــبازی

گاه فـــــــرهاد بیـــــــــستون گردد
شهد شــــــیرین شود زغمّــــــازی

شیخ صــــــنعا و وامق و عــــــذرا
همـــــه تفســــــیر باشـــد از رازی

حب و عشق است و محض زیبایی
که چنـــــــین می‌کند سرافـــرازی

عاشق از ســـرّ هستـــــی آگه شد
دل از آن می‌دهد به هـــــر نازی

بی قرار ار شـــود ولی شاد است
رقص از آن می‌کند ز هَـــر سازی

حال ، با یار خـــود بـــــگویم من
ای که باشـــم تو را چـــو سربازی

گـــــرچه در اوج من نِـــیَـم چون تو
لیک مـــــا و بلــــــند پروازی

این سخن تا بـــــــگوش یار رسید
بَـــر شُـــد از نای پاکـــش آوازی

کی « اسیر » آن زمان فرا بـــرَسد
نَـــک ، تو باشـــی و کار پـــــردازی

بعد از ظهر ۱۳۸۰/۱۲/۲۵

۴۹

نو شد شب و روز ما در مـــسجد و میــــــخـــانه
آریـــــد بـــرای مـــــا سجـــــاده و پیـــــمانه

یار اهل دعــــا باشد ما جمـــله دعا گویـــــیم
ور ساغر و مِـــی خواهـــد این باده ی مستانه

مؤمن شدم و ساقی هم مســـــت می باقـــی
هم گـــــبرم و هم ترســـــا هم عاقــــل و دیوانه

در مـحضر یار ما مردم همـــــــه خــویشـــان اند
زین روست که نـشناسم من خویش ز بیـــگانه

گر مفتی شـــــــهـری تو یا زاهد دهـــــــــری تو
فاخلع شنو و آنــــــگه شـــو داخل این خـــــانه

مهـــــمانی یار است و مردم همـه مهـــمان اند
حرمت بـنِـه ایشان را ای خـــادم کاشـــــــانه

هرکس به لباس خود عطری زد و خوشـبو شد
از بوی خوش دلـــــــبر آکــــــنده شـــــدی یا نه

ای دل تو اگر هستــــــی وز رایحه اش مستـی
راهی شو و در عشقـــش می سوز چو پروانه

شور از تو اگر بیـــــــند شیرین کشــــدت در بر
آنگه تو بـــــگیر از او یک بوسه ی شـــــکرانــه

خلوت بـــــطلب تا وی آیــــــد به ســــــرای تو
مــــــجنون چو شدی لیلی آید پی افســـــــانه

پیری نـــبُـــوَد مانع در عشـــق گـــــرت بیند
با سحر دو چشمـــــان و یک خنده ی رندانـــــه

من گـــرچه به تن پیرم لیکـــــن به دل برنــــا
راهـــــی ره عشقــــــم هرچند که ســــــلانه

در عشق شتابانـــــــم در راه گـــــر افتانـــــــم
چون طــایر پر خســـــته کو رفت سوی لانــــــه

اُفتان نه منـــــم تنها هـرکس که در این ره شد
آهســـــــته رود ، برنا یا شــــــــاهد فـــــــرزانه

پیمــان اســــارت را با یار چو بستـــــــــم من
گفتــــــم که « اسیرت » را برگـــیر به بیعــانه

۱۳۸۰/۱۲/۲۷ بعد از ظهر دوشنبه

۵۰

بیـــا ساقی که نوروز است و جمع میـــگسار آمـــد
گـــَـــهِ شادی شد و هنگامه‌ی بوس و کنار آمـــد

از آن می دِه که مستـــی آرد و جان را بـــر انگـــیزد
که غـــم از دل فراری گشت و شادی بی قرار آمـــد

خوشا این بزم نوروزی که نوپوشان و دست افشان
همی بینـــــم که با مستان خرامان گلـــــــعذار آمــد

اگر چشمــــــم کند یاری نگاه از او نـــــمی گـــــیرم
که می دانـــــم بـــــرای دیدن من آشـــــکار آمــد

به مطرب گو که بـــــــنوازد به آهنگـــــی طرب افــزا
منـــــش آوازه خوان گردم که ؛ یار آمـــــد نگار آمــد

گر از من حال دل پرسی بـــــگویم چون سپندی کـــو
به آتشـــــدان سپارندش ، پر از شور و شـــرار آمــد

توانی با طپش هایـــــش به رقص آیـــی و برگـیری
دفی کـــــز ضرب آن شیدا کنـــــی هرکـو خمار آمــد

بگو با دلــبرم ؛ هرگـز نبینـد غم در این عالـــم
« اسیر » عشق مَه رویی که خندان سوی دار آمـد

۲۸ /۱۲/۱۳۸۰ ظهر سه شنبه

۵۱

از یار رســـیده است به من هدیه ی دیگر
گویید مرا حالـــیه تبـــریک ســـراســـر

این لطف جدید است و پس از دیر زمانی
اکنون به من از صـــبر و رضا کرده مُـــقدّر

کی شکر توانم بـــــگذارم کرمـــــش را
او از کـــرم این کرده به خود نیز مُـــــقرّر

مـــطلوب من از یار به‌جز یار نــــــباشد
گـــر هر نفســـم لطف کند باز مُـــــکرّر

هر هدیه ی او جلوه ای از مهر جمالـــش
هرجا نگرم چهره ی او گشتـــه مُـــــصوّر

خواهم که ببینم رخ پاکش به دو چشمم
از پرتو نـــورش بـــــشوم پاک و مُـــــنوّر

راهی بــــگزینـــم که به او خاتمـــه یابد
پا برکشـــم از سیر و سفر های مُـــــدوّر

من منــــــتظرم تا که بشارت دهدم پیـــک
در دیدن دلـــدار « اسیر » است مُـــحرَّر

بعد از ظهر پنجشنبه ۱۳۸۱/۱/۱

۵۲

روزگاری در رقابت با حریفان گشت طی
ملک دل هم کارزاری بود چونان ملک کی

همت ما در ستیز و رشک و شک مصروف شد
عشق ما چون دیگران غمگین شد از بنیاد و پی

خلوتی حاصل شد و درگوش جانم ، هاتفی
برکشید از جانب دلدار یک فریاد و هِی

کاین چه آیینی بود کز عشق و لطف و مرحمت
جز غم و اندوه و هجران بهره ای ناید ز وی

کیست آن کو می نداند سبزه زار و نوبهار
حاصل باران پاییز است و یخبندان دی

اشک چشم عاشق از عشق است نی ز افسردگی
با امید است آنکه دائم می سراید کاش و ای

صلح اگر داری بیار و غم از این محفل ببر
نغمه ی شادی بپا کن گرچه باشد ساز، نی

دل اگر خلوتگه یارت شد این وصلست، پس
کی به هجران مبتلایی، گر به رومی او به ری

خیز و ساقی را خبر کن تا که مستی آورد
جام جم برگیرد و پیمانه پر سازد ز می

تا « اسیر » این پند را بشنید، نوری پر کشید
گم شد از چشمش، به سوی زهره رفت او یا جدی

یکشنبه شب ۱۳۸۱/۱/۴

۵۳

عشق نامحدود وجان ، محدود و جسم آمدنصاب
این زکات است و به قدر حاجت آید در حساب

گر نیازت بیش باشد سهم تو افزون شود
ناز بسیار است ، آن سان کو نگنجد در کتاب

شور نا محدود ، در ظرف دل محدود ما
بی قراری زاید و هردم بیافزاید شتاب

یار از ما صبر خواهد وقت ما اندک بود
صبر کی داند که تب در جان او افکنده تاب

عاشق اندر این دو راهی گشته سرگردان ، از آن
راه اندوه و فسوسش می کشد سوی سراب

لیک گر عاشق شدی ، اندک نباشد مهلتت
لحظه ای از عشق برتر باشد از سال تراب

شور آن یک لحظه مستت می‌کند ، چون واله ای
کو همی گیرد مدام از دست مه رویان شراب

شاد تر از بی قراری کو به رقص آمد کجاست ؟
چون نوازد نغمه ی خوش، صاحب چنگ و رباب !!

آن که دلدارش به پیغامی ورا مهمان کند
پیر اگر باشد به وجد آید زسر گیرد شباب

گر به دیدارش بخواند یا صبوری خواهد او
پرکشد از این خطاب و اوج گیرد چون عقاب

زانکه غایت وصل باشد ، حال یا وقت دگر
از خطابش آیتی آمد که ؛ بردارد نقاب !!

عرصه ی سیمرغ عشق آید ز شهبازی جوان
نه از « اسیر » خسته و مأیوس و مغلوب زباب

غروب سه شنبه ۱۳۸۱/۱/۶

۵۴

در خیابانی شلوغ و پرچراغ
مانده بودم تا که کی آید فراغ

گلفروشی بی خبر بر شیشه زد
دسته ای گل داشت با چشمان زاغ

شیشه را پایین زدم با خنده ای
گفت این گل می بر انگیزد دماغ

گفتمش خود بهتر از گل آمدی
از کجا گیرم وجودت را سراغ

گفت گل از گلستان اورده ام
باغبان را ملجأ مأوی است باغ

گفتمش گلها زتو خوشبو شده
یا تو خوشبویی زگل در باغ و راغ

خنده کرد و گفت گلهایم بخر
سبز می گردد هم اکنونت چراغ

گل خریدن از « اسیر » آمد و لیک
دل از آن چشم و از آن خنده است داغ

صبح و ظهر پنجشنبه ۱۳۸۱/۱/۸

۵۵

من به راه خود همی رفتم که ناگه کودکان
در خیابان از پی هم آمدندی از نهان

سرعتم کم بود و با یک ترمز فوری ، خطر
رفع شد لیکن کسی از پشت سر ، کوبیدمان

آمدم بیرون و بایک دید ، دیدم صحنه را
سرگرفتم تا ببینم چهره ی آن قهرمان

کاین چنین « خود و سپر » بشکافته از ضربه اش
درد سر آورده اکنون از برایم ارمغان

از نگاه پاک و سیمای خوش آن نازنین
شد فراموشم شکایت ، مات گشتم ناگهان

رنگ رخسارش پریده ، گشته نورانی چو ماه
با سلام و معذرت خواهی به من گفت آن جوان

این خسارت هرچه باشد می پذیرم بی دریغ
من نمی دانم چرا از کف فرا رفتم عنان

کم کم او با گفته هایش جرأتم افزود و من
گفتمش قابل ندارد، این خسارت نیست ، هان !

این تصادف فرصتی شد تا که همصحبت شوم
با گلی زیبا که روییده است در باغ جهان

خالق زیبایی تو ، این پدیدآورده تا
پرتوی از روی پاکش را کند بر من عیان

آن جمیلی کو چنین زیبا تو را تصویر کرد
از جمال خویش الگو گیرد و آرد نشان

هم از آن آهنگ خوش کز نای تو بشنیده ام
شاد و مسرورم که آوردی سلام از آسمان

عذر ، من خواهم که دیر از این خیابان آمدم
کاش چندی پیش می کردی چنین سرکوبمان

بعد از این هرروزه از این راه می آیم که تو
با من اینجا همسخن گشتی بت شیرین دهان

خنده ای کرد و نگاهی از ره مهر و صفا
چهره اش گلگون ، و آتش زد مرا در عمق جان

با زبان دل همی گفت : ای « اسیر » بی خبر
قصد من هم زین تصادف ، عشق بود ای مهربان

ظهر پنجشنبه ۱۳۸۱/۱/۸

۵۶

باز رگباری زباران یادم آورد از بهاران
واز خروش آبشاران در سکوت کوهساران

قطره قطره همچو اشک عاشق شوریده ریزد
زآسمان بر دشت و بر دامان پاک سبزه زاران

جنگل انبوه اکنون تن بشوید بار دیگر
بوی نم شد منتشر در بیشه ها و کشتزاران

هرکجا لطف و طراوت اینچنین با هم در آمد
می برانگیزد خیال و لحظه ی دیدار یاران

کاش من در زیر باران دست دلدارم بگیرم
پابه پایش ره سپارم در کنار جویباران

همنوا با نغمه ی آب روان در گوش جانش
نکته ها از عشق خود گویم یکایک از هزاران

ابر و رگبارش چنان عشق است و چشم اشکبارم
این دو رسم از یک حقیقت بوده طیّ روزگاران

آب دیده گر بریزد جسم و جان ها تازه گردد
شور و شادی می فزاید در دل امیدواران

آنکه از عشق و محبت بهره ای نا برده گوید
اشک ناید جز ز اندوه و فسوس غمگساران

اشک غم چون سیل باشد کو فرا آمد زباران
می‌کند گاهی همان کآید زدست نابکاران

آفتاب آمد پس از آن نم نم و رنگین کمانش
تا بگیرد او قرار یار را از بی قراران

من « اسیرم » می بدانم لرزش دل از چه باشد
خیز و بنگر یار را در دشت پر از گلعذاران

عصر جمعه ۱۳۸۱/۱/۹

۵۷

پرسی که چرا هر دم شادانـــــم و خندانـــم
در شادی و در مـــاتم شادانـــم و خندانـــم

از من چـــو تو پرسیدی شادیّ مـــــرا دیدی
جلب نظـــرت کردم شادانـــم و خندانـــم

زآنـــــگه که دلم بردی از جام مِی ام خوردی
گفتـــی که پسندیدم شادانـــم و خندانـــم

زآن جام که نوشـــیدی رخ از همه پوشـــیدی
از جای لبـــت خوردم شادانـــم و خندانـــم

در محفل ما وقتـــــی با برقع خود گشتـــــی
من چشـــم تورا دیدم شادانـــم و خندانـــم

بر تخت چو بنشستی دیدم که تو هم مستی
از مستی دلـــــدارم شادانـــم و خندانـــم

وقتـــــی که تو از پیـــری پیمان وفا گـــــیری
گـــویا که نه من پـــیرم شادانـــم و خندانـــم

آن دم که تو می رفتـــی با خنده به من گفتی
آخر به بـــرت گیرم شادانـــــم و خندانـــم

محروم گـــــرَم کردی از صحبت خود چـــندی
با یاد تو خوش بودم شادانـــــم و خندانـــــم

هر فتنه ی جانـــــسوزی پایان بُـــوَدش روزی
در فتنه ات ار سوزم شادانـــــم و خندانـــــم

تو حال مـرا دیدی غـــــم ها همه برچـــــیدی
با عشق تو ام همـــــدم شادانــــم و خندانــــم

شور است و همه شـــادی سوز دل این وادی
نامـــش نـــگذارم غم شادانـــم و خندانـم

ای یار تو می دانی ، از چیست که پرسانی ؟
تا هم سخنـــت گردم ؟ شادانـــم و خندانـــم

در بزم « اســـیر » آیـــــی در خلوت تنهایــــی
بینـــی که به زنجیرم شادانــــم و خندانــــم

شنبه شب ۱۳۸۱/۱/۱۰

۵۸

عشق آن باشد که سر بر آسمان
ساید و جاری شود در عمق جان

در زمینش آسمانی می‌شود
متصل گردد به یار مهربان

گر ندارد سر به بالا خاکی است
شهوت است آن کو که می گیرد عنان

دل از این آلو دگی ها پاک کن
ای گل زیبای عاشق ای جوان

گر چه معشوق از زمین آورده ای
دست او در دست خود داری ، بدان

حلقه ی وصل شما عشق خدا است
او رقم زد صورت زیبایتان

جذبه ی زیبایی از آهنگ او است
او نهاد این دست در دستانتان

این چنین عشقی زمینی گر بود
آسمانی با شد ، او همراهتان

ای « اسیر » این شهد گفتار از تو نیست
او تو را گوید که این گو وآن بخوان

۱۳۸۱/۱/۱۴

۵۹

خواب دیدم که به آوای بلند
زد صدا یار مرا با لبخند

پیش من آمد و با آرامش
گفت اکنون که رهایی از بند
نزد ما باش و بکن خدمت ما
اجرتت نیز دهم هر از چند

گفتمش من که نیم لایق تو
این مقامی است که شاهان خواهند

گفت ما شاه نخواهیم و امیر
بندیان شیوه ی خدمت دانند

گرچه در بند نه ای ، حال ، ولی
راه طی کرده ای از بخت بلند

من در این فکر که شایسته نیم
او خریدار و مرا کرده پسند

شاد ومشعوف از این داد وستد
خادم یار شدم بی ترفند

گفت : راهی شو ، و در راه شدم
همچو صیدی که گرفتار کمند

باغ و بستان همه طی شد یکسر
وارد قصر شدم بی مانند
خادمانش همه تعظیم کنان
او بفرمود که ؛ بیرون باشند

خلوتی گشت فراهم ، دلدار
هم طلب کرد سه تاری آرند

در ببست و به منش داد و نشست
گفت بنواز که یاران شاد اند

ساعتی بعد به بر داشت مرا
یوسفش بودم و لیکن پابند

گفت : زآندم که تو را دیده بدید
در پی ات بودم و جویان یابند

گرچه معشوق بجوید بیدار
عاشقان را بنگر ، در خوابند

سرگرفتم که ببینم خفته
گوش بشنید ، صلا می دادند

که ؛ کنون وقت نماز است و دعا
در مسجد به شما بگشادند

صدق رؤیای من از گفته ی یار
شد هویدا که شدم شاهد پند

عاشقان تا چو « اسیر » اند به خواب
همه در حسرت یک دیدارند

غروب چهارشنبه ۱۳۸۱/۱/۱۴

۶۰

حساب عاشقان جمع است وتلفیق
روال غمگنان فصل است و تفریق

یکی بر اهل دل در می گشاید
یکی بگشوده ها را کرده تغلیق

مرام ما نباشد باز ، بستن
نیاید در خیالم جور و تضییق

تو همدم با غمی گر می پسندی
برای دیگران توهین و تفسیق

زیار دلربا آمد خطابی
که یاران را بباید کرد تشویق

اگر اهل وصالی گو بجوید
روان خسته از دلدار توفیق

طریق عشق و مستی گونه گون است
مبادا از تو آید غیر تصدیق

هر آنکس ره بجوید راه یابد
که رهجو را نشاید غیر تحقیق

به حق واصل شوی گر شادباشی
غم ار آید بیاندازد به تعویق

ازاین آوای خوش در گوش جانم
هوای دلبرم گردیده تعمیق

چه دلداری ؟ که گر مستی نمودم
مرا از خدمتش ننمود تعلیق

اگر شادی فزای بزم بودم
به همراه عزیزان او به تصفیق

عنایت های او در خلوت دل
نشاید کرد در گفتار تنسیق

« اسیرا » عزم کن رفتار خود را
به گفتارت دهی هر لحظه تطبیق

۱۳۸۱/۱/۱۷

۶۱

بیـــــــــار ای دل زهـــــــجران و وصال یار تفســـــــــیری
بـــــکن زاحــــــوال خود با او برایــــــم وصف و تقـــریری

چرا دائم هـــمی گویی که غم با عشق بیگانه است ؟
چه باشــــــد حال آن کــــــو از فراق آورده تـــــقدیری ؟

تو از خون دل مـــــجنون و فـــــرهاد ار خــــبر داری
بــــگو چون است این حالت و از آن آری چه تعبـیری ؟

بــــگفتا : خود دچار شور عشق و سوز آن هستـــــم
همـــــان آتش که از یک شعله اش در حال تــــنویری

بــــپرس از عاشق لیـــلا و شـــیرین تا بــــگویندت
که از ضـــیق کـــلام افتاده در افـــواه تــــزویری

تو می دانی که اشک از شادی و غم می‌شود حاصل
ولی از اشک ، بهر غـــم فراهم گشتـــه تــصویری

غم آن باشد که مأیوســـانه دل افســرده می سازد
نه آن کـــو تیشه می کوبد به یأس از بهر تــــبشیری

چرا با هـــر ملامتـــــگر به حجت می‌شود عـــاشق
گـــر از جــــور و جفـــای یار او آرند تکثـــــیری ؟!!

جفا نَــبــوَد به نزد او هر آنــــچه دیگران گویـــــند
که رفتـــــار نگـــار او نـــــــدارد هیچ تغیــــــیری

چو عشق آمد نمــــــی یابد به‌جز زیبایـــی و شادی
کفـــایت می‌کند او را ز یــــــار خویش تحــــریری

وصال آن دم فراهم شد که چشمـــت دید و دل لرزید
از آن پس فتـــــنه ار بارد نیــــــارد غیر تکبـــیری

صـــبوری میوه ی شـــــــیرین عشق است و نمی زاید
به‌جز شور و وفا ، و می‌دهد تن را به تـــــــطهیری

مـــــحبت را ز رحمـــــت دان و غم را از خشونت ، هان
نــــــمی آید دو نا همـــــگن به هم هنگام تـــــــدبیری

دل از اندوه و غم بــــــزدای و مالامال شــــــــادی کن
بــــــپرداز آن سرا را کــــــــو بود مـــحتاج تـــــعمیری

لباس نو بــــــپوشانـــــــش که اینـــــــــک یار می آید
بــــــگیر آن را تو سر تا پا ز فرش و عرش تـــــعطیری

« اسیر » این گفت و می داند که عشق شاد او دارد
زپی تـــقدیر و تـــبشیر و کمـــی تـــحذیر و تـــکفیری

سه شنبه ۱۳۸۱/۱/۲۰

۶۲

آسیمه سرم آمد گفت آمده ام ای جان
با چشم ترم آمد گفت آمده ام ای جان

در بستر بیماری افتاده بُدم تنها
ناگه به برم آمد گفت آمده ام ای جان

در گاه جوانی من دلداده ی او گشتم
پیرانه سرم آمد گفت آمده ام ای جان

گفتم گهِ جان دادن گفت آبِ حیاتم من
وقت سفرم آمد گفت آمده ام ای جان

دستی به نوازش برد بر گونه و بر چشمم
نور بصرم آمد گفت آمده ام ای جان

یک قطره زچشمانش خشکیده لبم تر کرد
شوری به سرم آمد گفت آمده ام ای جان

حالم چو بدید آن مه لبخند به لب آورد
آنگه به کرم آمد گفت آمده ام ای جان

از شربت لبهایش یک جرعه به کامم ریخت
جان پر شررم آمد گفت آمده ام ای جان

دستم بگرفت او با خود جانب صحرا بُرد
گل در نظرم آمد گفت آمده ام ای جان

با زمزمه ای گفتم یارا شده ای جفتم
با بارقه ی چشمش گفت آمده ام ای جان

دل تا که « اسیر » ش شد بگزید صبوری را
تا زیر پرم آمد گفت آمده ام ای جان

۱۳۸۱/۱/۲۳ ظهر جمعه

۶۳

دی واعظی به مسجد می گفت عاشقی را
بگزین تو گریه بسیار واز خنده اندکی را

آیا خبر نداری از گفته ی خداوند
فلیضحکوا قلیلا و لیبکوا کثیرا

می گفت و خود ندانست کاین وصف مجرمانست
نی آنکه برگزیده با یار همدمی را
آن کو خبر ندارد از شور عشق و مستی
در طول زندگانی غمگن بود بسی را

عاشق همیشه شادان باشد ، که در دل او
شوری است کو بر آرد هرلحظه خنده ای را

دراشک چشم شیدا کی غم کنی تو پیدا
وآن نم کند هویدا تفسیر آیه ای را

هرخنده از امیدی دارد نشانه ور نه
کی نا امید دارد از خنده بهره ای را

هستی چو شد فراهم عشق و امید باهم
بودند و نک بگفتم بهر تو نکته ای را

ای دل بیا بخندیم بر هر غمی زشادی
تاناامید جوید مأوای دیگری را

بشنید من «اسیرم » آمد که این منم غم
گفتم : برو که شادم ، غمگن بجو کسی را
صبح شنبه ۱۳۸۱/۱/۲۴

۶۴

بازابـــــروی زیبا را بهــــــر چه گـــــره دادی
محـــــــروم چرا کردی خودرا ز همه شـــــادی

اخم از رخ خــــود وا کن با خــــنده تماشا کن
یاران همه می رقصند جـشن است در این وادی

سستی نکن و یکـــــدم با ما تو بشو همـــــــدم
اینها همه می دانـــــند در رقص تو اســـــــتادی

زد یار چو کف بر کف گفـــــتا که بزن بــــــــر دف
خـــــندان شد و در میدان چرخی زد و شــد هادی

من دف زدم او رقصـــــان گفـــتا که غزل بر خوان
تا بلـــــکه به شادی ها از مـــــــا بشـــــود یادی

چندان غزلـــــش خواندم لختی ز نـــــــوا ماندم
گفتا که بــــــخوان یارا از بهر چـــــه اِستــــــادی

ساقی که زره آمد حــــــیرت زده گشـــــــتی زد
گفتا که بگو با من مستـــــــان زچه مِی دادی ؟!!

گفتــــــم زمِیِ شــــــــادی و ازساغـــــــر آزادی
غم رفتـــــــه از این وادی ما را بــکن امــــدادی

ساغر بــــــگرفت آندم من نیز همی خـــــــواندم
پیـــــمانه به پیـــــمانه طی شــــد هـــمه آبادی

یار آمد و با مســــــتی بـــــگرفت مــــــرا دستی
گفتــــــا که کــــجا بارت از دوش تو بـــــــنهادی

در خلوت دل بـــــــردم از جام می اش خـــوردم
گفتا به « اســـیر » خود ، در وصـــل من آزادی

۱۳۸۱/۱/۲۴ غروب شنبه

۶۵

پرســـم که کدامـــین می از بهـــــر شما آرم
این میـــکده پر باشد خــــــم هاست به انبارم

اینــــــجا همه می آیند یک لحظه بیاسایـــــند
از تاجــــــــر و از عـــــابر من مـــــنزل چاپارم

هر می که تو خواهانـــی بر دیده تو مهمانـــی
گفتی که تو بـــگزینـــش من سخت گرفتـــارم

زان کهــــنه می ات دادم دیدی که چه استادم
یک کیــــسه ی زر دادی شکــــــرانه ی ایثارم

گفتـــم صنمـــــا زر را برگــــــیر و نشان ام ده
گویا که تو شهــــــــزادی گفتی که زتجـــــارم

این گفتی و زانگشتـــــان دلـــــبرده و سرجنبان
یک حلــــقه به من دادی باخنـــــده که ناچارم

گفتـــــم که بگو نامـــــت سروی و گل اندامـــت
چشمــــــــت چو در غلطان رخشـــید که سحارم

گفتی که به بستان رو در دشت و گلستان شو
چـــون گل همـــــه را دیدی من آن گل بی خارم

گفتــم تو کجا هستــــی خواهم زتو گر دستی
گفتـــــی که مـگر مستــــی نزد تو نشان دارم

رفتـی و دلـــــم بردی من مانـــــدم و آن دردی
وآن آیت زرّینـــــــــت بر دیده چو بــــــــــــگذارم

زان پس دل دیوانه بــــــنشسته به میــــــخانه
گوید که منــــم عاشق مستانـــــــه به اقرارم

گفتـــــم به دل شیدا راهـــــــی شو و کن پیدا
مأوای نــــگارت را گفتــــــــا مـــــــــده آزارم

این جای قدم هایــــش وآن خنده ی زیبایــــش
اینجا به منـــش می گفت بنگر تو به رخسارم

دیدی که کجا بـــنشست بگرفت قدح در دست
آنجا شده او سرمست جامــــش بده بفشارم

این میــــکده از بویــش گردیده چنان کویـــــش
آیا تو هــــمی خواهی سرگشـــته ی امصارم

مـــــیعاد وصال من اینــــــجاست نه در گلـشن
من منتظـــــرش مانـــــــم تا کی کند احضـــارم

دل مست تو شد دلــــــــبر یکـــــــبار دگر بـگذر
زین راه که تا بینـــــی هردم دهـــد اخــــطارم

پا گیر و بـــــــدادم رس یکــــدم تو بگویش بس
از عشق تو رســــوا کرد انــــــدر همه انظارم

با دل شده ام همــــره ترسم که شود گمــــره
می سوزم از این شورش نی زان بشود عارم

گـــر میر سفر گـــــردد یا پیر هـــــنر گـــــــردد
با او بــــــشوم شـــــاهد یا زاهد و در غــــــارم

سالی شـــــد و دل لرزیـــد وآن آیت خود را دید
آورد و نشانـــــــــم داد پنـــداشت زکـــــــــفارم

ناگه تب و تاب آمـــــــــد گویی که عقاب آمـــــد
بــــــگشود درش چون پــــــر بـــــگرفت به منقارم

گفتـــــــم که نگار آمــــــد یار آمــــــد و یار آمـــــد
یک صیحه زدم گشتـــــــی با دست به انــــکارم

گفتـــــی تو به آرامی پی جو نـــــــشدی گامی
گفتــــم که نشان هایـــــت شد نقطه ی پرگارم

گفتی که همـــــین منزل مارا بــــــشود محفل
بایــــــد که بــــــیارایم این مســــــکن و تالارم

گفتـــــم که خم و می را گفتــــی که بده کی را
گفتـــــــم که زمیــــــــخانه گفتــــــی بده آمارم

میــــخانه ی عشق است این تعطیل نکن آیین
من شاهــــــم و درویشی افــــکند به جان نارم

این خانه چو رهگیر است مأوای زمینگیر است
شادم که گذارد ســــــر یک خسته بــــــه دیوارم

ای برده دلـــــــم آسان مایـــــیم و تو و احسان
گفتــــــــی گــــــه وصل آمد برگـــــــــیر تو زنهارم

دیدی که « اســــیر » تو گــــــــــــردیده وزیر تو
بردی به سرا گفتــــــــی اکنون شــــــده ای یارم

بعد از ظهر دوشنبه ۱۳۸۱/۱/۲۶

۶۶

یار من ای یاور من دلــــــــــــبر و دلـــــــــــــدار منـــــــی
این دل خــــــوش باور من گفت کـــه تو زار منــــــــــی

هردم و هر لحظه مـــــــرا می کشد او سوی ســـــرا
گویـــــــدم از خانه در آ دیـــــــده که تو جــــار منـــــــی

گفتمـــــــش ای دل بنشین کم کمـــــک از عرش برین
آیدم اینـــــــجا به زمین تا که تو همـــــــــکار منــــــی

ای صـــــنم این دل زکمین ، مکـــــــر تورا کرده مبین
راه دگر را بـــــگزین گــــــر که گرفتــــار منــــــــی

دی به خیال تو کمـــــــی بر مژه بـــــنشست نمـــی
گفت : دلارام ، دمـــــی خوش که تو در دار منــــــی

این خــــم و میـــــــخانه ی ما گــــــویدت از خانه در آ
گشتــــه یقینــــــم که شما جمعه به بازار منــــــی

مِــــی گرت اینــــجا نخوری می دهمـــت خانه بری
بایــــــدت از ما بخـــــــری ز آنکه تو ناچار منــــــــی

مست خیالـــــــت شـــده دل همــــــره او قالب گِـــل
با طربـــــــم گفت بـــــــهل ، عــــــازم دیدار منــــــی

لـــــــــرزش دل آیت او شـــــــوق و شعــــــف رایت او
عشق تو شـــــد غایت او ســـرور و سالار منــــــــی

جمعه شـــــــد و آمده ای مشـــــتری میــــــــکده ای
ســــــــر به دل ما زده ای نقـــــطه ی پرگار منــــــی

دور تو گردان دل و تن تا شــــــنوم از تو ســــــخن
گفتــــــی از آن می بده من گــر که تو در کار منــــــی

دادم از آن کهنه مِـی ات خوردی و گفتــــم ز پی ات
نار مِـــی و سوز دِی ات گــفت که بیمـــــار منــــــی

وقتــــی از آن مِی تو بجوش آمده گفتـی که بگوش
گفتــمـــــت این باده بـــــنوش رونق تالار منــــــی

خوردی و گفتی به خروش می خَرَمــت باده فروش
میــــــکده یکـــــباره خموش ، گفتم : اگر یار منــــی

گفتــــــی نگار تو منـــــم این شــــده ورد دهنــــــم
نک بــــــشنو این سخنــــــم ؛ محرم اسرار منـــــی

گفتــــــم « اسیر » تو شدم نای و سفــــیر تو شدم
تا کـــــه وزیر تو شــــــدم ، هــــــادی افکار منــــی

۱۳۸۱/۱/۲۸ چهارشنبه بعد از ظهر

۶۷

زیر کمان ابــــرویت خَم شده پشتـــــم صـــــــنما
همچو خَمی که ملتزم گشتـه به دسته ی عصا

از ره مهر اگـــــــر کنی یک نگهـــی به خسته ات
بار دگر قامت او ســــر بــــــکشد سوی سَــــــما

گر که عنایت نکنی می شکنــــــد سرو قـــــدش
چون بـــــرسد به قاب قوسین دو مژگان شـــــما

آبی موّاج دو چشمـــــــــان تو او را بـــــــــکِشد
هر دم و هر لحظه به گـــــرداب نگاهــــــت ز وفا

نَک که به چشمان تو بنشسته من آسوده شدم
خواه بــــگو فــقد هلک یا که بـــــــگو فـــقد نجا

گر که مــــرا ماهی دریای نگاهـــــت بـــــخورد
ایمنــــم آنجـــــا ، بــــشوم یونس در حال دعـــا

من شده ام مِلک شمـــــا گر بــــبری یا نــــبری
زانکه « اســـیر » تو شدم مفـــتَخرم در همه جا

۱۳۸۱/۱/۳۰ غروب جمعه (۱)

(۱) این سروده ام در اوین را به هاله و عزت سحابی عزیز تقدیم می‌کنم که از بند زندان اوین و زندان ایران پرکشیدند و رهای رها، به معشوق خود رسیدند. شاید وصف الحال غمزدگان خانواده‌ی بزرگ و عزیز سحابی و دوستان آن راه و روش و منش انسانی و اخلاقی باشد. راهشان پایدار و پر رهرو باد و نام شان جاودان. پاینده ایران (۱۲خرداد ۱۳۹۰)

۶۸

سهم اگر خواهی بیا از ما ببر
نقد خود بگذار و گلشن را بخر

گل بگیر و غنچه ی لبهای خود
نه بر آن تا غنچه باز آرد هنر

همچو زنبور عسل از شیره اش
نوش جان کن تا که شهد آری ثمر

سود سهمت بیمه دارد از خدا
در صدش نا گفتنی و بی ضرر

نشنوی گر پند من نادم شوی
جمله ی سرمایه ات گردد هدر

ای لطیف از صنعت سخت و خشن
خود رهان و در طبیعت کن گذر

نرمش و آرامش و آسودگی
بهره ات گردد پس از شور و شرر

ویژه باشد سودت ار شیدا کنی
این « اسیر » خسته را با یک نظر

دوشنبه ۱۳۸۱/۲/۲

۶۹

بلبل زچه می خواند صبحانه و عصرانه ؟
بهر چه فراهم شد شمع و گل و پروانه ؟

گه پر بکشد آگه ، گاهی بزند چهچه
گوید به گلش به به با نغمه ی مستانه

گاهی به شمال است او گاهی به جنوب است او
همراه سفر گردد با یا ر ، صمیمانه

اینجا چو خزان آید بلبل تو نمی بینی
هجرت کند او با گل کاشانه به کاشانه

در جای دگر نوروز با فرّ و شکوه آید
هرگز نکشد هجران او از پی جانانه

پروانه و شمع اما شور دگری دارد
می سوزد و می سازد با شمع شجاعانه

او ز آتش دل بی پر ، افتد به دل آذر
گوید به گل ای دلبر راضی شده ای یا نه ؟

ای دل تو چنان مستان راهی شو و از بستان
یک شاخه ی گل بستان و آنگه تو و میخانه

بنشین و بنوش آنجا تا یار گذارد پا
در میکده با اویی همکاسه و همخانه

عزمت چو ببیند او گوید که « اسیر » ما
من با تو شدم همره در مسند و ویرانه

ظهر پنجشنبه ۱۳۸۱/۲/۵

۷۰

آن که ما را همچو یوسف در ته چاهش بَرَد
ریسمان ها را برآرد تا امیدم بنگرد

ور به بازار فروش بردگان باشم متاع
چون زلیخا با کمی زر برده اش را می خَرَد

چاه و بازار است و در بارش کمین یار ما
گه به زندان گه به مسند گه قمیصش می دَرَد

من نباشم از کمند او گریزان هرزمان
دام عشق آتشین اش پیش پایم گستَرَد

هرکه بگریزد ، به زندان بلا افتد ، مگر
باز گردد تا دوباره از مسیرش بگذرد

یار اگر لطفی کند پیراهن بدریده ام
نور در چشم سپید منتظر می‌آورد

بشنو این پیغام من ؛ از عشق مگریز ای عزیز
تا که با شور و شعف غم از دلت بیرون بَرَد

ای « اسیر » از چرخ بازیگر بکن یادی که او
یوسف آخر در پی یارش دوان ، می پرورَد

ظهر شنبه ۱۳۸۱/۲/۷

۷۱

داور شدی و قاضی ماییم و تو و بازی
از حکم تو ام راضی با ما چو تو دمسازی

امر آنچه تو فرمایی ما را نبود رایی
حاکم تو به هرجایی بی مثلی و انبازی

گه منع کنی یارا گه وابنهی مارا
ناگه بکشی ما را در عین سرافرازی

ای داور زیبا رو ای درد مرا دارو
بشکست مرا بارو از خنده ای و نازی

ز اندوه شدم ایمن دانستم از آن پس من
گر غم بود از آهن بنیاد بر اندازی

گفتی که تو و شادی در بستر این وادی
تارت چو به من دادی گفتم تو و آوازی

زآوای خوش دلبر چون مرغ زدم پرپر
تارم بگرفت آذر شیدا زدمت سازی

رقصیدی و رقصیدم خندیدی و خندیدم
می گفتی و بشنیدم از عشق تو ابرازی

گفتی که تو پیروزی پر شوری و پر سوزی
گفتم که زتو روزی صادر شده اعجازی

گفتم که « اسیر» ت را برگیر و ببر یارا
دیدم که به لبهایت آمد که به انجازی

صبح یکشنبه ۱۳۸۱/۲/۸

۷۲

برق چشم و رعد فـــــــریادت چو در جانـــــم نشست
چشم و گوشـــــــم را ز هــر براق و آوایی بـــــــبست

غافـــــــلان انگشت حـــــیرت را بــــــگوش آورده اند
از خروشت ، زانـکه دندان در دهان هاشان شکست

صیحـــــه ای اینــــــــگونه ناید از لطیـــــــــفی در گمان
انتـــــــظار از نای او وای دل انگـــــــیز و خوش است

خـــــنده بر لب آمدم از اخم و فــــــریادی چنـــــــین
گفتــــم از ما جان و تن با خنده ات از هم گســـــست

بــــــعد از آن هر وای تو ما را خوش آیـــــند است و با
هر نگاهت می شوم چون باده نوشان مست مست

در کمــــند عشقـــــت ای جان ، این دل شـــیدای من
ناتوان بود ، ار توان می داشت از آن می نـــــــجست

خـــــود توان بخشـــــی و از غفـلت ورا مانع شـــــوی
دم به دم ره می نمایـی دست او گـــــیری به دست

گفت « اسیرا » گر که صبرت پیشه سازی واصلـــی
هرکه در عشقـــــش صبور آمد ز اندوهـــــــش برست

صبح سه شنبه ۱۳۸۱/۲/۱۰

۷۳

ای بت شیرین بیانـــم هرکلامــــت چون عسل
کام دل را می نـــوازد برتر از شـــعر و غـــزل

هیچ آهنگـــی نـــباشد خوشـــــتر از گفتار تو
گوئیـــــا بـــــشنیده ام وایـــــت من از روز ازل

نغـــــمه ی معشوق از بهر دل شـــــیدای من
ســـــــاحل آرام دریای امـــید است و امـــــل

عشق و امیدم بـــیفزاید چو می گویی سخن
تا که یار خویـــــش را روزی بـــــــگیرم در بغل

آنـــکه در گوش عزیزش می‌کند نجوا تویـــی
از شعف ترسـم که پیش از موعدش آید اجل

هرکه را اینـگونه شهدی شد فراهم هرگز او
همچو فرهادی نمی بیند ز شیرینـــــش بدل

تیــــشه بر می دارد و برکوه غم می کوبد او
تا بـــرااندازد نــــــهاد غم به گفــــتار و عمـــــل

عشق اگر گوید به دریا رو چنـــان یونس رَوَم
ور بـــــگوید سوی صــــــحرا رو و یا روی جبل

عاشقـان را سینه چاک و همـــره دار و رسن
دیده ها دیده است و هریک آمده ضرب المثل

وادی ایمن بود آنـــــجا که هم صحبت شوی
با نـــگار نازنینــــت فارغ از اهـــل جـــــــدل

از سر مهر ار گذاری سر بـــفرمانـــش یقین
مــــحرم اســــرار می گردی تو ایمن از زلل

گر « اســــــیر » عارض یاری مبارک باشدت
ور نه گمـراهی و شامل گرددت بل هم اضل

پنجشنبه شب ۱۲/ ۲/ ۱۳۸۱

چهار: قطعات

۷۴

هر گل زیبا که بینی در طبیعت آخرش
بو و زیبایی خود بنهاده پرپر می‌شود

هم بسر آید بهار و گلستان بی برگ و بار
در زمستان جامه های سبز آذر می‌شود

طبع گل این است و بلبل این بداند لیک باز
در بهاران نوبت گل بار دیگر می‌شود

با طبیعت همدم ار باشی نمی بینی گزند
صبر و امیدت به نومیدی مظفر می‌شود

آن گل زیبا و خوشبو را بجو کو لا یزال
نو بهارش بی خزان است و مکرر می‌شود

۱۳۸۱/۱/۱۲ بند ۲۴۰ اوین

۷۵

غم بگو از خانه ام بیرون رود
کش نباشد این سرا مأوای او

لطف وشادی تا در این عالم بود
جا نگیرد در دلم سودای او

من زشادی می سرایم متصل
بوده‌ام پی گیر در پروای او

شعر من بر هر که می خواند روا ست
جز بر آن ، کو غمگن است آوای او

۱۳۸۱/۱/۱۴

۷۶

آب و جارو می زند راه تو را
اشک چشم و موی مژگانم هنوز

دل زآهنگ خوشت دف می زند
جان و تن شیدا و رقصانم هنوز

نامه ات از اصطکاک بوسه ام
پاره گردیده است و می خوانم هنوز

گفته بودم عشق من بی انتها ست
از شرارش داغ و سوزانم هنوز

گر ببینی وقت جان کندن مرا
گویمت : نوری به چشمانم هنوز

۱۳۸۱/۱/۱۴

۷۷

یار را گفتم : نگارا من کیم ؟
در خطاب آمد که ؛ زنبور عسل

مسکن از کوه و خوراک از گل بگیر
شهد افشان باش در قول و عمل

تا شفا یابند دل افسردگان
از بیانات تو در شعر و غزل

هم فراوان یاد ما کن ای عزیز
تا نبیند عشق شیرینت خلل

بسته ام پیمان بر این فرمان او

گفت : حفظت می کنم من از زلل

۱۳۸۱/۱/۱۷

۷۸

چه خوش باشد که مطلوبش بیابد

هر آنکس جستجو گر بود و صابر

وز آن خوشتر که بیند مقصد خود

پس از رنج فراوان ، خسته عابر

خداوندا زمقصد دور گردان

جفا کار و غلط انداز و جابر

۱۳۸۱/۱/۱۷

۷۹

زمستان بود و خورشید از ره دور

همی تابید از مشرق به ایوان

زدم تکیه به دیوارش که تابد

به من تا بلکه گرما گیرم از آن

چه گرمایی که راحت می فزاید
دمد بر جسم سردم گوئیا جان

به ذهنم آمد این پرسش که آیا
به تابستان نبینی حال انسان ؟

فراری می‌شود از نور خورشید
زگرمایش بپوشد تن هراسان ؟

چرا روزی به نفرت رو زدیگر
چنین بی تاب می گردی تو خواهان ؟

چنین بوده است و بعد از این همین است
مثال آدمیّ در روزگاران

پس ار چیزی پسندت نیست اکنون
شوی روزی دگر محتاج بر آن

تو امروز ار به آن حرمت گذاری
نمی گردی زفردایت پشیمان

« اسیرا » بخل و حرصت در کمین اند
بپرهیز از کمند و دام شیطان

۱۳۸۱/۱/۲۵

مجموعه آثار احمد قابل

(انتشارات شریعت عقلانی، فضای مجازی، ۱۳۹۱)

الف. آثار منتشر شده:

۱. «**نقد فرهنگ خشونت**»، یادداشت‌های سیاسی ۷۹-۱۳۷۵، ۳۷۶ صفحه، انتشارات سرائی، تهران ۱۳۸۱

۲. «**اسلام و تأمین اجتماعی (مبانی و راهکارهای حمایتی و بیمه‌ای در قرآن، روایات، اخلاق و فقه اسلامی)**»،۴۸۶ صفحه، موسسه عالی پژوهش تامین اجتماع، تهران، ۱۳۸۳

۳. «**مبانی شریعت**»، مباحثی در مبانی و اصول فقه، ۳۵۶ صفحه، مرداد ۱۳۹۱

۴. «**نقد خودکامگی**» یادداشت‌های سیاسی، خاطرات و اشعار ۸۸-۱۳۸۰، ۴۵۶ صفحه، آذر ۱۳۹۱

۵. «**وصیت به ملّت ایران**» یادداشت‌های سیاسی و مصاحبه‌ها ۹۱-۱۳۸۸»، ۴۲۰ صفحه، آبان ۱۳۹۱

ب. آثار در دست انتشار

۶. **بیم و امیدهای دینداری** (سخنرانیها ۸۸-۱۳۸۳)

۷. **شریعت عقلانی**: در نسبت عقل و شرع (۸۷-۱۳۸۳)

۸. **فقه، کارکردها و قابلیت‌ها**: رساله‌های فقه استدلالی، مقالات فقهی اصولی، پاسخ به پرسش‌های دینی (۸۹-۱۳۸۲)

۹. **احکام بانوان در شریعت محمدی**: حجاب، برتری مردان؟ ازدواج موقت، حق جدائی، ارث و... (۸۷-۱۳۸۲)

۱۰. **احکام جزائی در شریعت محمدی**: ارتداد، رجم، مهدورالدم، بازداشت موقت، اعتراف گیری نامشروع و قضاوت (۹۰-۱۳۸۲)

۱۱. **یادداشتها**(۸۲-۱۳۷۶): حواشی بر ولایت‌فقیه، روایات اقتصادی و یادداشت‌های پراکنده.

- **از نگاه من**: احمد قابل به روایت دیگران: خانواده، استاد و همدرسان، علما و دانشجویان، فعالان سیاسی و روزنامه‌نگاران.